توانا بود هر که دانا بود

التوسل الى الترسل

انشاء و تالیف

بهاء الدین محمد بن مؤید بغدادی

مقابله و تصحیح

احمد بهمنیار استاد دانشگاه

اسفند ۱۳۱۵

تهران
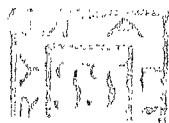
بنام خدای بخشندهٔ مهربان

مللی که ازتمدن برخور دارند برای حفظ وحدت ملی خود وسائلی دردست دارند که هریك بسالها بلکه قرنها تجربه وآزمون بدست آمده ودراستوار داشتن بنیاد ملیت اقوام وملل اثری خاصّ دارد ، ویکی از آن وسائل که دراولین درجهٔ اهمیت میباشد اینست که در محفوظ و محترم داشتن آثار تاریخی خود بویژه آثار علمی و ادبی میکوشند و افراد خودرا بشناختن مقدار هر اثر وتجلیل وتعظیم کسی که آن اثر از وی بیادگار مانده است تشویق و ترغیب می کنند ، چه آثار قدیم تاریخی حاکی از تمدّن قدیم و قدیمی تمدّن مایهٔ سربلندی و افتخار و دریافتن این معنی بوجود آرندهٔ غروری پسندیده و مطلوب است که بنام غرور ملی بهترین نگهبان استقلال هرقوم وملت بشمار میرود .

وجود آثار و مآثر قدیم در پروردن افکار عالی اجتماعی و استوار ساختن بنیاد وحدت ملی تا باندازهٔ مؤثر است که اقوامی که از این موهبت بی بهره ویاکم بهره اند برای اینکه از فواید و ثمرات آن محروم نمانند برخی خودرا بملل واقوام دیرینه مربوط ورجال وآثارتاریخی آنان را بخویش منسوب میدارند وبرخی بافسانه های ملی خود توسّل میجویند واز وجود ذهنی بزرگان داستانی بروجود خارجی تمدن باستانی استدلال می کنند .

معتبر ترین سندی که یك ملت می تواند در اثبات قدم تمدّن خویش بدان استناد نماید نوشته هایی است که پیشینیان او ازروزگاران قدیم برای او بیادگار گذارده اند ، وملت کهن سال ایران در داشتن اینگونه اسناد تاریخی بر بیشتر ملل متمدن این عصر مقدم است ، و گذشته از کتیبه ها والواح ونقوش وتصاویر متعدد که از عهد هخامنشی و ساسانی در دست دارد ، همان آثار علمی و ادبی اسلامی در اثبات قدمت تمدن و تقدّم علمی او کافی است ، چه قسم اعظم آن آثار بگواهی مورّخین مشرق ومغرب وباعتراف نویسندگان پارسی وتازی نتیجهٔ افکار دانشمندان و فرهنگیان ایرانی نژاد است .

توضیح این مقال و تفصیل این اجمال آنکه پروردگان تمدّن قدیم و قویم ساسانی پس از آنکه مقهور تازیان شدند، برای بازیافتن عزّت وقدرت ازدست رفته مسلح‌شدن بسلاح دانش را که مایهٔ توانش است بهترین‌وسیله شناختند، ودر اوقاتی که اعراب بتمتع از ثمرات مادی غلبه وفتح خود سرگرم بودند، آنها بآموختن زبان و آداب عربی و فرا گرفتن علم و معارف اسلامی مشغول شدند، و در عصری که نویسندگی حرفهٔ خوار مایه و پست شمرده میشد بجمع لغات واشعار وامثال و تدوین دستور زبان عرب و گرد آوردن اخبار و احادیث و تفسیر قرآن مجید و تحقیق در شرایع و قوانین اسلام پرداختند، و بنیروی سعی و همت بلند زبردستی خود را در این معلومات بپایهٔ رسانیدند که حتی عرب در معرفت احکام دین و قواعد زبان خود بدیشان نیازمند شد، و در زمانی که تألیف ونشر کتب خلاف مصالح مملکت و استفادهٔ از کتاب منافی شأن عربیت شمرده میشد آثار قلمی ایرانیان محل احتیاج ومورد استفادهٔ سایر مسلمانان گردید، وآزادگان فارس بفضیلت وتفوق علمی شناخته و ممتاز شدند، و نفوذ ادبی واخلاقی ایشان جهان اسلام را فرا گرفت، و بتأثیر همین نفوذ بود که در رسیدن بآمال ملی خویش نخستین قدم را برداشتند وبحکومت اموی که اساس آن برتعصب در جاهلیت عربی بود خاتمه دادند و عباسیان را که دم از دوستی وحمایت ایرانیان میزدند بمقام خلافت رسانیدند.

همت دانش پرورد ایرانی باین مقدار ابراز توانش اکتفا نکرد، ودر عصر عباسی نیز تقدم علمی را که وسیلهٔ رسیدن بکمال سروری و بزرگی بود ازدست نداد، و بلطف تدبیری که فطری و جبلی نژاد آرین است خلفا را بعلوم ومعارف ایرانی و یونانی ودیگر ملل متمدّن متمایل ساخت، ومقدّمات نهضت علمی اسلام را فراهم آورد. دراین نهضت که تقریباً در زمان هرون الرّشید وتحقیقا درزمان پسرش مأمون شروع شده است کتب طب و نجوم وهیئت وحساب و هندسه ومنطق وفلسفه بعضی بمباشرت مستقیم و بعضی بنظارت ومراقبت دانشمندان ایرانی از زبانهای دیگر بعربی نقل شد، و ایرانیان همچنانکه در تألیفات ادبی و مذهبی پیشقدم بودند در ترجمه

و تألیف کتب و رسائل علمی و فنی نیز پیشقدم و در علوم و معارف قدیم و جدید باستادی مسلم شدند .

چندی نگذشت که شجرهٔ دانایی بار دیگر بثمرهٔ توانایی بارور آمد ، ونفوذ علمی و ادبی ایرانیان باستقلال سیاسی که بیش از دوقرن در آرزوی آن بودند منتهی گردید ، و بشرحی که در تواریخ خوانده‌ایم دست عباسیان از تصرف درامور ممالک کوتاه و حکومت های مستقل ایرانی ایجاد گردید ، و هنگام آن رسید که تمدّن اسلامی بآثار علم و ادب فارسی آرایشی تازه وورونقی دیگر گیرد .

در این دوره فرزانگان ایران بمساعدت و تشویق ملوك و امرای ایرانی نژاد براحیاء آداب فارسی همت گماشتند ودر نتیجهٔ مساعی و مجاهدات آنها زبان فارسی در برابر زبان تازی رسمیت یافت و در مقاصد و اغراض ادبی وعلمی وسیاسی بکار برده شد . فضلای ایران که تا این زمان آثار فکری خودرا بتازی منتشرمی‌ساختند زبان شیرین پارسی را نیز در نشر آن آثار بکار بردند ، ودر ظرف دوسه قرن شمارهٔ کتب و رّسائل علما و دواوین و رسالات ادبای ایرانی نژاد که بدو زبان پارسی و تازی انتشار مییافت از آلاف الوف در گذشت ، و در عصری که از تمدن مغرب بجز تعصبات جاهلانه و جنگ و نزاعهای متعصبانه نام و نشانی نبود تمدّن ایرانی باوج رفعت رسید و آثار فکری ادبا و علما وحکما وعرفای ایران سراسر جهان متمدن را فرا گرفت ، وبقایای همین آثار است که تقدم تمدن ایران را برتمدن اغلب ملل و اقوام که در این عصر شهرت واعتباری دارند مدلل میسازد .

تمدّن اسلامی ایران در ظرف چند قرن بسرعتی بیمانند مدارج کمال را پیمودن گرفت ، وقرن هفتم هجری هنگامی شروع شد که در هریك از بلاد مهم اسلام کتابخانه های بزرگ که هریك ده هزارها مؤلفات نفیس وگرانبهای دانشمندان ایران‌را در بر داشت تاسیس شده بود ، واین آثار که قرنها مورد استفادهٔ ملل واقوام جهان بوده است اگر برحال خود باقی وتا بامروز محفوظ مانده بود ، عظمت تمدّن و علوّ مقام فضلا و ادبا و علمای قدیم ایران را چنانکه باید و شاید نمودار و بر همه کس بخوبی واضح و آشکار می‌ساخت که علم و فنی نیست که ایرانیان صد ...

و هزارها کتاب و رسالهٔ فارسی و عربی در آن نوشته باشند .

متأسفانه این گنجینه های علم و حکمت که هریک قدمت و عظمت تمدن ایران را سندی معتبر بود از دست برد حوادث محفوظ نماند و آتش بیداد چنگیز که دود از دودمان علم و ادب ایرانی بر آورد از آن همه ذخائر علوم و فنون و کنوز حکم و معارف جز مقداری اندك برجای نگذارد .

با بانی حمله ملت ایران کاخ عظمت و اقتدار خود را بر آن نهاده بود بدست وحشیان تاتار زیر و زبر گردید و از اینروی قدرت معنوی و شوکت حقیقی ایران روی بانحطاط و تنزل گذارد ، ومغز روشن ایرانی که از بحث درحقایق بکار دیگر نمی پرداخت چنان سر گرم اوهام شد که جهان را وهم وخیال و بحث علمی را قیل وقال انگاشت و مستغرق شدن در جذبه وحال را براندوختن دانش و کسب کمال ترجیح داد ، و هرچند دانشمندان عصر های بعد پای همت استوار ساختند و برای تجدید معالم علم بفراهم آوردن بقایای آثار قدیم و تألیف وتدوین آثار جدید همت گماشتند ، ولیکن لطمه وآسیبی که ازهجوم مغول بعالم علم و ادب فارسی وارد آمده بود همچنان جبران نایافته بماند ، و می توان گفت که آنچه این دانشمندان افزودند معادل آن در فتنه ها و انقلابات دیگر که پی در پی بوقوع می پیوست کاسته شد ، و انحطاط فکری ایرانیان بپایهٔ رسید که چون در زمان صفویه بواسطهٔ آرامشی که موقتا روی نمود بتحصیل دانش رغبت نمودند ، حکم و معارف قدیمه را بدانگونه منسوخ و متروك یافتند که بفقه و حدیث که رشتهٔ از معلومات بود اکتفا کردند و لقب عالم بفقها که صنفی ازعلما بودند اختصاص یافت و خواندن کتب فلسفه وعرفان مذموم شد وبقیهٔ مؤلفاتی را که از پیشینیان در علوم طبیعی وریاضی والهی وفلسفهٔ عملی و فنون مستظرفه وشعب و فروع آنها باقی و برجای مانده بود قدر واعتباری نماند وبسیاری از آن نسخه های نفیس درطاق نسیان وغفلت طعمهٔ موریانه و یا عرضهٔ حوادث دیگر گردید .

مقارن این احوال مشیت الهی بطلوع خورشید علم از مغرب تعلق گرفت، و در نیمهٔ اول قرن دهم هجری نهضت علمی وادبی اروپا شروع شد ودانشمندان آن

سرزمین که شاگردان ابوعلی سینا و محمدبن زکریای رازی و ابوریحان بیرونی و دیگر علما و حکمای ایران و مشرق زمین بودند با فکری آزاد بتحقیقات علمی پرداختند و بسیر در آفاق وانفس درهای تازه از علم وهنر برروی جهانیان گشودند؛ و در این سیر علمی هر چند بیشتر رفتند بعظمت واهمیت آثار فکری دانشمندان ایران و دیگر ممالک شرقی بیشتر پی بردند ، و در جمع و ادخار آنها با تمام قوی کوشیدند ، و قسمت مهمی از سرمایهٔ معنوی شرقیان را که نزد صاحبان اصلی مجهول القدر مانده بود بثمن بخس از کف ایشان ربودند ، و بسیاری از کتب ومؤلفات ایرانی که نسخهٔ آنها کمیاب وبلکه منحصر بفرد بود زینت بخش کتابخانه‌های اروپا گردید.

غربیان در ظرف سه چهار قرن علم وهنر را بحد کمال رساندند و بمدد دانایی که بخشندهٔ توانایی است براقوام دیگر برتری و تفوق یافتند ، وعلوم وصنایع و مخترعات و مکتشفات علمی و تشکیلات منظم اجتماعی ایشان مردمان مشرق زمین را چنان خیره و مدهوش ساخت که یکسره خودرا باختند و قدمت تمدن و تقدم علمی و اهمیت آثار گویندگان و نویسندگان پیشینهٔ خود را بیکباره فراموش و بلکه انکار کردند ، و کوته نظران ایشان خفتگی بخت خویش را درهنگام دمیدن خورشید علم از مغرب برسوء سابقه حمل نمودند ، و نومیدی از سابقهٔ افکار زشت و پست در مغز ایشان ایجاد کرد ، وعلائم نفرت از آداب و رسوم ملی که مقدمهٔ بدرود حیات اجتماعی است از گفتار ورفتار ایشان نمایان گردید. سفیهان عاقل‌نما مردم را بمستهلک شدن در عنصر غربی دعوت کردند ، و خردمندان مآل اندیش از عاقبت این تحول یا تنزل اجتماعی بیمناک واز تعدیل افکار دهشت زده ومرعوب مأیوس شدند.

در بحبوحهٔ این تیرگی که برمشرق چیرگی یافته و روز بسی ازملل شرقی را چون شب تار ساخته بود ، بناگاه ستارهٔ سعادت و اقبال درخشیدن گرفت ، ودورهٔ مجد وعظمت ایران بنام **عصرهمایون پهلوی** تجدید شد . مزاج مملکت از اخلاط فاسد درونی و اعراض مهلک بیرونی پاك و افکاری که در اثر

انحراف مزاج راه افراط و تفریط گرفته بود باعتدال متمایل گردید ، و در نتیجهٔ آرامش ملك و آسایش ملت نهضت علمی و ادبی شروع و هنگام آن شد که ملت هوشمند ایران باردیگر لیاقت اجتماعی خودرا آشکار سازد و با فرا گرفتن علوم و فنون اروپایی بنیاد ملیت خویش‌را بوسیلهٔ حفظ آثار و مآثر تاریخی محفوظ دارد .

وزارت معارف که پیش‌آهنگ این نهضت فکری و معنوی‌است بدلالت وراهنمایی شاهنشاه معظم و محبوب **اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی** خلدالله ملکه وسلطانه که همت شاهانه اش مجدد عظمت ایران و دست قدرتش ملك و ملت را یگانه حامی و نگهبان است ، اساس تعلیم و تربیت را بر پایهٔ اعتدال بنا نهاد و بوسیلهٔ ایجاد و تکمیل مؤسسات علمی و اصلاح تشکیلات معارفی و تعدیل برنامه‌های تحصیلی کاروان دانش وهنر را بسالمترین ونزدیکترین راه ترقی و کمال هدایت کرد و افکار علمی و ادبی را برمرکز احساسات ملی مجتمع ومتحد ساخت .

در اثر این لطف تدبیر وحسن اداره افکار رمیده آرمیدن گرفت ونومیدیها بامید مبدل گشت ، دانشمندان و هنروران ترویج علوم و فنون جدید را با حفظ شعائر ورسوم قدیم توأم ساختند و کسانی که استهلاك درعنصر غربی‌را یگانه راه ترقی می‌خواندند لوای حمایت آثارملی برافراشتند وبرنشرمآثر ومفاخر باستانی بافرهنگیان و دانشمندان همداستانی نمودند ، و باتوجه و اقبالی که اکنون از طبقهٔ دانشجویان نسبت بآثارقدیم علم و ادب مشهود است می‌توان امیدوار بود که ملت ایران درزمانی بالنسبه اندك بترقیات بسیار نائل و در پیمودن مراحل کمال با ملل راقیه همدوش و همقدم گردد .

وزارت معارف در نشر و ترویج آثار علمی ایران و ترغیب دانشجویان براستفاده از آن آثار وسائلی چند اتخاذ نموده که هریك در وفا بمقصود دارای نوعی از تأثیر و در جای خود درخور همه گونه ستایش و تقدیر است ، از جمله اینکه دانشمند معظم آقای محمد قزوینی را که در اروپا اقامت و برای تحقیق درمسائل علمی و تاریخی با کتابخانه های آن اقلیم سر و کار و از کتب شرقی که در آن کتابخانها مضبوط میباشد اطلاع وافی دارند ، موظف ساخت که از کتب و رسائلی

که علما و ادبا و مورخین ایران بفارسی یا تازی تألیف کرده اند و نسخ آنها جز در مکاتب اروپا یافته نمیشود ، آنچه رامفید ونافع دانند بارعایت الأهم فالأهم عکس بردارند ونسخهٔ عکسی آنرا بوزارت معارف ایران ارسال کنند ، تابرای مراجعه و مطالعهٔ اهل تحقیق و تتبع در کتابخانهٔ معارف ضبط ودر صورت لزوم بجهت استفادهٔ دانشجویان طبع ونشر شود ، و آقای قزوینی تا کنون چندین کتاب مهم و نفیس تاریخی وادبی وعلمی را بنهج مذکور استنساخ و ارسال کرده اند ، وامید است که این اقدام وزارت معارف که عنوان تشویق و راهنمایی دارد چنانکه باید و شاید مؤثر افتد و ارباب فضل و دانش در تحصیل و ترویج کتب علمی و ادبی قدیم بآن وزارت معظم تاسی کنند ، و دیر زمانی نگذرد که آثار فکری ادبا و علما و فلاسفه و عرفا و مورخین ایران که نسخ آن در خود ایران یافته نمیشود در دسترس وارثان حقیقی آن آثار گذارده شود ، ودانشجویان ایرانی که بر اکتساب علوم و فنون جدید همت گماشته اند از ذخائر حکم و معارف قدیم نیز بهره و نصیب کامل برند و ملت هوشمند ایران بنیروی استعداد خدا داد علم و صنعت غربی را با حکمت و معرفت شرقی توأم و بنیاد وحدت ملی خویش را بردانش اروپایی و بینش ایرانی استوار و مستحکم سازد .

از جملهٔ کتبی که نسخهٔ آنها بشرحیکه ایراد یافت تحصیل شده ، کتاب التوسل الی الترسل تألیف بهاءالدین محمدبن مؤیدبغدادی است که از روی دو نسخهٔ خطی قدیم عکس برداشته شده وعکس هردو نسخه بوزارت معارف ارسال گردیده است .

این کتاب نمونهٔ از انشاء فارسی در قرن ششم هجری و مورد استفادهٔ کسانی است که بادبیات ایران و تحقیق در ادوار و اطوار مختلف آن علاقهٔ خاص دارند ، ولی دو نسخهٔ آن (که هیچیک از سهو وخطا و علی بالخصوص از تصرفات نا روای ناسخ مصون نمانده) طوری با یکدیگر اختلاف دارد که از متن یکی بدون مراجعه بمتن دیگری استفادهٔ کامل نمیتوان کرد ، و بدین جهت وزارت معارف مقتضی چنان دید که از مقابلهٔ دو نسخه ، نسخهٔ ثالثی که محتویات هردو نسخه را شامل و برای استفادهٔ طالبان مناسبتر باشد تهیه شود ، و بندهٔ نگارنده را بتهیهٔ آن

مأمور وموظف داشت ، ونگارنده با آنکه در نمایشگاه امتعهٔ فضل وهنر جز بضاعتی مزجات ندارد امتثال امر را واجب شمرد و در انجام خدمتی که محول شده بود بشرحی که خواهد آمد بقدر میسور اهتمام نمود .

وازحسن اتفاق هنگامی از پرداختن نسخهٔ مطلوب فراغ و بطبع و نشر آن اجازه یافت که مسند وزارت معارف بوجود یگانه دستور دانش گستر **جناب آقای علی اصغر حکمت** که خود از علما و فضلای درجهٔ اول مملکت و درتربیت و تشویق اهل هنر و دانش متکی بحسن عقیده و ایمان میباشند ، آراسته و کالای فضل و ادب را بیمن خدمات شاه پرستانه و مساعی معارف پرورانهٔ حضرتش رونقی تازه و رواجی بی‌اندازه است ، و ازکرم اخلاق و لطف اشفاق آن حضرت امید چنانست که این خدمت را هرچند محقر است بنظرعنایت منظور واین نسخه را باهمه عیب و نقص بزیور حسن قبول محلی و مزین دارند ، که

گر التفات خداوندیش بیاراید ❊ نگارخانهٔ چینی ونقش ارژنگی است

❊❊❊

۱ کنون مختصری دربارهٔ اصل کتاب ودو نسخهٔ عکسی آن‌که مأخذ این‌نسخه بوده وکیفیت مقابلهٔ نسختین ایراد ومقدمه را بدان ختم میکنند .

کتاب التوسل الی‌الترسل مجموعه ایست‌از منشآت بهاءالدین محمدبن مؤید بغدادی منشی علاء الدین تکش خوارزمشاه که در قرن ششم هجری میزیسته است . مؤلف کتاب خود بهاءالدین محمد است که چنانکه درمقدمهٔ کتاب گوید باصرار والحاح جمعی که طریقه و سبك اورا در انشاء می پسندیده اند قسمتی از مکاتیب ورسالات خودرا فراهم آورده واز مجموع آنها کتاب مزبور را بنام بهاء - الدین وزیر مرتب ومدون ساخته است .

این کتاب مشتمل است بردیباچه ودو فصل مقدمه مانند وسه قسم . دیباچه در حمد خداوند ونعت پیغمبر (ص) وآل واصحاب او وستایش سلطان وقت وسبب‌تألیف کتاب است ، و از دوفصل که بمنزلهٔ مقدمه میباشد فصل اول را مؤلف بمدح وثنای بهاء الدین وزیر اختصاص داده ودرفصل دوم مختصری مفید درانشاء فارسی وسبکهای

مختلف نویسندگان و سبك و طریقهٔ مختار خویش بیان کرده است . و اما سه قسم اصلی کتاب ، قسم اول مشتمل بر فرمانها و مناشیر دیوانی و عهد نامها و فتح نامه ها وقسم دوّم مشتمل برنامه هایی است که ازجانب سلطان بامرا وملوك اطراف نوشته شده وقسم سوم مشتمل براخوانیات (نامه های خصوصی و دوستانه) ورقعه ها و ملاطفاتی است که مؤلف ببزرگان عهد و دوستان نوشته است ، ودر پایان این‌قسم چندقطعهٔ انشاء که افتتاح انواع مراسلات را شاید بطورنمونه ومثال درج ومجموعه را بیك قصیدهٔ پارسی در عرض حال خویش و توصیف کتاب و یك قصیدهٔ تازی در مدح بهاء الدین وزیر ختم کرده است .

مزایا و محسنات ادبی وتاریخی کتاب التوسل الی الترسل وترجمهٔاحوال منشی و مؤلف آن را استاد معظم آقای قزوینی در مقدمهٔ که برکتاب نوشته اند بقدر کفایت شرح داده اند ، وچون عین مقدمهٔ ایشان نقل خواهد شد بسط کلام را در این موضوع لازم نمیداند وبیبان مختصری از اوصاف و خصائص دونسخه که اصل و مأخذ این نسخه است اکتفا می کند .

دونسخهٔ التوسل الی الترسل که این نسخه از مقابله ومقایسهٔ آن دومرتب گردیده ، ازروی دونسخهٔ خطی قدیم که یکی در کتابخانهٔ لیدن ودیگری در کتابخانهٔ ملی‌پاریس مضبوط بوده عکس برداشته شده‌است .

نسخهٔ لیدن نسبهٔ صحیح تر و تاریخ کتابت آن (سال ٦٦٨ هجری) شانزده سال پیشتر و اوراق آن که تعدادش ۱۳۵ ورق (۲٦۸ صفحه) می باشد منظم تر است ، وجز اینکه در اواخر کتاب شش ورق یا دوازده صفحه با مرتب بودن اعداد پیش و پس شده است نقصی در ترتیب آن دیده نمیشود . این نسخه بخط نسخ روشن و خوانا کتابت یافته ودر رسم خط واملاء آن (مخصوصا در مورد کلماتی که طرز نوشتن قدیم و جدید آن متفاوت است) اختلافاتی دیده می شود که بعض آنها قابل توجه واشارهٔ بدان برای اطلاع مراجعه کنندگان لازم است :

۱ — که وچه را گاهی بهاء مختفی وگاهی بیاء (کی و چی) نوشته وایں

اختلاف در ترکیبات این دو کلمه از قبیل (آنکه و آنچه) کمتر و اینگونه مرکبات غالبا بدون هاء نوشته شده است.

۲ — پ و چ را مانند ب و ج بیك نقطه وگاهی هم بسه نقطه نوشته است.

۳ قاعدهٔ دال و ذال فارسی را در کتابت رعایت و دربعض موارد هم از آن تخلف نموده است.

٤ همزهٔ (است) را پس از حروف منفصله (ا، د، ذ، ر، ز، ژ، و) غالبا در کتابت حذف کرده وگاه نیز بجای گذارده است.

٥ — در ماضی نقلی مفرد مغایب که به (است) تمام میشود، هاء مخفی و همزهٔ (است) را گاهی حذف و گاهی اثبات کرده است، مانند گرفتست، گرفته است.

٦ — تاء زائد را که در آخر بعض مصدر ها و دیگر اسمهای عربی است، هم بشکل هاء وقف وهم بصورت تاء کشیده نوشته است، مانند معامله، معاملت — طبیعة، طبیعت.

۷ — کلمات مختوم بالف را در حال اضافه و وصف بسه طریق مختلف (الحاق یاء، الحاق همزه، ترك هردو) نگاشته ودر این شیوه میان کلمات پارسی وتازی تفاوتی نگذارده است، مانند قصارای همت، قصاراء همت، قصارا همت.

۸ ـ علامات مد وشد ویاء کوچکی را که شبیه بهمزه دربالای هاء مخفی در حال اضافه ووصف رسم می کنند کیفما اتفق رسم یا ترك کرده است.

۹ درنقطه گذاری دقتی که باید ننموده وبدین جهت خواننده دراملاء بعض کلمات که در لفظ و معنی متشابه است(۱) مردد میماند و یا بکلماتی برمیخورد که بدو وجه یا بیشتر خوانده میشود.

۱۰ — علامت مضارع (می) را معمولا جدا نوشته ودر الفاظ مرکب که در حکم یك کلمه اند از قبیل (گمراه و سخنور و آبدار) نیز همین شیوه را بکار برده (گم راه، سخن ور، آب دار) و گاهی هم از آن تخلف جسته است.

---

(۱) مانند ترحیب و ترجیب ودر این گونه کلمات بضبط املاء دونسخه اکتفا شده است.

۱۱ — در کلمات خدایی و توانایی و امثال آن ، دو یاء را گاهی درست و گاهی بشکل یك یاء (خدای ، توانای) نوشته است .

این نسخه با اختلافات یاد شده وبا داشتن اغلاط از نسخهٔ پاریس مرتب‌تر وصحیح تر است ، وبهمین جهت آنرا متن قرارداد ولی در کتابت آن ، رسم الخطهای نام برده و نظائر آنرا که بواسطهٔ اختلاف مایهٔ پریشانی حواس خواننده است ، ترك وبجای آنها شیوهٔ را که امروز معمول است اختیار کرد ، واملاهای ذیل وامثال آنرا که مورد دقت ویا شایستهٔ پیروی مینمود برحال خود گذارد :

۱ — اینکه گذاردن و مشتقات آن را در مواردی که بمعنی بجای آوردن و ادا کردن (اعم از ادای مال وحق یا ادای سخن) بوده بزاء ودر دیگر موارد بذال نوشته است(۱) .

۲ — کلمات هوی ومبتلی و ماجری و نظائر آنرا که در تازی بیاء نوشته می‌شود معمولا بالف (هوا ، مبتلا ، ماجرا) نوشته است(۲) .

۳ — در کلمات پیشوایی وفرماییم وخدایی وامثال آن ، یاء اول را نقطه گذارده است ، برخلاف شیوهٔ این عصر که در بالای آن علامت همزه مانند را (که رفته رفته همزهٔ واقعی تصور شده است) رسم می کنند(۳) .

۴ — همزهٔ مکسوری را که دراواسط بعض کلمات تازی ازقبیل (نوائب

---

(۱) این رسم باضبط فرهنگهای معتبر فارسی موافق است . (۲) این رسم بنا براین عقیده که الفاظ تازی معمول در فارسی باید از هر جهت (چه در نوشتن و چه در طرز استعمال) تابع قوانین فارسی باشد (و نگارنده نیز بر این عقیده‌ام) پسندیده ودر خود پیروی است ، در رسم الخط عربی هم نوشتن بالف (برخلاف مشهور) جائز است (بآخر شرح نظام مراجعه شود) . (۳) یکی از مزایا و خصائص فارسی در برابر عربی اینست که در زبان فارسی همزه جز در اول کلمه نمی آید و این شیوه نظر باینکه نمایندهٔ این مزیت و علاوه براین مطابق با تلفظ نیز هست ، باید حفظ شود و نویسندگان قدیم هم اغلب آنرا محفوظ میداشتند ولی بعض متاخرین که قواعد اعلال و اشتقاق عربی را در بارهٔ بعض لغات فارسی مجری داشته‌اند ، ظاهراً یاء این گونه کلمات را هم بقیاس برکلمات عربی بدل بهمزه کرده‌اند .

و انمه و قائل) است ، معمولا بیاء (نوایب ، ایمه ، قایل) نوشته است ، این شیوه در کلمات تازی که در جمله‌های فارسی بکار رفته است رعایت و در جمله‌های تازی مطابق رسم الخط تازی نوشته شد (۱).

و اما نسخهٔ پاریس تاریخ کتابت آن (سال ٦٨٤ هجری) شانزده سال بعد از کتابت نسخهٔ لیدن میباشد . این نسخه که شمارهٔ اوراقش ۱۲۷ ورق و نیم (۲۵۵ صفحه) است(۲) بخط نسخ متمایل بتعلیق ونزدیك بشیوهٔ ترسل نوشته‌شده و خواندن آن بآسانی مخصوصاً در جاهایی که کاتب بعض حروف یا کلمات را بروش مترسّلان قدیم بهم پیوسته ، محتاج بممارست کامل است . اوراق این نسخه در چند جا پیش وپس شده(۳) واز آغاز آن هم صفحاتی که مشتمل بردیباچه ودوفصل مقدمه بوده است افتاده ، وبعض صفحات را هم نویسنده مکرر نوشته است (٤).

نسخهٔ لیدن چنانکه سابقاً گفته شد بدو قصیدهٔ فارسی وتازی تمام می شود ومؤلف هم بختم مجموعهٔ خود بدان دو قصیده تصریح کرده است ولی در این نسخه بعد از دوقصیده سواد رسالهٔ مفصل و مبسوط که مؤلف از حبس شادیاخ نوشته است درج و کتاب بدان ختم شده ، و معلوم نیست این رساله‌را خود مؤلف بعدها بر کتاب افزوده ویا دیگران بدان ملحق کرده اند.

نسخهٔ پاریس در صحت و اعتبار بمراتب کمتر از نسخهٔ لیدن است ، زیرا نویسندهٔ آن علاوه براینکه در غلط نویسی دستی توانا داشته ، تصرف دراصل نسخه‌را (که در حرفهٔ کتابت خیانتی بزرگ و گناهی عفو ناشدنی است) نیز عملی‌مشروع و بلکه پسندیده می دانسته و چنانکه از ممارست در مطالعهٔ نسخه اش بخوبی آشکار

---

(۱) مطابق این اصل که لغات تازی معمول در فارسی باید تابع قواعد املا و تلفظ فارسی باشد ، اینگونه کلمات باید بیاء نوشته شود . (۲) شمارهٔ اوراق مخصوص بالتوسل الی الترسل است و شمارهٔ مجموع اوراق کتاب که شامل ملحقات نیز میباشد ۱۸۹ ورق (۳۷۸ صفحه) است .

(۳) صفحات ۲۵ تا ۲۹ و صفحات ۳٦ تا ۳۸ و صفحات ۱۰۵ تا ۱۰۹ . (٤) از ابتدای ورق ٦۳ تا اواسط صفحهٔ اول از ورق ٦٤ مکرر است .

میشود خودرا درنظم ونثر فارسی و تازی ماهر ، وبرای ابراز این مهارت تصرف درمنشآت شمس بغداد را آسانترین وسیله می پنداشته است .

ازجملهٔ تصرفات او اینست که بعد از بیشتر اشعارفارسی و تازی که مؤلف برای تمثل واستشهاد آورده است یك و گاهی دو یاسه بیت ودر یك موضع یازده بیت(۱) که عموما از زیور معنی و وزن عاطل است از خود افزوده وبعضی از نیمه بیتها را نیز بمصراعی با همین وصف کامل ساخته است ، ولی در این یك تصرف (برخلاف سایر تصرفاتش) نوعی از صداقت وامانت بخرج داده و غالبا دربالای بیت الحاقی یا مقابل آن درحاشیه لفظ (زائد) یا حرف (ز) رسم کرده(۲) و هم در ضمن اشعاری که درتاریخ کتابت بهم بافته ودر آخر کتاب نوشته ، بدین تصرف ناروا صریحا اعتراف کرده و گفته است :

مضمن گشت با ابیاتش ابیات ❊ که شد مستحسن آراء هرراد
که ماند تا ابد اینها چوآنها ❊ چوعمر آب وخاك و آتش و باد
چو بُد سردفتر سر نامدها زان ❊ مولد گشت چون مولود آزاد
همه مستشهداتش نص واشعار ❊ هوس درکتبتاو این رخص داد

مفاد ابیات فوق ظاهرا این است که هوس کاتب باو رخصت داده که ابیاتی از خود بابیات کتاب ملحق یا مضمن کند تا ابیات الحاقی مانند ابیات اصلی جاودان بماند .

بالجمله وجود قرائن وامارات یادشده بنگارنده اجازه وحق داد که حواشی این نسخه را بدرج اشعاری که کاتب ازخود افزوده است آلوده نسازد ، وبرای اینکه خوانندگان محترم روا بودن ترك آن اشعار را تصدیق وضمنا برچگونگی نسخهٔ پاریس

---

(۱) صفحهٔ دوم از ورق صدم و صفحهٔ اول از ورق صد و یکم . (۲) در بعض جا ها نیز روی بیت الحاقی خطی کشیده و رسم این علامات چنانکه از اشعارش در آخر کتاب مستفاد می شود برای نمایاندن شعر خود بوده است نه تنبیه خوانندگان ، واگر جز این بود برای سایر تصرفات هم علامتی قرار میداد .

هم اطلاع بیشتری حاصل کنند ، نمونهٔ از آن اشعار ذیلا یاد می کند (در نمونه ها بیت یا مصراع اول از اصل کتاب وباقی از ناسخ است)

***

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو
نارد چنو سوار بمیدان کارزار
در صد هزار هزاران دو صد هزار
مرد قسیم ضرب کند شب ز روزگار(۱)

***

ولا خیر فی حلم اذا لم یکن له ❊ بوادر تحمی صفوه ان یکدرا
فان الذی مما یکون فقد قدر ❊ وان المقادیر الإله مقدرا (۲)

***

و للمحب لسان فی شمائله ❊ بما تجن من الأهواء یعترف
سیان مستبحر غمرا وعمرو اذاهما ❊ ارادا اقترا فالماکالماء یغترف (۳)

***

ان الحسان مظنة للحسد ❊ لازال سلحها عدیل الفسد (٤)

***

از دوست بهر جفا بریدن خامی است
از خصم بهر قفا شنیدن عامی است(٥)

***

سالها مهر و خدمتش ورزم ❊ بسلامیش هم نمی ارزم
جامه دوزی وخط نویسی ماست ❊ کم دلم گفت حبذادرزم (٦)

---

(۱) صفحهٔ ۲ از ورق ۳۷ وبیت الحاقی را در اینجا برخلاف رسمی که داشته پیش از بیت اصل نوشته است . (۲) صفحهٔ ۲ از ورق ٤۸ . (۳) صفحهٔ ۲ از ورق ٥۲ . (٤) صفحهٔ اول از ورق ۷۲ . (٥) صفحهٔ اول از ورق ۷٥ . (٦) صفحهٔ ۲ از ورق ۷٥ .

****

ای دل چو گنه تو کردهٔ خون میشود

سیلاب چو راندهٔ بجیحون میشو (۱)

****

ولو رامها احد غیره ❁ ازلزلت الارض زلزالها

وقد کانت الخاصة مخصوصة ❁ کوحی له او کوحی لها(۲)

****

گر دستهٔ گل نیاید از ما ❁ هم هیمهٔ دیگ را بشاییم

شرطین وبطین زشرطوبطن است ❁ در منزل و بیت این دو شاییم

چون نیك نگه کنیم در کل ❁ خواهیم زکل که کل خوش آییم(۳)

****

ای گردش ایام ترا هر دو یکی است

جان بر سر امروز دهم دی باز آر

زنهار که زنهار امانت بود ای زنهاری

باز آور و باز آور و بازار و نهار(٤)

دیگر تصرفاتی است که در عبارات منثور کرده و متأسفانه برای این قسمت که هم نوعاً و هم عدداً بسیار است علامتی قرار نداده و بدین جهت تفکیك آنها از قسمتهای اصلی و از آنچه ناشی از بیسوادی و غلط نویسی کاتب بوده (و آن نیز کم نیست) دشوار ودر بعضی موارد ناممکن است ، و نگارنده در اثر ممارست بر مطالعه بتشخیص نوع این تصرفات موفق گردیده وبرای اطلاع وبصیرت کسانی که ممکنست وقتی بمراجعه بدان نسخه محتاج شوند بعض آنهارا ذیلا یاد ونمونهٔ از آنها درجدولی مخصوص ایراد می کند :

۱ — دوضمیر اشاری (این وآن)را دربیشتر جمله ها بیکدیگر بدل کرده است.

---

(۱) صفحهٔ ۲ از ورق ۸٤ . (۲) صفحهٔ اول از ورق ۹۳ . (۳) صفحهٔ ۲ از ورق ۹۳ .
(٤) صفحهٔ ۲ از ورق ۱۰۶ .

۲ ـ کلمات کوچك را که در معنی عبارت تأثیر بزرگ دارد از قبیل واو عطف و علامت مفعول (را) و روابط جمل (که، چه، تا) غالباً حذف یا علاوه کرده است .

۳ ـ بعض ادوات را از قبیل (در، بر، از، با، ب) معمولا بجای یکدیگر بکار برده است .

٤ ـ در فعلها وجه اخباری والتزامی وصیغهٔ مثبت و منفی ومفرد و جمع را بیکدیگر تبدیل وگاهی هم برای درست آوردن معنی بخیال خود تصرفات دیگری هم درجمله کرده است .

۵ ـ بجای بعض کلمات (مخصوصاً فعلهای آخر جمله) کلماتی را که هم معنی آنها می پنداشته نوشته است .

٦ ـ در بعض جمله ها کلمات وعباراتی که بنظرش مناسب وخوش می آمده افزوده است .

۷ ـ کلمات و اجزاء بعض جمله ها را بمیل وسلیقهٔ خود پیش وپس کرده و این تفنن را در مورد معطوف ومعطوف علیه یا اجزاء آنها کمتر ترك گفته است .

۸ ـ بعداز دعاها غالبا عبارتی مانند (بمحمد واله) یا (بمنه وجوده وکرمه) ازخود افزوده است .

۹ ـ بعد از بعض جمله های قرآنی جمله یا آیهٔ را که بگمانش متمم آن بوده ایراد کرده است .

۱۰ ـ عنوانهای نامه ها را عموماً تغییر داده و یا با تصرف و تحریف بسیار نوشته است . (۱)

۱۱ ـ در بعض موارد مطالبی از خود نوشته و برای این تصرف که مستلزم افزودن چند سطر بوده در یکی دو محل علامت هم گذارده است .

۱۲ ـ از تحریفات مختصر که مؤثر نبودن آن درتغییر معنی عبارت قطعی بوده از قبیل نوشتن (زفان) بجای (زبان) و (بدو) بجای (باو) مهما امکن خودداری ننموده است .

---

(۱) عنوانها در نسخهٔ لیدن هم مصون از تصرف نمینماید و بهمین جهت دراین قسمت بضبط عبارت دونسخه اکتفا شده است .

مختصر آنکه تصرف در عبارات اصل را نوعی از تفنن در کتابت دانسته و در مواردی که ممکن می‌پنداشته از تبدیل و تحریف و کم و بیش یا پس و پیش کردن کلمات وعبارات مُضایقه نکرده و نمونهٔ عباراتی که دستخوش تصرفات جاهلانهٔ او شده و خلل و فساد آن واضح میباشد ازاین قرار است :

عبارت نسخهٔ لیدن

فرزند اعزا کرم .
بر موجب این اندیشهٔ مبارک .

گره گشای بند عالمیان و انگشت نمای تحصیل مقاصد آدمیان .

حسن کیاست و صدق فراست .
بساط اخلاص بگستراند و نشاط همت بیفزاید .
بنظر صائب و فکر ثاقب .
که ورای آن غبطتی و زیادت از آن عطیتی .

کردار با گفتار برابر دارد .
خطاب بزرگوار صادر گشته .
دقیقهٔ از دقایق مهربانی مهمل نگذارد .
در تتبع اقوال سدید رغبت زیادت گرداند .
امید بفضل ربانی که از حضرت ما منقطع نمی‌شود .

در حضرت خوارزم .
انشاءالله وحده العزیز (درآخر نامه)

شکر وسپاس که برقضیت لئن شکرتم موجب دوام دولت باشد
معلم ازلی که از خزانهٔ یؤتی الحکمة من یشاء نفایس و صلایا بخاطر او تحفه فرستاده است . .

عبارت نسخهٔ پاریس

فرزند اکبر ابهج .
بر موجب این اندیشهٔ باریک و تفکرات مبارک و لطف افزای .
گره گشای بند بند عالمیان و حاجات آدمیان و انگشت نمای تحصیل خاتمیان و غمگسار دل و سینهٔ ماتمیان .
حسن فراست و صدق کیاست .
نشاط اخلاص بگستراند وبساط همت بیفزاید .
بنظر صائب و ثاقب و فکر غالب .
که از قاصی و اقاصی آن عطیتی و زیادت از آن غبطتی .
گفتار با کردار برابر دارد .
خطاب بزرگوار ظاهر گشته و صادر شده .
دقیقهٔ ازدقایق مهربانی فرو نگذارد ومهمل نسازد .
درتتبع اقوال سدید رغبت ورهبت زیادت گرداند .
امید بفضل الهی و فیض پادشاهی و توفیق آسمانی والطاف یزدانی و ربانی لازالت مساعدة که از حضرات ما منقطع نمیشود .
در حضرت خطهٔ خوارزم عامر .
انشاءالله وحده العزیز و الحمدلله و صلی الله علی النبی محمد وآله و عترته اجمعین .
شکر وسپاس که برقضیهٔ لئن شکرتم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید موجب دوام دولت باشد .
معلم ازلی که از خزانهٔ یؤتی الحکمة من یشاء و یعز من یشاء و یذل من یشاء بیده الخیر الآیة نفایس . . . . . .

تا در استقبال معاملهٔ سنهٔ فلان .

مثال که خداوند زادهٔ جهان تاج الدنیا والدین قیرخانرا خلدالله ملکه بجهت تملیك دیهی از امهات قری خوارزم نبشته می‌آید .

فرزند همان کند بهر حالی
کز مادر خویش وز پدر بیند .

تادر استقبال معاملهٔ سنهٔ ٦٨٤ تاریخ السواد للمسود منه .

مثال علی مذکوره و هو فی املاك املاك القریة فی ممالك من القرات الخوارزمیة .

فرزند همان کند بهر حال
کزمادر خویش دیده باشد .

واین مثل است وحدیث است که الولد تابع للام وفقه است که در نقل وسبط گفته‌است که بنونا بنوابنائنا وبناتنا بنوهن ابناءالرجال الاباعد ودر شعر تازی

هر آن کو بپای پدر نگذرد
دلیرش ز پشت پدر نشمرد
کسی کو بارث وبکسب اندرش
فضیلت وراهست هستش خرد

واین کلمات از مضافاتی است . (۱)

واما رسم کتابت و املاء نسخهٔ پاریس در اختلاف و تفاوت نزدیك برسم کتابت و املاء نسخهٔ لیدن است ، وچون فرق مهمی ندارند از وصف آن در می گذرد ، واین نکته را نا گفته نمیگذارد که وجود نسخهٔ موصوف باهمه عیب و نقصها ، در تصحیح نسخهٔ لیدن سودمند وبکار است ؛ وخواننده میتواند بسیاری از غلطهای این نسخه را بمطابقه با آن نسخه اصلاح واز میان دوخطا وجه صحیحی (که نا گزیر محتمل وغیر قطعی خواهد بود) بیرون آورد .

***

و اما ترتیب مقابله و تطبیق ؛ مناسب تر این بود که از تلفیق دو نسخه نسخهٔ سومی مستقل تهیه‌شود ، ولی‌اجراء این‌منظور با منحصربودن مأخذ بدو نسخه‌که وصف آن گذشت نه‌تنها دشوار بلکه با احتیاط و امانتی که در اینگونه مقاصد ادبی وفنی لازم است ، منافی بود ؛ وبدین جهت مطابق دستور وزارت معارف نسخهٔ لیدن را که قدیمتر و کاملتر و با وجود اغلاط ، خود بتنهایی نسخهٔ قابل مطالعه واستفاده

(۱) صفحهٔ اول از عدد ۳۰ ، [illegible]

بود متن قرار داد ، و آن را با نسخهٔ پاریس مقابله و اختلافات را در پایین صفحات بارسم‌عدد نماینده ثبت کرد ، وهرکجا اختلاف بدو یا چند کلمه مربوط بود کلمات را میان دو قوس قرار داد (واو عطف و می علامت مضارع و را علامت مفعول و حروف و کلماتی که معمولا پیوسته نوشته می شوند جزء یك کلمه محسوب شده است) وبجهت آسانی کار برای نسخه بدلها که بسیار است(۱) علامتی وضع نکرد ، و نسبت بعبارتها و کلماتی که ناصحیح بنظر می آمد ، هرجا که دریافت وجه صحیح دشوار نمود وجه صحیح محتمل‌را درحاشیه بانشان (ظ) ثبت کرد ، وهرکجا بدل نسخهٔ پاریس وجه صحیح‌را بآسانی نشان می‌داد بهمان ثبت نسخه بدل اکتفا جست و ارقام این نسخه بدلها را با بعض توضیحات در جدولی مخصوص که بآخر کتاب ملحق‌است درج کرد(۲) ، و هرکجا وجه صحیح معلوم نشد بلفظ (کذا) بدان اشاره نمود ، ومعانی بعضی لغات را که هم درحاشیه نوشته شده است بحرف (ش) ممتاز داشت ، و بطور کلی نشانها و رمزها که در این نسخه بکار برده شده از این قرار است :

سا = ساقط ، علامت کلمه یا عبارتی که درنسخهٔ پاریس نیست .

ضا = اضافه ، کلمه یا عبارت بعد از آن درنسخهٔ پاریس علاوه است .

ظ = ظاهراً ، وجه صحیح محتمل .

ش = شرح ، معنی وشرح کلمات و عبارات .

کذا = کذا فی‌الاصل ، اشاره بمفهوم نشدن وجه صحیح است .

وباید دانست‌که حواشی یازده صفحهٔ‌اول مجموعه که از نسخهٔ پاریس افتاده و حواشی چهل صفحهٔ آخر که نسخهٔ لیدن آنرا ندارد ، بواسطهٔ یکی بودن نسخه از نسخه‌بدل خالی و کلیهٔ تصحیحات این دوقسمت خیالی است . چهل صفحهٔ آخر کتاب

(۱) بطور متوسط هرصفحه بیست نسخه بدل دارد ، و تقریبا دو ثلث آنها از اغلاط و یا تصرفات ناسخ است .

(۲) دراین جدول ارقام حاشیه‌ها که ذیل آن بنظر نگارنده درست تر و یا مناسبتر ازمتن مینمود بترتیب صفحات ثبت ودر هرمورد که احتمال وجه صحیح مستلزم اعمال تصرفی (از قبیل حذف یا تقدیم وتأخیر یك کلمه وحرف) بوده عین عبارت بعد از رقم خاص بدان نوشته شده است .

مشتمل برنامهٔ مبسوطی است که مؤلف در ایام گرفتاری در نزد سلطان شاه برادر علاء الدین تکش خوارزمشاه نوشته ، این نامه که علاوه بر جنبهٔ تاریخی یکی از شاهکارهای ادبی بهاء الدین محمد بغدادی و بنا بگفتهٔ محمد عوفی درلباب الالباب بهتر از هزار دفتر است(۱) متأسفانه مانند دیگر مندرجات نسخهٔ پاریس دستخوش سهو و خطا و تصرفات ناروای کاتب گردیده و با همه رنجی که در تصحیح آن برده شده (وحواشی بدان گواهی می‌دهد) تصحیح بعض قسمت های آن ممکن نگشت .

❊❊❊

درپایان سخن ازخداوندان دانش وفرهنگ درخواست می‌کند که چون بعیب وخطاها که این نسخه (باهمه احتیاط ودقتی که در ترتیب وتصحیح آن شده‌است) از آن مبرا نخواهد بود برخورند ، کریمانه درگذرند و براین بندهٔ ناچیزخرده نگیرند که

نقصان و عجز لازمـهٔ ذات آدمی است
وآنکس که ناقص‌است مصون نیست از خطا

۲۰ اسفند ماه ۱۳۱۵ شمسی هجری - **احمد بهمنیار**

(۱) از این نامه چنانکه از تعلیقات استاد معظم آقای محمد قزوینی مستفاد می‌شود نسخهٔ بنام (الرسالة الحبسية) در کتابخانهٔ لیدن محفوظ است ، ونگارنده درصدداست که نسخهٔ آنرا بوسائل ممکن بدست آورد و بتعلیقات و توضیحات مربوط بدین مجموعه (که انشاء الله در مجلدی جداگانه طبع و بدارندگان این کتاب مجانا داده خواهد شد) منضم سازد .

(یادداشت) دراین مقدمه درصفحهٔ یج سطر ۷ (صداقت) غلط و (صدق) صحیح است و در صفحهٔ یه سطر اول (می‌شود) غلط و (می شو) صحیح است .

(یادداشت دیگر) درصفحه ۳۵۹ سطر ۱۵ ـ اصل بیت که باعشی منسوب میباشد چنین است:
عودت کنده عادة فاصبر لها ❊ اغفر لجاهلها و رو سجالها

مقدمهٔ آقای قزوینی بر نسخهٔ پاریس

کتاب التوسّل الی الترسل — وآن عبارتست از مجموعهٔ منشآت بهاء الدین محمدبن مؤید البغدادی منشی علاء الدّین تکش خوارزمشاه که از سنهٔ ۵۶۸ الی ۵۹۶ در خوارزم وخراسان و قسمتی از ایران سلطنت نمود و دولت سلجوقیهٔ ایران بدست او منقرض گردید. سال وفات بهاء الدین محمد مذکور معلوم نیست ، ولی آنچه محقق است وی تا سنهٔ ۵۸۸ در حیات بوده است ، چه در این سال وی در جوین با سمی خود بهاءالدین محمدبن علی جدّ پدرعطاملك جوینی صاحب تاریخ جهانگشای در حضور خوارزمشاه تکش مزبور مناظره نموده است (رجوع کنید به تاریخ جهانگشای ج۲ص۲۸). بنابرین آنچه درهفت اقلیم وبتبع او درمجمع‌الفصحا مذکور استّ که وفات او در سنهٔ ۵۴۵ بوده سهوی است واضح .

بعضی از مآخذی که ترجمهٔ حال مؤلف یا ذکری از او استطراداً یا اشاره بمجموعهٔ منشآت او در آنجا مسطور است از قرار ذیل است : لباب الالباب محمد عوفی ج ۱ ص ۱۳۹—۱۴۲ ، و حواشی راقم سطور برآن کتاب ص ۳۲۸ — ۳۲۹ ، و مرزبان نامه ص ۴ ، و جهانگشای جوینی ج ۲ ص ۲۳ و ۲۸ ، و کشف الظنون حاجی خلیفه درتحت عنوان التوسل الی الترسل درباب تاء ، و هفت اقلیم امین‌احمد رازی در ذیل بغداد ، ومجمع الفصحاء مرحوم‌هدایت ج ۱ ص۱۷۲ (دراینجا نام کتاب مانحن فیه بغلط الترسل الی الرسل چاپ شده است) .

در لباب الألباب درموضع مذکور درخصوص کتاب حاضر گوید « ومجموع رسالات او که موسوم است بالتوسل الی الترسل بحری است محیط مملو بدرر معانی وسپهری بسیط مشحون بدراری غرایب وکمال فضل او درآن پیداست که گذشتگان را در خجلت انداخته است و آیندگان را در تکاپوی طلب افکنده و افاضل کتاب و اصحاب صنعت وارباب حکمت را سرمایهٔ کامل بدست داده وبرای مذاکران عالی‌سخن ذخیرهٔ شگرف نهاده » . ودر مرزبان نامه ص ۴ درضمن تعداد کتب معروفهٔ انشاء گوید « ورسالات بهاء الدین بغدادی منشی حضرت خوارزم که برسالات بهائی معروفست

و اگر بهائی باشد بثمن هر جوهر ثمین. که ممکن بود خصیاتیکه درمجاری انهار بیابانش یابند ارزان و رایگان نماید » .

تنبیه اول - مخفی نماناد که این کتاب هم ازلحاظ ادبی یعنی برای مقایسه بین طرق مختلفهٔ انشاء نثر فارسی دراعصار مختلفه وتحصیل ملکهٔ کتابت ازممارست اسالیب متنوعهٔ مذکوره ، و هم از لحاظ تاریخی بواسطهٔ اشتمال آن بر اشارات کثیره بسیاری ازوقایع تاریخی اواخر دورهٔ خوارزمشاهیه ومعاصرین ایشان ازغوریه واتابکان آذربایجان و غیرهم فوق العاده مهم است ولی نسخ آن بدبختانه درنهایت ندرت است ، وتا آنجا که نویسندهٔ این سطور اطلاع دارد فقط سه نسخه از این کتاب موجوداست دو درلیدن از بلاد هلاند که یکی از آن دونیز بسیار مختصر وناقص است ، ویکی در پاریس . لهذا بملاحظات مذکوره راقم سطور مناسب چنان دید که عکس هردونسخهٔ کاملهٔ این کتاب را (یعنی هم عکس نسخهٔ لیدن را و هم عکس نسخهٔ پاریس را که همین نسخهٔ حاضره باشد) بردارد ، تا اگر کسی بعدها در ایران بخیال طبع این کتاب افتد هردو نسخهٔ کامله موجوده برای تصحیح آن حاضر باشد ، بخصوص که هردو نسخه درنهایت قدم وقریب العهد بزمان خود مؤلف است . نسخهٔ لیدن درسنهٔ ٦٦٨ کتابت شده‌است ، ونسخهٔ پاریس درسنهٔ ٦٨٤ ؛ وبحمدالله اینك عکس هردو نسخهٔ مزبوره حاضر وآماده و تمام است .

تنبیه دوم - نسخهٔ حاضره (نسخهٔ پاریس) علاوه برالتوسل الی الترسل ازورق ١٢٨ ببعد مشتمل است بر مجموعهٔ از منشآت دورهٔ سلاجقهٔ روم ونیز بربعضی مکاتیب که مابین سلطان جلال الدین منکبرنی آخرین خوارزمشاهیان و سلطان علاء الدین کیقباد از سلاجقهٔ روم مبادله‌شده است(١) ، واین مکاتیب اخیرقطعاً وبدون هیچ شکی ازانشاء

---

(١) ملحقات کتاب ازاینقراراست: (١) مجموعهٔ منشآت بدرالدین رومی موسوم به الترسل الی التوسل عکس التوسل الی الترسل از ورق ١٢٨ تاورق ١٧٤ (٢) دونامه ویك قصیده از صاحب شمس الدین اصفهانی تاورق ١٧٨ (٣) متفرقات تاورق ١٨١ (٤) نامهٔ رکن الدین قلج ارسلان ببرادرش عزالدین کیکاوس تاورق ١٨٢ (٥) منشور کمال الدین کامیار تاورق ١٨٤ (٦) دونامه ازسلطان جلال الدین بعلاءالدین کیقباد تاورق ١٨٦ (٧) جواب علاءالدین کیقباد بسلطان جلال الدین تاورق ١٨٧ (٨) متفرقات تا ورق ١٨٨ (٩) رساله درعشق تاورق ١٨٩ که آخرین ورق کتاب است واین رساله ناتمام است . (احمد بهمنیار)

نورالدین محمد نسوی منشی سلطان جلال الدین مذکور ومؤلف دو کتاب مشهور سیرة جلال الدین منکبرنی ونفثة المصدور است، واصلاً خود نسخه نیز یادگار همان اعصار یعنی اواخر دورهٔ سلجوقیهٔ روم است، و درشهر انطالیه (بلام قبل الیاء المثناة التحتانیة نه با کاف، به انطاکیه اشتباه نشود) شهر معروف آسیای صغیر برساحل بحرابیض محاذی شمال جزیرهٔ قبرس که اکنون به ادالیه یا عدالیه شهرت دارد استنساخ شده است.

این مجموعه مشتمل است بر ۱۸۹ ورق (۳۷۸ صفحه) بقطع وزیری عریض، و صفحات عکس از حیث طول وعرض تقریباً درست مطابق صفحات اصل نسخه است، خط نسخه خط نسخ متمایل بتعلیق بسیار خوش است ولی دربعضی موارد که کاتب کلمات وحروف منفصله را برسم کتاب دواوین آن اعصار بیکدیگر متصل نوشته خواندن بعضی ازکلمات خالی از عسرتی نیست.

از مقایسهٔ این نسخه بانسخهٔ لیدن معلوم می‌شود که چهار یاپنج ورق (یعنی مابین هشت الی ده صفحه) از اول این نسخه افتاده است و سطر اول از این نسخه مطابق است با سطر ۶ از ورق ۶ ب از نسخهٔ لیدن.

(۱) نسخهٔ حاضره از روی نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بعلامت (ضمیمهٔ فارسی نمرهٔ ۱۳۵۳) مورخهٔ سنهٔ ٦٨٤ هجری بخرج وزارت جلیلهٔ معارف دولت علیهٔ ایران و باهتمام این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد.

تحریرا فی ۲۷ شهر رمضان سنهٔ ۱۳۵۰ هجری قمری مطابق با ۱۵ بهمن ۱۳۱۰ هجری شمسی

محمد قزوینی

---

(۱) از اینجا تا بآخر مقدمه در ابتدای نسخهٔ لیدن بدینگونه نوشته شده است: نسخهٔ حاضره از روی نسخهٔ کتابخانهٔ لیدن از بلاد هلاند نمرهٔ ٥٨٦ که در تاریخ ۳ ربیع الثانی ٦٦٨ هجری (یعنی قریب هشتاد سال بعد از مؤلف) استنساخ شده است بخرج وزارت جلیلهٔ معارف دولت علیهٔ ایران وباهتمام این ضعیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی عکس برداشته شد، صفحات نسخهٔ اصل بقطع وزیری بزرگ است که درعکس بملاحظهٔ صرفه تقریبا باندازهٔ نصف تصغیر شده است وبعبارة اخری هردوصفحه ازنسخهٔ حاضره تقریبا باندازهٔ یک صفحه ازنسخهٔ اصل است، عدهٔ اوراق مکتوبهٔ این نسخه ۱۳٤ ورق است. ۱۹ رمضان سنهٔ ۱۳۵۰ هجری قمری - **محمد قزوینی**

بسم الله الرحمن الرحیم

صد هزاران شکر و سپاس خدای را تبارك وتعالی که مبادی ایادی و نعمای او غایات شکر را مستغرق گرداند، و تباشیر (۱) **لألاء** (۲) آلای او بصر بصیرت را خیره کند، خداوندی که گرد تغیر برچهرهٔ جلال او ننشیند، و دیدهٔ تفکر خیال کمال او نبیند، و داعیهٔ اعتراض بحضرت سر حکمت او راه نیابد، و شایبهٔ اعراض از صفوت ورد (۳) ارادت او دور باشد، وتزلزل انتقاض (٤) باحکام قواعد احکام او نسبت نگیرد، و وصمت (٥) قصور برحاشیهٔ بساط عصمت او گذر نکند.

قادر قدیم که رقاب محدثات در ربقهٔ (٦) تسخیر اوست، مقدر علیم که زمام حادثات در قبضهٔ تقدیر اوست، حکیمی که چندین هزار ازهار بوستان فطرت از تنفس لواقح (۷) حکمت او ظاهر شد، کریمی که چندین زواهر آسمان وجود در پرتو انوار نعمت او پدید آمد، این نه گنبد اخضر را برگرد این بساط اغبر دایر گردانید، و در ایجاد هر یك سرّی بزرك و حکمتی بلیغ تعبیه کرد، و بنظر قدرت و لطف ارادت میان طبایع مختلف ارکان موافقت ازدواج و سازگاری امتزاج پدید آورد، تابدان واسطه چندین انواع مخلوقات ازعالم عدم قدم درحیز وجود نهادند، و هر نوع برحسب استعداد و اندازهٔ استحقاق خویش از خزانهٔ **اعطی کل شیئی خلقه ثم هدی** بخلعت صورتی و کسوت کرامتی مخصوص گشتند.

و نوع انسان را از جملهٔ این طبقه برگزید، و رقم **و فضلناهم علی کثیر**

---

(۱) ش، نخستین، آغاز. (۲) ش، بروزن صحراء بمعنی فروغ و پرتو.
(۳) ش، بکسر اول آب که از سر چشمه برگیرند یا بیاشامند. (٤) ش، درهم شکستن.
(٥) ش، بفتح اول ننك و لکه و داغ. (٦) ش، بروزن حرفه حلقهٔ ریسمان که بگردن چهارپایان اندازند. (۷) ش، جمع لاقح بمعنی بادی که باران آورد.

مضمون **خلقنا تفضيلا** برچهرهٔ وجود ایشان کشید، و بشرف **ولقد کرمنا بنی آدم** اختصاص داد، و عقل رهنمای و نفس ناطقه را حلیت (١) بنیت و زینت طینت ایشان ساخت، ورایت هدایت درقلب جای سینهٔ ایشان برافراخت، و شمع معرفت در خلوت سرای خاطر ایشان برافروخت.

و نتیجهٔ مقدمات آفرینش خلاصهٔ (٢) عالم کون **محمد مصطفی** را ـ که امداد درود و آفرین از مدارج قدس تحفهٔ روضهٔ مقدس و نثار جان پاك او باد ـ هم از ایشان بدیشان فرستاد، و بیمن رسالت او گمراهان را ازغمرات (٣) ضلالت بساحل هدایت آورد، و کوته نظران را از ظلمات جهالت بانوار معرفت رسانید.

و طراز همه سعادتها را و تتمهٔ همه نعمتها را زمام اهتمام و عنان رعایت ایشان در دست شفقت و قبضهٔ مرحمت خداوند عالم **علاء الدنیا و الدین** برهان امیرالمؤمنین **خلدالله سلطانه و اعلا شانه** نهاد، و سایهٔ فضل خویش بواسطهٔ عدل شامل و عقل کامل چنین پادشاه دین پرور دادگسترانید. (٤)

آن خدایگانی که اگر بلغای عالم وفصحای دنیا درتقدیر فضایل او خوضی (٥) کنند و درآن دریای بی‌پایان باستظهار فصاحت سباحتی اندیشند ـ باز انکه تفضیل او بردیگر سلاطین بتفصیل درقلم نیارند و درشرح احسان واجمال او طریق اطلاق و احمال (٦) سپرند و نمونهٔ از هر نوع و انموذجی از هر باب بیش یاد نکنند ـ حاصل الأمر عمر عزیز بآن هوس دربازند، و عاقبت براعتراف قصور اقتصار نمایند، و مناجات **لااحصی ثناء علیك** آغاز کنند.

شهنشاهی که ملك و ملت در کنف حیاطت (٧) خویش آورده است و در حضانت (٨) دولت خود پرورده، چنانکه در ایام معدلت او آتش درجوار پنبه دست درازی نکنند، و در روزگار دولت او باد در مهب (٩) خویش مخالف نجهد، و از

---

(١) ش، بکسر اول زیور. (٢) ظ، و خلاصة. (٣) ش، جمع غمرة بمعنی آب انبوه. (٤) ظ، دادگستر، گسترانید. (٥) ش، اندر شدن و فرو رفتن.
(٦) ظ، واجمال و این کلمه دراینجا بمعنی اختصار ودر عبارت پیش بمعنی نکوئی کردن است.
(٧) ش، بکسر اول بمعنی حفظ و تعهد. (٨) ش، بکسر اول در آغوش پروردن.
(٩) ش، وزشگاه.

راستکاری سیاست او خاك درنقطهٔ مرکز بی قرار شود، و باتیزگامی عزم او برید (۱) اندیشه پای بسته ماند، و باگران رکابی حزم او جرم زمین سبکسار نماید، هرچهرهٔ سعادت که از پردهٔ غیب جمال نماید نخست بنظر دولت او ملاحظت یابد، و هر رایِد (۲) ارادت که ازخطهٔ خاطر روان شوده عنان بحضرت کرم او باز کشد، عدلی شامل و کرمی مستفیض (۳) و رحمتی بی دریغ و بخششی بی محابا، **وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء**.

بلغ المدى والسن في غلوائها (٤) ❊ خضل (٥) الصبى متكهل (٦) الاراء

قعد الرعية لائـذيـن بظله ❊ يرجون غيث حيا و ليث حياء

و مرابض (٧) الاساد في ايامه ❊ بالعدل مثل مجاثم (٨) الاطلاء (٩)

آفتاب عدل او بر عالم و عالمیان تابنده است، و سایهٔ رحمت او بر سر خرد و بزرك مبسوط، و وضیع وشریف بپشتی عدل دولت او حوادث زمانه را پشت پای زده و پشت بدیوار عافیت باز گذاشته و روی بکفایت مهمات و ضبط مصالح آورده، و ضعفا بدلی قوّی در ریاض امن وامان خرامان و ازمیان جان دوام دولت و نظام مملکت اورا خواهان، ودر اوقات خلوات صلوات که اجابت دعوات منتظر (۱۰) باشد ـ بنیتی صادق و رغبتی درست ـ گویان، (شعر)

ایزدش یار و بخت رهبر باد ❊ قدرش از حد عقل برتر باد

حکم او با قضا موافق شد ❊ عمر او با قـدر برابر باد

ازسر تیغ دست او پیوست (۱۱) ❊ دست اعداء ملك بر سر باد

---

(۱) ش، پیك . (۲) ش، فرستاده وجاسوس که کاروانیان برای تعیین منزل از پیش فرستند . (۳) ش، گسترده و گشاده . (٤) ش، آغاز و نشاط جوانی . (٥) ش، شاداب و تر و تازه و خوش . (٦) ش، کامل و تمام . (۷) ش، جمع مربض چون مسجد بمعنی آرامگاه گوسفند و بعضی از حیوانات دیگر . (۸) ش، جمع مجثم چون مکتب بمعنی قرارگاه مرغ و آدمی و غیره . (۹) ش، جمع طلا بمعنی بچهٔ آهوی نوزاد . (۱۰) بفتح ظاء . (۱۱) ش، پیوسته .

کرهٔ توسن (۱) فلك دایم ☆ رأی عالیش را مسخر باد
تا ببخشد بکام دل یك دم ☆ همه آفاق زرّ و گوهر باد
کار عالم ازو قرار گرفت ☆ ملك عالم برو مقرر باد
عرصهٔ مملکت ز دولت او ☆ هم چنین تا ابد منوّر باد

مقرر این مقالات ومحرر این رسالات **محمد بن مؤید البغدادی رحمه الله وقدس روحه** میگوید که چون من داعی را دواعی دولت رهنمونی کرد، وبواعث همت درحرکت آورد، وسوداء اثر **جاور ملکاً او بحراً** دردل افکند، وازحضیض مقام خطهٔ **نسا** باوج چنین حضرتی ـ که (مطرح شعاع ۲) اقبال و مطمح (۳) بصر آمال است **واذا رأیت ثم رأیت نعیماً و ملکاً کبیرا** ـ رسانید، وبقبول خدمت چنین پادشاهی غریب نواز بنده پرور (٤) **مدالله علی الخافقین (٥) ظلال دولته واید بالنصر اعوان حضرته** مستسعد گردانید، و حالت (٦) **بلدة طيبة ورب غفور** معاینه دیده شد، وبرین درگاه والا وبارگاه اعلا باندازهٔ حالت ولایق اهلیت حرمتی وقربتی حاصل گشت، واقوال این ثنا خوان درخاطر مبارك خدایگانی جایگیر آمد، و احوال این دعاگوی بنظر عواطف پادشاهانه مرموق (۷) شد، و دیوان انشا را ـ اگرچه من درآن شیوه اهلیتی که باید وصدر دواوین ملوك را شاید نداشتم ـ بمن تفویض افتاد، و نتایج طبع و منشآت خاطر من در ضمن مکاتبات و طیّ مراسلات باطراف و اکناف عالم منتشر شد، و باز آنکه (۸) من در آن فن نیك بی حاصل و از آن حلیت بغایت عاطل بودم ـ که نه کار من بود و نه پیشهٔ پدرم ـ اثری از فرّ دولت قاهره ـ که در احیاء موات طبیعت و اظهار معجزات تربیت دم عیسوی و دست موسوی دارد ـ در حال من بنده رسید، و آن کلمات

(۱) ش، سرکش ورمنده. (۲) ش، جای پرتو افکندن. (۳) ش، نگریستن گاه نظرگاه.
(٤) ظ، و بنده پرور. (٥) ش، باختر و خاور. (٦) ش، ابتدای جملهٔ جوابیه و ظاهراً حالت بدون و او است. (۷) ش، نگریسته ومنظور. (۸) ش، با وجود آنکه، هر چند که، اگر چه.

بی مزه در مذاق طبع شنوندگان باحلاوت آمد ؛ و آن عبارات خلق (۱) در خاطر نظر بینندگان با طراوت نمود ، و بزرگان و اشراف از حاضران و اصحاب اطراف نسخ مناشیر (۲) و اخوانیاتی (۳) که من در قلم می آوردم استدعا می فرمودند ، و چون من مایهٔ خویش در آن باب می دانستم و پایهٔ خود را در آن علم می دیدم ـ **کل امرء یعرف بوسم (٤) قدحه (٥)** ـ این مکتوب را در اول سوادی نمی کردم و بآخر نسختی نمی گرفتم ، و اندیشهٔ جمع آن را بخاطر راه نمی دادم ، چه هر که ازعقل بهرهٔ دارد نقد نبهرهٔ (٦) سخن را ازنظر ناقدان معرفت صیانت کند ، وبضاعت مزجاة (۷) صناعت را بمصر جامع تألیف نبرد ، اما چون مراجعت بزرگان که رعایت جانب ایشان متعین باشد و معاونت (۸) دوستان که اجابت ملتمس ایشان مفترض بود ازحد مدافعت در گذشت ، و فرمان خداوندان که امتثال حکم ایشان ضرورت گردد بدان پیوست ، ومجال اعذار (۹) تنك شد ، وقوت تعلل ساقط گشت ، و خاطر را در طلب تفصی (۱۰) گریز جای نماند ، و قلب (۱۱) مبالات بمقالات آن جماعت تصور نداشت ، بحکم اشارت ایشان ـ **والمأمور معذور** ـ این قدر نسخ مکتوبات که دست اجتهاد بطلب (۱۲) تحصیل آن رسید جمع کرده شد ، و دربطن این اوراق اثبات افتاد .

اگر آفتاب قبول ارباب براعت بدان تابد از سایهٔ اقبال سایهٔ یزدان سلطان جهان **اعلی الله شانه** باشد ، واگر در روز بازار امتحان رواجی نیابد وچون دختر بد در گوشهٔ خانه و چون سیم بد در بن کیسه بماند و زبان طعن در مساوی آن

---

(۱) ش ، بروزن سبب بمعنی کهنه است . (۲) ش ، فرمانهای دولتی و رسمی . (۳) ش ، نامه های دوستانه را اخوانیات گویند . (٤) ظ ، و سم . (٥) ش ، قدح بکسر اول تیری که اعراب با آن بخت آزمائی و قمار می کردند و مفاد مثل اینست که هر کس نقش ورق یا نقش بازی خود را بهتر می شناسد . (٦) ش ، ناسره و قلب . (۷) ش ، اندك و نا چیز . (۸) ظ ، و معاودت (بمعنی پی در پی سؤال کردن) . (۹) ش ، مصدر باب افعال و بمعنی بیان و اظهار عذر است . (۱۰) ش ، بمعنی رهایی . (۱۱) ظ ، و قلت . (۱۲) ظ ، بطنب ، و طنب چون عنق بمعنی ریسمان خیمه و سراپرده است .

دراز شود خود حقی باشد بمستحق رسیده و کسوتی برقدّ و قدر حد آن بریده .

وچون این جرأت کرده شد و عهدهٔ **الشروع ملزم** در ذمت خاطر لازم گشت ـ اگر چه همت این ساعت بر ممارستت دیگر نوعی از علم مقصور دارم ـ معهذا آنچه از رسالات پارسی بعد ازین صادر شود در مجلدی که لاحق این سابق گردد پرداخته شود ، چه شك نیست که اعتقاد را اثر است وکثرت مواظبت مثمر زیادت ترقی ، **کنت بلیداً اخرجتنی (۱) المواظبة .**

اکنون اندك مایه فسحتی (۲) در مجال طبیعت و قدرتی در پیوستن سخن پیدا می آید ، و شمهٔ از نفحات نسیم بلاغت و روایح بیان تنسم می افتد ، و میان آنچه در ابتداء حالت که صبح کتابت را آغاز تنفس بود نبشته ام ـ و این مجلد بیشترین برآن مشتملست ـ وآنچه اکنون می نویسم وخاطر بتلفیق آن مواتات (۳) می کند تفاوتی بزرگ مشاهده می افتد ، **اول الغیث رش ثم ینسکب (٤) .**

فصل

چون می دانم که فنون معایب مضمون این مجلد را شامل است و ذکر این (٥) درمیان متعلقان (٦) صناعت خامل ، (بقدر طاقت این عهده بیرون آورم ۷) ـ **واخلص منه لاعلی ولالیا** ـ وبدان دالت این خدمت را درحضرت اعلی خدایگانی اعلاه الله بمنزلت قبول رسانم .

بعد از امعان نظر درین معنی منهج صواب آن نمود و اشارت خرد آن بود که صدر این مجموع را بذکر صدری که صاحب دولتست موشح گردانم ، تا بواسطهٔ میامن آن سمت قبول یابد ، و از وصمت خمول مبرا شود .

واتفاق جمهور حاصل است که درین روزگار و درعهود متقدم وازمان متقادم

---

(۱) ظ ، خرجتنی . (۲) فسحت بضم اول بمعنی فراخی . (۳) بمعنی موافقت .
(٤) ش ، آغاز باران ترشح و پس از آن ریزش است . (٥) ظ ، آن . (٦) ظ ، مفلقان (و مفلق بمعنی زبر دست و ماهر است) . (۷) این جمله ظاهرا تحریف و یا چیزی از آن ساقط شده .

زمرهٔ انبیاء (۱) دولت و طبقهٔ ارباب اقبال را سروری علی‌الاطلاق و پیشوایی باستحقاق چون مجلس عالی خداوندی صدری اجلی کبیری عالمی عادلی مؤیدی مظفری منصوری بهاء الدّولة و الدینی مجد الاسلام و المسلمینی اختیار سلطان سلاطینی (۲) قوام الملتی نظام الملکی ملك اکابر العرب و العجمی صدر الصدور (۳) الشرق و الغربی **لازال عالیاً و علی الکرام و الیاً** نیست و نبوده است . (شعر)

یقرّ له بالفضل من لا یوده ❊ و یقضی له بالسعد من لا ینجم

مقبلی که برجویبار رحمت ازدوحهٔ (٤) دولت هیچ شاخی برومند تر از وی بالا نکشیده است ، ودر بوستان جلالت از نسیم سعادت هیچ گلی زیباتر ازوی نقاب غنچه نگشاده است ، و حقیقت آنست که در هیچ عهد چنو بزرگواری دست بآستین کفایت بیرون نکرده است ، و بهیچ دور چنو کارگزاری (۵) پای بردشت (٦) نیابت ننهاده است ، کسوت دولت بفضایل شمایل او معلم است ، و ذات پاکش خلاصهٔ (سزای اعلم ۷) است .

صدری که اگر صدور گذشته را در این ایام نشوری حاصل آید ، و منشور نهاد هریك توقیع بقا یابد ، و بوسایل (۸) الطاف یزدانی بوساید (۹) تمکین وکامرانی استناد کند ، بوقت مبارات (۱۰) اصحاب مناصب ومجازات (۱۱) ارباب مناقب ، **صاحب عباد** در حلقهٔ عباداو نشینند ، و **آصف** درصف خول (۱۲) و خدم او ایستد ، و **نظام** (۱۳) انتظام در سلك حاشیهٔ او یابد :

آن صاحبی که باشد در خشك سال آز ❊ از فیض جود دستش غصن امل رطیب

---

(۱) ظ ، ابناء . (۲) ظ ، السلاطینی . (۳) ظ ، صدور . (٤) ش ، درخت تناور . (۵) ظ ، کارگذاری . (٦) ظ ، دست . (۷) ظ ، سزّان عالم .
(۸) ظ ، واو بوسایل . (۹) ش ، جمع وسادة بتثلیث و او بمعنی مخده و پشتی و تکیه گاه . (۱۰) ش ، همسری و رقابت . (۱۱) ظ ، مجارات (بمعنی هم تك و همتاز شدن) . (۱۲) ش ، بروزن عمل بمعنی بندگان وحواشی . (۱۳) ش ، مراد خواجه نظام الملك است .

برخواست(۱) ازصلابت او کیش بدچنانك ٭ جز شکل زلف هیچ نشان نیست ازصلیب
در ملك گشت حاکم کلکش چنانکه کس ٭ شمشیر بر ندارد ازین پس مگر خطیب
منسوخ گشت غمز(۲) زعدلش برآن صفت ٭ کز بیم فاش می نکند مشك سوده طیب
مصروف شد بمدحش زان گونه فکر خلق ٭ کامروز در سخن نه هجا ماند نه نسیب
آلوده کرد چرخ بخون عدوش دست ٭ کفش از آن سبب همه ساله بود خضیب

پس بدین داعیه پیش از اثبات رسالات ذکر همایون این خداوند را که صفحهٔ دولت بدان مرقوم است بر صحیفهٔ این اوراق نگاشته آمد، تا چنانکه این مناشیر ومکاتبات بفرمان اعلی خدایگانی اعلاه‌الله و مثال عالی او صادر شده است، این مجموع نیز بفر دولت قاهره ویمن همت مبارك او مشرف و مخصوص باشد، مگر از نصاب دولت ایشان نصیبی بدان رسد، و باستظهار این دو حامی بزرگ از وقیعت(۳) طاعنان امانی یابد، و بفضیلت این دو وسیلت شگرف در موسم قبول هنرمندان نفاقی(٤) گیرد، چه هرکه مقام درجوار عطارسازد ازبوی خوش بی‌بهره نماند، وهرکه روی بجرم آفتاب آرد از فضایل انوار محجوب نشود، وهرکه دست درشاخ اقبال زند ازثمرهٔ سعادت بی‌نصیب نگردد.

ایزد تعالی آفتاب جلال سایهٔ یزدان را که آرایش جهان برآنست ازسمت زوال دور داراد، وکمال اقبال او را که آسایش جهانیان از آنست از سمت نقصان منزه، وررونق این مملکت را که گرد ذبول(٥) برچهرهٔ طراوت(٦) منشیناد وابهت این دولت را که دست‌زوال بدامن کمال آن مرساناد(۷) بیمن هدایت وحسن کفایت این صدر ثاقب رأی صایب فکرت در زیادت داراد، (۸) وقلم مبارك قدم او را بحل و عقد مصالح گیتی تاقیام ساعت جریانی تمام، و حکم بی غرض او را در قبض وبسط مهمات جهان تا منقرض (۹) عالم نفاذی بواجب، ورای دوربین او را دررفع و خفض دوست

---

(۱) ظ، برخاست. (۲) ش، طعن وسخن چینی. (۳) ش، بدگوئی وغیبت.
(٤) ش، بفتح اول بمعنی رواج و روائی. (٥) ش، پژمردگی و افسردگی.
(٦) ظ، آن. (۷) ظ، مرساد. (۸) ظ، آراد. (۹) بفتح را.

ودشمن ادوار نظاری شافی ارزانی دارد (۱).

و هذا دعاء لایرد فانه ✿ صلاح لاصناف البریة شامل.

فصل

وپیش از آنکه اعداد مکتوبات را درحیزّ احصا آرم وافراد رسالاترا بر دفتر اجتماع ثبت کنم وفراید سخن را در سلك ایراد کشم، فصلی درکیفیت وچگونگی ترتیب وبیان مادّه وصورت منشآت خویش تقریر میدهم ومینمایم که:

سخن باعتبار مترسلان اما مصنوع باشد واما مطبوع، و مصنوع را بحسب اختلاف صنعتها اقسام فراوان وانواع متفنن است ــ درین معرض تعرض بیان آن نتوان کرد وبغرض(۲) درشرح آن شروعی نتوان پیوست ـ ومطبوع یا کلام جزل(۳) ومحکم باشد که آثار قوّت خاطر از اثناء آن معاینه می شود، یاسخن رقیق ودل آویز که دلایل لطف طبع از مضمون آن مشاهده می افتد.

وبحسب این تقسیم سیاقت سخن را مناهج بسیار و فنون مختلف پدید آمده است، **تفرق فیها الناس احول احولا** (٤)، و هر جمعی از کتاب روزگار و ارباب صنعت طریقی از آن جمله اختیار کرده اند وشیوهٔ ازآن نوع برگزیده، **ولکل وجهة هو مولیها.**

بعضی طریق ترصیع وتسجیع می سپرند ومطالع و مقاطع سخن را بدان حیلت(۵) آرایش میدهند، چنانکه **ابوالحسن اهوازی** درنثر تازی ابتداء این شیوه کرده است، و خواجه امام **رشیدالدین** کاتب رحمه الله اقتدا بدو نموده، و این اسلوب بنزدیك مهرهٔ سخن صناعت محبوب نیست، چه در بیشتر اوقات یك رکن از دو طریق(٦) کلام مرصع قلق وناممکن افتد، واز تنگنای ترصیع جانب فصاحت نامرعی ماند، ومیدان ترسل که مجالی نیك فراخ وعرصهٔ نیك بغایت عریض دارد بمقدارچند خطوهٔ معدود باز آید، واین معنیرا هیچ مصداق قویتر از آن نیست که اگر سیاقت

---

(۱) ظ، داراد. (۲) ظ، و بعرض. (۳) ش، متین و فصیح. (٤) ظ، اخول اخولا (یعنی پراکنده و دسته دسته). (۵) ظ، حلیت. (٦) ظ، از دو طرف.

سخن بدین شیوه مستحب بودی و مستدعی کمال آمدی در محکم تنزیل که برهان فصاحت و عنوان بلاغت است این مساق(۱) علی طریق الاتساق(۲) لاعلی وجه الاتفاق یافته شدی.

وقومی عنان طبیعت فرا می گذارند، و سخن عذب فصیح بی داعیهٔ تکلف و شایبهٔ تعسف می رانند، و اختیار جماعتی که در ترتیب سخن قوتی و در تلفیق معانی قدرتی دارند این قسم است، و جمله متقدمان که مبارزان میدان سخن و مبرزان مضمار هنر بوده اند در تازی و پارسی این طریق صواب مسلوک داشته اند، و برین جادهٔ قویم و نهج مستقیم رفته.

وطایفهٔ گرد سخن مصنوع طوفی می کنند و بحسب طاقت و وفق امنیت خویش مکاتبات را بصنعتهای مختلف چون تجنیس و اشتقاق و موازنه و مطابقه و غیر آن مشحون می گردانند، و گروهی رقم اختیار بر سخن اطناب آبدار و کلمات عذب خوش گوار می کشند، و در رقت الفاظ می کوشند نه در دقت معانی.

چنانکه منشیان و متشیان در ایجاز و ابداع [illegible] هر قوم [illegible] گزیده اند وشیوهٔ گرفته، که(۳) اقلاّن و مبتدیان نیز در اقتباس انوار بلاغت و اقتفای آثار ترسل، هر جمعی بنوعی دیگر میل کنند، و هر طایفهٔ بشیوهٔ دیگر [illegible](۴) دارند، چه طبایع آدمیان مختلف است، و خواطر مردمان بر تفاوت، و شهوات و اهواء چون عزامات(۵) و آراء متشعب.

پس من اگرچه از افراد ایمهٔ این امت نباشم، باری در صف مقتدیان قدمی می گذارم، و اگرچه در عداد منشیان براعت ندارم، آخر در جوار مبتدیان صناعت روزگار می گذارم، و اگرچه ازین صنعت آب روی نمی خواهم، این درجوی کتابت تیره می دارم، در نسج(۶) سخن نهجی اختیار کرده ام [illegible] مرکب از همه اقسام، چنانکه در مطاوی مکاتبات از هر توی(۷) [illegible] از هر شیوه

(۱) ش، روش است. (۲) ش، [illegible] و الاقتفاء. (۳) [illegible] (۴) [illegible]

(۵) ظ، عزمات. (۶) ش، ودر نسج (۷) ش، توی بمعنی اندرون ولا و پرده و جوف است.

شمهٔ بمشام خاطر مستمع رسد، واز مفتتح رسالت تا مختتم بریک نمط تنها اقتصار نیفتد، گاه برپی مطبوع رفته میشود وگاه رعایت مصنوع کرده می آید، وگاه درین نوع شروعی می رود وگاه بآن طرز رجوعی می افتد.

وحامل براختیار این شیوه وباعث برابتهاج(۱) این طریق دو موجب است، یکی آنکه هر کس از اصناف مردمان از نوعی که طبع او بدان مایل باشد بهره میگیرد واز جمال محبوب خویش نظارهٔ می یابد، چه هرکه درانثاء مکتوب از مشاهدهٔ مطلوب خود بی نصیب ماند سخن نزدیک وی رقعی نگیرد، وحالی زبان مذمت بر مقتضی میل طبیعت دراز کند، وصد فضولی دیگر بطفیل او آستین پوستین کردن(۲) آن بازنوردند، ودامن بطلب معایب ومثالب آن برنوردند(۳)، ودوم تا حفظهٔ بیضهٔ کتابت وخزنهٔ اسرار بلاغت را معلوم شود که اگرچه این بیچاره درین شیوه اجنبی ودرین کار بیگانه است، بازین همه بوسیلت خاطر زندهٔ چندکه دارد درهمه اقسام ترسل دست وپای می زند، وباستظهار فضل ریزهٔ که حاصل کرده است بهمه انواع سخن نردی دست می یازد.

اما شیوهٔ اصلی ومختار حقیقی طبع من است(۴) — **ولا خصومة فی الشهوات** — آنست که البته آب روی سخن در پای صنعت ترصیع نریزم، و بر ایراد الفاظ رکیک و کلمات مستنکر بجهت رعایت این تکلف اقدام ننمایم، و منشآت خاصه که (بعد ذکر کرده ام [۵]) اگرچه ازین صنعت ودیگر صناعتها خالی نباشد، اغلب این سیاقت و اکثر این نمط است، مشحون بعبارات و استعارات که از استماع آن، طبع را نفرتی وخاطر را نبوتی(۶) نباشد، وظن من آنست — **والظن یخطی ویصیب** — که چون مبتدی بحفظ چند رسالت ازین مکتوبات مستظهر شود، درین فن تهذیبی تمام یابد، ودر هر شیوه که تحریر کند طبیعت را پیاده نبیند، و بر تلفیق معانی رشیق وسیاقت سخن پر نکته قادر گردد، و در صناعت ترسل وسیلتی بزرگ وذریعتی مؤکد یابد، و بدین سبب نام این مجموع **التوسل الی الترسل** نهاده آمد.

---

(۱) ن، انتهاج. (۲) ش، کنایه از بدگویی و عیبجویی کردن است. (۳) کذا، و شاید برنوردند باشد. (۴) ن، طبع من. (۵) ن، بعد ذکر کردن آنم. (۶) ش، دوری و نفرت و کندی.

و باستظهار دولت قاهره ثبتها الله امید وارم و بیمن ذکر مبارك خدایگانی وثوق دارم، که تیز نظران فصاحت اگر بچشم انصاف نگرند وحجاب غرض ازپیش بردارند، چهرهٔ این سواد را از جمال دلگشای نکت غریب بی بهره نبینند، و سالکان طریق کتابت اگرچه (۱) برجادهٔ راستی روند، درهرطرف ازین مجموع باچند گونه طرف دو چهار زنند (۲)، وبرخلاف (۳) آنچه مشاهده است (٤) در مکتوبات کسانی که بدین (٥) علم موسوم بوده اند برکلمات مکرر کمتر عثور یابند، **و الله یمن علینا بتصدیق الظن و تحقیق الامل و یثبت اقدامنا فی مصارع - القول و العمل .**

هم از مطلع کار ومبدأ تشبیب و اول دیباچه اطناب پیش آوردم، و سپید کاری (٦) **اول الدن دردی** آغاز نهادم، همانا وقت آن (۷) آمد که درمقصود خوض پیوندم (۸)، و این (۹) قدرکه ازین رسایل موجود است برسه قسم درقلم آرم (۱۰).

اول (۱۱) مناشیر دیوانی وفتوح و عهد (۱۲) ومعاهدات .

دوم (۱۳) امثله و مکاتبات (١٤) که ازحضرت (١٥) اجلها الله بملوك واصحاب اطراف نافذ گشت (١٦) .

سیم (۱۷) اخوانیات و ملاطفاتی که من ببزرگان و دوستان نوشته ام، (والله المستعان ۱۸ .)

قسم اول (۱۹)

نسخت منشور ایالت جند است که برنام (خداوند و ۲۰) خداوندزادهٔ جهان خاقان معظم خلدالله ملکه اصدار افتاده است، (واین از مناشیر ۲۱) است که در

---

(۱) ظ، اگر. (۲) ظ، آیند. (۳) از کلمهٔ خلاف نسخهٔ پاریس شروع می شود ومتن این نسخه از این موضع با نسخهٔ مزبور مقابله شده و تصحیحات تا باین موضع بواسطهٔ یکی بودن نسخه عموما احتمالی است. (٤) ظ، مشاهد است. (٥) ، دربن. (٦) و بیشکاری. (۷) سا. (۸) کنم. (۹) وازین. (۱۰) آورم. (۱۱) قسم الاول در. (۱۲) وعهود. (۱۳) قسم الثانی در. (١٤) و مکاتباتی. (١٥) ضا، جلت. (١٦) شده است. (۱۷) قسم الثالث در. (۱۸) سا. (۱۹) نخستین. (۲۰) سا. (۲۱) وآن ازمناشیری.

تباشیر حالت کتابت نبشته‌ام (۱)، اما (۲) بازین همه بیشتر (۳) شرایط ایالت را مستوعب (٤) است و فواید متفرق را مستجمع. وهی هذه.

(منشور ولایت جند ٥)

چون ایزد **جلت قدرته و علت کلمته** بکمال قدرت و مشیت و وفور (موهبت و عطیت ٦) خویش ابواب خزانهٔ **تؤتی الملك من تشاء** (۷) برما گشاده است، و برای امر طاعتداری و نفاذ فرمانبرداری ما درمیان جمله عالمیان و کافهٔ آدمیان ندای **و اولی** (۸) **الامر منکم** در داده (۹)، و مقالید تقلد ملك جهانداری (۱۰) و زمام تصرف کار جهانیان بفرط عنایت و حسن رعایت ما سپرده، و منصب ما بدرجهٔ نسبت ظل‌الله برده، بموجب (۱۱) این مقدمات ومقتضی این کلمات در ذمت عقل ما لازم است که خویشتن را ملازم درگاه حمد ایزدی داریم، ونقش **الشفقة علی خلق الله** (۱۲) برصحیفهٔ (۱۳) دل وصفحهٔ (۱٤) خاطر بنگاریم (۱٥)، وبرای (۱٦) استدامت استقامت مملکت خویش واستبقاء عطا وموهبت باری تعالی - برقضیت **الشکر قید النعمه** - در وظایف شکر و سپاس (هیچ گونه ۱۷) قصور و احتباس (۱۸) جایز نداریم، وهیچ دقیقه از دقایق انتظام امور عالم و التیام مصالح بنی آدم مهمل نگذاریم، و بر محافظت شرایط حفظ بلاد و عباد و مراقبت حدود صلاح وفساد توفر (۱۹) نماییم، ودر ترفیه حال وتطییب (۲۰) بال خلایق بیفزاییم، و بهیچ (۲۱) وقت از ترشیح (۲۲) نهال معدلت و تفتیح راه مرحمت فارغ نباشیم، وهرشهری را (درارجاء وانحاء ۲۳) گیتی وهرطرفی را ازاطراف واکناف دنیا - که بخطبه و سکهٔ ما مزین است و ذات مبارك (۲٤) رعایت مصالح آن رعایا را معین بنایی که بانوار عقل و بصیرت خویش مهتدی باشد و بآثار عدل و مرحمت ما مقتدی -

---

(۱) نوشته ام. (۲) واما. (۳) سا. (٤) مستوجب. (٥) سا. (٦) عطیت و موهبت. (۷) ضا، وتعزمن تشاء. (۸) و اواوا. (۹) درداده اند. (۱۰) جهان. (۱۱) برموجب. (۱۲) ضا، والتعظیم لامر‌ه. (۱۳) صفحهٔ. (۱٤) وصحیفهٔ. (۱٥) نگاریم. (۱٦) برای. (۱۷) هیچ. (۱۸) ش، توقف. (۱۹) ش، بذل همت. (۲۰) تطییب. (۲۱) وهیچ. (۲۲) ش، پروردن. (۲۳) در انحاء و ارجاء. (۲٤) ضا: ما.

و تقلد آن (۱) ایالت را فال خیر گرفته ایم، و تقریب و ترحیب اهالی آن از خدای ذوالجلال که مدبّر بر کمال است بپذیرفته ، وایشان درشدت ورخا وخوف (۲). و رجا (بردعاء[۳]) دولت قاهره وثناء حضرت زاهره متوفّر بوده‌اند وبحقوق اکید قدیم وجدید مستظهر.

درین وقت رأی اعلی را ـ که جز بر جادهٔ رشاد ومنهج سداد نرود ـ مصلحت چنان (نمود که شرط گزارد[۴]) امانت الهی از رأفت پادشاهی بجای آریم (۵)، و حق (سا کنان جند[۶]) ـ که بچند ذریعت متوسلند واقامت مراسم خدمت قدیم را متقبل ـ بگزاریم،

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا ❊ من (۷) کان یالفهم فی المنزل الخشن (۸)

ودرآن (۹) معنی سنت سدید وعادت حمید خداوند شهید (ملک سعید (۱۰) را **سقاه الله) صوب غفرانه وکساه ثوب رضوانه** احیا فرماییم، وآن شهر را که بنزدیک ما عزیز ترین بلاد است بایالت فرزندی که عزیز ترین اولاد است بیاراییم.

تحقیق این معنی و تأکید این مبانی را بعد از استخارت فضل الهی را (۱۱) واستشارت اقبال نامتناهی ـ **والله یشد ازرنا (۱۲) باصابة الآراء و یثبت اقدامنا عن متابعة الاهواء** ـ (ولایت جند را[۱۳]) باجملگی نواحی و حوالی آن بفرزند اعز اشرف (اکرم خاقان معظم[۱۴]) ناصر الدنیا والدین ابو منصور ملکشاه **متعنا الله بطول بقائه و یمن لقائه** ـ که مارا ابهت و زهو و اهبت (۱۵) (روزگار است[۱۶]) وواسطهٔ عقد پادشاهی ومایهٔ (۱۷) الطاف الهی است، ودلایل شهریاری در ناصیهٔ او

---

(۱) این. (۲) وخوف. (۳) بدعاء. (۴) دید مشاهدات انور که جز لباس عقل نپوشد و جز کالای عدل ننوشد امضا سامی فرمود که شرط گزاردن. (۵) آوریم. (۶) ساکنانی جند.
(۷) ما. (۸) مناء وان اولی الی ایالتی تماما ... عهدا ... ور امور وافاک (واسلات) فی الحزن.
(۹) ودرین. (۱۰) را اعلی الله تعالی. (۱۱) فضل الهی. (۱۲) ش: ازر بمعنی پشت و زور ونیروست. (۱۳) ولایتی جند. (۱۴) سا. (۱۵) ش: بضم اول تهیه واستعداد.
(۱۶) لیل و نهار است. (۱۷) منا: عظمت.

لایح و مخایل(۱) بختیاری برچهرهٔ او واضح (۲) ، و در استحقاق ملك پرور واعتناق پادشاهی و سروری (فضیلت اختصاص و ابن‌السری [۳]) حاصل دارد و در ترتیب مصالح مملکت و تربیت نهال معدلت مدد **الفی** (٤) **اباه** متواصل ، فضل ذوالجلال بزبان(۵) حال ازجهت تبجیل قدر و تسجیل دوام دولت او ندا می کنند که **ولیس لما یبنی(٦) یدالله هادم** ، وبا کمال استحقاق اوصوب نعم کردگارعنان برصوب (اعتذار او [۷]) می تابد که **و اول الغیث رش ثم ینسکب** (۸) ، و یقین واثقست وظن صادق وامید بفضل ربانی فسیح و زبان(۹) اقبال بتقریر این‌معانی فصیح ، که عن قریب (آنچه اورا [۱۰]) غایت همت ونهایت نهمت(۱۱) است ازقوت و قدرت وبسطت وسلطنت میسرخواهد گشت ، وتانه (بس مدت[۱۲]) از مناصب ملوك کامگار ودرجات سلاطین بزرگوار(۱۳) درخواهد گذشت ،

انی من الله علی موعد ❊ فیه ولن یخلف میعاده

والله یحقق ما نرتجیه و یشید مانبتنیه ـ ارزانی داشتیم ، و رفع و خفض و ابرام و نقض و بسط وقبض وحل و عقد ایالت آن ولایت بیمن عدل شامل وحسن عقل کامل او باز گذاشتیم ، وآن رعیت قدیم را بدین مزیت عظیم وعطیت جسیم مشرف (و مها کرد[۱٤]) ، و اسباب سکون و استنامت [۱۵] و فراغ بال [۱٦] و استقامت ونعمت رامش[۱۷] و آرامش و خفض[۱۸] عیش و آسایش ایشان را (مهنا و مهنا گردانید[۱۹]) .

و این فرزند را فرمودیم تا چنانکه از رأی متین و عقل مبین او سزد در مصارف اعمال وتصاریف احوال تقوی و پرهیزکاری را که (۲۰) زاد معاد و عتاد (۲۱)

---

(۱) ش، ابرهائی که نشان بارندگی ازآنها نمودار باشد ، و بمعنی مطلق علامات و امارات استعمال میشود .
(۲) واضح است . (۳) اختصاص ابن السری . (و ابن السری بمعنی بزرگ اندیش واقف [illegible]) .
(٤) القی . (۵) بزفان . (٦) تبنی . (۷) [illegible] ([illegible]) . (۸) اوز .
(۹) وزفان . (۱۰) او را آنچه . (۱۱) [illegible] . (۱۲) [illegible] . (۱۳) روزگار .
(۱٤) و مهنا گردیم . (۱۵) ش ، آرامش و سکون . (۱٦) [illegible] . (۱۷) و رامش .
(۱۸) وحفظ . (۱۹) مهنا و مهیا گردانیدیم . (۲۰) و پرهیزکاری که . (۲۱) ش . تهیه و استعداد .

یوم التناد (۱) است ـ **فان خیر الزاد التقوی** ـ پیرایهٔ سیرت وعادت دارد وسرمایهٔ تجارت سعادت سازد، **اتخذ تقوی الله تجارة تأتك(۲) الارباح من غیر بضاعة**، و در علانیت و خفیت (۳) خیفت و خشیت ایزدی را ـ که در ترکتاز آفت قوت دل باستظهار آن حاصل آید (٤) ودر تنگنای مخافت فسحت امل بواسطهٔ آن روی نماید ـ دثار وشعار خویش سازد، (٥) **فمن خاف الله (خوف الله ٦) منه کل شئی و من لم یخف الله خوفه** (۷) **من کل شئی**، واز اعتزاز (۸) بمساعدت روزگار جافی متجافی(۹) باشد، ونعمت آجل را بنهمت عاجل فوت نکند، (۱۰) وتمتع نعیم جاودانی بتتبع (۱۱) شهوات نفسانی از دست ندهد، چه هرکه ملك باقی را بملك فانی بفروشد و خسران ابد والعیاذ بالله خویشتن را حاصل آرد ارباب حقیقت اورا در (۱۲) زمرهٔ عقلا نشمرند، (واز اعداد اشقیا ۱۳) مفروز نگردانند، بل (١٤) عاقل آنرا دانند که زخارف حیات در کفهٔ همت او وزنی نیارد (۱٥)، و زهرات (۱٦) دنیا در چشم معرفت او قدری ندارد (۱۷)، وسیادت اولی را وسیلهٔ سعادت عقبی سازد، تادست توفیق طغرای منشور او برین جملت کشد (۱۸) که **اهل المعروف فی الدنیاهم اهل المعروف فی الاخرة**، و کدام سعادت تواند بود و رای آنکه بنده را توفیق یزدانی دریابد تا بنعمت این جهانی که در معرض انتقال است مغرور نشود، و بعز دنیاوی که برشرف زوال است قانع نباشد، و در حقیقت **والاخرة خیر وابقی** تأملی بسزا واجب دارد، و بتقدیم ابواب دین پروری و استعداد (۱۹) اسباب دادگستری دولت آن سری بمملکت این سری متصل گرداند.

و فرمودیم تا در جملگی افعال از حدود اوامر (ایزدی در نگذرد، و از جملگی ۲۰) اعمال اقتناء (۲۱) زاد تقوی و اکتساب رضای مولی اولی شمرد،

---

(۱) ش، روز محشر. (۲) تأتیك. (۳) و غیبت. (٤) باشد. (٥) ضا، که. (٦) خاف. (۷) خاف. (۸) اغترار. (۹) ش، دوری گزین.. (۱۰) نگرداند. (۱۱) بتبع. (۱۲) از. (۱۳) و از عداد اشقیا. (١٤) بل که. (۱٥) ندارد. (۱٦) ش، زیبائی ها وتازگیها. (۱۷) نیارد. (۱۸) کشید. (۱۹) واعداد. (۲۰) یزدانی مجاوز نباشد، و از همگی. (۲۱) ش، اکتساب.

ومن يخش(۱) **الله و يتقه فاولئك هم الفائزون ، ومن يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون** ، و در تقويم وتعديل اخلاق واجتناب از رذايل شمايل و محافظت برقوانين امر ونهی **ابدأ بنفسك** برخواند، و نخست خويشتن را برقهر نفس اماره يكباره قادر گرداند (۲) ، و ديو هوا را بافسون خرد در شيشه كند، و شهوت خيره روی را (۳) پشت پای زند، آنكه تثقيف (٤) و تهذيب حشم و خدم (٥) بر دست گيرد، و دور (٦) و نزديك را بر پرهيزگاری و نيكوكاری دارد، چه مستحق تر كسی بقمع سلطان نفس (۷) و دفع شيطان طبيعت (واضراع حد هوا [۸]) و مراقبت حد شرع آن كس است كه مالك نواصی امور و قادر سياست جمهور باشد، و در هرچه گويد و كند همگنان رغبة و رهبة براتباع او اجماع كنند، و بمطاوعت او مسارعت نمايند، و راه اعتراض و طريق انتقاض بموجب پادشاهی از اوامر و نواهی او بسته ماند، و يقين داند كه هركه برخصال گزيده وخلال پسنديده متوفر شد (۹) وبوسايل تقوی و اخلاق خوب مستظهر گشت (۱۰) و در غلوای (۱۱) پادشاهی تحری (۱۲) رضای الهی واجب داشت در آينهٔ اعمال جز چهرهٔ آمال نبينند، و از شجرهٔ شادمانی (۱۳) جز ثمرهٔ نيكونامی (١٤) نچينند، من (۱٥) **يتق الله يجعل له مخرجاً و يرزقه من حيث لايحتسب** .

و فرموديم تا تلاوت كتاب خدای عز وجل(۱٦) ــ كه رهنمای دين و مقتدای اهل يقين و دليل شارع شرع و معجز(۱۷) شارع (۱۸) حق است **لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه** ــ فرض عين شمرد، وجوامع آن احكام كه عروهٔ وثقی اسلام است نصب عين دارد ، و در تعرف حقايق آيات و وقوف بر دقايق وقوف و

---

(۱) يُخشی . (۲) گردد . (۳) ضا ، و عزيمت (ظ بعزيمت) صواب . (٤) ش ، براستی آوردن وتربيت كردن . (٥) و خدم را . (٦) و دوروی . (۷) شهوت . (۸) ظ ، اضراع خدّ هوی (يعنی بخاك ماليدن رخسارهٔ خواهش نفسانی وآن كنايه ازخوار داشتن نفس است) . (۹) باشد . (۱۰) آمد . (۱۱) ش ، كمال ارتفاع و بالا گرفتن كار . (۱۲) ش ، طلب وقصد . (۱۳) ادانی . (١٤) شادمانی . (۱٥) ومن . (۱٦) ضا ، را . (۱۷) ومعجز . (۱۸) دواعی (ظ ، داعی) .

غایات آن بغایتی که نهایت ادراك و وسع و طاقت خاطر او باشد برسد ، چه علم بهمه انواع (۱) معلومات ستوده است ، وعلی التخصیص بکلام الله که شامل فنون فواید و حاوی اقسام معرفت باشد ستوده تر ، و دانش از همه اصناف عالمیان پسندیده است ، و بتنصیص (آن پادشاه ۲) که حامل شمشیر و حامی ملك است (۳) پسندیده تر ، و در آن (٤) کوشد که دانش را بکردار بندد (٥) ، وعملش با علم یار گرداند (٦) ، تا بوسیلت آن علم فریفتهٔ مزخرف باطل نشود ، و بفضیلت آن عمل (۷) از پیرایهٔ نجات عاطل نباشد (۸) ، که **العلم بلا عمل و بال (۹) والعمل بلا علم ضلال (۱۰)** .

و فرمودیم تا بهر وقت بارعام دهد ، (وملالت سآمت ۱۱) یکسو نهد ، وراه وصول همگنان ببارگاه خویش گشاده دارد ، وسخن مظلومان وتظلم بیچارگان بواجبی بشنود ، و **استماع کلام الملهوف صدقة** را (کار بند شود ۱۲) ، تا اهل طغیان از خوف تدارك او دست عدوان کشیده دارند و پای در دامن طلب سلامت کشند ، و درماندگان از نعمت (۱۳) و راحت ورحمت (١٤) او بی نصیب نمانند ، و در انصاف و انتصاف میان قوی و ضعیف و وضیع و شریف و بعید وقریب و نسیب و غریب تفاوت جایز ندارد ، وازنصایح (۱٥) ووصایت یزدانی که **یاداود انا جعلناك خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق** یاد دارد (١٦) ، ودرتنفیذ احکام احتیاط واحکام لازم (۱۷) شمرد ، و باخلایق که جمله امانت خالقند طریق مرحمت و معدلت سپرد چه عدل و نیکوکاری شجره ایست که ثمرهٔ آن تمتع و برخورداری باشد ، ورحمت وداد گستری مقدمه ایست که نتیجهٔ آن سعادت و نیك اختری بود (۱۸) .

داد کن داد کن که دارالخلد ٭ منزل خسروان داد گر است

وفرمودیم تا (۱۹) الطاف خویش اصناف آدمیان را براختلاف طبقات وتفاوت درجات ایشان شامل دارد ، و مقاصد هریك علی حد الامکان بواسطهٔ تمکن (۲۰) خود

---

(۱) ضا ، فواید . (۲) از پادشاهی . (۳) بود . (٤) و بدان . (٥) کاربندد . (٦) گردد . (۷) علم . (۸) نماند . (۹) ضلال . (۱۰) وبال . (۱۱) وسآمت و ملالت . (۱۲) کار بندد . (۱۳) ضا ، انصاف . (١٤) رحمت . (۱٥) نصیحت ربانی . (١٦) آرد . (۱۷) ضا ، و واجب . (۱۸) است . (۱۹) که . (۲۰) تمکین .

حاصل آرد (۱)، و دقیقهٔ **انزلوا الناس منازلهم** بوفور شهامت خویش مرعی دارد.

سادات را که ثمرهٔ شجرهٔ رسالت و درّ دریای نبوتند موقّر و مکرّم و مقتدی و معظم دارد، وشرط استماع **قل لااسألکم علیه اجراً الا المودة فی القربی** بجای آرد (۲)، و ترتیب مصالح (۳) ایشانرا در مواقف حق و مدارج قدس ذخیرهٔ بزرگ و وسیلتی تمام داند، و روز محشر — که از معشر جن وانس فریاد **هل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا** برآید — در (٤) حضرت نبوّی و دیعتی معدّ و ذریعتی بشفاعت مؤکد شناسد، و ایشانرا بحسن اشفاق واستدرار ادرار و ارزاق و اعداد و اسباب (٥) معاش و وجوه انتعاش (٦) ازمطاعم (۷) نامرضی و مطامعی بابتذال (۸) مفضی (۹) که لایق منصب ایشان نباشد مستغنی گرداند.

و ایمه وعلما را — که ورثهٔ انبیا وحفظهٔ بیضهٔ دین خدایند ورطب جنی(۱۰) ایمان بی ریب (۱۱) سنی (۱۲) ایشان هنی(۱۳) نگردد — بچشم اعزاز واحترام ملحوظ دارد و از صوب انعـام و فیض اکـرام بحظ اوفـر محظوظ، و در حـوادث دینی واقعات (١٤) شرعی ازمقتضی قول و حکم فتوی ایشان عدول وتجاوز جایز نشمرد، و در معظمات مهمات دولت استحصار (١٥) همت وتـالیف دل (و تطیب بالك ۱٦) ایشان را طرفی از مصالح ملك بـا ایشان بر اندازد، و بکشفت و اشارت ایشان تبرّك و تیمن جوید.

و قضاة و حکام را که در امضاء احکام و فصل خصومـات امراء شرع و امناء خدایند بتحصیل (۱۷) حق ضعیفان دست قوی دارد، والبته بنقصان رونق مجلس قضا دست (۱۸) ندهد، واگر کسی بتمرد تفرد نماید در مالش او که دینا و دنیـ متضمن صلاحی (۱۹) بزرگ باشد تساهل نبرزد (۲۰)، تا حقوق مستضعفان مستهلك نشود،

---

(۱) کند. (۲) آورد. (۳) ضا، و تربیت. (٤) ودر. (٥) اسباب. (٦) ش، تازگی یافتن. (۷) مطاعمی. (۸) بابتذالی. (۹) ش، کشاننده و منتهی شونده. (۱۰) ش، تازه چیده. (۱۱) بی ریب. (۱۲) ش، بلند و رفیع. (۱۳) ش، گوارا. (١٤) و واقعات. (١٥) استحضار. (١٦) وتطییب بال. (۱۷) تحصیل. (۱۸) رضا. (۱۹) صلاح. (۲۰) نورزد.

و اموال بیچارگان مذهوب (۱) نگردد، و مصالح مسلمانان و رسوم مسلمانی مختل نماند.

و اهل صلاح و متصوفه را که اوتاد زمین و اولاد یقین و افراد روزگار و واقفان حقیقت کار و سالکان طریقت حقند بنظر عنایت و حسن رعایت خویش مخصوص گرداند و ازحصص (۲) صدقات که بصدق نیت و خلوص طویت دهد (۳) محظوظ، چنانکه (٤) بعواطف و عوارف او مشمول (باشد وبدل ٥) فارغ بدعاء دولت قاهره (٦) ثبتهاالله مشغول، و از رأس المال صدقه بربح سعادت ابدی که تحفهٔ حضرت احدی است فایز و محتظی (۷)، **تاجروا‌الله بصدقة تربحوا**.

و وجوه مشایخ و رعایا را ـ که ودایع آفریدگار و مادهٔ امداد (۸) روزگارند و نظام پادشاهی بنظام حال ایشان منوط است ورضای الهی بفراغ بال ایشان مربوط ـ در حجر شفقت و جوار رحمت خویش دارد، **ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء**، و کشف ظلامات وتحقیق (۹) حال ایشان در انصاف و انتصاف و رشد واعتساف (۱۰) بدیگران باز نگذارد، چنانکه طریق ظلم وعدوان بکلی مسدود ماند، وظلال عاطفت ونصفت برسر همگنان ممدود باشد.

و مزارعان و دهاقین را که سبب آبادانی عالم و محصل ارزاق بنی آدم اند (ازمصرف ظلم متجنده وشاه‌بیگار متغلبه ۱۱) مصون دارد، وآمال ایشان (۱۲) در مصالح زراعت بحصول(۱۳)مقرون گرداند (۱٤)، وسایس عدل را شحنهٔ کار ایشان‌سازد، تاهرکس باطمینان دل بزراعت وعمارت پردازد، که حیاطت(۱۰)ملك بی وساطت لشکر صورت نبندد، وجمع لشکر بی اتفاق (۱٦) اموال ممکن نگردد، وکسب مال بی‌عمارت ولایت دست ندهد، وترتیب عمارت بی سایهٔ سیاست (۱۷) پادشاه (میسر نشود ۱۸)،

---

(۱) منهوب. (۲) جحص. (۳) دهند. (٤) ضا، ایشان. (٥) باشند و بدلی. (٦) سا. (۷) ضا، باشد. (۸) امتداد. (۹) و تخفیف. (۱۰) ش، ندانسته رفتن و بی اندیشه و پروا کار کردن. (۱۱) از تصرف ظلم متجنده و سپاه واز شاه‌کار و بیگار متغلبه. (۱۲) ایشانرا. (۱۳) محصول. (۱٤) سا. (۱٥) ش، نگاهداری و کار پردازی. (۱٦) بی انفاق. (۱۷) سیادت. (۱۸) ممکن نگردد.

وتقديم ابواب سياست جز برقانون معدلت راست نيايد، كه **لا ملك الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة ولا عمارة الا (بالعدل بالسياسة ۱)** .

و محترفه و اهل اسواق را از تحمل اعباء مشاق محفوظ گرداند. تا كار هاى خلايق كه بنفس خويش مباشر آن نتواند بود فرو نماند.

و طوايف حشم و ابناء (۲) متجنده كه نگهداران حريم دولت مملكت (۳) و حافظان حوزهٔ ملكند ـ باندازهٔ ايشان در ثبات قدم بندگى وحق (٤) خدمت ـ مراعات بواجب و رعايت جانب لازم دارد، وهمگنانرا بخوش سخنى و گشاده رويى بندهٔ مطواع و چاكر مخلص خويش گرداند، كه دوستى مخدوم (٥) جز بلطف معاشرت و مراعات زبان در دل خدمتكار جاى نگيرد، **ليكن وجهك بشأ وكلامك لينا تكن احب اليهم (من من ٦) يعطيهم الذهب و الفضة** ، واتفاق كلمهٔ ايشان در تشمر خدمات دولت وتوفر برتحرى رضاى يكديگر حاصل دارد، وبتسارع (۷) و تجاذب (۸) و مكاشحت (۹) ومكاوحت (۱۰) ايشان ـ كه ازآن خللهاى بزرگ خيزد وباستظهار آن خصمان چيره شوند ـ همداستان نباشد، كه در عهود سالفه هرفساد كه بحريم ملك (۱۱) راه يافته است تباشير (۱۲) آن از مداحات (١٤) كبرا و معادات امراى حشم بود (۱٥) يك باديگر، ونص قرآن مصدق اين مقال و محقق اين حال (۱٦). عند قوله تعالى **ولا تنازعو افتفشلوا وتذهب ريحكم**(۱۷). واصحاب ديوان را بگويد تا مواجب (۱۸) برايشان موفر دارند واز وجوه معتاد بوقت تمامت برسانند، واز ظلم بررعيت مستغنى گرداند (۱۹)، ودر وقت اثبات و اطلاق و اعطا و انفاق بنفس (۲۰) خويش استعراض لشكر و استكشاف حال هريك واجب شناسد، وهركس را درخور مواجب (چهار پاى و سلاح ۲۱) بواجب طلب كند، و بر اقتداء اقتضاء (۲۲)

---

(۱) بالسياسة ولا سياسة الا بالعدل. (۲) و افراد. (۳) ذ، زايد است. (٤) ضا، قدم. (٥) خداوندگار. (٦) ممن. (۷) ذ، و بتنازع. (۸) ش، دستشمكش. (۹) ش، مخاصمت. (۱۰) ش، مقاتله ومشاتمه. (۱۱) ملكى. (۱۲) ش، اوايل. (١٤) ذ، مداجات (بمعنى دشمنى پنهان و نفاق). (۱٥) بوده است. (۱٦) ضا، است. (۱۷) س، نيروى شما. (۱۸) ضا، ايشانرا. (۱۹) ذ، گرداند. (۲۰) نفس. (۲۱) سلاح وچهارپاى. (۲۲) ظ، مقتضاى.

و ان لیس للانسان الا ماسعی و ان سعیه سوف یری ثم یجزاه الجزاء الأوفی

هر که را درنیکو (١) خدمتی آثار مرضی پدیدآید مواجب بیفزاید، و باز انکه دراقامت مراسم (٢) بندگی تأخیر و تقصیر جایز دارد (٣) - بعد از تحقیق و وضوح بینت ونومیدی ازایناس (٤) رشد - بلاء حرمان بروی گمارد، و آنرا که شقاوت برکفران نعمت حمل کند و طریق عصیان و عقوق و نسیان حقوق پیش گیرد و پند و نصیحت را بمنع و ابا مقابله کند حکم سیاست بروی براند، و ابقــای که متضمن (استیفاء فساد ٥) بزرگ باشد محظور شناسد، تاهر کس ثمرهٔ فعل خویش بیابد و پــاداش عمل (٦) ببیند (٧)، و رغبت دیگران درمواظبت شرط خدمت و مراقبت حق نعمت و مجانبت مواقع تهمت بیفزاید، چه در کار ملك هیچ خلل (زیــادت از آن ٨) نتواند بود و درنهاد سیاست هیچ حالت قادحتر (٩) از آن نباشد که قومی در خدمت جانسپاری کنند و ازعواطف پادشاهانه محروم مانند و گروهی از طاعت تقاعد نمایند و از بطش ملکانه نجات یابند، (شعر)

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی (١٠)
مضر کوضع السیف فی موضع الندی

امــا اگر از زمرهٔ حشم مجرمی خایف در پناه توبه گریزد و دست در دامن اعتذار زند او را از لذت عفو و نعمت رحمت خویش بی نصیب نگرداند، و جناح امن وامان برسر وی گستراند، و باز انکه (١١) این سعادت رفیق او نشود وبخویشتن در معرض انابت واستیمان (١٢) نیاید امان (١٣) بروی عرضه دارد، وبایمان مستظهر کند، ومواعید خوب را دالت استمالت او سازد، چه بأس وضجرت بحدی که موجب یأس (١٤) و نفرت شود نبایـد رسانید، و آنچه برفق و لطف میسر شود بخشونت و

---

(١) ضا، کاری و نیکو. (٢) ش، جمع مرسوم بمعنی نامه و در اینجا جمع رسم بمعنی اثر است. (٣) ندارد. (٤) ش، دیدن و احساس کردن. (٥) استیفاء فسادی. (٦) ضا، خود. (٧) بیند. (٨) از آن زیادت. (٩) ظ، فادحتر (و فادح بمعنی سنگین و دشوار است). (١٠) فی العلی. (١١) و بر آنکه. (١٢) ش، امسان خواستن. (١٣) ایمان. (١٤) بأس.

عنف آغاز نشاید نهاد ، و از فظاظت (١) و درشت خویی تحرز و تجنب واجب باید داشت ، **لو کنت فظاً غلیظ القلب لانفظوا (٢) من حولك** ، اما حلم (٣) و اغضا تا (٤) بدرجهٔ که کوته نظران را گستاخ (٥) و دراز دستانرا دلیر گرداند و سوق فسوق هر منافق نافق (٦) گردد و صورت عجز و فتور و سمت ضعف وقصور (٧) گیرد جایز نباید شمرد ، **و حلم الفتی فی غیر مُوضعه جهل** .

فی الجمله در جملگی (احوال و افعال ٨) بر جادهٔ خیر الامور رود ، و از طرفی (٩) تفریط و افراط (١٠) باعتدال اوساط گراید ، تا مزاج اعمال ازقانون صحت منحرف نشود ، و اسباب خلل دست درهم نزند ، و عارضهٔ دل مشغولی حادث نگردد ، واعراض ناکامی (١١) لازم نیاید . وبتخصیص باید که اتفاق انفاق (١٢) او برحشم و خدم چنان افتد که از اجحاف و تقتیر (١٣) دور باشد (و بحد اسراف ١٤) و تبذیر نرسد ، **ولا تجعل یدك مغلولة الی عنقك ولا تبسطها کل البسط** ، (و مصادر خرج ١٥) باموارد دخل یکسان دارد ، تامصالح ملك برو آسان باشد(١٦)وظلم ضروری نگردد(١٧)، **وان الظلم مرتعه وخیم** .

و فرمودیم تا غزاة ومجاهدانرا — که کمال فضیلت ایشان بفتوی کتاب یزدانی و فحوی خطاب (١٨) ربانی که **وفضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً** معلوم ومقرر است وصدق تهدی(١٩)ایشان ازفحوی **والذین جاهد وافینا لنهدینهم سبلنا** مفهوم و مصور — بمزید (٢٠) نعم و فیض کرم در آن خیر معظم راغب کنند ، و برکفایت این (٢١) مهم مواظب گرداند ، چه تقویت بازوی اسلام و تربیت نهال شریعت و تمشیت (٢٢) کار دین و قلع نواجم (٢٣) شرك و قمع ارباب جهالت و دفع (٢٤)

---

(١) فضاضت . (٢) لانفضوا . (٣) حکم . (٤) نیز . (٥) سا . (٦) ش ، رائج وگرم . (٧) تصور . (٨) شرایط . (٩) طرفین . (١٠) افراط . (١١) دل ناکامی . (١٢) سا . (١٣) ش ، تنك گرفتن . (١٤) وباسراف . (١٥) و مصارف . (١٦) گردد . (١٧) نشود . (١٨) کلام . (١٩) ش ، هدایت یافتن وبرراه راست بودن . (٢٠) مزید . (٢١) آن . (٢٢) و تمشیت . (٢٣) ش ، بدید آیندگان و برایندگان . (٢٤) دفع .

احزاب ضلالت - که بموجب (۱) **یا ایها الذین آمنوا ان تنصر (۲) الله ینصرکم و یثبت اقدامکم** موجب مزید (۳) و دوام نصرت و ثبات اقدام قدرت و نجح مرام دولت باشد - جز بواسطهٔ ترغیب این طایفه و ترجیب (۴) این فرقه میسر نشود.

و فرمودیم تا (۵) سرهای حدّ را بمردان گزیده و دلیران کار دیده اهل دربت (۶) و حنکت (۷) و بأس و نجدت - که (با تجارب روزگار آشنا شده ۸) باشند وباحوادث زمانه همزاد آمده وبتیقظ وتحفظ مذکور وبمردانگی وفرزانگی مشهور گشته (۹) **ولا یرکضون (۱۰) عن تورد المعرکة ولا تلقون (۱۱) بایدیکم (۱۲) الی التهلکة ، رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله** - مشحون ومعمور دارد، و بهیچ وقت ازین جماعت که بزینت رای و شجاعت حالی (۱۳) باشند خالی نگذارد، تا اگر ناگاه حالی پیدا آید یا مهمی روی نماید در آن (۱۴) وهلت از عواقب غفلت معصوم باشد، وبوصمت ندامت وسمت ملامت موسوم نشود، چه ترتیب مصالح وتدبیر مهمات در آن وقت باید کردن که عنان تمالك واختیار در دست باشد، نه آنگاه که پای در سنگ نامرادی و اطرار (۱۵) آید و جز بهانهٔ تقدیر درخزانهٔ تدبیر حاصلی نماند (۱۶).

و فرمودیم تا در حفظ وحراست راهها بروفق عقل وکیاست احتیاط و سیاست بجای آرد، و تنظیف آن از دزدان و مفسدان واجب دارد، و حفظ مسالك از لوازم ضبط ممالك داند، و بازرگانان و ابناء سبیل را بهیچ سبیل ناخوشدل ومشوش خاطر نگذارد، چنانکه اموال و دماء ایشان از فتك و سفك مصون باشد و از نهب وغارت مأمون ، چه ایشان پیکان رایگان و ثناگویان بی طمع باشند، ذکر خوب از حکایت ایشان منتشر شود، و نام بد از شکایت ایشان سایر گردد.

---

(۱) موجب. (۲) ظ ، تنصروا. (۳) ضا ، حشمت. (۴) ترحیب. (۵) ضا ، ثغور و. (۶) ش ، بضم اول بکار برآمدگی. (۷) ش ، بضم اول جهاندیدگی. (۸) تجارب روزگار را شناسنده. (۹) شده. (۱۰) فلاینکصون. (۱۱) ولا یلقون. (۱۲) بایدیهم ، (۱۳) ش ، آراسته. (۱۴) درین. (۱۵) واضطرار. (۱۶) نیابد.

وفرموديم تادر سياست اصحاب جرايم كه از دعايم شهرياری ولوازم (١) جهانداری استَ قدم برجادهٔ بينت (٢) وتحرز نهد، وبمنتهای (٣) احتياط و قصارای (٤) انديشه برسد، **ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حى عن بينة**، و برموجب مصلحت ملك و مقتضى شريعت رودنه بربى داعيـهٔ هوا و ميل طبيعت، و متابعت عقـل و سكينه كند نه‌مطاوعت خشم وكينه، وتامجال عفوواغماض يابد خويشتن درطبقهٔ **والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس** معدود دارد، (دروقت فوران نايرهٔ ٥) غضب ودوران دايرهٔ سخط درحق جانى باتأنى(٦) حكم بايد فرمود، كه چون ايام خشم بسر آيد ونوبت‌رضا درآيد عوض (٧) آن دادن وتلافى آن فرمودن در تحت قدرت فطرت بشرى و امكان قوت بنيت آدمى نيايد (٨)، چه معلوم است كه عمر دُريست (٩) در خزانهٔ ملكوت **يحيى و يميت**(١٠)، وجان مرغيست كه جز از آشيانهٔ جبروت **قل الروح من امر ربى** نسپرد (١١)، وچون قفص‌تن بشكست وبر كنگرهٔ **ارجعى الى ربك**(١٢) نشست(١٣) واز مركز اشباح سوى حيزارواح پرواز كردبندامت وپشيمانى وتبدل آراء وامانى باز نيايد، **ولات عليه‌اى ساعة مندم**. اما در حق جماعتى اشرار كه بر هتك استار و سفك دماء احرار دليرى نمايند ودرابطال (١٤) حيوانى واغتيال (١٥) مسلمانى بقصد وعمد (١٦) سعى پيوندند (١٧) ابقايى كه سبب بقاء جزوى ومستدعى فساد كلى باشد جايزندارد. و دقيقهٔ **ولكم فى القصاص حيوة**(١٨) فرو نگذارد، تاهم مصلحان آسوده وآراميده باشند وهم مفسدان فرسوده وماليده، وهيچكس از بيم هيبت او خالى واز اميد رحمت او بى نصيب نماند، تا نه از استغنا پاى در حد طغيان نهد (١٩) و نه از نوميدى دست در شاخ عصيان زنند.

---

(١) است و از لوازم. (٢) تثبت. (٣) و منتهاى. (٤) ش، غايت و نهايت.
(٥) چه در وقت ثوران نايرهٔ لهب. (٦) باتوانى آن. (٧) غرض. (٨) باشد.
(٩) ضا، كه جز. (١٠) ضا، نيابد. (١١) نبرد. (١٢) ضا، راضية مرضية. (١٣) بست. (١٤) ش، نابود ساختن. (١٥) ش، بناگهان كشتن. (١٦) عهد. (١٧) پيوندد. (١٨) ضا، يا اولى الالباب. (١٩) نهند.

و فرمودیم تا در مهمات که سانح شود و ملمات (۱) که واقع گردد بـا بزرگان حشم و مقدمان خدم ومعتمدان وثقات وکاردیدگان و دهات ـ که عقل کامل ایشان گره گشای بندنوایب وفضل شامل ایشان‌نقش بندصورحقایق باشدورای (۲) زای صافی ایشان زنگ حوادث را صیقلی نتوان (۳) یافت و مانند (٤) فکر شافی ایشان آخر عمل را اولی صورت نتوان (٥) کرد ـ برقضیت **و شاورهم فی الامر** رود، وباستبداد رأی خویش در بند استعداد دفع (٦) آن نشود، که **من اکثر المشورة لم یعدم عند الصواب مادحاً و عند الخطاء عاذراً**، و عزایم در کارها بعد از تدبر وافی و تفکر کافی بامضا رساند، و حزم و احتیاط را دیدبان سیادت و عنوان سعادت داند، و تـا تواند از محاربت مجانبت نماید، و رای مشاورت (۷) را برجنگ و مخاصمت تقدیم دهد،

(شعر)

الرأی قبل شجاعة الشجعان ❀ هوالاول (۸) وهی المحل الثانی

و خویشتن را در تسکین فتنه و طلب صلح هیچ عضاضت (۹) و مهابت (۱۰) صورت نکند، و مصالحت خصمان را برغبت صادق و اهتزاز تمام پذیره شود، **و ان جنحوا للسلم فاجنح لها.**

و فرمودیم تا درعقود و عهود مخالفان و موافقان نقض و خلف روا ندارد، و فرمان **و اوفوا بالعهد (۱۱) کان مسؤلا** پیش خاطر آرد، تادلها (۱۲) برمودت او متفق وزبانها (۱۳) درمحمدت او منطلق (۱٤) گردد، ودر (آجل وعاجل ثواب۱۵) جزیل و ثنای جمیل ثمره یابد، و دوستکامی و خوب نامی بهره گیرد، چه نیکونامی جوهریست هرچه عزیزتر و ذخیرهٔ هرچه نفیس تر که کسوت پادشاهی بزینت آن مطرز گردد، و عاقل ازجاهل بخاصیت آن ممیز شود، و اگر بهزینه (۱٦) کردن صد خزینه بدست آید غبطتی (۱۷) تمام و عطیتی بزرگ و نعمتی رایگان باشد.

---

(۱) ش، نوازل. (۲) ونه ورای. (۳) توان. (٤) ونه مانند. (٥) توان. (٦) رفع. (۷) و مشاورت را. (۸) اول. (۹) ظ، غضاضت، (بمعنی نقص و عیب). (۱۰) ظ، و مهانت (بمعنی خواری و زبونی). (۱۱) ضا، ان العهد. (۱۲) و تادلها بادلها. (۱۳) و زفانها. (۱٤) ش، گشاده وباز. (۱٥) عاجل وآجل ثوابی. (۱٦) ش، خرج کردن. (۱۷) ش، نکوحالی وسرور.

یك صحیفه ز نام نیك ترا ❊ بهتر از صد خزینهٔ (۱) گهر است

کل الی الغایة (۲) محثوث ❊ و المرء موروث و مبعوث

فکن حدیثاً حسناً ذکره ❊ فانما الناس احادیث

وفرمودیم تا بر موجب **اعط القوس باریها** (۳) در دیوان خویش کار کنان واصحاب مناصب چنان نصب کنند که بامانت وصیانت موصوف باشد (٤) و بهدایت و کفایت معروف ، وباید که موجب (تقلد واشغال بر وفور ٥) رضا و کفایت باشد نه میل هوا و عنایت ، و وصایت کنند تا با رعایا طریق مجاملت و حسن معاملت سپرند ، و همگنان را بچشم شفقت ورحمت نگرند ، وباصحاب املاك جز بقانون معین و مال مقنن رجوع نکنند (٦) ، ورسم (۷) نو وقراری محدث ـ که منال آن اندك ووبال آن بسیار باشد وحکم معدلت بامثال آن رضا ندهد ـ ننهند ، واگر نهاده باشند در رفع ودفع آن مبالغت کنند ، و ازعقل کامل خود رقیبی برافعال ایشان گمارد ، و خویشتن را (۸) از کیفیت معاملت ایشان بارعایا بیگانه ندارد (۹) ، تاهرکه برین ابواب برقانون صواب رود بایثار واصطفاء (۱۰) او مثال دهد وبروی اعتمادی مستأنف (۱۱) کند ، و هرکه دراموال تبسط (۱۲) وبرضعفا (۱۳) تسلط پیش گیرد درصرف وعزل اوتردد وتوقف ازطبع دور دارد ، قوله عز و علا **تعاونوا علی البر والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان.**

باید که فرزند اعز اکرم **احسن الله به التمتع وزاد بوجوده التمتع** (١٤) (در مراقبت این ارکان ١٥) وحدود ومحافظت این شرایط وعهود ـ که درمذهب حق (١٦) مفترض واز راه خرد نامعترض است ـ تشمر نماید ، تاذکر (خوب ونام نیك ١٧) واحدوثهٔ (۱۸) جمیل و مثوبت وافر که همگنان طالب آنند (۱۹) مارا واورا حاصل آید ، **والله تعالی یهدیه ویکفیه ویبلغنا غایة الامانی فیه ویوفقه لما یستحسنه ویرتضیه ٢٠) ویحکم به رایُنا ویقتضیه انه ولی التوفیق والهادی الی سواء الطریق.**

---

(۱) خزانهٔ . (۲) الغایب . (۳) ضا ، و انزل الدار بانیها . (٤) باشند . (٥) تقلید اشغال و وفور (ظا ، وفور) . (٦) نکنند . (۷) ظا ، و رسمی . (۸) وخویشتن . (۹) دارد . (۱۰) ش ، برگزیدن . (۱۱) ش ، تازه واز سرنو . (۱۲) ش ، گستاخی ودلیری . (۱۳) ضعف . (١٤) المتمع (ظا ، التمتع) . (١٥) مراقبت ارکان . (١٦) ضا ، منصوص . (۱۷) نیکو ونام خوب . (۱۸) ش ، حدیث وخبر وداستان . (۱۹) آنند . (۲۰) ویرضیه .

سبیل امر او کبرا وحشم وخدم و ایمه و امم و سادات و قضات و مشهوران و منظوران و سایر رعایا (۱) و کافهٔ ساکنان خطهٔ **جند** (۲) از اهل مدر و وبر (۳) **رعاهم الله و حرسها** آنست که ازین سعادت که ایشانرا مساعدت نمود وازین دولت که ایشانرا دست داد بواسطهٔ (ایالت وفرّ دولت ٤) فرزند اعزّ اکرم **اطال الله بقاه و قرن بالنصر لواه** بهرهٔ شادمانی بردارند، وشکر موهبت ربانی ونعمت ما بگزارند، وشرط خدمتی (۵) او بواجبی بجای آرند، ودر وظایف دعاء دولت وثناء حضرت ما که عواید آن هم برایشان (٦) عاید باشد بیفزایند (۷)، و خلوص طویت را واسطهٔ قبول عبودیت سازند، و طاعت اورا بطاعت خدای وطاعت ما مقرون شناسند (۸)، و خویشتن را از خلاف و شقاق و تعصب و نفاق که وخامت عاقبت (۹) آن پوشیده نباشد (۱۰) محفوظ دارند، و از انس طاعت بوحشت عصیان نگرایند، واز اوج شرف خدمت بحضیض کفران نعمت نیایند، ومحافل ومجالس را بذکر اخلاق گزیده و افعال پسندیدهٔ او که نتیجهٔ فرّ (۱۱) پادشاهی و ثمرهٔ فضل الهی است معظم (۱۲) دارند، وصفحات روزگار خویش بتیمن (۱۳) خدمت و پرتو دولت او منوّر گردانند، و بافاضت عدل (١٤) معدلت و اشاعت مرحمت او - که ازما بمشاهده دیده است و بمشافهه شنیده ودرطبیعت او منطبع گشته وبرحقایق آن مطلع شده - ومستظهر (۱۵) باشند، و ببشارت قدوم موکب او که سبب آسایش ایشان و آرایش آن خطه خواهد بود مستبشر گردند، و خدمت نوّاب (او ازفرایض ۱٦) دین و دنیا وموجبات (۱۷) رضای مولی دانند، و مال و معاملت بتمام و کمال از استقبال سنهٔ ثلث (۱۸) بایشان رسانند، وازشکایت ایشان که نکایت (۱۹) آن معلوم باشد توقّی (۲۰) نمایند، واوامر مارا منقاد وامثلهٔ اورا ممتثل باشند، تاشرف احماد حضرت واختصاص مزید عاطفت ما روزگار ایشانرا در یابد، ان شاءالله العزیز (۲۱).

---

(۱) ورعایا. (۲) چند. (۳) ش، مدر بمعنی کلوخ و وبر بمعنی کرک است و اهل مدر از شهر نشینان و اهل وبراز چادر نشینان کنایه است. (٤) دولت و فرّ ایالت. (۵) خدمت. (٦) بدیشان. (۷) بیفزاید. (۸) شناسد. (۹) وعاقبت. (۱۰) نماند. (۱۱) فرمان. (۱۲) معطر. (۱۳) ظ، بیمن. (١٤) سا. (۱۵) متیقن ومستظهر. (۱٦) اورا فرایض. (۱۷) و از موجبات. (۱۸) ثلاثه. (۱۹) ش، مقهور ساختن بوسیلهٔ قتل و جرح. (۲۰) ش، پرهیز و تحرز. (۲۱) ضا، و الحمدلله و صلعم.

منشوری که منظویست بر تقریر اقطاعات نسا از بهر ملك كبير عضد الدولة و الدين طغانشاه ابوبكر بن المؤيد رحمه الله (۱)

رعایت حقوق هواداران و عنایت در حق خدمتکاران و انعام و اصطناع (۲) در بارهٔ کسانی که بعروهٔ دولت متمسك باشند و بحبل طاعت معتصم و بذیل اخلاص متشبث (۳) و باهداب (٤) وسایل اکید متعلق واعزاز هریك بر تباین اصناف و تمایز اوصاف و تفاوت درجات ایشان، از عزایم صواب پادشاهان و دعایم ارکان پادشاهی است، و هر کرا از اولوا الامر در اقتفاء (٥) این سنن (٦) و اقتدا بداین (۷) سنن توفیق حق رفیق (۸) گردد وسعادت رغبت مساعدت نماید عقد (۹) مملکت او استوار ماند، و عقد دولت او ازانتشار (۱۰) مصون باشد، وفراغ بال از دواعی اختلال احوال او را حاصل آید (۱۱)، و نظام سلك اقبال و دوام اتساق (۱۲) اعمال حضرت او را شامل گردد.

ویکی ازلطایف (۱۳) عواطف ربانی وبدایع صنایع یزدانی که شکر آن ازاوازم دانیم و سپاس آن از فرایض شمریم در حق ما (١٤) آنست که هر که عرصهٔ سینه را بنور موالات ما روشن گردانید ودست در دامن اخلاص ما زد وپای در دایرهٔ مطاوعت ما نهاد وسر در ربقهٔ متابعت ما آورد وبصفاء اعتقاد در دوستداری حضرت و ثبات قدم در خدمتکاری دولت ما متوسل شد عروس اقبال جلوه کنان استقبال مواکب (١٥) او کند، و قهرمان دولت پای کوبان بدایرهٔ (١٦) فرمان او شود، و جامع (۱۷) همت ما براعلاء (۱۸) درجهٔ او موقوف باشد و عنان رغبت برصوب تربیت او معطوف، و صوب انعام ما درحق او منهمر (۱۹) ومستفیض وعرصهٔ مراد و (۲۰) باستظهار لطف

---

(۱) عنوان مراسله در نسخهٔ پاریس چنین است : منشوری دیگر که هم منوط است بر تقریر معاش و اقطاعات شهر نسا ملك كبير عضد الدولة والدين طغانشاه ابوبكر المؤيد اسبغ الله تعالى رحمة عليه الواسعة. (۲) ش، بنیکی پروردن وبرکشیدن. (۳) متشبب. (٤) ش، ریشه ها. (٥) ش، از پی رفتن. (٦) ش، راه و طریقه. (۷) بدین. (۸) ضا، رحیق. (۹) سا. (۱۰) ش، پراکنده شدن. (۱۱) سا. (۱۲) ش، انتظام و کمال. (۱۳) اواطف. (١٤) سا. (١٥) مواكب. (١٦) بذيرة. (۱۷) و جوامع. (۱۸) اعلی. (۱۹) ش، ریزان. (۲۰) مراد او؛

اسعاف ما طویل وعریض ، و بر تجدّد امور احوال (۱) وتعاقب شهور و احوال (۲) مادام که از آن جانب جانب اخلاص را مرعی (۳) باشند و در تحصیل مراضی (مراعی ما ساعی ٤) عقود عهود ما از انتقاض و فتور و امداد عنایت ما از انتقاص و قصور مبرّا و منزّه ماند ، و البته بهیچ تضریب (٥) و تسویل (٦) شایبهٔ تبدیل و تحویل بانعامی (۷) که فرموده باشیم و عاطفتی که ارزانی داشته نیامیزد .

برموجب این مقدمات ومقتضی این کلمات چون جانب شریف ملکی کبیری فرزندی فلان (**زادالله فی شرفه** ۸) **ورعاه فی ظل فضله وکرمه**(۹) - بازآنکه ازملوك اطراف وخسروان وقت وپادشاهان (عهد وولات روزگار ۱۰) بمزید قوت (۱۱)وفضل قدرت (۱۲) وفسحت عرصهٔ جاه وبسطت ساحت ملك (۱۳) بیش است وازسروران گیتی وگردنکشان عالم بفنون فضل وسروری وانواع هنر وملك پروری فراپیش- مدت(۱٤) مدید وعهدی متقادم است تا اخلاص وطاعت مارا قرین روزگار خویش ساخته است ، وموافات (۱٥) دولت خودرا ازموالات حضرت ما شناخته ، و از سر اعتقادی صافی و اعتمادی وافی بدقایق هوا داری (وکس بدان زیان نکند۱٦) قیام می نماید ، ودرمواظبت وظایف اخلاص که ثمرهٔ آن هراینه برسد می افزاید ، وا کنون بتازگی در طاعتداری دولت قاهره حقوق (مجدد مؤکد ۱۷) میگرداند ، وقاعدهٔ پدر فرزندی ممهد میکند ، ودر مقام اخلاص مراسمی که حق آن در ذمت (همت لازم گردد ۱۸) بتقدیم میرساند ، وآن سوابق را که (۱۹) برخاطر مبارك مذکور است بلواحقی(۲۰) که سعی آن در حضرت مشکور باشد مدد میدهد ، وهرروز امداد اخلاص اودر خدمت (۲۱) موفرتر است ومشایعت ومتابعت او دولت‌را مقررتر ، لاجرم برتجدد ایام وتوالی لیالی لطایف تربیت ما برسمت احوال او توجه میگیرد ، وطراوت ملك او بواسطهٔ حفاوت ماتزاید

(۱) واحوال. (۲) ش ، سالها . (۳) رعی (ظ ، مراعی) . (٤) ساعی (ظ ، ماساعی) . (٥) ش ، سعایت وفتنه انگیزی . (٦) ش ، اغواء . (۷) بانعامی . (۸) الدولة والملة والدنیا والدین زاده الله شرفه . (۹) و کنفه که . (۱۰) وولات عهد وروزگار . (۱۱) قدرت . (۱۲) وقوت . (۱۳) ملکی . (۱٤) ومدتی (ظ ، مدتی) . (۱٥) ومواتات . (۱٦) ما برآن . (۱۷) مؤکد ومخلد . (۱۸) همت ما لازم است وبانهمت ما ملازم گردد . (۱۹) سا . (۲۰) ما ماحقی . (۲۱) حضرت .

می پذیرد ، وعن قریب نفحات عواطف ما درحق او بواجبی متنسم خواهد شد ، وصفحات ملك او بارقام مزید انعام ما متوسم خواهد گشت .

و چون درباره او از مزید اقطاع وانواع اصطناع اندیشهای بلیغ داریم و در تنفیذ امثلهٔ متقدم و تقریر آنچه برسم او بوده باشد سخنی نتواند بود دیههای **نسا** که بحکم مثال سابق در تصرف دیوان اوّ بوده است برقرار متقدم بتازگی باو (۱) ارزانی داشتیم ، وامر ونهی وحل وعقد وخفض و رفع وضر (۲) ونفع ووصل وفصل احوال وفرع واصل اموال آن مواضع بنواب دیوان او باز گذاشتیم ، تا بر قرار سابق تصرف (مقطعانه می‌کنند ۳) وموارد اموال آن در مصادر اخراجات می پردازند .

(واگرچه ٤) جانب شریف فرزندی **دام شریفا** در افاضت عدل وانصاف وایثار (٥) محاسن اوصاف داعیهٔ طبیعی وجاذبهٔ عزیزی دارد ودر تقدیم اسباب دادگستری وتنفیذ احکام ملك پروری بهیچ (تهییج وتحریض تصریح وتعریض ٦) محتاج نیست ورأی ما را محقق است که (مربی اقبال در حجر توفیق ۷) نتیجهٔ شایسته تر ازو نپرورده است (۸) ، ودست (قدرت بر چمن فطرت ۹) نهالی ازو بایسته تر ننشانده است از راه شفقت پدرانه ونصحیت (۱۰) پادشاهانه برسبیل اخطار وطریق (۱۱) اذکار می‌فرماییم ، **فان (۱۲) الذکری تنفع المؤمنین** ، تادرکل احوال حینئذ (۱۳) **یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً والامر یومئذلله** پیش خاطر (۱٤) دارد ، و چون قدرت و مکانت حالی (۱٥) که ازبدایع جود یزدانی است ببیند ازعجز واهانت (۱٦) اصلی که ازتوابع وجود انسانی است یاد آرد (۱۷) ، وچنانکه از مکارم اخلاق او معهود ومألوف است وطبیعت مستقیم او باعتیاد آن مشهور ومعروف احسان ونیکوکاری را اول فکر و مبداء عزایم دارد وماحی جرایم جرایم داند ، **ان الحسنات یذهبن السیئات** ، و تقوی

---

(۱) بدو ؟ (۲) و ضرر . (۳) مقاطعانه می کنند . (٤) واگر . (٥) آثار . (٦) بتهییج و تعریض و تصریح . (۷) مزید توفیق در حجر اقبال . (۸) نبوده است . (۹) فطرت درچمن قدرت . (۱۰) نصیحت . (۱۱) طریق . (۱۲) وان . (۱۳) سا . (۱٤) ضا ، خاطر . (۱٥) حال . (۱٦) و مهابت (ذل و مهانت) . (۱۷) دارد .

و پرهیزکاریرا زاد آخرت وذخیرهٔ عقبی سازد، **وتزودوا فان خیر الزاد التقوی** و مثمر (۱) سعادت عظمی و مفتح (۲) کرامت کبری شناسد؛ **ان اکرمکم عندالله اتقیکم**.

و میفرمائیم تا خوف و خشیت ایزدی و تقوی (۳) از متابعت شهوات نفسانی و اجتناب از ارتکاب هفوات انسانی لازم و واجب شمرد، و دست تهمت (٤) از ایثار نعمت این جهانی که آثار آن بس زود ناپدید شود کشیده دارد، **فاما من طغی و آثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی**، چه حقیقت عاقلیت (٥) آنست که پیش ازآنکه آسیب تقدیر آسمانی باو (٦) رسد از فریب زخارف این جهانی بیرون آید، وامروز چون دسترس (۷) حاصل است و عمر پای برجای فردارا که **یوم لاینفع مال ولا بنون** (۸) سرمایهٔ مدّخر گرداند، و نقدی (از اعمال ذخیرهٔ آنجهانی را ۹) دربن کیسهٔ افعال نهد، **وما تقدموا لأنفسکم من خیر تجدوه عندالله**.

و می فرمائیم تا بارعایا که وصایای ایزدی در شان ایشان صادر است وقضایای عقلی بمحافظت جانب ایشان (امر وارد ۱۰) طریق معدلت سپرد، وضعفا را که جز شفقت صاحب امر دستاویزی نباشد و بچشم (۱۱) مرحمت بدیشان (۱۲) نگرد، و همگنانرا از فوارض (۱۳) اذیت و عوارض بلیت مصون و محروس دارد و جناب خویشرا بوفود (۱٤) ارباب حاجات (معمور ومأنوس ۱٥)، وعدل وانصاف را شعار روزگار وطلیعهٔ اعمال وپیرایهٔ عاجل وسرمایه اجل سازد، وبرموجب **واما ماینفع الناس فیمکث فی الأرض** موجب دوام دولت ونظام مملکت شمرد، ویقین داند که چهرهٔ جانفزای مراد جز بحسن استمالت عدل (۱٦) جمال ننماید، و زلف دلربای مقصود جز بلطف مقالت (۱۷) انصاف بدست نیاید، طراوت پادشاهی درجمال دلگشای انصاف بسته است

---

(۱) و مثم. (۲) ظ، و منتج. (۳) و توقی. (٤) نهمت. (٥) عاقل. (٦) بدو. (۷) دیت و ارش. (۸) ضا، الامن اتی الله بقلب سلیم. (۹) که از اعمال خیزد (ظ، خیر) ذخیرهٔ آن جهان را. (۱۰) وارد امر. (۱۱) بچشم. (۱۲) سا. (۱۳) قوارض. (۱٤) بوفور. (۱٥) مأمور ومأنوس دارد. (۱٦) عهده. (۱۷) ضا، استمالت.

و اوامر و نواهی (۱) بسافاضت عدل (۲) و احسان پیوسته، **ان الله یأمر بالعدل و الاحسان (۳) الآیة.**

ومی فرماییم (که تخصیص آن ٤) رعایا را که مثال در حق ایشان نافذ است در کنف رعایت و حصن (۵) شفقت خویش آرد، و همت برصلاح احوال و نجاح آمال ایشان گمارد، و مصالح ایشانرا که پایمال نوایب (و دست فرسود ٦) وقایع شده‌اند و درظلمات ظلامات مانده اند (۷) بزیادت دل نگرانی والتفات خاطر مخصوص گرداند، وخویشتن را ازشقاوت ابد صیانت لازم شمرد که **اشقی الولاة من شقیت (۸) رعیته،** و نواب را درین ابواب (وصایت بکنند تا از حق ۹) عنایت در (۱۰) حق ایشان باقی نگذارند، وتوفیر دیوان بحد تنفیر (۱۱) مسلمانان نرسانند، و در اکتساب نیکوکاری که بدان احتساب خوب نامی توان (کرد احتشاد ۱۲) و اجتهاد نمایند، و امداد دعا و ثنا بجانب جناب او متوجه گردانند، چه که فایدهٔ مردم ازین عمر برشرف ارتحال و حاصل آدمی درین دار (۱۳) انتقال جز ذکر خوب واحدوثهٔ (١٤) جمیل ــ که صیت عریض آن در بریدن بسیط زمین بربرید صبا سبقت گیرد و صورت زیبای آن بر صفحات ایام تا منقرض عالم منقش ماند ــ نتواند بود، «بیت»

«بکسب نام نکو کوش (۱۵) نه بکسب درم ؛؛ که نام نیك به از صد هزار گنج روان ۱٦»

(شعر)

الم تر ان الناس یخلد بعد (۱۷) هم ؛؛ احادیثهم (۱۸) والمرء لیس بخالد

و بگوید تا عمال (و متصرفان که نصب کنند ۱۹) بزینت سداد (و امانت آراسته ۲۰) باشند و از سر فساد و خیانت برخاستد؛ و وصیانت (۲۱) بلیغ واجب دارند (۲۲) تاجز

---

(۱) الهی. (۲) ضا، و انصاف. (۳) ضا، و ایتاء ذی القربی. (٤) تا تخصیص (ض، بتخصیص) این. (۵) و حسن. (٦) و دست فرسوده. (۷) مانده. (۸) ضا، به. (۹) صیانت بکنند تا از حسن. (۱۰) تا در. (۱۱) ض، رمانیدن و برا کنده ساختن. (۱۲) کردن واحتساب احتشار. (۱۳) سا. (١٤) ض، خبر. (۱۵) باش. (۱٦) گهر. (۱۷) بعده. (۱۸) احادیثه. (۱۹) و متصرفانی نصب کنند که. (۲۰) موسوف. (۲۱) و وصایت. (۲۲) دارد.

قانون (١) معین وخراج مبین بارعایا رجوع نپسندند ، (و رسم معهود ٢) وبدعتی نامحمود که خدای و خلق بدان راضی نباشند و در مذهب معدلت باظهار آن فسحت (٣) نبود ـ ننهند ، وآثاری که اخیار (٤) باختیار آن همداستانی (٥) ننمایند منطمس (٦) گردانند ، (وحقوق دیوانی بوقت خویش از وجوه مراسم قدیم ٧) استجلاب کنند (٨) ، وچنان سازند که مال بتمامی باذخیرهٔ نیکونامی حاصل گردد. و برکات دعوات صالحه بایام دولت ما و روزگار آن فرزند رسد (٩) .

و شحنگان و گماشتگانرا وصیت (١٠) کنند تا در اعلای اعلام دین کوشیار باشند (١١) ودرامضاء احکام ملك هوشیار (١٢) ، ودرترغیب وترجیب (١٣) اهل صلاح و تأدیب و ترهیب (١٤) ارباب فساد مبالغت نمایند ، چنانکه هم مصلحان درجوار خصب وراحت وکنف عدل (١٥) ورأفت آرمیده (١٦) باشند وهم مفسدان درعرصهٔ مخافت ازلگدکوب آفت مالیده ، که اگر درحفظ قوانین سیاسات مساهلتی (١٧) رود ودراقامت شرایط آن دقیقهٔ نامرعی ماند (١٨)سودای بیهوده درهردماغی جای گیرد ، ومصالح ملك مختل شود ، ودرفساد امور صورتها مخیل افتد . وارکان دولت دراضطراب آید ، وخلل آن بسیار و تدارك آن دشوار شود (١٩) ، وفرمان (٢٠) جزم دهد تا باطماع فاسد قاصد بدنام کردن خاندان نباشد (٢١) ، وازدامنگیر (وخشك ریشهٔ ٢٢) توانگر و درویش (٢٣) تجافی (٢٤) نمایند ، و درحفظ (دماء و فروج بافضاء ٢٥) مبالغت و احتیاط برسند ، و چنانکه فرمان ربانی که (٢٦) **ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق** درقطع مادهٔ حیوة مسلمان (٢٧) وهدم بنایی (٢٨) که فضل حق

---

(١) بقانون . (٢) ورسمی نامعهود . (٣) ش ، اجازه . (٤) اختیار . (٥) همداستان .
(٦) ش ، محو و نابود . (٧) و حقوقدانی بوجه خویش از وجوه خویش . (٨) کنند .
(٩) پیوندد . (١٠) اندرز . (١١) سا . (١٢) ضا ، باشند . (١٣) ش ، بزرگداشتن .
(١٤) ش ، ترسانیدن . (١٥) سا . (١٦) آرامیده . (١٧) مساهلت . (١٨) نماند .
(١٩) گردد . (٢٠) و فرمانی . (٢١) ظ ، نباشند . (٢٢) و خشك ریش (بمعنی زخمی که روی آن پوست خشك و زیر آن ریمناك باشد وکنایه از بهانه و مکر و حیله) .
(٢٣) ضا ، پیشه . (٢٤) ش ، دوری و برکناری . (٢٥) فروج و اموال و دماء باقاصی .
(٢٦) است . (٢٧) مسلمانی . (٢٨) بنیادی .

نهاده است ـ بی جریمتی از راه شریعت مرخص و بینتی درمذهب سیاست واضح (وبعد ازاستیهان ۱) واستیذان او ـ سعی نپیوندند (۲) ، **فمن قتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً** (۳) ، چه بحقیقت معلوم ومقرر است که جان درّی نفیس است در (٤) بحر فطرت که جز غواص احسن الخالقین را دست قدرت بیافتن آن نرسد ، وآدمی ذاتی شریف است درعالم کون که جز بعون سعی **کن فیکون** قدم ازسترهٔ (٥) عدم در حجرهٔ وجود ننهد ، و تامنادی **ثم انشاناه خلقاً آخر** بچهار بازار بشریت برنیاید روی بچهار دیوار عناصر آورده بود (٦) ، پس احتیاط درنگاه داشت ۷) چنین درّی ثمین و اجتهاد درمحافظت چنین (عقدی گرانمایه ۸) برمقتضی عقل ازلوازم شناسد و برموجب خرد از مواجب (۹) داند (۱۰) .

وبفرماید(۱۱)تادرحراست (راههای آن اقطاع ۱۲) وتنظیف آن ازقطاع (۱۳) هیچ دقیقهٔ (مهمل نگذارند ۱٤) ، وشرط فرمان ایزدی درجزایی‌که (سزای باشد ۱۵) بجای آرند ، **انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً**(۱٦) **ان یقتلوا و یصلبوا** (۱۷) ، و خوب نامی آن فرزند را باعزاز و تبجیل ابناء السبیل (۱۸) تسجیل کنند ، و در حمایت (جان و مال ۱۹) ایشان حسن رعایت مبذول دارند ، وجایز (۲۰) نشمرند که فتنه شایع (۲۱) ومال مسلمانان ضایع شود ، چه که (۲۲) رهگذریان پیکان رایگان(۲۳)بی مزد وثنا گویان بی غرض باشند ، شکر وثناء ایشان دراقطار وآفاق گیتی بدرقهٔ نام خوب و ذکر جمیل شود ، وهیچ مردم

(۱) بعد از استیمار (ظ ، و بغیر استیمار) . (۲) بپوندد . (۳) سا . (٤) و در . (٥) سره (بمعنی ناف و وسط و اگر ستره بخوانیم بضم اول و بمعنی برده و دیواره و هر چیز پوشنده است) . (٦) نبود . (۷) نگهداشت . (۸) علقی ؟ انمایه و نفس (وعلق بکسر اول بمعنی نفیس است) . (۹) ش ، این کلمه را بمعنی واجبات استعمال کرده و در اصل عربی جمع موجب و آن بمعنی مرگ و هلاک است . (۱۰) باشد . (۱۱) و فرماید . (۱۲) راهها از انقطاع . (۱۳) اقطاع . (۱٤) فرونگذارد . (۱۵) سزای ایشان باشد آنرا . (۱٦) سا . (۱۷) واو یصلبوا . (۱۸) سبل . (۱۹) خان و مان . (۲۰) و اهمال جایز . (۲۱) ضاء شود . (۲۲ و ۲۳) سا .

کامل (عقل وصایب ۱) رای ازبیکان زایگان(۲) اندك حمایت (۳) دریغ ندارد (٤)، و باثنا گویان بی طمع بلطف عنایتی مضایقتی نکنند (٥).

بکمال (٦) کیاست و وفور حصافت (۷) جانب شریف فرزندی (**دام شریفاً** ۸) که ملقن عقلی (۹) و معلم ازلی دارد یقین محقق و ظن مصدق داریم که درین معانی (۱۰) آن تقدیم کنند که از رأی متین وعقل دور بین او سزد، وخاطر هیچ آفریده در احیاء مراسم معدلت بقصارای آن نرسد، **هذا ماوکلناه الی ثاقب رایه و عولنا علی (احسن و امضائه والله یوفق لما نرتضیه و یحقق ۱۱) مانرتجیه انه الموفق للصواب و الیه المرجع والمأب.**

سبیل ایمه و قضات (و علما و کفات و امرا و سپهسالاران ۱۲) و کبرا و معتبران و سایر طوایف و کافهٔ (رعایای دیهای **نسا** ۱۳) ـ که در اقطاع دیوان محروس جانب شریف بوده اند واز آن معدلت وافر بانصیب و از آن رأفت کامل در ریاض خصیب (١٤) ـ آنست که بر قرار؛ متصرف خویش این (۱٥) دیوان را **حماه** (١٦) **الله** شناسند، و بدین اختصاص سعادت که ایشانرا حاصل است در دعا (وثناء دولت ۱۷) قاهره بیفزایند، ودرخدمت (وطاعت آن دیوان برعادت معهود وغایت مجهود ۱۸) بجای آرند، ومال ومعاملات (۱۹) هرسال بتمام وکمال بی تقدیم موانع (اعذار و انتظام ۲۰) سوانح اقدار بعمال آن دیوان برسانند، ومثال جانب شریف (فرزندی را **زاد شریفاً** ۲۱) بافرمان ما موافق وقول اورا باحکم ما مطابق دانند، وموجب مثال را بامتثال استقبال کنند، وبرخدمت وطاعت بقدر استطاعت اقبال نمایند،

---

(۱) عقل صائب. (۲) ضا، و ساکاب بی امتنان. (۳) حمایتی. (٤) ندارند. (٥) نکنند. (٦) و کمال. (۷) حصافت. (۸) و دلبندی فلان الدینی ادامه‌الله و ایانا شرفا. (۹) ضا، و ملقق. (۱۰) ضا، و مبانی. (۱۱) حسن امضائه (ظ، مضائه) والله یوفیه (ظ، یوفقه) حال مایر تضیه (ظ، لماپر تضیه) ویحقق منه. (۱۲) و امرا و کفات و اسفهسلاران. (۱۳) ضیاع و مایلیها یعنی خطهٔ شهر نسا از ممالك کشور خراسان عامرات حماهاالله تعالی. (١٤) خصیب. (۱٥) آن. (١٦) حرسه. (۱۷) و دولت. (۱۸) و طاعات آن دواوین برعادات معهوده غایات المجهودة. (۱۹) ضا، حیث الانبغاء. (۲۰) اعمان واعذار و انتظار. (۲۱) فرزندی زادالله شریفا (ظ، زاده‌الله شرفا).

باید که همگنان برین جمله روند وازهمه جوانب طریق مداخلت (۱) بسته دارند. (و تعلقات گسسته ۲) ، و مراضي و محامد حضرت ما که جمله نیك بختان طالبند (۳) روزگار خویشرا حاصل (آرند ، تا از سعادت دو جهانی و سلامتی جاویدانی ٤) نصیبی کامل و حظی وافر یابند . **ان شاء الله وحده العزیز** (٥) .

(منشوری که درحق امیر سپهسالار تاج الدین علی دام تمکینه اصدار شد بجهت ایالت بار جنلیغ کنت باتعدید بعضی شرایط ٦)

مراقبت حدود ملك پروری و مواظبت (۷) دادگستری و رعایت (۸) جانب رعایا و عنایت (۹) درحق ضعفا - که عماد ملك بدعاء ایشان برپای باشد و پای دولت از همت ایشان بر جای ماند - پادشاهانرا که حفظهٔ بیضهٔ ملت و سکنهٔ روضهٔ دولتند خوبتر عادتی وتمامتر عدتی است ، **و بحمد الله و منه** پیوسته همت ما (برآن مقصور است ۱۰) ورغبت ما در آن موفور که اسباب رامش و آرامش اصناف آدمیان (۱۱) آماده باشد و ابواب رفاهیت وآسایش برکافهٔ عالمیان گشاده ، وبساط معدلت دربسیط زمین مبسوط ومصالح رعایا بواسطهٔ مرحمت ما مضبوط ، وبرین قضیت هر طرفی را از اطراف و انحای ولایت و هرجایی را از اکناف و ارجای ممالك والیی بزینت نکوکاری (۱۲) حالی (۱۳) و از (رتبت بدکرداری ١٤) خالی نامزد کنیم (١٥) ، و نایبی را (که رأی صایب باشد ١٦) مبرا (۱۷) ازوصمت معایب (۱۸) معین می فرماییم ، و کسوت حال (آن طرف را ۱۹) بطراز اعزاز مزین (۲۰) می گردانیم .

برمقتضی این حالت و دلالت این مقالت رای جهان آرای ما که ضامن ملك مؤبد

---

(۱) ضا ، وتعلق . (۲) سا . (۳) طالب آنند . (٤) آورند تا کلا وجملة از سعادت دو جهانی و سلامت جاودانی . (٥) ضا ، والحمدلله وصلی الله علی النبی محمد و آله وعترته اجمعین . (٦) منشوری است هم در استحفاظ و ایالت برجنغلی کنتی . (۷) ووظایف . (۸) ورعایات . (۹) و عنایات . (۱۰) بر آن مصروف است و نعمت در آن مقصور . (۱۱) آدمیان را . (۱۲) نیکوکاری . (۱۳) ش ، آراسته و مزین . (١٤) زینت (ظ ، ریبت) وبدکرداری . (١٥) می کنیم . (١٦) با رای صایب . (۱۷) ظ ، و مبرا . (۱۸) و معایب . (۱۹) آن طرف . (۲۰) معین .

است اقتضا چنان فرمود، و خاطر عاطر (ما را که ١) بتوفیق حق مؤید (٢) است مصلحت چنان نمود که ایالت (ولایت **بار جنلغ** ٣) ـ که ازاطراف وحدود ممالك است و دست قدرت ما ناصیهٔ تصرف آن ناحیت را مالك و نظر عنایت ما احوال (آن اهالی‌را شامل ٤) وحسن رعایت ما درحق رعایای آن خطه (٥) کامل ـ بنابیی هم از جملهٔ عشیرت ـ که بشعارحسن سیرت مرتدی (٦) باشد و بآثار (آن الطاف و اکرام ٧)ما و رسوم اسلاف کرام خویش مقتدی ـ تفویض فرماییم، و مردمان آن طرف را باختصاص این موهبت وتشریف این مزیت (٨) محسود دیگر رعایا گردانیم.

برموجب این (اندیشهٔ مبارك ٩) ـ **والله یجمع العزائم مقرونة بجوامع السلامة مصونة** (١٠) **عن توابع الندامة** ـ ایالت (آن ولایت را بامیر ١١) اسفهسلار اجل کبیر فرزند (**فلان دام تمکینه** ١٢) **وجعل التوفیق قرینه** ـ که از شجرهٔ طیبهٔ خاندان و دوحهٔ مبارکهٔ (١٣) دودمان ما فرعی زکی است و در حیاطت حریم دولت و محامهٔ (١٤)حوزهٔ مملکت اصلی قوی، باعز قرابت پادشاهی اثر نجابت فضل (١٥) الهی در ناصیهٔ او پیدا ست، و باشرف انتساب پدر اختصاص کسب (١٦) هنر اورا حاصل، و تا نهال بنیت (١٧) او بحسن تربیت ما پرورش یافته است و شاخ فطرت او از مغارس (١٨) سمو نمو گرفته است و او را بحکم شواهد محاسن اخلاق و دواعی وفور استحقاق برتبت امارت رسانیده‌ایم و جایگاه پدر اورا رحمه‌الله که درحضرت پایهٔ بلند داشت بدو ارزانی داشته و تکفل و تقبل مصالح قومی انبوه ازمشاهیر (حشم وخدم باو باز گذاشته ١٩) و صوا بدید حکم او درخیر وشر

---

(١) ما که. (٢) مؤید. (٣) ولایات بار ختلغی مذکوره را از کنت مشهوره. (٤) اهالی آن را شامل است. (٥) سا. (٦) ش، پوشیده و ملبس. (٧) الطاف اکرام.
(٨) ضا، محمودو. (٩) اندیشه‌های نیك وتفکرات مبارك ولطف افزای. (١٠) مضمونة.
(١١) آن ولایت امیر. (١٢) مکرم معظم محترم فلان الدنیا و الدولة والدین ادام الله تمکینه.
(١٣) مبارك. (١٤) و محامات. (١٥) و فضل. (١٦) اکتساب. (١٧) بخت.
(١٨) ش. جمع مغرس بر وزن مجلس بمعنی کشتزار. (١٩) خدم و حشم بدو باز گذاشته ایم.

أيشان منفذّ (گردانیده، دلایل ۱) اقبال و مخایل (۲) استقلال (۳) دراقوال وافعال او ظاهر دیده‌ایم، و آثار مأثر او متظاهر و اخبار مناقب او متواتر یافته ایم، و از راه فراست پادشاهانه و کیاست ملکانه او را مستأهل همه کاری و مستحق همه (٤) منصبی دانسته ایم (٥)، و چنو عزیزی (٦) را ـ که با فرزندان صلبی ضمّ فرمودیم ـ بجهت رفع وخفض آن ناحیت نصب کردیم، (خیر وشرّ و کسر و جبر ۷) و اطلاق و اسر اهالی آن **باسرهم** (۸) بخرد وافی و رای صافی او باز گذاشتیم، و عهدهٔ آن رعایابر مقتضی (۹) **کلکم راع و کلکم مسؤل عن رعیته** درذمت شفقت وحفاوت (۱۰) او لازم و واجب (گردانید، و رباط **طغانین** ۱۱) که در آن ناحیت از امهات قری و معظمات مواضع است (۱۲) برسبیل انعام چنانکه از دیوان عرض **حماه الله** نویسند با او (۱۳) ارزانی داشتیم.

و او را فرمودیم تا در کل احوال از حدود فرمان الهی در نگذرد، **و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون**، و در جوامع اعمال طریق پرهیزکاری سپرد، **واتقوالله و اعلموا انکم الیه تحشرون**، و در احسان ونیکوکاری که عادت اوست بیفزاید، و ازعدوان وبدکرداری برقرار معهود اجتناب نماید، چه ثمرهٔ نیکی هراینه برسد وپاداش بدی بی‌شك (١٤) مدّخر بماند (١٥)، وندامت و پشیمانی **یوم تجد کل نفس ماعملت من خیر محضراً وما عملت من سوء** (الآیة ١٦) بهیچ وجه نافع نیاید، و حقوق مواهب (۱۷) یزدانی از اقامت مراسم طاعتداری (۱۸) باندازهٔ وسع وطاقت (۱۹) می گزارد، وشکر نعمت دولت قاهره بصدق عبودیت وخلوص طویت (۲۰) بجای می آرد، **فان الشاکر یستحق المزید.**

---

(۱) گردانیده ایم، ودلایل. (۲) ش، جمع مخیله بمعنی گمانه وعلامت واثر. (۳) استقبال.
(٤) هر. (٥) دانسته. (٦) فرزندی را. (۷) وجبر وکسر. (۸) با جمعهم.
(۹) مقتضای. (۱۰) ش، بمهربانی وگرمی پرسیدن. (۱۱) گردانیدیم، و رباطی طغانی
(۱۲) موضع است. (۱۳) بدو. (١٤) بی‌رشك. (١٥) ماند. (١٦) تودلوان بینها وبینه امدا بعیدا. (۱۷) ضا، ربانی وعواطف. (۱۸) طاعت. (۱۹) طاقت. (۲۰) نیت.

و فرمودیم تا کافهٔ اهالی آن ناحیت را ـ که ایزد **تقدست اسماؤه و عظمت کبریاؤه** اهتمام مصالح و اتمام مهمات ایشان بر ما فریضه گردانیده است و ما در آن (۱) معنی اعتماد بررای سدید وخلق حمید جمیل (۲) او کردهایم ـ (تا بحسن ۳) عنایت و فرط شفقت خویش محفوف (٤) گرداند و بصدق رعایت و وفور رحمت خود مکفوف (٥)، و همگنان را از اختلاف طوایف ایشان (با صناف الطاف معمور ٦) دارد و جانب هر یك بانواع اسبال (۷) و طیبت (۸) بال معمور.

و فرمودیم تا بوقت داد و حکم در تنفیذ احکام احتیاط (۹) تمام تقدیم کند (۱۰) و میان بیگانه (و خویش و توانگر ۱۱) و درویش و خرد و بزرگ و تاجیك (۱۲) و ترك در آن باب تفاوت جایز ندارد، و میان قوی و ضعیف حکمی عدل و توسطی (۱۳) راست باشد، و در سپردن طریق انتصاف از مظنهٔ ظلم و اعتساف دوری جوید، و از دقیقهٔ **انما بغیکم علی انفسکم** غافل نباشد، تا در عاجل از مقاسات تبعهٔ عتاب آمن (١٤) گردد، و در آجل از گذشتن عقبهٔ عقاب فارغ آید، و از انذار سایس احکام که **اذا ظلمت من دونك فلا تأمن عقاب (١٥) من فوقك** سلامت یابد.

و فرمودیم تادر اهانت مفسدان و اعانت مصلحان مبالغت نماید، چنانکه ارباب فسادرا بگوشمال ادب از بدکرداری انز جاری پیدا آید، و اصل (١٦) صلاح را بدلنوازی لطف در نیکوکاری رغبت بیفزاید، و بارنامهٔ (۱۷) مفسدان از بیم صولت ویمن دولت او باطل شود، و روزنامهٔ نیکنامی (۱۸) بذکر خوب و ثنای جمیل او مورخ گردد.

و فرمودیم تا پوسته منهیان (۱۹) و جاسوسان باقاصی بلاد آن طرف روانه (۲۰) دارد، و همواره از اخبار (واردان آن جانب ۲۱) پرسان و از هجوم حوادث ترسان

---

(۱) این. (۲) سا. (۳) باحسن. (٤) ش، محاط ومشمول. (٥) ش، مصون و محفوظ. (٦) وبصنوف لطایف مغمور (ومغمور بمعنی فرا گرفته شده ومستغرق است). (۷) ظ، اشبال (بمعنی یاری ومهربانی کردن). (۸) وتطییب (بمعنی خوش ساختن). (۹) احتیاطی. (۱۰) دارد. (۱۱) سا. (۱۲) وتازك. (۱۳) ومتوسطی ـ ووسطی. (١٤) ایمن. (١٥) عقابا. (١٦) ظ، و اهل. (۱۷) ش، غرور و تفاخر. (۱۸) نیکو نامی. (۱۹) ش، رسانندگان اخبار. (۲۰) روان. (۲۱) جوانب.

باشد ، تا از عقیدت دوستان با خبر و از مکیدت دشمنان برحذر تواند بود ، و در کل احوال باشمول استقامت و حصول استنامت (١) طریق تیقظ و تحفظ سپرد ، وثبات عزم (٢) بر تقدیم ابواب حزم (٣) از واجبات شمرد ؛ تا پیوسته از عواقب غفلت معصوم باشد و ببیداری و هوشیاری موسوم ، ناگاه (٤) و العیاذبالله در مصالح ملك فتقی که رتق (٥) آن دشوار دست دهد حاصل نیاید ، چه که (٦) تدبیر مصالح و ترتیب مهمات و احتیاط و اندیشه در کارها آن وقت باید کرد (٧) که دستگاه اختیار فراخی دارد ، نه آنگاه که موزهٔ اندیشه بپای خرد تنك آید و جز بهانهٔ حوالهٔ تقدیر در خزانهٔ رای و تدبیر نقدی (٨) و بر دستارچهٔ امید (٩) و اندیشه عقدی نماند ، **هذا عهدنا الیك و حجتنا علیك والله یوفقك و یهدیك و یحقق ظنوننا فیك انـه الهادی الی (١٠) الرشاد والموفق للسداد .**

سبیل امراوکبرا و مشهوران و منظوران و مشایخ و مقدمان و دهاقین و مزارعان و کافهٔ رعایای (ولایت **بار جنلیغ** ١١) **كنت** و منسوبات و مضافات آن **اصلح الله اعمالهم و انجح آمالهم** آنست که فـلان (١٢) را **یدیم الله تمکینه** والی و امیر خویش دانند ، و اخلاص و هواداری او سمیر (١٣) ضمیر خود (١٤) دارند ، وسلامت و امانت (١٥) در مطاوعت حکم و فرمان او شناسند ، و این اختصاص که ایشانرا ارزانی داشتیم ـ از ایالت چنین نتیجهٔ از خاندان مملکت و امارت چنین سعدی از آسمان دولت ـ غنیمتی تمام و موهبتی جسیم شمرند ، ونوّاب اورا بدیدهٔ احترام نگرند ، و از جادهٔ اشارت و استصواب ایشان نگذاوند (١٦) ، و علی الخصوص امر او حشم مأمورند بدانکه (١٧) خدمت و متابعت او کنند ، و بر فرمانبرداری او توفر (١٨) نمایند ، و در مهمات دولت با او نشینند (١٩) و با او فرو (٢٠) آیند ،

---

(١) ش ، دل آسودگی . (٢) حزم . (٣) عزم . (٤) و ناگاه . (٥) رونق .
(٦) سا . (٧) سا . (٨) ضا ، نماند . (٩) اومید . (١٠) ضا ، سبیل . (١١) بار جلیغ . (١٢) مذکور الحاکم را . (١٣) ش ، همدم و امین . (١٤) خویش . (١٥) و امان . (١٦) نگذارند . (١٧) بدان آنکه . (١٨) ش ، صرف همت . (١٩) برنشینند . (٢٠) فرود .

ومعذور نیستند اگر (۱) جز در زیر رایت او ایستند، ومواجب آن دیوان بواسطهٔ اهتمام او طلبند، و رعایای رباط **طغانین** (۲) مال و معاملت (۳) و حصص (٤) دیوانی بگماشتگان او گزارند، و هیچ عذر و علت نیارند.

مثال چنانست که همگنان این قواعد را (محافظت کنند ٥)، و از مقتضی فرمان تجاوز جایز نشمرند (٦)، وبرجمله مهمات (و مصالح دعاء صالحهٔ ۷) دولت قاهره که صلاح آن هم بدیشان باز گردد مقدم دارند، تادرریاض شادمانی (۸) باحصول امانی (روزگار گذارند ۹)، **ان شاءالله وحده العزیز.**

مثال (۱۰) که خداوند زادهٔ جهان تاج الدنیا و الدین قیر خان را خلد الله ملکه بجهت تملیک دیه (۱۱) از امهات قری (۱۲) خوارزم نبشته می آید.

چون برتجدد ایام وتعاقب (۱۳) اعوام محاسن اخلاق ووفور استحقاق وکمال تفرد و استقلال ومخایل فر واقبال فرزند اعز اشرف تاج الدنیا و الدین (**قیر خان ابوالفتح یغان طغدی متعنا الله بطول بقائه** ١٤) ــ که ثمرهٔ شجرهٔ دولت ونهال باغ سلطنت وعنوان نامهٔ اقبال وواسطهٔ عقد پادشاهی وگل بوستان فضل الهی وسوار میدان مملکت و سوار (۱٥) ساعد (۱٦) قدرت و زینت دست خسروی و قوت بازوی معدلت ونور دیدهٔ مکرمت است ــ مشاهده میفرماییم، (و توشح او ۱۷) بهنرهای پادشاهانه و ترشح (۱۸) او (ارتقاء مدارج پادشاهی را ــ که جز بپای اباطیل آمال غیری برسر کمال آن نتواند رسید و جز بدست اضالیل امانی دیگری دامن جلال او

---

(۱) و اگر. (۲) طغانی. (۳) و معاملات. (٤) ش، جمع حصه بمعنی بهره و قسمت. (٥) کما ینبغی هی محافظت کنندش. (٦) نشناسند. (۷) مصالح دعاء صالح. (۸) شادی. (۹) روزگارها گذرانند. (۱۰) این عنوان در نسخهٔ پاریس در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته شده و در متن چنین است: مثال علی مذکوره و هوفی املاک املاک القریة فی ممالك من القرات الخوارزمية. (۱۱) دیهی. (۱۲) سا. (۱۳) عواقب. (١٤) القیر خان ابی الفتح یغان دغدی متعنا الله تعالی بطوله البقاء و الدوام. (۱٥) ش، بکسر اول بمعنی دست برنجن. (۱٦) دست. (۱۷) و توشیح. (۱۸) و ترشیح.

نتواند گرفت ۱) ـ معاینه می بینیم ، وهر روز می خواهیم که دربارهٔ چنو فرزندی ـ که طراز کسوت شادمانی و مطمح نظر امانی و غایت (۲) مقصود دوجهانی و سلوت جان و دل و سکون طبع و خاطر ماست ـ تازه انعامی می فرماییم (۳) و نو موهبتی (ارزانی می داریم و درفسحت عرصهٔ ٤) دیوان آن فرزند ـ که باطبع وخاطر فیاض و دل و دست جواد و همت قدر (٥) بلند او مجالی اندك بل که مضیقی تمام دارد ـ بیفزاییم ، (درین وقت حال برمقتضی ٦) این حالت و موجب این مقالت دیه (۷) **نوخاس را** ـ که پیش ازین فلان (۸) داشت و اکنون بموجب (۹) شرعی ملك مطلق (۱۰) ماست واز دیههای معتبر ومواضع مشتهر حضرت **خوارزم** یکی آنست ـ برسبیل ملکیت (باین فرزند اعزّ اشرف ابقاه‌الله ۱۱) ارزانی داشتیم ، وحکم وتصرف نوّاب دیوان (اوحماه‌الله مفوّض فرمودیم ، و امراو ۱۲) درآن موضع نافذ وجایز گردانیدیم ، چنانکه از دیوان خاص اعلاه‌الله (۱۳) نموده اند .

و أمید بفضل (ربانی که از حضرت ما ١٤) منقطع نمی شود طویل و عریض است ولطف (یزدانی درحق ١٥) این امنیت مستفیض که توفیق بردوام رفیق باشد ، و روزگار برقرار مساعدت کنند ، تا برترادف ملوان (١٦) علی (١٧) تجدد کل اوان پایهٔ حشمت این (١٨) فرزند گرانمایه که استحقاق همه تربیتی واهلیت همه عطیتی (١٩) دارد رفیعتر گردانیم ، و اورا بمنتهای همت وقصارای نهمت خویش ـ که (٢٠) ورای آن حدی نتواند بود (٢١) ، **ولیس وراء عبادان قریة** ـ برسانیم ، **و ذلك عند فضل الله لیسیر و انه (ولی التوفیق والتیسیر ۲۲)** .

---

(۱) از مدارج بقاء پادشاهی و ارتقاء معارجُ آن که جز بیاد اباطیل و اباطل امالی غیری برسر کمال آن نتواند گرفت . (۲) غایات . (۳) ظ ، فرماییم . (٤) هم ارزانی داریم و در عرصهٔ فسحت . (٥) و قدر . (٦) در وقت حالی برمقتضی اقتضاء . (۷) دیهی . (۸) ضا ، الدین . (۹) بموجبی . (۱۰) طلق . (۱۱) بمذکور فرزند فلان الدین اخال الله به البقاء . (۱۲) عامر اوُ حماه الله و مکنهم . (۱۳) ضا ، علوا کبیرا . (١٤) الهی و فیض پادشاهی و توفیق آسمانی و الطاف یزدانی و ربانی لازالت مساعدة که از حضرات ما . (١٥) ربانی در حق او بتحقیق . (١٦) ش ، شب و روز . (١٧) و علی . (١٨) آن . (١٩) و عطیتی . (٢٠) سا . (٢١) سا . (٢٢) الموفق لما یصیر و ولی التیسیر .

و آن فرزند را (ابقاه الله ۱) اگرچه منت خدای (۲) در تربیت نهال عدل و تمشیت کار ملك باصل جبلت و مبدأ فطرت داعیهٔ قوی و جاذبهٔ تمام افتاده است **ومن اشبه اباه فما ظلم** ازبرای (۳) شفقت پدرانه وصایتی پادشاهانه می فرماییم، تا رعایای آن موضع را درظل رأفت و کنف رحمت خویش مأوا دهد، و جناح اجمال (٤) و اسبال و تخفیف و ترفیه برحال آن دعاگویان گستراند، و همگنانرا لذت ایمنی (٥) و حلاوت انصاف بچشاند، (وعنان زیادت شفقت ٦) برسمت مصالح ایشان تابد، و نواب را بجدی بلیغ و فرمان (۷) جزم اندرزکند (که بجز ۸) طریق راستی و جادهٔ مرحمت نسپرند، و اقتناء (۹) ذخیرهٔ نیکونامی را درباب بزرگی خرد نشمرند (۱۰)، و در تحصیل اموال دیوانی از قانون معهود و رسم قدیم نگذرند، و نام خوب که مجدد طراوت ملك بود و دعاء خیر که مؤکد قاعدهٔ دولت شود و ثناء جمیل که جمال چهرهٔ سیادت باشد و ثواب جزیل که مفتتح کمال سعادت گردد بحضرت (۱۱) ما و روزگار این (۱۲) فرزند را حاصل آرند.

سبیل اعیان ومهتران ومشایخ وپیر وجوان دهاقین و مزارعان وارباب حرف وسایر طبقات واهالی (۱۳) آن ناحیت **احسن الله حیاطتهم** آنست که فرزند اعز اشرف (اکرم فلان را **مدالله فی عمره و من ١٤) علینا باعلاء امره** مالك (۱٥) **نوخاس** دانند، ونواب دیوان (۱٦) اورا متصرفان (۱۷) آن بقعه شناسند، ومردمان ورعایای آن موضع (را رعاهم الله ۱۸) که ازغایت اختصاص حکم بندگان خاص دارند بغایت مجهود و نهایت امکان رسند، و مال ومعاملت (۱۹) بی فتور و تأخیر وقصور و تقصیر بایشان رسانند، و این فرزند را صاحب (آن بقعه و مالك آن موضع ۲۰)

---

(۱) سا. (۲) خدای را. (۳) راه. (٤) و اجمال. (٥) آمنی. (٦) و عنان را زیادت شفقتها. (۷) و فرمانی. (۸) تاجز. (۹) ش، بدست آوردن و گردکردن. (۱۰) نشمردن دانند. (۱۱) حضرت. (۱۲) سا. (۱۳) اهالی. (١٤) مقبل اعز را مدالله العمر به و یمد. (۱٥) ضا، ملك. (۱٦) ضا، عامر. (۱۷) متصرف. (۱۸) مأمورند بدانکه در مطاوعت و متابعت نایبان این درگاه و گماشتگان این دیوان. (۱۹) ظ، معاملت. (۲۰) آن موضع.

دانند، و مرسوم و حصص مالك بتمامت عامل آن دیوان را مسلم دارند، و بدین اختصاص که یافتند و بدین سعادت که ایشانرا (مساعدت کرد ۱) و بدین دولت که ایشانرا دست داد سجدهٔ شکر ربانی بیارند، (وحق اشفاق ما ۲) بدعوات صالحه بگزارند، و برحکم فرمان و موجب مثال روند تا مستحق مزید (ترفیه و آسایش شوند ۳)، ان شاء الله تعالی.

(این منشور در حق اقضی القضات سیف الملة و الدین خلف المکی اصدار افتاد بتقریر اعمال دیهی که دراهتمام وتولیت او بوده است ٤)

الحمد لله الذی احیی معالم العلم و اعلی اعلام الاسلام، ورفع بنورهما حجب الظلام عن صفحات الایام. الذی تفقأت (٥) انوار الفطر عند تنسم (٦) نفحات قدرته، وانطفأت انوار الفکر دون توسم (٧) آثار حکمته. نحمده علی ما کسانا حلل (٨) الفلاح و السداد، و هدانا (سبل الصلاح عن الفساد ٩). و اجتبانا بعد ان ربانا فی حجر (١٠) توفیقه، و رجانا اصابة الحق بهدایة طریقه لحراسة الامور و سیاسة الجمهور و تملك الرقاب و النواصی واسترقاق (١١) الادانی و الاقاصی. و اولانا نعماً و اولاها (١٢) بالشکر و اولاها (١٣) عند الذکر و ما (١٤) وفقنا علی (ایمان سرب الایمان و اعذاب شرب عباد الرحمن ١٥)، و تمهید قواعد الدین و احکامها بتبجیل قضاة الاسلام و تنفیذ احکامها، و رعایة (١٦) جانبهم و نکایة مجانبهم لیحق الحق ویبطل الباطل ولو کره المشرکون، و نمد (١٧) علی اهل الایمان ظلال الامانی (١٨)

---

(١) مساعد کردد. (٢) وحقوق باستحقاق ما و رعایات باشفاق و آمال عوارف حال و مآل ما بما ینبغی کذلك. (٣) ترفه ها و آسایشها باشند. (٤) نامهٔ دیگر در رتبتی در وجهی از عنایات بافاضت احکام و تولی اوقاف و رسالهٔ مراتب امامی عالم فاضل ومناصبش، بسم الله الرحمن الرحیم، رب نعم النعم و الحکم. (٥) س، شکافته گردیده. (٦) تبسم. (٧) ش، بفراست دریافتن، از روی نشان و علامت شناختن. (٨) خلال. (٩) سبیل الصلاح و الرشاد. (١٠) حجة. (١١) س، مالك ساختن وبنده ساختن. (١٢) اولاها. (١٣) واولیا. (١٤) ما. (١٥) ش، ایمن گردیدن راه ایمان وگوارا ساختن (کنایه از شیرین ساختن زندگانی است) بندگان یزدان. (١٦) ورعایة. (١٧) وشمل (ظ. ونمد). (١٨) الامال.

و الا'مان لاخوف علیهم و لاهم یحزنون ، حمداً (تتربــه عیون النوال ۱) و تقربه عیون الا' مال ، و یرتضع من اخلافه (۲) در (۳) المزید و ینتزع من اصدافـــه (٤) درر التأیید . و یصلی (٥) علی اتم بریته خیراً و اعظم خلیقته قدراً و اعلاه (٦) مقاماً و اوفاه زماناً (۷) رسوله المصطفیٰ و نبیه المرتضی ، وعلی آله المتطهرین من الادناس المتفضلین (۸) علی الناس و نسلم (تسلیماً کثیراً ۹) . شکر و سپاس خدایرا **عمت نعمته و تمت کلمته** که ابواب خزاین (۱۰) و مناهج مدارج مملکت بر ما کشاده است ، وانتظام مصالح عالم و عالمیان در اقتضاء رای روشن ما بسته ، و فرمان (ما را در امضاء ۱۱) روی زمین نفاذ قضاء اسما (۱۲) داده ، وصیت داد گستری و ذکر بنده پروری مارا بانفحات نسیم صبابر صفحات اقطار عالم همعنان کرده ، و آثار مشیت خویش در عطیت ملك و دولت ما عیان گردانیده ، **و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء .**

و افضل این لطایف و اکمل این عواطف که از حق تعالی در حق ما فایض است آنست که با کمال پادشاهی و اقبال نامتناهی در غلوای سلطنت و غمرات مقدورات (۱۳) — که طیش سرور دردل جای گیرد و نخوت غرور درسرافتد — (ماراتن ۱٤) خاشع و خاضع و دلی (ذا کر و شاکر داده است و عقلی متین و مبین و فکرت صافی ضافی ۱٥) کرامت کرده که قدرت (و سلطنت حالی ۱٦) نتیجهٔ جود اوست میبینیم ، و از عجز و مسکنت اصلی که (۱۷) لازم وجود ما است یاد میآریم ، و بیقین می شناسیم که آن موهبتی است که **رب الارباب** از خزانهٔ **یرزق من یشاء بغیر حساب** ارزانی داشته است ، و نهالی (۱۸) که در باغ فطرت دست قدرت **تؤتی الملك من تشاء** نشانده است ،

---

(۱) ینزه به عون النوال وعیونه ویقربه عنوان الاٰمال . (ظ ، تدر به عیون النوال) . (۲) ش ، جمع خلف بکسر اول بمعنی سر پستان . (۳) درر . (٤) اصنافه . (٥) ظ ، و نصلی . (٦) واعلاهم . (۷) واوفاهم زمانا (ظ ، واوفاهم ذماما) . (۸) المفضلین . (۹) حمدا وصلاة لدوام نعم الشاملة والحکم الکاملة فی الاراء الکافیة الصادقة الاٰملة والحمدلله وصلعم . (۱۰) ضا رحمت . (۱۱) مادر قضاء (ظ ، مارا در مضاء) . (۱۲) آسمان . (۱۳) مقدرت . (۱٤) بارامی (ظ ، ماراتنی) . (۱٥) شاکر وذاکر داده است وعقل متین مبین وفکر (ظ ، وفکری) صافی ضافی (ظ ، و ضافی) . (۱٦) سلطنت حالی که . (۱۷) سا . (۱۸) و نهالی است .

(تا لاجرم ۱) در موقف زاری از فضل باری (دوام آن می‌خواهیم ، وپیوسته در طلب فوز و نجات برسبیل مناجات شاکر وار می‌گوییم ، که رب ۲) **قد آتیتنی من الملك و علمتنی من تأویل الاحادیث** (الاية ، همواره برقد ۳) قدرت وحدّ طاقت بشری (بر پروردن ٤) شاخ عدل و بر کندن بیخ ظلم و استثبات قواعد خیر و ابتهاج(٥) مناهج حق و اختیار مذاهب اخیار و اجتناب از مواقف اشرار و تقویت حال ضعفا و تمشیت کار صلحا شکر آن نعمت می گزاریم ، و قضای بعضی از آن حقوق واجب می‌داریم ، و توفیق مزید(٦) استطاعت در مواظبت اوراد (شکر وطاعت ۷) می‌جوییم ، میسر باد ، و فرمان **ان الله یامر بالعدل والاحسان** (الاية ۸) همواره بگوش هوش فرومی خوانیم ، ونجات آخرت (۹)و رستگاری قیامت(۱۰) در امتثال او امر و اجتناب زواجر آن می‌دانیم ، و در آن میکوشیم که پیوسته مفسدان رمیده باشند ومصلحان آرمیده ، وفتنه‌ها ساکن و دلها مطمئن ، و دین حق (۱۱) موفّر و حرمت شرع موفّر ، و اعلام اسلام مرتفع و امداد جهالت و ضلالت مندفع ، و آثار کفر منطمس و معالم شرك مندرس ، چه مصالح و مفاسد ملك (۱۲) درهم بسته است و مناهج و مقاصد(۱۳) دین و دولت بهم پیوسته ، دین حق بی دستکاری شمشیر آبدار (رونق و نظام ۱٤) نگیرد ، وکار ملك بی دستیاری دین گردنکار ثبات و دوام نپذیرد .

وبدین سبب پیوسته جوامع همت مابر تبجیل علما و تعظیم فضلا ــ که بحقیقت نگهبانان (۱٥) حریم دینند و سا کنان حرم یقین و درّ دریای (معرفت و درازی حقیقت ۱٦) ایشان و در تیره‌شب جهالت جز بآشنایی روشنایی عقل ایشان راه بمصباح جاح معرفت نتوان برد و از غرقاب دریای ضلالت جز بسفینهٔ سینهٔ پرنور ایشان (۱۷) ساحل نجات(۱۸) نتوان رسید ــ موقوف باشد . و حضرت (۱۹) ماهمواره بارباب لم و اصحاب فضل محفوف .

۱) لاجرم همیشه . (۲) تعالی جلاله می خواهیم که دوام آن دائم باشد و می گوییم رب .
۳) فاطر السموات و الارض ، و همواره بر قدر . (٤) بر پروردن . (٥) [illegible] و ابتهاج .
٦) سا . (۷) وشکر طاعت . (۸) سا . (۹) قیامت . (۱۰) روز [illegible] . (۱۱) [illegible] .
۱۲) [illegible] ملك و شرع . (۱۳) مقاصد . (۱٤) رونق و نظام . (۱٥) نگهبانان .
۱٦) حقیقت و درازی فلك معرفت . (۱۷) سا . (۱۸) [illegible] ایشان . (۱۹) حضرت .

و چون دانسته ایم که بسبب شواغل جهانداری و مصالح شهریاری و ترا کم حوادث و مهمات وتزاحم وقایع وملمات (۱) درعرصهٔ مملکت واستعمال القناة والسیف و رحلة الشتاء والصیف ما را و جمله پادشاهانرا که نایب کردگار و سایهٔ آفریدگاریم مهمات خاص و عام بکفایت رسانیدن و دعاوی (عمر و وزید را ۲) استماع فرمودن وامضاء احکام شرعی (۳) وتمشیت امور دینی بخویشتن کردن تعذری (٤) تمام دارد، و بهمه حال یکی را از کبار ایمه و نحاریر (٥) علماء دین - که ساحت فضل و طول (٦) او عریض و بسیط باشد و علم و معرفت او بقدر و اندازهٔ همگنان محیط و رتبهٔ (۷) حسن اعتقاد ودرجهٔ اجتهاد او را حاصل و ازسر صدق نیت وصفاء رویت در صدد تکفل (۸) مصالح مسلمانان تواند آمد - بعد طول الاجتهاد (۹) اختیار باید (کرد و بآن ۱۰) مهم معظم نصب فرمودن (۱۱).

بموجب این مقدمات بعد از استخارت فضل خدای (۱۲) و استشارت عقل (رهنمای درحضرت **خوارزم** ۱۳) که حیز مملکت ومستقر جلالت ومرکز اعلام دولت و مجمع اقسام حشمت است، اقضی القضاتی (۱٤) - که بدین اوصاف (۱٥) حمیده متجمل (۱٦) است وکفایت جلایل مهمات را متکفل و درعرصهٔ عالم حقیقت برمبارزان میدان شریعت غالب و مستولی و در تنگنای زاویهٔ ابهام بواسطهٔ جاذبهٔ الهام (۱۷) از حضرت قدس مستمد و مشتمل (۱۸) و نزدیك ما محل پدری دارد و براکابر عالم فضیلت سروری و در اقامت مراسم داد و حکم که (۱۹) قایم مقام رای صایب ماست - فرموده (۲۰) ایم، واین عهدهٔ گران درذمت امانت ودیانت او کرده،

---

(۱) ظلامات. (۲) عمر وزید کما هی. (۳) شرعیه. (٤) ش، دشواری. (٥) ش، جمع نحریر بمعنی استاد خردمند و زیرك. (٦) ش، توانایی و فضل. (۷) و ترتیب. (۸) تکلف. (۹) الاختبار. (۱۰) کردن و بدان. (۱۱) فرمود. (۱۲) ضا، تعالی. (۱۳) و رهنما درحضرت خطهٔ خوارزم عامر. (۱٤) القضاة. (۱٥) صفات. (۱٦) متحمد. (۱۷) ایهام. (۱۸) ومستوی (ظ، و مستملی). (۱۹) سا. (۲۰) کذا و ظاهرا کلمهٔ از قبیل (معین یا اختیار) افتاده و در اصل (اختیار فرموده ایم) یا عبارتی شبیه بآن بوده است.

و آن جانب شریف فلان است که کمال جلال او از راه اکتساب و انتساب و تمیز وتفرد او درشیوهٔ فضل وافضال ازآن مستغنی است که بسفارت عبارت ودلالت استعارت در آن راه تك و پوی و از آن حال جست و جوی باید کرد (۱)، و بر (۲) سروران گیتی مزیتی (۳) ابن السری حاصل دارد **و ابن السری اذا (اسری اسرهما ٤)**، و برعلماء عالم ارثاً و اکتساباً مرطبت (۵) سری متوجه (٦) **توارثها عن کابر بعد کابر**، چه آثار شمایل و انوار فضایل آباء و اجداد او که اقطاب واوتاد عالم وافراد و اولاد (۷) بنی آدم بودند.

بیض الوجوه کریمة احسابهم ※ شم الا نوف من الطراز الا ول

غرّه ایست زاهر (۸) در جبین روزگار و اثری است ظاهر از فضل کردگار.

و اکنون جانب شریف (اقضی القضات دام شریفاً از سوابق نسب ۹) رفیع را بلواحق حسب منیع می آراید، (ودرتمهید ۱۰) آن معانی وتشیید آن مبانی می افزاید،

ومن اشتبه (۱۱) اباه فما ظلم (۲۱)،

فرزند همان کند بهر حالی (۱۳) ※ کز مادر خویش (واز پدر بیند ۱٤)

و از عهد (۱۵) طفولیت و ابتداء صبا و ریعان نشو و نما و عنفوان شباب و موسم کهولیت (۱٦) تاا کنون ـ که ابهت کبر وهیبت شیبت وحرمت شیخوخیت (۱۷) حاصل دارد و از تکون (۱۸) روزگار و تبدل احوال دربت (۱۹) و حنکت (۲۰) تمام یافته است و تجارب ایاّم مشاهده کرده ـ همت (او بر ۲۱) نیکوکاری که نیکونامی ثمره دهد و رغبت او بر پرهیزکاری که رستگاری نتیجه دهد (۲۲) مقصور بوده است

---

(۱) کردن. (۲) بر. (۳) مزیت. (٤) سری اسرار هما (ظ، سری اسرا هما). (۵) مزیت (ظ، مرتبت). (٦) کذا. (۷) اولاد. (۸) سا. (۹) اقضی القضاتی... الملك والدینی.... الاسلام و المسلمینی ادام الله شریفا آن سوابق است (ظ، آن سوابق نسب). (۱۰) و تمهید. (۱۱) اشبه. (۱۲) ضا، و الحمدلله وصلعم. (۱۳) حالی. (۱٤) دیده باشد. (۱۵) عهده. (۱٦) ظ، کهولت. (۱۷) ضا، و شیوخیت. (۱۸) تلون. (۱۹) ش، بضم اول استادی و حذاقت. (۲۰) س، بضم اول تجربه حکمت. (۲۱) سا. (۲۲) آرد.

و امداد اکرام و اعداد انعام او در حق خاص و عام نامحصور .

وتازمام تصرف قضا بدست دهاء و امضاء او داده ایم ومقالید تقلد این مهم اهم در قبضهٔ سداد و رشاد او نهاده ایم آثار مساعی او در اعتناق (۱) آن مرضی بوده است و حاجات خلایق بواسطهٔ شفقت و اهتمام او مقضی ، (و رتبت انام ۲) برتزاید و تربیت (۳) اسلام در تصاعد ، و مشارع (٤) شرایع از شوایب نوایب مصفی و حرمت دین و قوّت شرع و رونق قضا مستوفی (٥) ، و چهرهٔ احکام بجمال حق آراسته و از سمت شبهت (و وصمت رتبت ٦) محجوب (۷) ، و مال اوقافی که در اهتمام نواب و تصرف معتمدان او بوده است بمصب (۸) استحقاق و مقارّ استخارت (۹) متواصل و نظر شفقت او در حق طبقات ایمه و علما علی درجاتهم متکامل ، و مساجد قدس و مدارس انس بوفور وفود صلحا (۱۰) و حضور کبار و علما (۱۱) مأنوس و معالم آن از انقراض ومزایر (۱۲) آن ازانتقاض (۱۳) محروس ، و بدین ذرایع اکید وشوافع حمید دولت قاهرهٔ ما بدعاء خیر و ثناء خوب مذکور و (شکر و ١٤) نجیح او در تقدیم چنین حسنات و ترتیب چنین مهمات مشکور .

چون این اعتقاد مبارك درضمیر پاك ما که آینهٔ چهرهٔ حقایق (١٥) باشد مصور است و این معنی (١٦) رای انور مارا که دیدبان مصالح ملك بود مقرر (وترغیب و تحریض ۱۷) نیکوکاران بحسن احماد و مزید تربیت تا (۱۸) در خیرات راغبتر و برحسنات مواظبتر گردند (۱۹) ، از لوازم ذمت پادشاهی و شرایط کار جهانداری

---

(۱) ش ، دست و گریبان شدن و در اینجا بمعنی ملازمت و ممارست است . (۲) وزینت ایام . (۳) وترتیب (ظ ، ورتبت) . (٤) ش ، جمع مشرع بمعنی آبشخور . (٥) ش ، کامل . (٦) و وسمت رینت (ظ ، ریبت) . (۷) کذا وظاهر انست که لفظی ازقبیل مبرا و پیراسته از اینجا افتاده است . (۸) بمصاب . (۹) استحباب (ظ ، استیجاب) . (۱۰) علماء . (۱۱) صلحاء . (۱۲) ظ ، مرائر (وآن جمع مریر بمعنی رسن دراز سخت تابیده است) . (۱۳) ش . باز شدن (تاب ریسمان) و شکسته شدن (پیمان) . (١٤) سعی . (١٥) حمایق . (١٦) معانی . (۱۷) و ترغب و تحریص (ظ ، که ترغیب و تحریض) . (۱۸) ما . (۱۹) گردد .

است ـ این مثال مشرح(۱) موشح بتوقیع اشرف درحق جانب شریف بتازگی ارزانی داشتیم، تا همگنان از دور و نزدیك و ترك و تاجیك بدانند که ما بروزگار این بزرگوار ــ که پیر دولت وکهف ملت و مفخر ولایت و مرکز هدایت وعنوان صحیفهٔ سعادت وآرایش عرصهٔ (۲) حضرتست ــ تبرّك و تقرّب میجوییم، و دعاء او را در مدارج جبروت و معارج ملکوت عاجلا و آجلا قبولی (۳) تمام و اثری (٤) بلیغ می دانیم، و انتظام سلك دولت و التیام مصالح مملکت خویشرا سببی قوی و رکنی وثیق برکات دعوات او می شناسیم.

وبرای تاکید، بتجدید، مناصب دینی وامور شرعی که تعلق (بجانب شریف ٥) داشته است و دارد و تصرف مدارس ومساجد که (٦) در اهتمام نواب او بوده است بر و مقرر فرمودیم، وتولیت اوقاف و مسبلات (۷) آن مساجد ومدارس (۸) که پیش ازین در اهتمام قضات ماضی (۹) بوده است و آنچه از منسوبات و مضافات آنست و بشهرت ازتفضیل (۱۰) استغنا دارد یکبارگی بگماشتگان او باز گذاشتیم (۱۱)، (ومسترفعی را که ازدیوان حماها الله ۱۲) بالتماس جانب شریف ازجهت حساب محصولات مسبلات (۱۳) صب کرده بودند ازآن شغل باز خوانده ایم (١٤)، وهمگی مصالح آن خیرات وتولیت تصرف آن اوقاف بدیانت (۱٥) شامل و صیانت کامل او تفویض کردیم (١٦).

و اگرچه در ین معنی منته (۱۷) عقلی نصیحتی که باید بگوش دل او فرو خوانده است ومعلم ازلی که (۱۸) ازخزانهٔ **یؤتی الحکمة من یشاء**(۱۹) نفایس وصایا خاطراو تحفه فرستاده و همگنانرا حاجتمند استماع مواعظ و اقتباس فوایداو کرده،

---

۱) مشروح. (۲) سا. (۳) قبول. (٤) و اثر. (٥) جانب شریفی شاه شریفا.
٦) که پیش از این. (۷) ضا، ومحبسات فی الله را از. (۸) ضا. و زواوی وخوانیق ابنیه. (۹) ضا، رحمهم الله. (۱۰) تفصیل. (۱۱) ضا، تا بوجه اوفق مصروف النفع ارد. (۱۲) و مسترفعی که از دیوان عام، حماه الله. (۱۳) ش، بتشدید و فتح با، اموالی که درراه خیر وقف شده باشد. (١٤) باز خواندیم. (۱٥) بدیانت. (١٦) فرمودیم.
۱۷) منبه. (۱۸) سا. (۱۹) ضا، ویمنع من یشاء و یذل من یشاء بیده الخیر (الایة).

ما (۱) از جهت رعایت رسم و عادت بر طریق (اخطار و اعادت ۲) می فرماییم،

تا چنانکه از حسن (سیرت و کمال ۳) سجیت و نقاء (٤) طویت او متعارف است ملابست شعار پرهیزگاری چندانکه میسر شود عادت گرداند، و اقامت مراسم نیکوکاری آنچه ممکن بود برخویشتن واجب داند، **ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون**، ودرمراقبت حدود الهی خایف و مستبصر (٥) باشد، ونفس اماره را باهوال روز قیامت که منزل ندامت است منذر و مشعر (گرداند، اگرچه خشیت حال ٦) ایزدی بر همه طوایف آدمیان (۷) و اصناف عالمیان (۸) واجب است، علما دریـن باب از راه قربت و اخلاص بر زیادت (۹) اختصاص ممتازند، **قال (الله تعالی ۱۰) انما یخشی الله من عباده العلماء**.

و می فرماییم تا چون در (۱۱) مجلس حکم ومسند قضا بنشیند و سخن خصمان را (۱۲) بسمع تحقیق اصغا کند فحوی (آیت را که ۱۳) **فاحکم بین الناس بالحق** پیش خاطر دارد، و هیچ دقیقهٔ از احتیاط و استکشاف در امضاء حکومت (١٤) فرو نگذارد (۱٥)، و در معرفت دقایق (دینی بتمام و کمال ١٦) بجای آرد (۱۷)، و نیك براندیشد که آن (۱۸) ساعت در (موقف است که در ۱۹) میان جنت و جحیم متمایل، (و در مقام ۲۰) میان مرضات و سخط باری (۲۱) مشترك، برسیدن (۲۲) از چنان مقام (۲۳) معرض مخوف محصول (٢٤) رضای مولی و دریافت (۲٥) بهشت اعلی بجز از راه سویت و در (۲٦) قضیت متعذر باشد.

---

(۱) اما. (۲) اختصار این احفار اعادت (ظ، اختصار اعادت). (۳) سا. (٤) و بقا. (٥) و مستشعر. (٦) باشد که اگر حسب جانب (ظ، گردد، که اگر خشیت جانب). (۷) عالمیان. (۸) آدمیان. (۹) بزیادت. (۱۰) عز من قائل. (۱۱) سا. (۱۲) خصمان. (۱۳) آیت. (١٤) حکومات. (۱٥) ضا، و در آن باب شرطی که علم او آنرا شامل است و خرد او از معرفت آن کامل بجای آرد. (١٦) آن تامل (ظ، تاملی بکمال). (۱۷) آورد. (۱۸) این. (۱۹) در موقفی است. (۲۰) ظ، ودر مقامی است. (۲۱) ضا، تعالی. (۲۲) وسخن سنن (ظ، ورستن). (۲۳) سا. (٢٤) بحصول (ظ، و حصول). (۲٥) دریافت. (۲٦) در.

ومی فرماییم تا در استیناس مدارس که منبع علم و فتوی و مجمع ایمهٔ هدی باشد مبالغت نماید، وابواب افادت برمستفیدان گشاده و طریق عطلت بسته دارد، چه برعلماء بعد از ترکیب (١) نفس هیچ چیز واجب تر از ترکیب (٢) علم که اصابی تمام و ذخیرهٔ بزرك است نتواند بود، و دراحترام علما و اکرام فقها ـ که مصابیح عراض(٣) شریعت و مفاتیح ابواب حقیقت ایشانند وررونق اسلام همواره بگشایش کار ایشان باز بسته باشد و نظام کار ملت پیوسته بنظم حال ایشان پیوسته ـ برقرار معهود بغایت مجهود برسد، وهریك را برقدر وسیلت فضیلت واندازهٔ هدایت ودرایت علم (٤) او تقریب وترجیب واحظار (٥) وارضاً واجب شناسد، چنانکه زبان جمله ارباب فضل بثنای او مطلق (٦) باشد و دل کافهٔ ابنای هنر بروﻻء او منطبق، و عمارت مساجد ـ که نزهتگاه اهل ایمان و بارگاه فضل یزدان وموضع (٧) اقامت صلوات و مهبط اجابت دعوات است ـ بر (خود فرض ٨) لازم و قرضی متوجه شمرد، **انما یعمر مساجدالله (من آمن بالله والیوم الاخر ٩)** (الآیة)، و در استثمار فواید و استکثار عواید و استقرار نتایج اوقاف ومسبلات آثار کفایت ودلایل شهامت باظهار رساند، و بهرموضع (١٠) نایبی با رای صایب وعاملی با کفایت کامل ومسترفعی (١١) درمعاملت (١٢) مستقصی وکیلی (١٣) بمصالح زراعت کفیل نصب کند، تا درعمارت وآبادانی وزراعت ودهقانی آن موضع منتسم(١٤) باشد وبراستجماع ارتفاع وانتفاع(١٥) متوفر باشد (١٦). وبگوید تا در استیجار و اجارت شرط (استیمار واستخارت ١٧) بجای آرند، و طلب غبطت واجب دارند، ومحصوﻻت وارتفاعات را ازدست متأکلد وتصرف مستهلکه محفوظ و مصون گردانند، و بصدق نیت در تحری رضای حضرت ربوبیت آنرا بمصاب حقوق

(١) تزکیت. (٢) تزکیت (ظ، تذکرت). (٣) اغراض (ظ، عراض). (٤) سا.
(٥) و اخطار (ظ. و احظار) و اخطاء بمعنی بهره‌مند ساختن و برتری بخشیدن است.
(٦) منطلق (بمعنی گشاده وروان). (٧) ومواضع. (٨) خویش فرضی. (٩) سا.
(١٠) موضعی. (١١) ش، بردارندهٔ محصوﻻت و عایدات. (١٢) معامﻻت. (١٣) و وکیلی. (١٤) متسم، متسمر (ظ، متشمر). (١٥) ضماء آن. (١٦) گردد.
(١٧) استثمار و استخارت.

و مصارف وجوب رسانند، تانام نیك و ذکر خوب و احدوثهٔ جمیل و ثواب جزیل اورا حاصل گردد، و میامن محاسن آن بروزگار دولت و ایام مملکت ما پیوندد.

هذا ماعهدنا الیك و اعتمدنا به علیك ، فاقتف آثار اوامرنا تغنم و اتق اخطار زواجرنا تسلم ، واجعل وصایتنا (۱) و قدم هدا یتنا اما مك ، و الله الهادی الی سواء السبیل نعم المولی و نعم النصیر .

سبیل مشاهیر قضات و اکابر ایمه‌وعامهٔ طبقات وطوایف مردمان و کافهٔ ارکان دولت و اعیان حضرت خوارزم (**ادام الله ۲**) **تسدیدهم و صان عن التفرق عدیدهم** آنست که برقرار، متولی و متقبل این اعمال دینی جانب شریف فلان را (۳) شناسند ، و اعتقاد خوب ما درحق او برتزاید صورت کنند، و محقق و مقرر دانند که ما هرگز حقوق او را که در دل ما (راستی او ٤) راسخ است ناسی و ناسخ نخواهیم بود، و باخویشتن مخمر و مصور گردانید (٥) که همواره این قاعده را از نقض و تزلزل مصون (٦) و بتمهید و تأکید آن (۷) مقرون خواهیم داشت (۸)، وتا دست قدرت مالك عنان کامرانی باشد وپای بنیت در رکاب زندگانی حکم او را (۹) در قضاء حضرت **خوارزم** نافذ و سعی او را (۱۰) در تدریس و تولیت مواضع مذکور مشکور (۱۱) ودست او در تصرف این اشغال که باستحقاق دارد گشاده وطریق اعتراض برو بسته خواهد بود، تااقاصی و ادانی ازمقیم و طاری (۱۲) و رعیت و لشکری ندای این فرمان بسمع اعتماد و انقیاد بشنوند، و بتجدید این تقلدرا (۱۳) اهتزاز نمایند، و درتمکین واحترام نواب فلان صدق رغبت وغایت (١٤) مجهود مبذول دارند، ودرین ابواب (از مداخلت و معارضت در معاملت و معاوضت بایشان ١٥) دور باشند.

(هر یك از ١٦) طبقات مردمان باین (۱۷) معانی متوصی اند و امتثال مثال را

---

(۱) ضا ، امامك . (۲) دام . (۳) فلان الدینی کنند ومحقق . (٤) راسی او (ظ . راسی و). (٥) گردانند . (٦) ضا ، خواهیم داشت . (۷) سا . (۸) کرد . (۹) ظ ، او . (۱۰) ظ ، او . (۱۱) ومشکور . (۱۲) ش، کسی که بناگهان از شهری دور وارد گردد و در اینجا بمعنی مسافر وغیر مقیم است . (۱۳) تقلید . (١٤) و عنایت . (١٥) ظ ، از مداخلت در معاملت ومعارضت درمفاوضت ایشان. (١٦) ازهر یك از . (۱۷) با این .

متعین ، باید که همگنان برین جمله روند ، و رضا و سخط ما را ـ که منافع و مضار آن پوشیده نماند و ثمره و تبعهٔ آن بی درنك رسد (۱) ـ از نتایج شکر و شکایت فلان و گماشتگان او بینند ، و دعاء دولت ما ـ که درمهمات دینی و کار های شرعی چنین ترتیبهای بواجب وتدبیر های صایب فرماییم (۲) ـ ازلوازم و مفترضات شمرند ، تابمیامن آن که همه سعادتی را ضامن باشد از مکاید روزگار ایمن گردند ، واز آلاء و نعماء ما نصیبی (۳) او فر یابند ، (والله ولی التوفیق ٤).

مثال درباب قضای ممالك زاده الله بسطته بنام افضل القضاة صدر الدولة والدین محمد بن خلف المکی و ذکر استعفاء پدرش یدیم الله سموه (٥) .

خوبتر خصلتی از سیر (٦) پسندیدهٔ ارباب دولت و نیکوتر عادتی از سنن سدیدی (۷) اولوالامر ـ که عنان مصالح برصوب اعتیاد آن معطوف باشد واعطاف (۸) ممالك بواسطهٔ تمهید او (۹) در هزّت (۱۰) آید و اعضاد قدرت بحسن مظاهرت آن وت گیرد واقدام دولت بیمن موازرت (۱۱) آن ثبات یابد ـ تربیت نهال ملت حنیفی تلبیت (۱۲) دواعی مهمات دینی وتمشیت امور اسلام وتطریب (۱۳) حال شرع است ، ه قوام کار شریعت و دوام نظم (۱٤) مملکت توأمانند ، و اطراد (۱٥) احوال ملت اتساق (۱٦) اعمال دولت متلازمان ، رونق اسلامرا استمرار جز بمایهٔ سیاست ملوك مگار ممکن نگردد ، واساس ملك را استقرار جز بیمن حراست دین آفریدگار صورت ندد ، و اهمال مصالح ملت نظام مملکت را بی درنك گسسته گرداند ، و اختلال کان (۱۷) شریعت قاعدهٔ دولت را سخت زود مستأصل (۱۸) کند ، و تحقیق این نی ازلفظ مبارك مهبط رسالت مقرر می شود ، وتصدیق این دعوی ازبیان شافی صاحب

---

۱) برسد . (۲) فرماید . (۳) نصیب . (٤) انشاء الله تعالی . (٥) عنوان مثال در نخهٔ پاریس چنین است : مثال در باب قضاء ممالك زادها الله بسطة بر نام اقضی القضاة مد بن خلف المکی یدیم الله فضله وافضاله . (٦) سیرت . (۷) سدیدهٔ . (۸) ش ، جمع ف بکسر اول بمعنی جانب . (۹) آن . (۱۰) ش ، جنبش . (۱۱) ش ، معاونت و یاری . ۱) ش ، لبیك گفتن و پاسخ دادن . (۱۳) خ ، وتطریت (بمعنی تازه داشتن) . (۱٤) م . (۱٥) ش ، مستقیم ویکسان بودن . (۱٦) ش ، انتظام . (۱۷) ارکان (۱۸) متأصل .

شریعت معمور می‌گردد، که **الملك اس (۱) و الدین حارس و مالا حارس له فمهدوم (۲)** .

(چنانکه از عادت ۳) حمیدهٔ پادشاهانه هیچ سنت (٤) ستوده تر از کفایت امور دینی و ضبط مصالح شرعی ــ که در دنیا موجب دوام اقبال وفراغ بالست و در آخرت (٥) مثمر نجات ونیل درجات خواهد بود ــ نیست، از مهمات دینی نیز هیچ (مهمی بصرف ٦) عنایت و بذل رعایت مستحق تر از ترتیب کار (قضات و حکام ۷) قواعد احکام نتواند بود ، چه بنای جملگی امور و احوال از حفظ فروج و دماء و اموال برآنست ، وتحقیق وجوه حلال وحرام واثبات حقوق خوّاص و عوّام بمقتضی رای متولی قضا که نایب **مصطفی** است (علیه‌السلام ۸) متعلق، و مدار (مصالح کافهٔ ۹) مسلمانان از جواز معاملات و مناکحات و قرار مخاصمات و مصالحات وغیر آن بنفاذ حکم حکام که شحنگان دینند منوط ، واگر والعیاذبالله خللی بکار قضات (۱۰) راه یابد و در قواعد حکومت تزلزلی پیدا (۱۱) آید نوایر خصومت مشتعل شود، و عقد مصالح متبدد (۱۲) ماند، و احوال مسلمانی متبدل گردد، واموال مسلمانان در عرضهٔ تلف افتد، و عقار و ضیاع مستضعفان در معرض غضب (۱۳) و ضیاع آید ، و حلال وحرام یك مزاج گیرد، (و مباداکه هرگز ١٤) ارکان اسلام انثلام پذیرد ، وعروهٔ دین انفصام آغاز نهد، وفساد (۱٥) آن بمصالح دنیا وآخرت عدول (۱٦) کنند .

چون معرفت ما این دقیقه را شامل بوده است برحسب ایــن اعتقاد مبارك و قضیهٔ (۱۷) این صدق نیت ــ تا تأیید ربانی تحفهٔ جهانبانی بمجلس ما فرستاده است وفضل یزدانی نوبت کامرانی بما رسانیده است (۱۸) ودست توفیق زمام احکام درقبضهٔ

---

(۱) ش ، بنیاد و اساس و اصل . (۲) فهدم . (۳) و چنانکه از عادات . (٤) شفقت .
(٥) عقبی . (٦) مهمتر . (۷) قضا و احکام . (۸) سا . (۹) کافهٔ مصالح .
(۱۰) قضا . (۱۱) پدید . (۱۲) ش ، متفرق و پراکنده . (۱۳) ظ ، غصب .
(١٤) و مباد هرگز (ظ ، و مباد هرگز که) . (۱٥) ظ ، که فساد . (۱٦) عدوی (و این کلمه بمعنی تجاوز است) . (۱۷) برقضیهٔ . (۱۸) رسانیده .

مشیت ما نهاده است وچشم مملکت را بتقریر (۱) دولت ما قریر (۲) کرده است (۳) و دل خلایق را بشمول عواطف (ما فسیح امل گردانیده است ٤) ــ همواره (عمر عزیز خویش را ٥) بر مصالح دین محمدی صلوات الله علیه گماشته‌ایم، ولباس (٦) معدلت را بتمشیت این مهم معظم معلم (۷) داشته، وهرگز بهیچ (۸) حالت باهمال (۹) جانب مجلس قضا را رضا نداده ایم (۱۰)، ودر تاسیس مبانی و تنفیذ احکام آن (۱۱) برموجب حسن اعتقاد غایت (۱۲) جد و اجتهاد بذل کرده ایم (۱۳).

و هم در اوایل کار وتباشیر عهد پادشاهی این محل منیف و منصب شریف را در کل ممالک بمکان بزرگی عالم عامل فاضل کامل چون جانب شریف پدری **زید شرفاً** - که سر دفتر کبار ایمهٔ وامم (۱٤) وبقیت صدور و مشایخ عالم است ودراصناف مآثر از اماثل واعیان جهان درفنون (۱٥) مناقب دوحهٔ (۱٦) ذات افنانست و بازین همه خصایص قدمت خدمت او بر (۱۷) دولت این خاندان مبارکست وعنفوان جوانی که خلاصه ونقاوهٔ زندگانی باشد در دعاگویی حضرت ما اتفاق (۱۸) کرده است ــ معمور گردانیدیم (۱۹)، و از بدایت این کار تا غایت این روزگار رونق و طراوت این شغل خطیر از ذات بی نظیر او در زیادت بوده است، و اعمال برّو (۲۰) با خلایق جهان برسر افاضت وافادت، و مصالح مسلمانان ازاحکام بی شبهت او در بسیط ولایت (۲۱) مکفی، و رسوم (جایزه باقضای مداهنت از اقصای ۲۲) ممالک منفی.

اکنون چون این بزرگوار را (۲۳) عهد جوانی در دعاگویی خاندان ما بسر آمد (۲٤)، و موسم (کهولیت نیز ۲٥) بساط مقام در نوشت، و دست روزگار

---

(۱) بتقدیر (و تقریر بمعنی ثابت و برقرار ساختن است). (۲) ش، خانه و روشن. (۳) گردانیده. (٤) فسیح آمال کرده. (٥) عن قربت (عین رقبت) خویش. (٦) و اساس. (۷) ش، جامهٔ که بطراز و امثال آن ممتاز باشد، و در اینجا بمعنی آراسته و مزین است. (۸) در هیچ. (۹) ظ، اهمال. (۱۰) نداده. (۱۱) سا. (۱۲) وغایت. (۱۳) کرده. (۱٤) امم. (۱٥) ظ، ودرفنون. (۱٦) ش، درخت ناور. (۱۷) ترب (واین کلمه بمعنی همزاد است). (۱۸) اتفاق. (۱۹) گردانیده. (۲۰) برایا (برّ او). (۲۱) ولایات. (۲۲) جائزه قضاة مداهنت او ارتضاء ا ظ، جائزه باقضای بی مداهنت او ازقضای ا. (۲۳) بزرگوار. (۲٤) آورد. (۲٥) کهولت بر.

کارنامهٔ (۱) بی قراری او نبشت، و از منزل اجتماع بگذرگاه وداع خرامید، و تعاقب ادوار و تجدّد اطوار صحیفهٔ پیری در دست نهال (۲) او نهاد، و ایام بی فرجام که برید (۳) بس تیزگام است در ارتقاء مدارج عمر او بپایهٔ (٤) بلندتر رسید، و منبه شیب که مهمان (٥) بس عزیز است در حواشی عذار او تمکن (٦) تمام یافت، و اعراض شیخوخت (۷) در حرکات و سکنات او سرپای (۸) عظیم کرد، و همت او برخلوت (۹) و انزواء و رفض (۱۰) اغراض و اهواء ـ که حاصل هر کامل و اختیار هر بختیاری آنست (۱۱) ـ مقصور گشت، وطبیعت او (۱۲) ازمشاغلی که ذکر حق را شاغل آید یکبارگی تفرّق (۱۳) گرفت، **(بیت ١٤)**

آن (١٥) کس که کند (دل خود ١٦) اندیشهٔ او ⁂ اندیشهٔ هر چه هست برطاق نهد

قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون ، (بیت ١٧)

درگه خاق همه زرق (فریبست هوس ۱۸) ⁂ کار درگاه خداوند جهان دارد و بس

الا کل شئی ماخلا الله باطل (۱۹) ، دریـن وقت حقیقت این حال بواسطهٔ ارکان دولت **ثبتها الله ومکنهم** بمجلس ما انها کرد، وازاعتناق این (۲۰) شغل بزرگ استعفا خواست، و از تقبل این مهم نازك تقادی (۲۱) جست، و گل بوستان عمر و زبدهٔ زمرهٔ اولاد خویش جانب اقضی القضات فلان را **ادام الله تمکینه وزاد باصابة الاحکام یقینه** ـ که از آن اصل دانش فرعی است شرع را نیك مثمر و از آن کان سروری جوهر یست هنررا بغایت ثمین و تا این غایت بنیابت پدر در صدد (۲۲) تکفل این کار معظم بوده است (و بدین منصب ۲۳) موسوم ـ باصالت، بجهت تقلد این مهم اهم تعین (۲٤) کرد، واین حاجت بمجلس ما که بار انتظار بردل حاجتمندان

---

(۱) قرار نامهٔ . (۲) نهاد . (۳) بریـدی . (٤) پایهٔ . (٥) مهمانی . (٦) تمکنی . (۷) شیخوخیت . (۸) سرو پایی . (۹) خلوات . (۱۰) ش ، ترك گفتن . (۱۱) است . (۱۲) سا . (۱۳) نفرت . (١٤) شعر . (١٥) کان . (١٦) جفت دل . (١٧) شعر . (۱۸) وفریبست وهوس . (۱۹) ضا ، وکل نعیم لامحالة زائل . (۲۰) آن . (۲۱) تفادی (بمعنی کناره گیری) . (۲۲) صدر . (۲۳) و برین نصیب . (۲٤) تعیین .

تُهد برداشت ، و حقوق خدمت و دعاگویی (۱) خویش و کمال اهلیت و استحقاق اورا وسیلت نجح (۲) این طلبه و دالت اجابت این (۳) ملتمس ساخت .

ما (٤) چون درایاّم متطاول عیار افعال (صدر الدین را ازمحاك سبر واختبار برده بودیـم و تخرج او ٥) در علوم دینی حقیقت دانسته ، و بیقین (٦) شناخته که بازانکه شاخ شباب او نیك شادانست (۷) و ایام جوانی درغلوای طراوت (۸) و وقت آن که کوته نظران بتعاطی (۹) معاصی دست درازی نمایند ودواعی شهوات نفسانی را اجابت کنند و در موارد مرادات و مشارع لذات برخـلاف شرع شروعی روا دارند (او در مقام عفت قرار ۱۰) ساخته است ، و سکینت و وقار مشایخ کبار را زینت روزگار خویش کرده ، و دل و تن را برتعبد (۱۱) حریص و مولع گردانیده ، و ایاّم عمر را بر اقسام تورّع توزّع (۱۲) داده ، و درحکمهای (۱۳) شرعی و مهمات دینی از قذارت مداهنت و میل ونقای (١٤) جیب وطهارت ذیل حاصل آورده ، و جوامع همت برآن مقصور داشته که دست اعتراض ازدامن احکام او مقصور باشد وارباب (۱٥) حق ظاهر ورایات شرع منصور ، بحکم اقتضاء رای انور وایضاح استحقاق او والتماس جانب شریف پدری ، بعد از استمداد فضل حق تعالی تا خاتمت و فاتحت کارها بخیر خوبی موصول دارد و آراء مشرقه را (١٦) در امضاء عزایم (۱۷) و تفویض اعمال اصابت مقرون کند (**و هو هادینا الی طریق الرشاد و حاذینا فی سبیل** ۱۸) **اسداد** ، قضاء جمله ممالك **زاد ها الله بسطته** (۱۹) بفلان . که کمال (۲۰) استحقاق

(۱) دعاگویی . (۲) ش ، بضم وفتح اول بمعنی روا شدن است . (۳) آن . (٤) و ما . (٥) صدر الدینی را برمحك سبر و اختبار زده بودیم و تخرج او را از مطامع دنی وتخرج و (ش ، سبر بروزن صبر بمعنی آزمایش و تحرج بمعنی پرهیز و تخرج بمعنی دانا درآمدن ز مدرسه یا از نزد استاد است) . (٦) و یقین . (۷) شاداب است . (۸) ضرب . (۹) ش ، مرتکب شدن و بکاری سرگرم گشتن . (۱۰) و در مقام عفت قرار ثابت . (۱۱) تعود تعبد . (۱۲) ضنا و تورع . (۱۳) احکام . (١٤) بقا (خ ، نقای) . (۱٥) وآیات . (١٦) مشرقه را . (۱۷) غرایب . (۱۸) وهوالهادی [illegible] الی سبیل الرشاد هدانا (خ ، و حادینا) فی طریق . (۱۹) بسطه . (۲۰) بر کمال .

او این منصب را دلایل واضح هست (١) و هیچ ریبت وشبهت اندر آن قادح نیست ـ ارزانی داشتیم، و تیمار داشت مساجد و اوقافی که در تولیت قضات متقدم (٢) بوده است خصوصا مسجد جامع (٣) جدید واوقاف آن بکمال شهامت وصرامت او بازگذاشتیم، و اتمام مهمات و اهتمام مصالح این کار بزرگ بوفور امانت و دیانت او که ابواب مفاسد (٤) بمیامن آن گشاده شود باز بستیم.

(و اگر چه فلان بخرد شامل سافی و عقل کامل شافی ٥) از تعدید شرایط و تجدید (٦) مراسم این شغل مستغنی است و افعال و اقوال او بر (٧) قاعدهٔ رشاد و سداد مبنی، بجهت آن تا نوآب را بتقدیم آن ابواب وصیت (٨) کنند و مثال مارا دررسمی که ایشانرا نویسد امام خود (٩) سازد و دقایق آنرا درخاطر خویش مذکری حفی (١٠) و مقرری خفی (١١) شناسد، چند نکته که تکیهٔ (١٢) عقلا بر آن باشد و عواید و فواید آن عموم (١٣) تمام دارد ایراد می کنیم.

و می فرماییم که (١٤) در سرّ و علانیه فعل (وقول خودرا بزینت تقوی ١٥) که وسیلت نجات عقبی و بنیاد سعادت عظمی و ملاذ اهل معنی است متحلی دارد که (١٦) **یا ایها الذین امنوا اتقوا الله حق تقاته**، چون (١٧) دنیای فریبنده زهرات خویش بروی جلوه دهد (١٨) ترجیح آخرت را متضمن (١٩) باشد، **وما عند الله خیر و ابقی**، و مشارع (٢٠) بدن را مراقب (٢١) شعایر شرایع گرداند، و چشم و دل (٢٢) از (مطامح مغوی و مطامع مخزی ٢٣) صیانت کند، و خشیت ایزدی را که برهمگنان واجب است و برعلما ـ که موهبت معرفت یافته اند و خلعت کرامت پوشیده و بردقایق کار و حقایق اسرار واقف گشته و خلوتخانهٔ سینه را بنور هدی

---

(١) است. (٢) متقادم. (٣) سا. (٤) مقاصد (ظ، محاسن). (٥) اگر چه فلان بخود شامل و شافی (ظ، منافی) و عقل کامل کافی. (٦) تجدید (ظ، و تحدید). (٧) در. (٨) اندرز. (٩) سا. (١٠) خفی. (١١) حفی. (١٢) بنکته. (١٣) عمومی. (١٤) تا. (١٥) ونیت ترتیب تقرر. (١٦) سا. (١٧) ظ، وچون. (١٨) گردد. (١٩) متقطی (ظ، متفطن). (٢٠) و مشاعر. (٢١) مراقبت. (٢٢) و دل راه. (٢٣) ش، چشم داشتهای گمراه کننده و طمعهای رسوائی آور.

روشن کرده - واجبتر که (۱) **انما یخشی الله من عباده العلماء**، مستشعر باشد، و بقوت و جرأت این مخافت در هر دو جهان مستظهر، چه هر که امروز در مقام ارتکاب مناهی از رهبت الهی قدمی باز پس بنهد (۲) و عنان جذبات شهوات (۳) را از دست طبیعت باز ستاند که (٤) **یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه** درصف مردان کار ایستد، و از زمرهٔ **والسابقون الاولون** خیزد، ودر جنات نعیم بدرجات کریم رسد، **و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی (فان الجنة هی المأوی ٥)**.

و می فرماییم تا در وقت استماع دعاوی و فصل خصومات و امضاء حکومات خویشتن را(٦) ازاغراض (انسانی واعراضی نفسانی ۷) خالی گرداند، ومتابعت حکم شریعت کند نه مطاوعت هوا وطبیعت، میل (۸) ومداهنت را مرفوض دارد وراستی وامانت را مفروض، ودراقوال واعمال باطن اندیشه را با ظاهر صورت (را برکند ۹)، ویقین شناسد که **یوم تبلی السرائر** مکنون ضمایر بموقف عرض خواهند آورد (۱۰)، و پاداش نیکی و بدی از خزانهٔ فضل و عدل بمحسن و مسیئی خواهند رسانید (۱۱)، **فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره (۱۲)**.

ومی فرماییم تا (برقراءت ۱۳) قرآن که ازدعایم ارکان ومصابیح اغراض (١٤) اسلام است مواظبت کند (١٥)، و بانوار آثار آن مستضی و ببینات (آیت آن ١٦) مقتدی باشد، و مواعظ آنرا بگوش و هوش (۱۷) استماع کند، و فرایض آنرا بجان و دل اتباع واجب داند، و در تدبیر (۱۸) محکم و متشابه وتامل اوامر و زواجر آن غایت تفکر و تذکر رسد، **کتاب انزلناه الیك مبارك (لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب ۱۹)**.

---

(۱) سا. (۲) نهد. (۳) شهوت. (٤) ذا، فیدا که (و در نسخهٔ پاریس [illegible] محذوف است). (٥) الآیة. (٦) خویشتن. (۷) نفسانی و اغراض انسانی (ذا، انسانی و اعراض نفسانی). (۸) و میل. (۹) برابر [illegible]. (۱۰) آوردن. (۱۱) رسانیدن. (۱۲) ضا، ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره. (۱۳) بقراءت. (١٤) عراس. (١٥) نمایند. (١٦) آن (ذا. آیات آن). (۱۷) هوش. (۱۸) تدبر. (۱۹) لیدبروا آیاته الآیة.

و می فرمایدم تا بر دراست (اخبار نبی علیه السلام ۱) که حراست حریم اسلام (جز بآن نتوان کرد ۲) طرفی ازاوقات (خود برآن ۳) مقصور دارد، و احکام آنرا که (قسیم و سهیم ٤) فرقان کریمست که (٥) **وما ينطق عن الهوى** درابتهاج (٦) سبیل رشاد امام ومقتدای خویش سازد، (وبخلایق اخلاق وعادت او که ۷) فهرست سعادت باشد تأدب و تخلق نماید، و در اکتساب علم (۸) و اصابت حکم باستظهار منت (۹) و اتباع (۱۰) سنت او توسل جوید، وسطری (۱۱) از کلمات وآثار صحابه **رضوان الله عليهم اجمعين** که نجوم آسمان هدایت وسکنهٔ آشیان معرفت ورياحين بوستان حقیقت اند درحفظ (۱۲) وضبط خویش (آرد، ورقم ۱۳) اقتدای آن برصحیفهٔ خاطر نگارد، **قال رسول الله (ص) اصحابى كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم .**

و می فرمایدم تا (١٤) در ممارست انواع علوم و ملابست شعار (١٥) فضایل زیادت احتشاد (١٦) که مثمر سعادت رشاد باشد تقدیم کند، و بمدارست فقها ومجالست فضلا مؤانست طلبد، و از مباحثت و مذاکرت جملهٔ (١٧) فقه و محاورت (١٨) و مشاورت نقلهٔ مذهب که (فواید آن مستبین است ١٩) مستعین باشد، (چه که بحث برتعرف حقیقت حال رابعث کند، وتوقی ازمظنهٔ ۲۰) خطا تلقی مظنهٔ (۲۱) صواب عطا دهد، و مشورت طبع عقیم را بلواقح (۲۲) ارشاد منتج (۲۳) گرداند، و خاطر سقیم را بمداوات هدایت باصحت معرفت برد، و موارد عزیمت را از شوایب تردد

---

(۱) واخبار نبی علیه الصلوة والسلام . (۲) بآن تواند کردن ، (۳) سا . (٤) سهیم و قسیم .
(٥) سا . (٦) انتهاج . (۷) و بخلایق وعادات او ب وبخلایق وعادات او که . (۸) حق .
(۹) و منت (ش، منت بروزن سنت بمعنی قوت است) . (۱۰) استمساع . (۱۱) و شطری . (۱۲) حفاظ . (۱۳) آورد، ورقوم . (١٤) که . (١٥) شعائر .
(١٦) احتشام (ش، احتشاد بمعنی کوشش کردن و فراهم شدن و در اینجا معنی اول مراد است) . (١٧) ظ، جملهٔ . (١٨) و مجارات . (١٩) مستبین فواید آن و .
(۲۰) چه بحث برتعریف حقیقت حال را بعث کند وتوقی مظنه . (ظ، چه بحث، برتعرف حقیقت حال بعث کند، و توقی از مظنهٔ) . (۲۱) علق مظنهٔ . (۲۲) ش، جمع لاقحة بمعنی بارور سازنده . (۲۳) منقح (ظ، ملقح) .

مصفی گرداند، و موايد علوم را باقداح ايضاح مهنا کند(۱).

و لا تجعل الشوری عليك عضاضة (۲)

فريش الخوافي (۳) رافدا (٤) للقوادم (٥)

چه که(٦) درحق اکمل خلایق وافضل موجودات ـ که ازرزانت رای ومتانت عقل بمثابت و درجهٔ استبداد بود نه در حالت حاجت استمداد ـ فرمان ربانی چنین نفاذ یافت که **وشاورهم في الامر** (الآية).

و می فرماییم (تا در راه ۷) وصول ارباب دواعی و اصحاب دعاوی بمجالس خویش گشاده دارد، ونقاب احتشام وحجاب امتناع ازپیش برگیرد، ودروقت استماع کلام متحاکمین برموجب کلام نبوی که **اذا اختصما (۸) اليك اثنان (۹) فسو بينهما (۱۰) في اللحظ و اللفظ** التفات خاطر باهر (۱۱) دو جانب یکسان دارد، واز ترجیحی که بغرض (موسوم وتفضیلی که بارشا ۱۲) منسوب باشد اجتناب نماید، میان (۱۳) شریف وردی (۱٤) وفقیر وغنی درعقد قضیت از حد سویت نچسبد (۱۵)، **قال الله تعالى ان يكن غنياً او فقيراً فالله اولى بهما** (الآية ۱٦)، تاهمگنان بقوت دل و اتساع (امل دراستنجاح ۱۷) مقاصد و حاجات و استفتاح ابواب طلبات می کوشند، و حقی (۱۸) که از راه شریعت ثابت کند(۱۹) می یابند.

و می فرماییم تا البته بخویشتن گرد حمایت و عنایت که کمین جای ضلالت و غوایت نگردد، و بسخن هیچ حامی و مغنی (۲۰) درین معنی نیز (۲۱) التفات ننماید، وبنیت صادق واطماع (۲۲) کاذب را ازممانعت آنچه شرایط شرع است بریده

---

(۱) سازد، شعر. (۲) غضاضة. (ش، ننگ و خواری) (۳) ش، بالهای کوتاه مرغ که زیر بغل آنست. (٤) ظ، رافد (بمعنی تکیه گاه وحافظ و یاور). (٥) ش، بالهای دراز مرغ که شهپر گویند. (٦) سا. (۷) تا راه. (۸) اختصما (ظ، اختصم). (۹) اثنان. (۱۰) بهما. (۱۱) بهر. (۱۲) مشوب و بفضل که بارشاء. (۱۳) و میان. (۱٤) و دنی. (۱۵) ش، چسپیدن در اینجا بمعنی میل و مطابقة است. (۱٦) سا. (۱۷) عمل و استنجاح. (۱۸) بحقی. (۱۹) می کنند (ظ، کنند). (۲۰) ومغنی (ش، تکلیف شاق کننده ودردسر دهنده). (۲۱) سا. (۲۲) اطماع.

(گرداند، که چون ۱) فردای قیامت که روز اقـامت بینات باشد (چون این ۲) خطاب حضرت عزّت را متعین شود هیچ آفریده (بی تصدق عنایت ۳) او نتواند کرد، که (٤) **لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه**، وا گر (پای متعززی بی تصدیق اعانت او ٥) درمیان آید ودر حکمی ازاحکام دست پیش نهد وخواهد که (بر و ٦) قاعدهٔ ازقواعد اسلام سپرد (۷) وعرض (۸) خویش را (برحکم ۹) ایزدی تقدیم دهد (۱۰) جانب صدرالدّینی (را مندویست بآنکه ۱۱) جانب حق را (۱۲) برای رعایت جانب آن متعزّز فرو نگذارد، و اگر از منع آن کس اورا (حایلی حالی ۱۳) باشد آن حال را بمجلس ما رفع کند تا دفع آن هضیمت (۱٤) وکسر آن عادیت (۱٥) چنان فرماییم که او را از مثل آن عضاضت (۱٦) که نهال شریعت را پژمرده (کند امانی پیدا آید ۱۷)، و رونق مجلس قضا که طراوت اسلام بواسطهٔ آن روی نماید بیفزاید، واستیفاء (۱۸) اموال مسلمانان واحیاء حقوق مستضعفان که باستظهار (۱۹) آن دست دهد (۲۰) نقصان نگیرد.

و می فرماییم تا درحوادث شرعی که سانح گردد (۲۱) ووقایع حکمی که ظاهر شود (۲۲) ابتدا اقتدا (۲۳) بفحوای آیات کتاب منزل کند (۲٤)، **ومن لم یحکم بما انزل‌الله فاولئك هم‌الکافرون**، وبعد از آن التجا بفتوی اخبار (نبی مرسل سازد که ۲٥) **وما اتیکم الرسول فخذوه** (الأیة)، و اگر در صورت واقعه (برحجت قاطعه نصی ۲٦) عثور (۲۷) نیابد و مجال استدلال نبیند تمسك باجماع (امت که کاشف ظلمت است لازم شمرد، چه که اجتماع ۲۸) ایمهٔ هدی واجماع (۲۹)

---

(۱) کند، که چون او. (۲) و چون این (ظ، جواب). (۳) و متصدی اعانت.
(٤) سا. (٥) با یاری عز و جل باری متعذری (ظ، پای متعززی بی تصدی و اعاقت او).
(٦) ظ، بدو. (۷) ش، پا یمال کند. (۸) وغرض. (۹) بحکم. (۱۰) نهد.
(۱۱) مبذولست بدانکه (ظ، را منذر است بآنکه). (۱۲) حق. (۱۳) حایلی.
(۱٤) ش، ستم و جور. (۱٥) ش، تندی و خشم و بدی و ظلم.
(۱٦) غضاضت (ش، ننك و ذلت). (۱۷) گرداند امانی پیدا. (۱۸) واستبقاء.
(۱۹) باظهار. (۲۰) نهد. (۲۱) شود. (۲۲) گردد. (۲۳) و اقتدا.
(۲٤) ضا، که. (۲٥ نبوی سازد. (۲٦) در حجت قاطعه بر نصحی. (۲۷) ش، اطلاع و آگاهی. (۲۸) سا. (۲۹) و اجتماع.

امت صالحه واتفاق فئهٔ ناجیه جز محض حق وعین صواب ومجرد مصلحت وخلاصهٔ رشاد نتوان بود، **قوله علیه السلام لاتجتمع (۱) امتی علی الضلالة**، واگر صورتی حادث آید و ضرورتی (۲) حاصل شود و از ین دلایل طریق قیاس مسدود ماند و وجوه اقتباس تاراج (۳) گردد در پناه فکر ثاقب وحمایت رای صایب گریزد، وبعقل کامل که نمایندهٔ راه یقین و گشایندهٔ بند شك باشد (٤) تأسی نماید، و در اقامت شرایط اجتهاد باقصای جهد و جد برسد **فان کل (٥) مجتهد مصیب (٦)**.

و می فرماییم تا درتنفیذ حکومات ازتعجیلی که باطل را درصورت حق فرا نماید ورای درست را ازمواقع اصابت دور افکند وطبع نقاد را (۷) برمجانبت مواضع تحقیق ارهاق (۸) کند محترز (۹) باشد، و توقف و تثبت نیز بعد از وضوح بینت (۱۰) و تقدیم شرایط تحقیق ـ بحدی که شبهات را برخاطر مستولی گرداند وتردد (ناصواب ۱۱) را باندیشه راه دهد ـ نامحمود شناسد، چه بیشتر افعال که صفت حمد و کمال دارد چون از حد بگذرد سمت عیب و نقصان گیرد، **و ان خیر الامور اوسطها**.

و می فرماییم تا اگر (۱۲) او را در بعضی از قضایا سهوی که آدمیزاد از امثال آن معصوم نتواند بود (۱۳) در اوفتد وبعد از آن برمدحض (۱٤) قدم ومزلهٔ قلم (۱٥) خویش وقوف یابد متابعت حق پیشتر (۱٦) گیرد، و خویشتن را در تغییر آن حکم هیچ شین و منقصت حکم (۱۷) صورت نکند، **فالرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل**.

و می فرماییم تا در تعدیل (۱۸) و تزکیهٔ شهود که بنای احکام برقول (۱۹) ایشانست احتیاط بلیغ نماید، ودراستبرا وانتقاد (۲۰) وتعرف حقیقت اعتقاد ایشان حسن (کیاست را نماید و صدق فراست را ۲۱) کار بندد، و برقضیت **ستکتب شهادتهم (۲۲)**

---

(۱) لاتجمع. (۲) ضرورتی. (۳) تارایج. (ظ، مرتج) (٤) است. (٥) کان.
(٦) یصیب. (۷) نفاذ را. (۸) ش، مجبور ساختن و بزور بکاری وا داشتن.
(۹) متحرز. (۱۰) نیت. (۱۱) سا. (۱۲) سا. (۱۳) بودن. (۱٤) ش، لغزشگاه. (۱٥) حکم. (۱٦) پیش. (۱۷) سا. (۱۸) تعلیل تعدیل. (۱۹) اقوال.
(۲۰) و انتقاد. (۲۱) فراست و صدق کیاست را. (۲۲) ضا، یسالون (ظ، ویسالون).

از کیفیت شهادت ایشان بواجبی برسد (١)، وتا عفاف طعمه وظلف (٢) نفس ونزاهت خلق و نباهت ذکر وقلت طمع و صدق بهجت (٣) کس معلوم نشود ومزکیان رقم (٤) عدالت بروی نکشند ومحقق نگردد که ندای **اقیموا الشهادة لله** بگوش دل فرو خوانده است وغرض او ازعرض شهادت احتساب اخرتست (٥) نه اکتساب اجرت وگواهی (٦) او درامضای حکومات که عهدهٔ بس شکرف است مقبول بدارد (٧)، و اگر بی عاقبتی نااهل ازسر جهل شهادتی برخلاف راستی اقامت کند و استکشاف احوال واستیناف سؤال خبث مشعات (٨) او را درمعرض فضیحت آرد و در (٩) مالش او ابقای (١٠) که از آن فساد های بزرك خیزد از جادهٔ مصلحت دور داند، و اگر حاجت آید آن وقیعت (١١) ببارگاه ما (٢١) بردارد، تا (١٣) بواجبی تادیب آن متعدی لازم داریم، و درتعریك (١٤) او جانب سیاست نامرّعی نگذاریم، که (١٥) درقران مجید شهادت زرو باعبادت اصنام که اعظم آثام (١٦) است در یك مقام مرقوم است، و محو آن از صحایف عزایم (١٧) بمعونت سیاست خسروانه از واجبات، **قال عز من قایل فاجتنبوا (١٨) الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور .**

و می فرماییم تا در استخلاص حقوق مسلمانان که بر (عزّهٔ ما ١٩) متوجه شود (مماطلت و مدافعت در وجه او نهند اهمال و امهال روا ندارد ٢٠)، و حبس را متقاضی و محصل اموال آن جماعت سازد، و هیچ عذر در محل قبول نیارد، مگر غریمی (٢١) که افلاس و املاق (٢٢) سایه براحوال او افکنده باشد، و باطلاق او مطلقا (٢٣) فتوی کلام ربانّی رخصت داده که **و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة .**

ومی فرماییم تا اموال غایبان درمهر نایبان خویش دارد (٢٤) وبمردمانی معتمد سپارد، وتصرف ناجایز را ازخرج واستیکال آن مانع آید، تاحق مسلمانان مذهوب (٢٥)

---

(١) بررسد (ظ، پرسد). (٢) ش، باز داشتن و کف نفس. (٣) لهجت. (٤) مرقوم.
(٥) اجراست. (٦) گواهی. (٧) ندارد. (٨)مسعات. (٩) در. (١٠) بعامی
(و ظاهرا تغابی بمعنی تغافل است). (١١) وقیعت را. (١٢) سا. (١٣) سا.
(١٤) تعزیل. (١٥) چه. (١٦) انام. (١٧)عزائب. (١٨) واجتنبوا. (١٩)غرما.
(٢٠) سا (ظ، و مماطلت .....). (٢١) عزیمتی. (٢٢) ش، فقر و درویشی.
(٢٣) مطلقه. (٤٢) سا، (٢٥) ش، طعمه ساختن و ربودن. (٢٦) منهوب.

نشود، و نام نیك (۱) بهزینه (۲) کردن خزاین و بذل رعایت (۳) بدست نیاید در پای نیفتد.

ومی فرماییم تا درحفظ ترکات که برکات آن باتمّ دولت رسد ودعایم (٤) مملکت را استوار گرداند سستی وتهاون نبرزد، وعلی فرایض الله و سنة رسوله بقسمت (٥) میان ارباب استحقاق مستغرق گرداند، و نصیب اطفال و ایتام (٦) بکمال و تمام (در دست ۷) قوّامی امنا و اقوامی اعفا ـ که طمع (۸) طعمهٔ حرام و حرص کسب حطام ایشانرا در عداد آن جماعت که **الذین** (۹) **یاکلون اموال الیتامی ظلماً** معدود ندارد ـ (ودیعت نهد، ووصایت ۱۰) **لاتاکلوا اموالهم الی اموالکم** فرو نگذارد، وبگوید(۱۱) تادرانماء (۱۲) وتثمیر آن حسن تدبیر وشرط توفیر (بجای می آرند ۱۳)، و نظر عفت و شفقت براستقرار نتایج آن می دارند، (و برجادهٔ فرمان **ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن** میروند ١٤)، و در انفاق آن برصاحب حق (١٥) تقدیری که از (تقتیر و تبذیر ١٦) یکسو باشد تقدیم می کنند، وچون آثار استقلال اطفال ظاهر شد و ایناس (١٧) رشد اتفاق افتاد و قلم تکلیف برایشان جاری گشت و تقبل اوامر شرعی برایشان واجب شد بمشهد شهود عدول که ازحق عدول ننمایند حق را (١٨) بمستحق رسانند، **کما قال الله تعالی** (۱۹) **و هو اصدق القائلین و خیر الواعظین ، و ابتلوا (الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان انستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم** ۲۰) .

و می فرماییم که (۲۱) تادر تزویج ارامل ـ که مصالح بسیار را شامل است و

---

(۱) نیکی که. (۲) ش، خرج. (۳) ظ، رغایب (ش، جمع رغیبة بمعنی مال نفیس و خواستنی). (٤) دعایم. (٥) قسمت. (٦) و ایتام را. (۷) سا. (۸) طعم. (۹) سا. (۱۰) و ودیعت ننهند، و وصیت. (۱۱) سا. (۱۲) ش، افزون ساختن. (۱۳) سا. (١٤) سا. (١٥) حقی (١٦) تعبیر و تدبیر (ش، تقتیر بمعنی زندگانی بر خود سخت گرفتن و برابر آن تبذیر بمعنی اسراف است). (۱۷) ش، دیدن و در یافتن. (۱۸) حق. (۱۹) سا. (۲۰) الایامی، الآیة. (۲۱) سا.

قضات را (١) ولایت آن بحکم اجازت شرع حاصل ـ نوّاب را باعث باشد، و بتقدیم احتیاط در صحت عقد انکحه ـ که آیات برآن مبنی است و از اصحاب (٢) شریعت دراغتنا (٣) بدان نصوص صادر ـ وصایت بلیغ نماید (٤). و بگوید تا (باستقصا بر ٥) صداق ایشان صدق عنایت مصروف دارند، و بحسن کفایت در طلب (کفاه آن ٦) اجتهاد نمایند، (**و ان یکونوا ٧) فقراء یغنیهم (٨) الله من فضله و الله واسع علیم (٩).**

و می فرماییم که (١٠) برکار گرفتن نامهای حکمی که از قضات اسلام باو رسد (و بعد از ١١) تحرز از مواقع شبهت (معترض داند، و عذرگو نباشد ١٢) نه عیب جوی، وسائر معایب باشد نه مظهر مثالب، که **المؤمن یطلب المعاذیر والمنافق یطلب العثرات**، و در نقل شهادات عقل وعلم را امام سازد، و بی موجبی (١٣) قوی برنقض عقد سجلات (١٤) وابطال احکام حکام اقدام ننماید، وتا امکان تأویلی وشایبهٔ حفی (١٥) یابد (و تقریر آن ١٦) بوجهی از وجوه صورت ببندد (١٧) در امضاء و تنفیذ (١٨) آن کوشد، اما اگر وضوح بطلان آن، تأویل را (محلی وعذر را مجالی ١٩) نگذاشته باشد و موافقت آن بمخالفت اجماع امت و خرق مصلحت خلق ادا خواهد کرد رعایت جانب حق تقدیم باید داشت، **فالحق احق ان یتبع.**

و می فرماییم تا در صیانت امانتی که باو (٢٠) سپارند از (حجج وصایا ٢١) و مصالحات و قبالهای اقراری و نامه های قراری مبالغتی (٢٢) عظیم تقدیم کند، ودر حفظ آن ودیعت (٢٣) برمقتضی شریعت مجتهد باشد، وازنظر وتصرف (باستحقاق ٢٤)

---

(١) و قضات. (٢) صاحب. (٣) ظ. اعتناء. (٤) کند. (٥) با استقصای (ظ، باستقضای). (٦) آفات (ظ، کفات آنان). (٧) ان یکون. (٨) یغنهم. (٩) العلیم. (١٠) تا. (١١) بعد. (١٢) و مفترض دارد و عذرگو نباشد (ظ، مفترض داند و عذرگوی باشد). (١٣) موجب. (١٤) ضا، قضات. (١٥) ظ، حقی. (١٦) و تقریب. (١٧) ظ، بندد. (١٨) و تنفیض. (١٩) مجالی حکم را محلی. (٢٠) بدو. (٢١) حج و وصایا. (٢٢) مبالغت. (٢٣) بسا. (٢٤) نا مستحقان.

مصون ومحفوظ دارد، تابوقت استدعاء صاحب حق با اوباز سپارد، **ان الله يامركم ان تؤدوا الأمانات الى اهلها .**

و می فرماییم تا در مجلس قضا حماها الله کارکنان (١) ــ که انواع فضایل را مستوعب (٢) باشند و تفویض اشغال دینی را (٣) مستوجب ــ فرا کنند، ودر اختبار و اختیار آن عمله (٤) که حملهٔ امانت بزرگند تنوّق (٥) و تأنّق (٦) تمام برزد، (و تحقیق حال استحقاق ایشان برتقلب [ظ، تقلید] عمل مقدّم دارد، چه تابرفرط ٧) اهلیت وحسن سجیت کسی بتجربهٔ فراوان وآزمودن(٨) بلیغ وقوف نیفتداورا درچنین(٩) کارهای نازك نتوان کشید، ونایبی (١٠) درهنراصیل (ودرحکومت عدل وبی نظیر وورعی ١١) تمام و فضلی کامل و دیانتی بی شبهت و معرفتی (١٢) دقایق علوم را حاوی ــ که تکفل (١٣) این عهده و تقبل این عهود را مترشح باشد(١٤) ــ نصب فرماید، تادر مهمات جزوی قایم مقام او گردد، و مصالح محتاجان را باتمام زیانت وسیلت باشد، و نیز (اگر از راه ١٥) غفلت انسانی درکاری تقصیر (١٦) رود یا نــه باختیار تساهلی اتفاق افتد برسبیل اخطار (ازتحرز اخطار آن ١٧) تنبیهی لازم (داند، تا البته بخستی [ظ، بخسی] بحق هیچکس ١٨) راه نیابد، و مضرتی بهیچ (بیچاره ١٩) نرسد، و مضرتی را (٢٠) مجال وقیعت و طعن (٢١) نباشد. وکاتبی متدین و متورع (٢٢) و بشعار فضلی (٢٣) متدرع ــ که(٢٤) شرایط تحریر قبالات را عارف باشد (٢٥) و بررسوم تحریر (٢٦) مقالات واقف ودرمعرفت اسالیب کتابت ماهر وبراصدار سجلات (٢٧) و وثایق قادر ــ مرتب گرداند، (**قال الله تعالى ٢٨) وليكتب بينكم كاتب بالعدل .**

---

(١) کار کنانی . (٢) ش، جامع . (٣) دنیارا . (٤) جمله . (٥) ضا، و تناق .
(٦) ش، تنوق بمعنی دقت در خوبی و تانق بمعنی بدرستی و استواری انجام دادن ومراد از هر دو کلمه در اینجا دقت است . (٧) و تا فرق . (٨) و آزمون . (٩) چنان .
(١٠) بآیتی. (١١) و در حکومات عدل بی عدیل ورعی (ظ. و در حکومت عدل بی نظیر و عدیل و باو رعی). (١٢) و معرفت. (١٣) تکاف . (١٤) سا. (١٥) اگر راه.
(١٦) تقصیری. (١٧) سا. (١٨) دارد تا البته تا البته محنتی درحق هیچ بیچاره.
(١٩) کس. (٢٠) ظ، ومضربی را. (٢١) و طعم. (٢٢) متورع. (٢٣) فضل.
(٢٤) سا. (٢٥) سا. (٢٦) تحسر. (٢٧) سجالت. (٢٨) کما قال الله عز و جل

ووکلاء ستوده مخبر (١) وازعلوم دینی (٢) باخبر — که براسرار دعاوی وبینات مطلع (باشند وبتقریر ٣) حال حکومات وتصویر صور وقایع (٤) مضطلع (٥) — برکار کنند، تا بدین ترتیبها ابهت مجلس (قضا [ظ، قضا را] که اهم اشغال دینی است رونق ٦) هر روز زیادت گردد، وثواب وثنا (٧) که همگنان جویان این (٨) سعادت اند دولت ما (٩) و روزگار اورا حاصل آید.

و می فرماییم که (١٠) تا از حال قضات و حکام جملگی ممالك (١١) — نوّاب وگماشتگان او باشند وحکم او در تقریر و تغیر (١٢) منصب ایشان نفاذ دارد — باخبر باشد، وهر که را بوفور علم وظهور دیانت اهلیت تقلد (١٣) این عمل و استحقاق اعتناق این منصب بیند این کار دینی بروی مقرر دارد (١٤)، و اشارت کند تا این قضایا را (١٥) که برشمردیم در جملگی قضایا کار بندد، و باز آنکه در علم قاصر ودر عمل مقصر باشد و بیم آن بود که در تحمل این امانت (١٦) طریق خیانت سپرد صرف عنایت بصرف و عزل او از مواجب شمرد، **فان الله تعالی یقول و قوله الحق ، و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء ان الله لایحب الخائنین.**

و می فرماییم تا در عمارت مساجد و مواضع خیر — که تعلق بدیوان قضا **حما ها (١٧) الله** داشته است و اکنون درحبالهٔ تصرف او آمد — تجرد (١٨) وتشمر نماید، وترك (مرمت آن ١٩) که ازآن مذمت بزرك خیزد شرعاً ورسماً محذور (٢٠) شناسد، وآن مقام انس را باقامت جماعت ورسم تأذین که (٢١) از تزیین اسلام است مأنوس دارند (٢٢)، ونگذارد که تا غبار اندراس بر چهرهٔ طراوت او (٢٣) نشیند، چه که (٢٤) در هر دو سرای از آن معزت (٢٥) و مضرت تمام خیزد، **ومن اظلم ممن منع مساجد الله (الی قوله ٢٦) ولهم فی الآخرة عذاب عظیم** ، و اوقاف و

---

(١) مخبر. (٢) دنیا. (٣) باشد و بتقدیر. (٤) قانع. (٥) ش، توانا.
(٦) خداوندی قضا. (٧) سا. (٨) آن. (٩) مارا. (١٠) سا. (١١) که (ظ، ممالك — که). (١٢) وتغییر. (١٣) تلقیب. (١٤) داند. (١٥) وصایارا.
(١٦) ضا، تا. (١٧) حماه. (١٨) تجمر (ش، تجرد بمعنی کوشیدن وجد وجهد است).
(١٩) حرمت آن کند. (٢٠) محظور. (٢١) سا. (٢٢) دارد. (٢٣) آن.
(٢٤) سا. (٢٥) معرفت (ظ، معرت). (٢٦) ضا، تعالی.

مسبلات (۱) آنرا خصوصاً (که دیه جهاد را ۲) درتحت تصرف (۳) اهتمام وحضانت شفقت خویش آرد، و در تولیت آن نایبانی (٤) معمار - که تیمار آن بواجبی (بدارند ودر استثمار آن و اغراس و استعمار اعمال آن بواجبتی بدارند واستکثار اموال واثارت وجوه دخل آن مبالغت تمام کنند واز طلب لقمهٔ ٥) حرام وکسب طعمهٔ خبیث دور باشند - نامزد کند، و مشرفانی امین و محاسبانی جلد را - که نقیر و قطمیر آن (٦) ارتفاعات در حیز معرفت و ضبط خود آرند و خویشتن را برتقصیر وتوفیر متولیان آن وقوف دهند - برسر (۷) ایشان گمارد، ودر (اجازت آن ۸) اسباب طلب غبطت ساخته دارد، و عقود اجارات دراز نکنند (۹)، تا دست اطماع از تملك آن کوتاه ماند، و محصولات وارتفاعات را (۱۰) بعد ازاستقصاً دراستیفاء (۱۱) رقبهٔ وقف چنانکه واجب است بشرط واقف درمصارف وجوب پرداخته کند، وتعلق مستأ کله - که دندان طمع تیز کرده باشند و آستین شره باز برده ودامن حرص بر زده - از آن بریــده گرداند،

(شعر ۱۲)

تاصیت ونام (۱۳) نیك شود ازتو منتشر ٭ تا ذکر فعل (١٤) خوب بود از تو یادگار

که (ساکن آن ۱۵) منزل دنیا وسالکان شارع شرع را ورای خوب نامی غایتی نتواند بود، (چه که پیغامبران **علیهم السلام** را ١٦) - که برگزیدهٔ خدای تعالی (۱۷) وبرکشیدهٔ حقند - (بامزایای ۱۸) عطایای ربانی (۱۹) - ازحضرت عزت در (خلوات مقام - دعوات ۲۰) انتشار نام خوب واجب داشته اند، و آن موهبت جسیم را بانعیم

---

(۱) مسبلات. (۲) دیه جهارکه. (۳) سا. (٤) بابقی. (٥) بدارد، و دراستثمار اغراس واستعمار اعمار و اعمال و استکثار اموال و اعارت وجوه دخل آن متابعت کند، واز لقمهٔ (ظ، بدارند و دراستثمار اغراس واستعمار اعمال و استکثار اموال و اثارت وجوه دخل آن مبالغت تمام کنند و از طلب لقمهٔ). (٦) سا. (۷) و برسر. (۸) اجارت این. (۹) نکند. (۱۰) و ارتفاعات. (۱۱) استبقاء. (۱۲) سا. (۱۳) نام. (١٤) ضا، خود. (١٥) سا کنان. (١٦) چه پیغمبران علیهم السلام. (۱۷) سا. (۱۸) با من وباو [۱۹] ربانی را. [۲۰] مقام خلوت - دعوت.

جنات کـریم شریك و سهیم (دانسته انـد، که ۱) **و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین (الآیة ۲).**

این عهد مبارك نبشتیم (۳) و این عهدهٔ نازك (٤) در ذمت دیانت او کردیم، و هرچه خدای عزّ وجل درقضایای امور شرعی (واحوال حکمی که ٥) **یوم لاتملك نفس لنفس شیئاً و الأمر یومئذ لله** (ازما پرسد ٦) نشانهٔ حوالت درجواب آن(۷) مقالت، او (۸) خواهد بود، تا این نگرش خویشتن را کند (۹) و ایـن تقلد را از واجبات (۱۰) امانات شناسد، و چنانکه از یمن رویت و حسن سجیت و صدق نیت و کمال اهلیت او (منوطست درتقلد ۱۱) اوامر این مثال وتقبل وصایای این منشور بقدر میسور بکوشد، ودقیقهٔ این (۱۲) معانی مدّخر نگذارد، وآنچه درعاجل (است ازسیرت خوب ونام نیك باقی نگذارد ۱۳) ودرآجل موجب رستگاری باشد بجای آرد، **و الله الموفق.**

هذا عهدنا الیك و وثیقتنا علیك و اقامتنا الحجج (١٤) بین یدیك، فاقتف (هدی فهذا ١٥) و اجتهد (فی ان ١٦) تبلغ مداها ولا تتبع النفس و هواها، لتتسم (١٧) صهوات (١٨) السیادة الکبری و تتنسم (١٩) نفحات السعادة العظمی و تجوز (٢٠) (ماهوبك ٢١) اولی و تفوز فی الآخرة و الأولی، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ویوفق عباده علی اکتساب الأجر العظیم.

سبیل کافهٔ اعیان حضرت وارکان دولت ومشهوران ومذکوران مملکت وعمال

---

(۱) دانسته. (۲) سا. (۳) نوشتیم. (٤) مبارك. (٥) و امـور حکمی.
(٦) بپرسد. (۷) این. (۷)اواو. (۹) سا. (۱۰) فارحات (ظ، فادحات).
(۱۱) منتظر است در تقبیل. (۱۲) ازین. (۱۳) سبب خوبنامی. (١٤) والحجج.
(١٥) هنا هداها (ظ، هدی هداها). (١٦) فی‌التبلیغ بان. (١٧) ظ، لتتسنم یا لتسنم (وتسنم بمعنی بالا رفتن و برنشستن است). (١٨) صواب (ش، صهوات جمع صهوة بمعنی پشت اسب است). (١٩) ظ، و تتنسم یا و تنسم. (٢٠) وتحرز (ظ، و تحوز).
(٢١) ماهولك.

و رؤساء نواحی و سـایر طبقات رعایای ولایت علی العموم **خصهم الله (بعواطف کمال ۱) عواطفه و افاض علیهم سجال عوارفه** آنست که اقضی القضات مطلق در کل ممالك فلان را **ادام الله (تأییده و تسدیده** دانند، ویـرا احتشام ۲) و احتشاد نمایند، و درمطاوعت او مسارعت برزند (۳)، و علی التخصیص امرا (وکبرا و حشم ٤) و خواص و مقرّبان وخدم (٥) موصی اند بدانکه درونق این شغل که از امور عظام دین وازموجبات نظام (٦) دنیا است مجتهد باشند، ودرتنفیذ احکام شرعی دست او ونوّاب او کشاده و طریق (حمایت و عنایت ۷) بسته دارند، وبتحصیل (۸) رضای او توسل جویند، وامداد شکر او را توصل کنند، وقضات (۹) وحکام اطراف (ولایت ومملکت ۱۰) **علی درجاتهم** مخاطبند بآنکه خویشتن را (۱۱) نایب وگماشتهٔ او شناسند، وحکم او را درعزل وتولیت (و تقویت واهانت خویش جریانی لازم ۱۲) و نفاذ (۱۳) بواجب (دانند، و واسطهٔ ۱٤) قضاء حوایج (و تقریر قضای ۱٥) خود تحصیل رضای او را سازنـد، و فسحت و رخصت (۱٦) نیست که کسی بی اجـازت او در (۱۷) امور شرعی شروعی پیوندد و دم استبداد و استقلال زند، و متصرفـان و شرکا (۱۸) و وکلا و زعماء اوقاف (۱۹) که بدیوان قضا متعلق است مأمورند بدانکه رجوع (۲۰) در مصالح خویش (۲۱) بمجلس او کنند، و اعـانت در استکفاء مهمات ازو طلبند، و اشارت اورا در حـل و عقد مصالح از (۲۲) مسبلات آن (۲۳) اسباب ومستغلات برکار گیرند (۲٤)، ومال اجارات ومرسوم (ورسوم که در قانون قدیم بوده است مبین و معین ۲٥) بنوّاب او برسانند (۲٦).

---

(۱) تعالی بکمال. (۲) تمکینه وزاد تسدیده دانند وبر احتشام اواجتهاد. (۳) ورزند. (٤) وکبراء حشم. (٥) خدم. (٦)عظام. (۷) عنایت و حمایت. (۸) و بتحری (بمعنی جستن و طلب کردن). (۹) قضات. (۱۰) مملکت. (۱۱) خویشتن. (۱۲) و اهانت و تقویت جریانی تمام. (۱۳) ظ، و نفاذی. (۱٤) داند که واسطهٔ. (۱٥) وتقرر قضایای. (۱٦) رخصت. (۱۷) درین. (۱۸) وشریکان. (۱۹) اوقافی. (۲۰) سا. (۲۱) ضا، رجوع. (۲۲) این. (۲۳) از. (۲٤) گیرد. (۲٥) و رسومی که متولی را معین و مبین. (۲٦) گذارند.

فرمان نافذ (اعلی اعلاه ۱) الله چنین است (که هیچکس را نرسد که درین معانی تمرّد و تفرّد ۲) و تجرّد کند ، و باید(۳) که همگنان بدین تقلید و تقلد اهتزاز (٤) نمایند، وبدین حق که درمصاب (٥) استحقاق متمکن شد شادمانه شوند، و مشارب این تفویض را ازشوایب تعرض (دور دارند ٦) ، و درموقف امتثال مثال برقدم (متولی باشند ۷) ، تا اسباب دوام آسایش ایشان که بلطف مرضات ما و نجح (مساعات صدر الدین ۸) متعلق است آماده شود ، و ابواب مزید (محاسن بر ایشان که در شکر ۹) او بسته است گشاده گردد ، ان شاء الله العزیز (۱۰) .

(امثله از حضرت همایون اجلها الله اصدار افتاد در حق یکی از وزراء بزرك ۱۱)

محافظت مصالح (بلاد و عباد ۱۲) و مراقبت حدود صلاح و فساد و استکفاء مهمات ملك و ملت و استبقاء مناظم دین و دولت و گستردن (۱۳) بساط مرحمت در عرصهٔ عالم و ستردن رقم مفسدت از صحفهٔ (۱٤) گیتی — که مقتضی آرامش روزگار و محصل خشنودی کردگار باشد — و تقویت ضعفا و زیر دستان — که دستاویز ایشان در قضاء حاجت (و پامردی ۱۵) ایشان در انجاح (۱٦) طلبات جز شفقت پادشاهانه و عاطفت ملکانه نتواند بود — که (۱۷) از قوانین کار پادشاهی و قواعد صلاح مملکت است ، و در مذاهب (۱۸) عدل و سیاست وشریعت عقل و کیاست باهمال آن مصالح رخصت و فصحت (۱۹) نتوان یافت .

و تمشیت این معانی و تمهید این مبانی جز بوزیری (نبود که ۲۰) در انواع فضایل متفق علیه و مشیری در قبول (۲۱) هنر مشارالیه — که بنظر حقیقت و بصر

---

(۱) انفذه . (۲) و کسی را اجازت نیست که درین معانی و تمرد . (۳) باید .
(٤) احتراز . (٥) نصاب . (٦) ویزه دانند . (۷) مثول باستند (ظ ، بایستند) .
(۸) مسعات صدر الدینی . (۹) آرامش ایشان که بشکر . (۱۰) تعالی وحده . (۱۱) این منشور در حق یکی از وزراء نبشته می آید بجهت تعیین مواجب او . (۱۲) عباد و بلاد .
(۱۳) وگسترانیدن . (۱٤) صحیفة (ظ ، صفحة) . (۱۵) وپای مزد (ظ ، وپایمرد) .
(۱٦) ایجاب . (۱۷) سا . (۱۸) ظ ، مذهب . (۱۹) وفسحت . (۲۰) سا . (۲۱) فنون .

بصیرت عواقب امور بیند ودرتیره شب حوادث بنور رای روشن جادهٔ مصلحت باز یابد و در جلیات (۱) و خفیات آداب (بزینت کمال متحلی و در جلیات ۲) حسب ونسب سابق ومجلی (باشد وحصافت وکاردانی او ۳) مقرر وحفاوت ومهربانی او بی شبهت ومکارم اخلاق او مستفیض و وفور (٤) استحقاق او مستبین ابواب اکرام وانعام (٥) برخاص و عام گشاده تواند داشت و بساط عدل و نصفت بربسیط ممالك منبسط (٦) تواند گردانید - میسر و مقرر نشود، که پادشاهان واولوا (۷) الامر را بجزویات مصالح مسلمانان رسیدن و رعایت جانب کافهٔ مردمان بخویشتن کردن تعذری (تمام دارد و امتناعی ۸) ظاهر دارد، وبدین سبب است که انبیا (**علیهم السلام** ۹) باستظهار (۱۰) تأیید ربانی واستمداد توفیق یزدانی والهام عقل فعال در تصاریف اعمال وافعال طلبکار وزیر و حاجتمند (۱۱) مشیر بوده اند، گاه التماس **و اجعل لی وزیراً من اهلی (هرون** کرده اند ۱۲)، وگاه خطاب **وشاورهم فی الامر** یافتد.

وما - بحکم اطلاع (۱۳) رأی برین دقیقهٔ بزرك و التفـات خاطر بدیـن مهم معظم - وبذهن (١٤) صافی اندیشهای وافی کرده ایم، وبعد ازامعان نظر درین معنی و تقدیم (١٥) اعتبار و اختبار (١٦) خسروانـه و اختیار (١٧) بجهت تحمل ایـن امانت (١٨) جانب عزیز فلان را **زادالله عزه ولا عطاف المجد منه هزة** - که این اوصاف (که مذکور شد باتصاف ١٩) نمونهٔ از خصایص (٢٠) ذات مبارك او بیش نیست و کفایت بلیغ او گره کشای بند مهمات است و رای متین او انگشت نمای حل مشکلات و حقیقت آنست که از لواقح حق (٢١) تقدیر برجویبار وجود هرگز چنو نهالی برآور نخاسته است و دست توفیق در دست شهامت بهیچ عهد چنو (صاحبی عدل برو نشانده است - و فرمودیم ٢٢)، و زمام مصالح جمله ممالك و عنان مهمات کافهٔ

(۱) خبیات. (۲) زینت کمال متحلی باشد و در جلیات. (۳) حصافت و کاردانی.
(٤) و نور. (٥) ضیاء او. (٦) مبسوط. (۷) اولوا. (۸) ظ، تمام و امتناعی.
(۹) صلوات الله علیهم اجمعین. (۱۰) ظ، باستظهار. (۱۱) حاجتمند.
(۱۲) کرده. (۱۳) اضطلاع. (١٤) بذهن. (١٥) و تقدیر. (١٦) و اختیار.
(١٧) اختیار. (١٨) امانات. (١٩) مذکور باصناف. (٢٠) خصایص. (٢١) سا.
(٢٢) صاحب صدری عدل برور نشانده - فرمودیم.

رعایا در کنف کفایت و قبضهٔ هدایت او نهاده ، و اعتماد در مهمات دین و دولت و معظمات امور مملکت بر کمال دیانت و وفور صیانت او کرده ،

(شعر ۱)

اخترته عضب المهر (۲) ولم اکن ※ اتقلد السیف الکهام (۳) النابی .(٤)

واو چنانکه دل ما می خواهد ورای ما اقتضا می کند بسیرتی مرضی در مصارف اعمال و بصیرتی مقضی (۵) بمناجح آمال و فکری در مضایق حقایق صایب ورایی در سوانح (مصالح ثاقب ٦) مهمات خلق بواجبی می گزارد ، وثناء فایح و دعاء صالح باوفور (۷) توفیر دولت (و دین ما را ۸) حاصل می آرد ، و صدق تفرّس ما بدین تقلید (۹) سمت تحقیق (۱۰) می یابد ، وبدرستی معلوم می شود که چون صنعت بمحل استحقاق می افتد از توابع ندامت امانی تمام حاصل است .

واین مقدمات مقتضی آنست (ومقضی بآن که چون ۱۱) خاطر مبارك ما بواسطهٔ خوب خدمتی وشفقت او ازهمه مهمات فارغ است واجب چنان کند که ما نیز برنظم حال وفراغ بال او اقبال فرماییم ، و هر روز در اکرام وانعام و تشریف واحترام او بیفزاییم ، و چون کثرت اخراجات (۱۲) و توجه حاجات باو (۱۳) معلوم و مقرر است و کوتاه دستی و فرط امانت او مفهوم و مصوّر ، مرسومی لایق منصب او معین (۱٤) کنیم ، و باعداد اسباب ترفیه و تنعم او مثال دهیم ، حالی چندین هزار دینار اورا مرسوم نامزد فرمودیم تا در (۱۵) استقبال معاملهٔ سنهٔ فلان (۱٦) آن قدر از اموال دیوانی برمی دارد و در تصرف (۱۷) خویش می آرد و در مصارف اخراجات می پردازد .

سبیل اصحاب مناصب وخواجگان ومتصرفان ونوّاب (۱۸) **حماهم الله و مکنهم**

---

(۱) سا . (۲) المهز (ش ، عضب بمعنی برنده ومهز بمعنی جنبش است) . (۳-٤) ش ، کند و کلیل . (۵) مقتضی (ظ ، مفضی) . (٦) و مصالح یافت . (۷) وفود . (۸) و دیوان . (۹) تقلد . (۱۰) ظ ، تحقق . (۱۱) و مفضی بدانکه . (۱۲) ضا ، او . (۱۳) ما . (۱٤) متعین و مقرر . (۱۵) از . (۱٦) ٦۸٤ تاریخ السواد للمسود منه . (۱۷) ضا ، نواب . (۱۸) دیوان .

آنست که این مبلغ ـ که نوّاب جانب عزیز فلان (۱) **دام عزیزاً** تصرف خواهند کرد (۲) ـ فرموده و مثال دادهٔ ما دانند، و از وجوه روشن برایشان موفر گردانند، و طریق تتبع و تعرف درین تصرف و دیگر تصرفات ایشان ـ که رتبت را (۳) در آن مجالی صورت نتوان کرد (٤) ـ مسدود دارند، ولطایف انعام مارا (٥) درحق او چون وظایف شفقت او در خدمت ماروز افزون (و بثبات و دوام ٦) مقرون شناسند.

فرمان (نافذ **انفذه** ۷) **الله** چنین است (که درامتثال آن ۸) کسی را اجازت تخلف و توقف نیست، تا همگنان مضمون مثال را استماع وحکم فرمان را اتباع نمایند، و احماد (مجلس ما ـ که ۹) احرام آن خدمت بندد و درحریم عبودیت آید و رای آن سعادت صورت نکند ـ خویشتن را حاصل آرند، (**والله المستعان** ۱۰).

(۱۱) این عهد براسم اجل (۱۲) ثقة الدین محمود المستوفی دام تمکینه صادر میشود بتقلید وزارت (۱۳) خداوند زادهٔ جهان خاقان معظم اعلی الله اوامره (منشور وزارت بنام صدر سدید الدین افتخار الوزراء دام علوه ۱٤)

دواعی همت پادشاهانه وبواعث شفقت پدرانهٔ ما دربارهٔ فرزند اعز اکرم اشرف خاقان معظم ناصر الدنیا و الدین (۱٥) **ملکشاه احسن الله به الامتاع (۱٦) وادام به الانتفاع** ـ که‌حاصل لذت زندگانی ومحصل غایات(۱۷) امانی وعنوان صحیفهٔ شادمانی و جمال چهرهٔ کامرانی و میوهٔ دل و ثمرهٔ عمر و خلف صدق و نایب محق (۱۸) و مدار کار و ذخیرهٔ روزگار ماست ـ چنان اقتضا می کند که هر روز در تعظیم قدر

---

(۱) فلانی. (۲) کردن. (۳) ربیت را. (٤) کردن. (٥) ما. (٦) و بدوام وثبات. (۷) نفذه. (۸) و در امتثال. (۹) ما ومجلس ما ـ که هرکه. (۱۰) سا. (۱۱) در نسخهٔ پاریس این عنوان را با اندك تفاوتی در حاشیه بعنوان نسخه بدل ثبت کرده و درمتن چنین نوشته است: مثالی دیگر درمنشور وزارت برای خداوند زاده. (۱۲) ضا، عالم محترم. (۱۳) ضا، خداوند و. (۱٤) سا. (۱٥) ضا، فلان الاسلام و المسلمین. (۱٦) الامتناع. (۱۷) غایت. (۱۸) حق.

و تنویه ذکر او بیفزاییم، و برنظم عقد (۱) کامرانی و تحصیل اغراض و امانی (۲) او توفر نماییم، و اسباب استقامت مملکت و استدامت دولت او مهیا کنیم، و نعمت پادشاهی که از فیض ایزدی بواسطهٔ تربیت ما یافته است اورا مهنا گردانیم.

وچون از راه قیاس شناخته ایم و بوجه تجربت معلوم کرده که استقرار قواعد جهانداری و استحکام دعایم کامگاری و بمنصب (۳) وزارت و اصحاب اقلام مفوض و مؤکد (٤) است، و تقرر (٥) مصالح عالم و بیشتر (٦) کارهای معظم از کمال کفایت و وفور هدایت ایشان (منتظم ومأمون ۷)، چه که (۸) مصالح مملکت بی جریان قلم بی قرار ایشان قرار نگیرد، و مصابیح دولت بی اقتباس (۹) رای روشن ایشان روشن نگردد، و دستکاری تیغ را دستیاری قلم (از لوازم است ۱۰) وپایداری ملکرا پایمردی رای از فرایض، و در صحیفهٔ خرد مصور است و پیش (۱۱) ارباب عقول مقرر (۱۲) که بی وزیری (۱۳) بآثار عقل وافی ومقتضی (١٤) و مشیری بانوار رای صافی مستضی ــ که پادشاه، خزانهٔ اسرار ملك (۱٥) پیش رویت او بگشاید و دل درهدایت و مناصحت او بندد ومفاتح ابواب و مصالح (١٦) دردست کفایت او نهد ــ هرگز قاعدهٔ دولت ثبات نیابد، و اساس پادشاهی مؤکد نگردد، و احوال مملکت دست درهم نزند،

و اصابه (۱۷) الخلفاء فیما حاولوا ❁ مقرونة بكفاية الوزراء

طراز همه عواطف وسردفتر همه عوارف درحق فرزند اعز اکرم (۱۸) خاقان معظم **بلغه الله غاية مايرتجيه (۱۹) و اناله نهاية مايبتغيه (۲۰)**، آن دانستیم که مسند وزارت اورا بانتصاف (۲۱) صاحب منصبی ــ که دلایل کفایت وکاردانی ومخایل حفاوت و مهربانی برچهرهٔ احوال و ناصیهٔ افعال او لایح و ظاهر باشد و صدق (۲۲)

---

(۱) عقل. (۲) امانی. (۳) بمنصب. (٤) و موکول است. (٥) ظ، و تقریر. (٦) و تیسیر. (۷) منتظر و مأمول. (۸) سا. (۹) بی قیاس (ظ، بی‌مقباس). (۱۰) لوازم. (۱۱) و نزدیك. (۱۲) ضا، است. (۱۳) ضا، که. (١٤) مقتضی. (۱٥) سا. (١٦) مصالح. (۱۷) و اصابة. (۱۸) اکبر ابهج. (۱۹) نرجیه. (۲۰) نبتغیه. (۲۱) باانتصاب (ظ، بانتصاب). (۲۲) وصیت.

آنست که این مبلغ ـ که نوّاب جانب عزیز فلان (۱) **دام عزیزاً** تصرف خواهند کرد (۲) ـ فرموده و مثال دادهٔ ما دانند، و از وجوه روشن برایشان موفر گردانند، و طریق تتبع و تعرف درین تصرف و دیگر تصرفات ایشان ـ که رتبت را (۳) در آن مجالی صورت نتوان کرد (٤) ـ مسدود دارند، ولطایف انعام مارا (٥) درحق او چون وظایف شفقت او در خدمت ما روز افزون (و بثبات و دوام ٦) مقرون شناسند.

فرمان (نافذ **انفذه** ۷) **الله** چنین است (که درامتثال آن ۸) کسی را اجازت تخلف و توقف نیست، تا همگنان مضمون مثال را استماع وحکم فرمان را اتباع نمایند، و احماد (مجالس ما ـ که ۹) احرام آن خدمت بندد و درحریم عبودیت آید و رای آن سعادت صورت نکند ـ خویشتن را حاصل آرند، (**والله المستعان** ۱۰).

(۱۱) این عهد براسم اجل (۱۲) ثقة الدین محمود المستوفی دام تمکینه صادر میشود بتقلید وزارت (۱۳) خداوند زادهٔ جهان خاقان معظم اعلی الله اوامره (منشور وزارت بنام صدر سدید الدین افتخار الوزراء دام علوه ۱٤)

دواعی همت پادشاهانه وبواعث شفقت پدرانهٔ ما دربارهٔ فرزند اعز اکرم اشرف خاقان معظم ناصر الدنیا و الدین (۱٥) **ملکشاه احسن الله به الامتاع (۱٦) وادام به الانتفاع** ـ که حاصل لذت زندگانی ومحصل غایات(۱۷) امانی وعنوان صحیفهٔ شادمانی و جمال چهرهٔ کامرانی و میوهٔ دل و ثمرهٔ عمر و خلف صدق و نایب محق (۱۸) و مدار کار و ذخیرهٔ روزگار ماست ـ چنان اقتضا می کند که هر روز در تعظیم قدر

---

(۱) فلانی. (۲) کردن. (۳) ربیت را. (٤) کردن. (٥) ما. (٦) و بدوام وثبات. (۷) نفذه. (۸) و در امتثال. (۹) ما ومجلس ما ـ که هرکه. (۱۰) سا.
(۱۱) در نسخهٔ پاریس این عنوان را با اندك تفاوتی در حاشیه بعنوان نسخه بدل ثبت کرده و درمتن چنین نوشته است: مثالی دیگر درمنشور وزارت برای خداوند زاده. (۱۲) ضا، عالم محترم. (۱۳) ضا، خداوند و. (۱٤) سا. (۱٥) ضا، فلان الاسلام و المسلمین.
(۱٦) الامتناع. (۱۷) غایت. (۱۸) حق.

و تنویه ذکر او بیفزاییم ، و برنظم عقد (۱) کامرانی و تحصیل اغراض و امانی (۲) او توفر نماییم ، و اسباب استقامت مملکت و استدامت دولت او مهیا کنیم ، و نعمت پادشاهی که از فیض ایزدی بواسطهٔ تربیت ما یافته است اورا مهنا گردانیم .

وچون از راه قیاس شناخته ایم و بوجه تجربت معلوم کرده که استقرار قواعد جهانداری و استحکام دعایم کامگاری و بمنصب (۳) وزارت و اصحاب اقلام مفوض و مؤکد (٤) است ، و تقرر (٥) مصالح عالم و بیشتر (٦) کارهای معظم از کمال کفایت و وفور هدایت ایشان (منتظم ومأمون ۷) ، چه که (۸) مصالح مملکت بی جریان قلم بی قرار ایشان قرار نگیرد ، و مصابیح دولت بی اقتباس (۹) رای روشن ایشان روشن نگردد ، و دستکاری تیغ را دستیاری قلم (از لوازم است ۱۰) وپایداری ملکرا پایمردی رای از فرایض ، و در صحیفهٔ خرد مصور است و پیش (۱۱) ارباب عقول مقرر (۱۲) که بی وزیری (۱۳) بآثار عقل وافی ومقتضی (١٤) و مشیری بانوار رای صافی مستضی ــ که پادشاه ، خزانهٔ اسرار ملك (١٥) پیش رویت او بگشاید و دل درهدایت و مناصحت او بندد ومفاتح ابواب و مصالح (١٦) دردست کفایت او نهد ــ هرگز قاعدهٔ دولت ثبات نیابد ، و اساس پادشاهی مؤکد نگردد ، و احوال مملکت دست درهم نزند ،

و اصابه (۱۷) الخلفاء فیما حاولوا ❊ مقرونة بکفایة الوزراء

طراز همه عواطف وسردفتر همه عوارف درحق فرزند اعز اکرم (۱۸) خاقان معظم **بلغه الله غایة مایرتجیه (۱۹) و اناله نهایة مایبتغیه (۲۰)** ، آن دانستیم که مسند وزارت اورا بانتصاف (۲۱) صاحب منصبی ــ که دلایل کفایت وکاردانی ومخایل حفاوت و مهربانی برچهرهٔ احوال و ناصیهٔ افعال او لایح و ظاهر باشد و صدق (۲۲)

---

(۱) عقل . (۲) امانی . (۳) بمنصب . (٤) و موکول است . (٥) ظ ، و تقریر .
(٦) و تیسیر . (۷) منتظر و مأمول . (۸) سا . (۹) بی قیاس (ظ ، بی‌مقباس) .
(۱۰) لوازم . (۱۱) و نزدیك . (۱۲) ضا ، است . (۱۳) ضا ، که . (١٤) مقتضی .
(١٥) سا . (١٦) مصالح . (۱۷) و اصابة . (۱۸) اکبر ابهج . (۱۹) نرجیه .
(۲۰) نبتغیه . (۲۱) بانتصاب (ظ ، بانتصاب) . (۲۲) وصیت .

مقامات مشهود وذکر مناصحات محمود او درمیان خواص واعوام (۱) از زبان شهور واعوام شایع وسایر ـ مزین گردانیم، واعتناق این مهم معظم وتقلد این شغل خطیر را بنام (۲) بزرگواری ـ که صحیفهٔ روزگار بفیضان رای روشن او منور باشد و عرصهٔ ممالك بنفحات مساعی جمیل او معطر ـ کنیم (۳)، و مقتضی اشارت نبوی و قول مصطفوی را ـ که از حضرت رب الأرباب خبر می دهد و ما بندگان را بتقدیم این خبر (٤) رهنمونی می کند ـ امام سازیم، **قوله علیه السلام اذا اردا الله بملك خیراً قیض له وزیراً صالحاً ان نسی ذکره وان عمل خیراً اعانه .**

بحکم مساق این کلمات واتساق این مقدمات بعد ازاقامت شرایط استخارت ـ تا مفتتح کارها مثمر سعادت باشد ومختتم برموجب تمنی و ارادت ـ ایــن (۵) منصب بزرگرا ببزرك حضرت و پیر دولت فلان **ادام الله تمکینه وجعل التوفیق (٦) قرینه** ـ که واسطهٔ عقد احرار وغرهٔ جبهت روزگار است و دراستتباع انواع فضایل وابداع (۷) محاسن شمایل (نسیج وحد ۸) و فرید عهد خویش (۹) کفات عالم خوشه چین خرمن (کفایت وشهامت ۱۰) او باشند ودهات گیتی (ریزهٔ سفرهٔ مواید ۱۱) فواید او التقاط کنند. **(شعر ۱۲)**

ملقی صواب الرأی نعت (۱۳) بدیهة

(ومبهم محل ۱٤) بالصواب و قدروی (۱۵)

(و با این خصایل ۱٦) گزیده و خلال پسندیده در (۱۷) خاندان مبارك (ما حقوق قدیم که حق رعایت مؤکد گردانیده و شوارد نعمت را بروابط ۱۸) سپاسداری

---

(۱) و عوام. (۲) سا. (۳) معین کنیم. (٤) ظ، خیر. (۵) آن. (٦) الخیر. (۷) و ارتداع. (۸) مسیح مهد (ش، نسیج وحد بمعنی یگانه و بی نظیر است ودرمقام مدح گویند فلان نسیج وحده). (۹) ضا، است و. (۱۰) سا. (۱۱) سفره ریزهٔ قواعد، (ظ، ریزهٔ سفرهٔ عواید و). (۱۲) سا. (۱۳) ظ، بغت (بمعنی ناگهان و بدون فکر و تامل). (۱٤) ظ، و منهم مخل. (۱۵) ش، تفکر و تامل کرده است. (۱٦) و ما این خصال. (۱۷) و در. (۱۸) حقوق قدیمه که حق رعایت است مؤکد گردانیده است و موارد نعمت را بررابط. (ش، شوارد بمعنی رمندگان است).

پای بند کرده - ارزانی داشتیم، وتصرف و تقلد این وزارت بغزارت کفایت و صدق مناصحت او - که متقبلی دست قوی و متکفلی پای برجای ومستحق (۱) بی اعتراض ومستقلی بی استدراك ومشفقی بی شبهت (۲) - بازگذاشت، تابقوت دل وفراغ خاطر این کارخطیرپیش گیرد،و بانشراح صدر و اتساع امل این امانت بزرگوار بخویشتن پذیرد، و - چنانکه (۳) ازدیانت و پرهیزگاری وامانت وراستکاری او معتاد ومألوف است و رای منیر (٤) و عقل خطیر او بتقدیم این (٥) معانی معروف و موصوف - محافظت حدود یزدانی در ترتیب مصالح دیوانی بجای آرد، و امتثال اوامر خالق برعایت (٦) جانب خلق مقدم دارد، وحق این نعمت که درحق او فرمودیم - باعلان اشفاق و اظهار حفاوت وافشای (۷) عدل وانصاف - بقضا رساند، و درکفایت مهمات خاص فرزند اعزّ اکرم ورعایت مصالح عام رعایا - ازتفویض اعمال وحراست اموال و انجاح آمال و ترغیب مصلحان و تهدید (۸) مفسدان و سلوك مناهج عدل و هدم مبانی ظلم و کسر عادیت عدوان و جبر زیان مسلمانان - آنچه ظن ماست بصرامت و شهامت ورویت صایب و المعیت (۹) ثاقب او مصدق دارند (۱۰)، و صدق فراست ما بکمال کیاست خویش محقق گرداند، و در (۱۱) کل احوال میان ترفیه رعایا و مصالحت (۱۲) این فرزند و رضای ما وفرمان ایزدی جمعیتی لطیف واجب می دارد، (و خویشتن را در دوام حشمت و مزید حرمت و سیادتی جاودانی و سعادت آن جهانی ۱۳) که نتایج این مقدمات باشد حاصل می آرد ، و فرزند اعزّ اکرم را **وقاه الله من الآفات و وفقه علی الخیرات** - باز انکه بشعار حصافت و حذاقت مرتدیست و بافعال گزیدهٔ ما مقتدی و بتوفیق ربانّی مؤید و در مواظبت وظایف شهریاری اقامت (١٤) شرایط نیکوکاری را (١٥) متشمر باشد (١٦) - وباشارتی (۱۷)

(۱) و مستحقی. (۲) ضا، است. (۳) چنانکه. (٤) متین. (٥) آن.
(٦) بر رعایت. (۷) و اقتناء. (۸) و تهذیب. (۹) و طویت. (۱۰) کند.
(۱۱) در. (۱۲) و مصلحت. (۱۳) و خویشتن را دوام حشمت و سیادت جاودانی و مزید حرمت وسعادت آن جهانی. (١٤) و اقامت. (١٥) نیکوکاری. (١٦) ظ، این کلمه زائد است. (۱۷) باشارتی.

لایق و عبارتی رایق در (١) تطبع افعال حمید و تتبع اقوال سدید رغبت (٢) زیادت گرداند، و همواره او را برافعال خیر واعمال برباعث آید (٣)، و خویشتن را سمت **الدال علی الخیر کفاعله** حاصل آرد، و صورتهای فاسد و تصویرات (٤) بد ازچشم و دل او دور دارد، چه دل پادشاهان آینه ایست نقش پذیر، هر صورت که وزیر (٥) پیش ایشان دارد از مصلحت و مفسدت در وی منطبع شود، و اثر (٦) آن هراینه (ساخته شود و از ٧) دور و نزدیك ببینند (٨)، و هر تعبیه که از آن ساخته (گردد نظاره گیان ازآن ٩) بساط مملکت مشاهده کنند، وسینهٔ ملوك خزانهٔ (١٠) فضل حق است و مقالید تصرف آن در دست (ارباب وزرا ١١) و ثواب و عقاب ـ مقابله (١٢) امانت و خیانت (١٣) که در خزانهٔ (١٤) آن رود و نیکی (١٥) و بدی که مدّخر گردد ـ و منتظر (١٦) (و مرتقب بود ١٧).

(دوای هر کاری و نوای ١٨) هر شغل بواجبی نگاه (١٩) دارد، و هر کس را از اصناف (٢٠) خدمتکاران و عملهٔ (٢١) دیوان برمواظبت خدمت خویش (تحرض دارد ٢٢)، و درازاحت (٢٣) عوارض علل وازالت دواعی خالل ازکاری که بدیشان تعلق دارد طرفی ازعنایت (خود صرف ٢٤) کند، وبتقصیر وتهاون ایشان که عاقبت بدو نسبت گیرد (همداستان بود ٢٥)، و اگر تفسیحی (٢٦) کنند یا تبسطی (٢٧) اندیشند اول بنصیحت و آخر بفضیحت منع آن واجب شناسد، و مظنهٔ اختلال (او اختزال ٢٨) ازاحوال واموال دیوان (٢٩) دور دارد، وحشم وخدم را بوقت اطلاق

---

(١) ودر. (٢) ضاء و رهبت. (٣) گرداند. (٤) وتصورات. (٥) وزرا. (٦) و آثار. (٧) سا. (٨) ببینند. (٩) شود نظارگیان. (١٠) خزینهٔ. (١١) آرا ونوّاب و وزرا (ظ، نوّاب و وزرا). (١٢) مقابل چنان (ظ، در مقابل). (١٣) و خیانتی. (١٤) خزن. (١٥) و نیك. (١٦) ظ، منتظر. (١٧) و مرتبت. (١٨) وروایی هر کار ونوایی. (١٩) نکه. (٢٠) انصاف. (٢١) و حملة. (٢٢) محرض باشد. (٢٣) ش، دورساختن. (٢٤) طرف. (٢٥) همداستانی نورزد. (٢٦) تفسحی (ش، فراخ روی). (٢٧) ش، گستاخی و ترك حشمت. (٢٨) و اختزال (ش، انداختن (از قلم) و زدن (از حساب) و خیانت). (٢٩) دیوانی.

مواجب دربند نکنند، وصلات و انعامات بعنایت صادق خویش (مهیا و مهنا ۱) بدیشان رساند، (بیت ۲)

فعطاء غیرك ان بذلـ ـت عنایـة فیـه عطاؤك

و در استمالت دلها بخوب (۳) زبانی و خوش سخنی و گشاده رویی که آن (٤) مصاید قلوب و شواهد کیاست باشد بکوشد، و در اتمام مهمات و تمشیت مصالح حلم و اغضا (و مدارا را ٥) عکازهٔ (٦) قوی و اصلی بزرك داند، که **مادخل الرفق قط فی شئی الا زانه و ما دخل الخرق قط فی شئی الا شانه** ، وامور مملکت را بی تعجیل (۷) که عزیمت را (۸) از مواقع اصابت ارهاق (۹) کند وتأخیری که فرصت مصلحت برمردم فایت گرداند بکفایت رساند.

(تلطف بانی ۱۰) منك مازال ضامناً ❁ لنا طاعة العاصی و سلم المحارب

فی الجمله چنان سازد که مقصود ما ازتفویض این شغل بدو بوفور (۱۱) توفیر دیوان و ظهور آسایش مردمان حاصل باشد. و این تقلید و تقلد صلاح خرد وبزرك (وترك وتاجیك را ۱۲) شامل، ورایحهٔ (۱۳) اثنیهٔ فایحه بمشام دولت قاهره متواصل.

چون کمال حصافت فلان **دام تمکینه** از اطناب درین باب مستغنی است (۱٤) و حرکات و سکنات او برقاعدهٔ (۱٥) سداد و قانون رشاد مبنی، تقریع (۱٦) اصول این کار وتنویع شرایط این مهم بعقل وخرد او باز می گزاریم (۱۷)، و **ارسل** (۱۸) **حکیماً ولا توصیه** (۱۹) یاد می آریم، **والله تعالی یوفقه لرعایة ما عهدنا الیه انه هو الرقیب علیه بطوله و نعمته و حوله و قوته.**

و از آن روی که فلان را **ادام الله تمکینه** در خدمت دیوان اعلی **اعلاه الله** ملازمت میباید نمود و برکفایت مهمات خاص ما مواظب بود (۲۰) و دیـوان نظر

---

(۱) مهنا و مهیا. (۲) سا. (۳) بچرب. (٤) از. (٥) و رونق و مدارا (ظ، و رفق و مدارارا). (٦) ش، بضم اول و تشدید کاف عصای آهنین نوك كه بدان تکیه کنند. (۷) بی تعجیلی. (۸) عزیمت. (۹) ظ، از هاق (بمعنی درگذرانیدن از حد و دور بردن). (۱۰) بلطف بیان. (ظ، بلطف تأن). (۱۱) و وفور. (۱۲) و تاجیك و ترك را. (۱۳) وارائج. (۱٤) مغنی است. (۱٥) بقاعدهٔ. (۱٦) تفریع. (۱۷) بازمی‌گذاریم. (۱۸) فارسل. (۱۹) ولاتوصه. (۲۰) بودن.

بنظر رعایت او ملحوظ است و وجوه اموال دیوانی بحسن احاطت (١) او محفوظ، اجل اخص فلان (٢) **دام تأییده** ـ که (ثقهٔ دین را از ٣) بطـانه (٤) است و در استجمـاع اسالیب هنر یگانه و درین مدت که او را خواجگی **خطهٔ جند** فرمودیـم براستثبات (٥) سنن نیکوکاری و استنهاض (٦) دعاوی (٧) کفایت متوّفر بوده است ودر درستکاری (٨) رعیت و عمارت ولایت مساعی جمیل نموده ـ درین منصب بزرگ بنیابت **نصیر (٩) الدین** نامزد شد، و برتدّین و تصون و استهال (١٠) و استقلال **او** اعتماد فرموده آمد .

فرزند اعزّ اکرم **اعطاه الله مناه و اسعده و ابقاه** بایدکه **نصیر (١١) الدین** را بچشم احترام و شفقت نگرد، و از جادهٔ توفیر (١٢) او که مستدعی تـوفیر امـوال باشد در نگذرد، و او را ودیعت مجلس همایون ما و نایب دیوان اعلی دانـد، و در **معظمات مهمـات** و سوانح مصالح بی مشورت عقل کامل و استصواب خرد شامل او اندیشه برامضاء هیچ عزیمت مصمم نگرداند، (وبر رای صایب ١٣) او درافتتاح **مهمات** دولت و استفتاح ابواب مقاصد تیمن جویـد، چه که (١٤) تبعهٔ استبداد نـدامت و پشیمانی (١٥) و ثمرهٔ استرشاد نجح (١٦) اغراض و امانی ، وخدم و حشم و امر او کبرا (١٧) ونوّاب وحجاب را بخدمت او ورعایت (١٨) جانب نایب او **حد (١٩) الدین** وصایت (٢٠) واجب دارد، و هیچ دقیقه در (تبجیل و تعظیم ٢١) او پیش همگنان مهمل نگذارد، وبگوید تا درمهمی که دست اجتهاداو بدان نرسد یامصلحت دیوان برخلاف آن باشد بروی هیچ آفریده ارهاق (٢٢) ننماید، چنانکه بدل فارغ بمهمات دیوان آن فرزند مشغول تواند بود (٢٣)، و علی الوجه بشرایط این شغل نازك قیام

---

(١) حیاطت (ش، نگهداری و سر پرستی). (٢) ضا، الدین . (٣) ثقةالدین از . (٤) ش، محرم و خاص . (٥) ش، فحص و تأنی . (٦) ش، بر پای داشتن . (٧) دواعی . (٨) سبکساری (ظ، سبکباری). (٩) ثقة . (١٠) و استنبال (ظ، و استیهال). (١١) ثقة . (١٢) توقیر . (١٣) و برأی صاحب صائب . (١٤) سا . (١٥) ضا، باشد . (١٦) ش، بر امدن و روا شدن . (١٧) و کتاب . (١٨) در رعایت . (١٩) حمید . (٢٠) وصیانت . (٢١) تعظیم و تبجیل . (٢٢) ش، تکلیف شاق کردن و بتنك آوردن . (٢٣) بودن .

تواند نمود (۱)، تا مصالح آن فرزند مرعی باشد، و حاجات مسلمانان مقضی، و آثار خدمت **نصیر** (۲) **الدین** (در دیوان ۳) دولت مرضی، و ایزد **عز اسمه** ازهمگنان بدین افعال راضی، (**والله الموفق** ٤).

(٥) این مثال درحق نصیر الدین وزیر رحمة (٦) الله اصدار می افتد بتولیت اوقاف مدرسهٔ خاتون (بهای دام سموه ۷)

چون انوار (۸) فیض فضل ربانی هر روز برصحیفهٔ روزگار ما لایح تر است و آثار لطف صنع یزدانی هر ساعت بر چهرهٔ ایـام ما واضح تر از مدارج قدس مناهج رحمت و نعمت و ابواب عاطفت (۹) و عوارف برما گشاده اند و مقالید تقلد امـور و زمام احکام جمهور دردست قدرت وقبضهٔ ارادت ما نهاده است (۱۰) ومثال پادشاهی ما در تنفیذ احکام برخواص و عوام بتوقیع **اولوا** (۱۱) **الأمر منکم** مزین گردانیده و ذات شریف مـارا در ضبط اطراف و بسط اکناف (۱۲) و حفظ قوانین صلاح عالـم معین کرده، حق این مواهب جسیم وعوارف عمیم شناختن و شکر و سپاس را ــ که برقضیهٔ **لئن شکرتم** (۱۳) موجب دوام دولت و مزید نعمت باشد ــ مقتدی ساختن از راه عقل که (۱٤) بـرذمت همت ما واجب است و از طریــق خرد در گردن قدرت ما لازم.

و ما را که در غلوای (۱٥) سلطنت افتادیم (۱٦) و در غمرات مهمات جهـانی مستغرق گشته وعهدهٔ کار عالمی بخویشتن پذیرفته، قضای حق نعمت ایزدی کردن (وشرط شکر ربانی ۱۷) بجای آوردن ــ که زبان بیان ازتقریر آن مفحم ماند وحقایق دقایق (۱۸) آن بادراك عقول (۱۹) مبهم باشد ــ جز ازراه داد وعدل فرمودن وبشرایط

---

(۱) بود. (۲) ثقة. (۳) دردین و. (٤) والسلام. (٥) این عنوان در نسخهٔ پاریس در حاشیه بعنوان نسخه بدل نوشته شده و در متن چنین است: منشوری هم در تولیتی مر اوقاف‌را. (٦) رحمه. (۷) سا. (۸) ضا، الطاف. (۹) عواطف. (۱۰) نهاده. (۱۱) و اولوا (ظ، اولی). (۱۲) اصناف (انصاف). (۱۳) ضا، و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. (۱٤) سا. (۱٥) ش، بالا گرفتن و از اندازه گذشتن. (۱٦) افتاده‌ایم. (۱۷) و شکر باری. (۱۸) و دقایق. (۱۹) عقل.

ومصالح (۱) عالم وعالمیان بواجبی قیام نمودن میسر و متمشی نشود.

و هیچ نوع از انواع افاضت معدلت بایسته تر و هیچ صنف از اصناف رعایت مصلحت (۲) شایسته تر از آن نباشد که قواعد خیرات محکم و معاقد طاعات مبرم داریم، ومشارع شرایع محمدی ناموروذ ومقامات فرایض ایزدی نامشهود (۳) نگذاریم، و بقاع خیر و طاعت (٤) مأنوس و مدارس اسلام را از اندراس محروس گردانیم، و اگر بسبب تصاریف روزگار و تعاقب لیل ونهار بقعهٔ از بقاع خیر خللی گیرد ویا (۵) گوشهٔ از دیار اسلام خرابی پـذیرد صاحب (٦) منصبی ـ که بکمال (نعمت و وفور خدمت جبرآن ۷) زیان وتلافی آن خلل تواند فرمود و آثار حمیده (۸) که موجب ثناء (۹) عتید (۱۰) باشد در (۱۱) استبقاء آن خیر واستیفاء آن حق فرا تواند نمود ـ و برای (۱۲) انجاح آن مراد (۱۳) و اصلاح آن فساد نامزد فرماییم، تا هیچ خرابی و خللی باقی (رها نکند ۱٤)، و ثواب جزیل و ثناء جمیل دولت مارا حاصل آرد.

مخلص تشبیب این کلمات و حاصل ترکیب این مقدمات آنست که دیه **سکان اخسك** وقف مدرسهٔ (**خاتون بهاء** است **رحمه‌الله** ۱۵) ـ که از معظمات خیرات و امهات (اوقاف خطهٔ **خوارزم حرس الله** ۱٦) باشد ـ درین مدت بسبب آنکه متولی بوفور کفایت متحلی نداشت در مخلب (۱۷) بلا ومعرض (۱۸) بلی (۱۹) افتاده است، و خللها (۲۰) ـ که رفع آن بـواسطهٔ (۲۱) نظر عنایت صاحب صدری و اثر کفایت عالی قدری میسر نشود ـ بدان روی داده، و بدیـن سبب آن بقعهٔ انیس که فقها را (۲۲) محل تعریس (۲۳) و علما را (۲٤) موضع تدریس است آغـاز اندراس

---

(۱) مصالح. (۲) مصالحت. (۳) نامشهور. (٤) و طاعات. (۵) یا. (٦) و صاحب. (۷) نعمت و وفور همت خبرآن (ظ، نهمت و وفور همت جبرآن). (۸) حمید. (۹) بناء. (۱۰) ش، جسیم و مهیا. (۱۱) و در. (۱۲) برای. (۱۳) مواد. (۱٤) نگذارد. (۱۵) معمورهٔ بهایی رحمهاالله. (۱٦) خطهٔ خوارزم معموره حرسهاالله. (۱۷) و در مخلب (ش، پنجه). (۱۸) و در معرض. (۱۹) ش، بکسر اول کهنگی و فرسودگی. (۲۰) سا. (۲۱) جز بواسطهٔ. (۲۲) علمارا. (۲۳) ش، منزل کردن. (۲٤) و فقهارا.

نهاده، درین وقت رأی انور ما چنان (اقتضا فرمود ۱) که برای تربیت آن (۲) نهال خیر وتولیت آن (۳) وقف بزرگوار صاحب منصبی نصب فرماییم، واین مهم خطیر - که خاطر عاطر ما در آن بسته است و اتمام آن بثواب آجل و ثناء عاجل پیوسته - ببزرگی تفویض کنیم که درهمه انواع هنر کامل باشد و ذات بزرگوار او فضل وافضال را شامل، و در اتمام امور عظام بحسن اهتمام مذکور و در اقطار عالم بکمال علم و ثواب (٤) عمل مشهور، و خطرات (٥) و خطوات (٦) او از خطیات (۷) انسانی و خطوات (۸) شیطانی منزّه.

جانب عزیز صاحبی را **دام عزیزاً** که نفس (۹) او مستجمع این محاسن وخاطر شریف او مستوعب این فضایل بود، ورغبت او دررفع خلل ودفع اذیت (ازولایت ۱۰) ورعیت می دانستیم، وهمت او دراقامت مراسم خیرات وادامت مواسم (۱۱) حسنات می دیدیم، (باز انکه این قدرت فضل ۱۲) و عنایت درمعرض شکر و شکایت خلایق بود مودت (۱۳) او برنقطهٔ دلها دایر ومحمدت او برشارع افواه سایر یافتیم. (١٤)

والناس اکیس من ان یمدحوا رجلا ❀ حتی یری (١٥) عنده آثار احسان

تولیت اوقاف این بقعهٔ خیر و مسکن فضل بد و تفویض فرموده شد، و خیر وشر ونفع وضر آن بکفایت وکاردانی وحفاوت ومهربانی او باز گذاشته آمد، تاترتیب این مهم بزرگ وخیر معظم بواسطهٔ (١٦) نایبانی که شرف تجربت (۱۷) او یافته باشند و باختصاص (۱۸) قبول او مخصوص گشته تقدیم فرمایـد، و دلایـل رای ثاقب و اندیشهٔ (۱۹) صایب که از لوازم طبع وقاد او باشد درین معنی فرا نماید، و چنانکه از استقلال (۲۰) او باعبای (۲۱) مصالح عالـم و رغبت او در احیای خیرات معظم

(۱) دید. (۲) این. (۳) این. (٤) وصواب. (٥) ش، اندیشه ها. (٦) ش، قدمها وگامها. (۷) خطیئات. (۸) ظ، و تخطؤات (جمع تخطؤ بمعنی بخطا انداختن).
(۹) ضا، نفیس. (۱۰) آن ولایات. (۱۱) مراسم. (۱۲) و بازانکه از قدرت قصد.
(۱۳) و محبت. (١٤) می یافتیم. (١٥) ظ، یروا. (١٦) بو ساطت. (۱۷) و تجربت. (۱۸) و اختصاص. (۱۹) ومخایل اندیشهٔ. (۲۰) ش، حمل کردن وبرداشتن.
(۲۱) ش، جمع عبء بمعنی بار و سنگینی.

معهود و معتاد است تدبیر آن سازد، که بزودی آن بقاع که علی التعیین بتولیت آن مأمور شد معمور شود، و دعاء خیر ما را وثناء خوب او را موفور گردد، (وخلل وظلل ١) آن بامارت عمارتی (٢) تبدل گیرد، ووظایف (٣) این مال که مشرح (٤) شوارد آمال است بتمام و کمال بی اهمال (٥) بشرط واقف بمصارف (٦) استحقاق و مقار استنجیات (٧) رسد، و مدرسی - که طینت او بزینت عفت و تقوی حالی باشد و برکشور درس و فتوی والی و باهداب آداب متمسك باشد (٨) و در ابواب معاملات متنسك وازجملهٔ (اخیار بعز ٩) اختیار جانب عزیز را (١٠) اختصاص یابد - تقلد این منصب (بزرك پذیرا ١١) شود.

چون (١٢) برقضیت **اعط القوس باریها** رفته ایم و کار بکاردان سپرده و جانب عزیز فلان **دام عزیزاً** نوّاب را (١٣) درمواظبت شرایط این مهم و مراقبت دقایق این شغل وصایت خواهد کرد (١٤) وآنچه لایق کفایت وموافق هدایت چنوی باشد (وبجای خواهد آورد ١٥) جاذبهٔ معدلت ما در تعدید این (١٦) شرایطوتمهید این (١٧) قواعد عنان بیان کشیده می دارد، و بساط اطناب (١٨) که دربرن شیوه متداول است در می نوردد، و در احصای این (١٩) طریق استقصا نمی سپرد، و فحوی (٢٠) **عادالأمر الی البرعه** (٢١) بخاطر اشرف می گذرد، و برکفایت معتاد او اعتماد و بشفقت (٢٢) بی شبهت او استناد کرده می آید.

لیفعل صوب الغیث ماهو فاعله ❊ ویحمل رضوی(٢٣) ماتعود کاهله

و متیقنیم که جانب عزیز **دام عزیزاً** آنچه منتهای (٢٤) فراست ما ومقتضی

---

(١) وخلل طلل . (٢) عمارت . (٣) وظایف . (٤) ظ : مسرح (ش ، مسرح بمعنی چراگاه وشوارد جمع شاردة بمعنی رمیده و پراکنده است) . (٥) ضا ، و اهمال . (٦) بمصاب . (٧) استیجاب . (٨) سا . (٩) احبا ومعر . (١٠) عزیز . (١١) بزرك را پزیره . (١٢) وچون . (١٣) نواب او را (ظ ، نواب خود را) . (١٤) کردن . (١٥) وکو چنوی بجای خواهد آوردن . (١٦) آن . (١٧) آن . (١٨) اطنابی . (١٩) آن . (٢٠) و در فتوی . (٢١) البرعة (ش ، ماهران و استادان) . (٢٢) بسرشفقت . (٢٣) رضوی (ش ، نام کوهی است معروف در مدینه) . (٤٢) از منتهای .

کیاستت اوستت از مساعی جمیل درین باب فرا خواهد نمود، و برکات این خیر بزرگوار از موجبات دوام دولت و نظام مملکت ما خواهد بود.

سبیل کافهٔ مشایخ و مقدمان و دهاقین و مزارعان و سایر (۱) **سکان اخسك** و مضافات آن **حاطهم الله و عمرها** آنست که متولی و متصرف خویش نایب فلانی را دانند، و در صلاح و فساد احوال و رواج و کساد اعمال رجوع بدرگاه او کنند، و اگر چه برطریق عموم اهتمام ولایت بحسن کفایت او مفوّض است خویشتن (را بتخصیص در سایه وپناه حمایت و عنایت اوشناسد ۲) ، و برموجب اشارت نوّاب او در انارت (۳) وجوه دخل تشمر نمایند (٤)، و از جادهٔ حکم ایشان قدمی پیشتر (٥) نشوند، وایمه وعلما که بدان مدرسه اختلاف دارند باتفاق کلمه متحری رضای ایشان باشد (٦)، وهمگنان **علی مراتبهم** رایت (۷) معهود ومشاهرهٔ مشهور (۸). ازایشان طلبند، و مرجع و مآل درکل احوال ایشانرا سازند.

باید که (از دور ۹) و نزدیك این معنی تصور کنند، و رضای فلان را -که جمله مقبلان طلبگار آن باشد (۱۰) - غنیمتی (بی نهایت ونعمتی بی غایت ۱۱) شمرند، ومثال اورا (بافرمان‌ما ۱۲) موافق ومطابق دانند، وازمقتضی فرمان -که مواتات (۱۳) سعادت نتیجهٔ قبول آنست ومقاسات شقاوت تبعهٔ عدول آن (١٤) - روی نگرداند (١٥)، ومضمون مثال را که ضامن رشاد استت بسمع انقیاد بشنوند، تامستحق مزید احماد (١٦) شوند، **ان شاء الله العزیز** (١٧) .

---

(۱) ضا ، سکان . (۲) در سایهٔ عنایت و پناه حمایت او شناسند . (۳) اثارت . (٤) ننمایند . (٥) راستتر (ظ ، بیشتر و وایس‌تر) . (٦) باشند . (۷) راتب . (۸) ظ ، مشهود . (۹) دور . (۱۰) باشند . (۱۱) بارد و نعمتی وارد . (۱۲) سا . (۱۳) ش ، موافقت . (١٤) ظ ، از آن . (١٥) نگردانند . (١٦) انعام . (۱۷) ضا ، تعالی و الحمدلله و صلعم .

این مثال (۱) در حق خداوند زادهٔ جهان نبشته می آید در آن وقت که از دیوان اعلی (اعلاه‌الله اقطاعات دیوان خاص تعیین فرمودند از حضرت اجلها الله ۲)

لطایف صنع یزدانی و عواطف فضل ربانی - که توفیق (شکر آن ۳) میسر باد - درحق ما زیادت از آنست که قوت تحریر بتقریر آن وفا نماید و قدرت زبان حق شکر آنرا استیفا کند ودرادراك کمیت و معرفت کیفیت آن (٤) اوهام در ششدرهٔ (٥) ابهام بماند (٦) وافهام در کشاکش ابهام (۷) نیفتد (۸) وبنزدیك عقلاء (۹) دور اندیش اعداد امداد آن بانواع استقصا درحیز احصا آید، **وان تعد (۱۰) نعمة الله لاتحصوها. فلله‌الحمد علی افاضة آلائه و الیه الرغبة فی ادامة نعمائه حمداً یرتقی فی مدارج التحقیق و یمتری (۱۱) افاویق (۱۲) التوفیق.**

و اکمل این نعمت که مارا قسمت (۱۳) کرده است و اجزل این قسم (۱٤) که نصیب روزگار ما فرموده است ومنفعت (این اعم ۱۵) وشکر این اهم است، آنست که دودمان ملك و خاندان پادشاهی (۱٦) مارا بفرزندان (۱۷) خلف و پسران (۱۸) اهل ترین (۱۹) داده است، و چشم دولت و عرصهٔ مملکت مارا (۲۰) بجمال مبارك ایشان روشن (گردانیده است، که هریك ۲۱) برسریر جلالت زیبنده سروریست (۲۲) وازفلك سعادت تابنده اختری (۲۳)، کسوت پادشاهی بزینت اخلاق ایشان معلم است (و دین و دولت ۲٤) بسعادت وجود ایشان خرم، و زبان (۲۵) بیان از نعت کمال ایشان که چشم بد از آن (۲٦) مصروف باد مفحم (۲۷).

---

(۱) مثالی هم. (۲) خاص او تعیین کردند. (۳) شکرش. (٤) سا. (٥) ششدر. (٦) ظ، نماند. (۷) ظ، ایهام. (۸) افتد. (۹) عقل. (۱۰) تعدوا. (۱۱) و یمتر به - ظ، و یمتری به (وامتراً بمعنی دوشیدن است). (۱۲) افاریق (ش، افاویق جمع افواق و آن جمع فیقة و آن مقدار شیری است که از پستان حیوان درهر دوشیدن گرفته میشود). (۱۳) توفیق. (۱٤) قسمت. (۱۵) آن اهم. (۱٦) ضا، دولت. (۱۷) بفرزندانی. (۱۸) ویسرانی. (۱۹) تزین. (۲۰) را (۲۱) گردانیده که هریکی. (۲۲) سروری. (۲۳) اختری است. (۲٤) ودل دولت. (۲۵) و بزبان. (۲٦) ایشان. (۲۷) ش، لال و الکن.

و مصداق این دعوی، و مصدّق (۱) این معنی وجود فرزند اعزّ اشرف **تاج الدنیا و الدین ابو (۲) الفتح یغان طغدی (۳) بلغه الله غایات (٤) الاٰمال و وفقه بمحاسن (٥) الاٰعمال** ، که سلوت دل و راحت روح و قرّت عین و قوت ساعد و فراغ خاطر و فتوح روزگار و مفتاح آمال ماست (٦) ، چه حقیقت آنست که برجویبار فطرت شجرهٔ دولت ثمرهٔ به ازو نداده است ، و در کنار مملکت ما در روزگار فرزندی ازو اهل تر نزاده (است ، و دلایل ۷) شهریاری در ناصیهٔ او معاینه می توان دید ، و مخایل جهانداری از افعال او مشاهده می توان کرد ، و از راه استدلال کمال استقلال او باعبای مملکت حقیقت می توان شناخت ، و یقین بتأیید ربانی وثوقی (۸) تمام می گیرد و آثار آن ازحرکات (۹) و سکنات او ظاهر می شود که در پادشاهی عن قریب (تامدتی ۱۰) بعید که مرتقی همت و منتقی نهمت ماست نخواهد (۱۱) رسید ، و در مراتب جهانداری از پادشاهان روزگار و خسروان کامگار بمزید ارتقا مخصوص خواهد شد .

مواعد الاٰیام (۱۲) فیه و رغبتی ❀ الی الله فی انجاز تلك المواعد

تحقیق این حال و ترشیح (۱۳) این نهال را که از فضل یزدانی بتثمیر (١٤) آن منتظر است ابواب شفقت پدرانه برو گشاده می فرماییم (١٥) ، و اسباب تصرفات ملکانهٔ او آماده می گردانیم (١٦) ، وحال (۱۷) دیباچهٔ این (۱۸) اندیشها ومیلان (۱۹) این عزایم را چندین هزار دینار بجهت اخراجات دیوان او معین (۲۰) فرمودیم ، و مواضع اقطاع (۲۱) چنانکه از دیوان عرض تفصیل داده اند مبین گردانیدیم (۲۲) ، و بعد ازین برتعاقب اعوام وتناوب ایّام رتبت و درجهٔ او در پادشاهی می خواهیم (۲۳) افزود (و آنچه چو ما پدری مشفق در حق چنو فرزندی خلف خواهد در بارهٔ او

---

(۱) و تصدق . (۲) ابی . (۳) دغدی . (٤) غایة . (٥) محاسن (ظ ، لمحاسن) .
(٦) ضا ، تمام است . (۷) دلایل . (۸) و وثوقی . (۹) حرکات . (۱۰) ظ ، بامدی (و امد بروزن جسد بمعنی غایت و منتهی است) . (۱۱) بخواهد (ظ ، خواهد) .
(۱۲) للأیام . (۱۳) و ترشح . (١٤) تثمیر . (١٥) فرماییم . (١٦) گردانیم .
(۱۷) و حالی . (۱۸) سا . (۱۹) و مبدأ . (۲۰) متعین . (۲۱) ضا ، آن .
(۲۲) گردانیده . (۲۳) ظ ، خواهیم .

اظهار خواهیم فرمود، چه که ۱) مارا در عرصهٔ عالم ازو عزیز تر که خواهد بود ، و
خاطر مبارك مارا از جمله مهمات دولت مهم تر از ترتیب کار او چه بود (۲) .

و بجهت (۳) رعایت مصلحت او بروجه وصایت می فرماییم تا در کل احوال
نیکوکاری را عهدهٔ کار خویش سازد (که **انا ٤) الله لایضیع اجر من احسن عملاً**،
ودروقت جذبات اهوأ پرهیزگاری را متمسك عقل (۵) خود دارد که (٦) **واتقوا الله
و اعلموا ان الله مع المتقین**، و بدولت این جهانی که در معرض زوال و شرف
انتقال است فریفته نشود، **احذرکم الدنیا و حلاوة رضاعها و مرارة فطامها**،
و کار (۷) مملکت را باحسان و معدلت (۸) که از ایزد تعالی بآن (۹) مأموریم رونق
و طراوت دهد.

فللعدل(۱۰)عقبی سوف(یحمد عنها ۱۱) ۞ و خیر (الامور مایسر ۱۲) عواقبه

واندیشهٔ ظلم وعدوان که تبعهٔ (۱۳) آن وخیم وعاقبت آن ذمیم است ازساحت
سینه دور دارد، **فالملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم** .

**حذار فان البغی حوض (۱٤) منیة ۞ مصادره مذمومة و موارده
(و راك بحر ۱۵) یغطیك موجه ۞ وعن جبل یعلو(۱٦)علیك جلامده(۱۷)**

ومی فرماییم (که تا از تکبر وتجبر ۱۸) که تخم کینه درسینه پرا کند تجنب
و تنکب نماید، و در طلاقت روی و ذلاقت (۱۹) زبان (۲۰) که بیخ عداوت از دل
بر کند بیفزاید، که گفته اند.

اکبر (۲۱) .... ۞ وجه طلیق و کلام (۲۲) لین

---

(۱) چه . (۲) تواند بود . (۳) بجهت . (٤) ان . (۵) عقد . (٦) سا .
(۷) کار . (۸) معدلت . (۹) بدان . (۱۰) وللعدل . (۱۱) یحمد اعنها (ظ ،
یحمد غبها) . (۱۲) امور یسرعون . (۱۳) مغبه . (۱٤) خوض . (۱۵) وراك عن
بحر ـ ظ ، وراءك عن بحر (یعنی باز پس رو ازدریائی که) . (۱٦) تعلو . (۱۷) ش ،
سنگها . (۱۸) تا از تجبر و تکبر . (۱۹) ش ، فصاحت و حدت ، (۲۰) زفان .
(۲۱) البرشیء هین (ظ ، بنی ان البر شیء هین) . (۲۲) و لسان .

و می فرماییم که (۱) تا در جوامع افعال (۲) عنان عادت و سیرت بدست عقل و بصیرت دهد و برصوب اعتدال اوساط تابد (۳)، و ازتفریط وافراط حواشی تحاشی لازم شمرد، و علی التخصیص و التنصیص در اعطا و انفاق انجاز (٤) و اسعاف بحد تبذیر واسراف نرساند، و درجمع خزاین واقتنای ذخایر نیز نام خویش را ازوصمت بخل وامساك صیانت کند، وفحوی **علیکم بالنمط الاوسط** چنان بگوش هوش فرو خواند که خویشتن را (٥) مقتدای آن طایفه و پیشوای آن طبقه گرداند که **الذین (٦) اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلك قواماً** ، تاهم قاعدهٔ ملکش ممهد گردد و هم بنیاد دینش مؤکد ماند (۷)، و در عاجل وآجل بسعادت (۸) مؤید باشد.

و می فرماییم تا (۹) کافهٔ مردمان و رعایا (۱۰) که بدیوان آن فرزند اختصاص یافته اند (۱۱) در حرز حمایت و حضن (۱۲) وقایت و حصن رعایت خویش بدارد، و شرط **الشفقة علی خلق الله** را درحق ایشان بجای آورد (۱۳)، وبذل عاطفت را در بارهٔ ایشان وسیلت (١٤) تحصیل رضای ایزدی سازد، که **الخلق عیال الله (١٥) فاحبهم الیه ابرهم لعیاله (١٦)**.

وعمال را وصیت کند تا حسن سجیت را کار بندد (۱۷)، وسویت میان رعیت نگاه دارند (۱۸)، وجانب ضعفا بجهت تحری رضای اقویا فرو (نگذارند، با همگنان ۱۹) شیوهٔ استمالت برزند (۲۰) نه طریق استطالت (۲۱)، و انارت وجوه اموال از (۲۲) عمارت اعمال کنند نه از راه اکتساب وبال، واجازت ندهد که ازدستورات متداول و قوانین متعارف عدول نمایند، و در قواعد معاملات قدیم تزلزلی پیدا آرند (۲۳).

(وشحنه گانرا بگویند ۲٤) تا مراسم حسن سیاست احیا کنند، وروا ندارند که از متعدیان برمتهدیان تطاولی و از متهتکان برمتنسکان زیادتی رود، و راضی

---

(۱) سا. (۲) احوال. (۳) یابد. (٤) ایجاب. (٥) خویشتن. (٦) والذین.
(۷) گردد. (۸) ضا، مؤبد. (۹) که. (۱۰) و رعایا را. (۱۱) یافتند.
(۱۲) و حرز. (۱۳) آرد. (١٤) وصیلت. (١٥) ضا، تعالی. (١٦) بعیاله.
(۱۷) ظ، بندند. (۱۸) دارد. (۱۹) نگذارد، همگنان این (ظ، نگذارند، و با همگنان). (۲۰) ورزند. (۲۱) استدالت. (۲۲) واز. (۲۳) آید.
(۲٤) و شحنگانرا بگوید.

نباشد (۱) که شریران نایرهٔ فتنه انگیزند، و از دایرهٔ اصل (۱) صلاح قدم بیرون نهند، بل که از (کمال سیاست ۳) وفرط حراست ایشان باید که (هر متغلب که ٤) دررنج وبلیت متقلب باشد، و بیگانه وخویش بکار خویش مشغول (٥) و رعایا ایالت اورا جویان و دولت مارا (٦) دعا گویان.

باید که فرزند اعزّ **اطال الله فی الملك** (۷) **بقاه و جعل** (۸) **العدل عن الحوادث وقاه** این وصایا را که بهترین هدایاست بسمع اعتماد واعتداد (۹) بشنود، و در کل احوال برجادهٔ این شرایط و عهود روند (۱۰)، و اقوال مارا مقبول (۱۱) و مسموع و افعـال مارا مقتدی و متبوع دارد، **فحق علی ابن السقر** (۱۲) **ان یشبه السقرا** (۱۳).

مثال چنانست که جمله ایمه وامم واصحاب تیغ و قلم وکافهٔ مزارعان وارباب حرف (۱٤) آن طرف **رعاهم الله** حق این موهبت که در حق ایشان ارزانی داشتیم بشناسند، و بعد از ادامت حمد و سپاس ایزد تعالی (حسن موهبتی و چنین ۱۵) نعمتها ثمره دهد و پس از ایراد اوراد دعاء دولت قاهره که مثل این لطیفها انگیزد وشرایط (۱٦) خدمت درتعظیم نوّاب دیوان فرزندی (**اعزه الله** ۱۷) بتقدیم رسانند، و این سعادت را که غایات (۱۸) اقبال ایشانست باعتداد (۱۹) تمام استقبال (۲۰) کنند، و از استقبال سنهٔ فلان (۲۱) تمامت مال (۲۲) بی امهال و اهمال بگماشتگان وعمال او گزارند (۲۳)، وهیچ دقیقه ازدقایق نیکو رعیتی فرو نگذارند، واز (خط وپیمان او قدمی زاستر ننهند، وامتثال فرمان اورا ۲٤) دمی پستر نیفکنند، تا بجای

---

(۱) ظ، نباشند. (۲) ظ، اهل. (۳) کران کیاست. (٤) هر که متغلب (ظ، هر متغلب). (٥) ضا، باشند. (٦) سا. (۷) العز. (۸) واجعل. (۹) و اعتدال. (۱۰) رود. (۱۱) قبـول. (۱۲) الصقر. (۱۳) الصقرا. (۱٤) سا. (۱۵) چنین (ظ، که چنیـن). (۱٦) شرایـط. (۱۷) سا. (۱۸) غـایت. (۱۹) ش، توجه و اعتمـاد. (۲۰) استقـلال. (۲۱) ٦۸٤. (۲۲) امـوال. (۲۳) گذارند. (۲٤) خط پیمان او قدم راست تر نهند (ظ، قدمی واپیشتر ننهند)، و از امتثال فرمان نافذ او.

عاطفت و کرامت که بسوی (۱) ایشان متوجه شده است ملامت (۲) و غرامت بر ایشان متوجه (نگردد، **والله اعلم** ۳).

(٤) این منشور درحق عماد الدین والی نسا ایده (٥) الله اقباله اصدار می افتد بر زیادت اقطاعات و ناپاره و آنچه از مواجب آنست

هر که را سعادت جاودانی در تمهید قواعد کامرانی مساعدت نمود و تأیید آسمانی در تأکید (٦) مبانی جهانبانی موافق و موفق بود و مملکت پایدار بدستکاری شمشیر آبدار دولت اورا دست داد و گردون سرکش سایس حکم اورا بواجبی گردن نهاد و صفحات آفاق بنفحات صیت سایر او معطر گشت و وجنات (۷) ایام بحسنات عدل شامل او موّرد (۸) شد و لطف صنع باری مثال طاعتداری وفرمانبرداری اورا بتوقیع **و اولوا** (۹) **الامر منکم** موشح فرمود و تعظیم و تنویه (۱۰) ذکر او (۱۱) ببیان **و رفعنا لك ذکرك** مشرح (۱۲) گردانید و در نفع دوستان و دفع دشمنان قدرت و نصرت را بارای و رایت او همعنان کرد و در اعانت ابرار و اهانت اشرار صلاح و نجاح را باروبت رتبت (۱۳) او همرکاب ساخت بایدکه در تصاریف احوال و تضاعیف اعمال تقبل (١٤) بقول ایزدی که **فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره** واجب دارد.

هر که احرام خدمت او بست و پای در حریم اخلاص او نهاد و دست در دامن (١٥) فتراك طاعت او زد و بحبل متین دولت او تمسك جست و نواصی هوا را در تحری رضای (او تملك کرد ١٦) و اقبال دریافت خدمت اورا بافاضت شکر نعمت استقبال نمود و شرایط اخلاص و طاعتداری در اقامت وظایف خدمتگاری او بجای آورد دواعی همت ملکانه و مساعی کرم پادشاهانه برقضیت **من جاء بالحسنة** (۱۷)

---

(۱) سوی. (۲) لائمه. (۳) نگرداند. (٤) عنوان منشور در نسخهٔ پاریس چنین است: این منشور جهت عماد الدین والی ممالك خطهٔ نسا حماها الله تعالی اصدار افتاد درزیادی اقطاع. (٥) ظ، ایلا. (٦) تا کد. (۷) ش، جمع وجنة بمعنی رخساره. (۸) ش، گلگون. (۹) ظ، و اولی. (۱۰) ش، بلند آوازه ساختن. (۱۱) اورا. (۱۲) منشرح. (۱۳) وبینت (ظ، و نیت). (١٤) ظ، تقیل (بمعنی تشبه جستن). (١٥) سا. (١٦) ازو تملك. (۱۷) ضا، فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة فلا یجزی الامثلها.

در تقریب و ترجیب (۱) و انعام و اکرام او متوفر شود، و آثار ثمرهٔ اخلاص وفرّ سعادت اختصاص برچهرهٔ احوال او ظاهر گردد.

وباز هر که ازربقهٔ طاعت بر (۲) مقتضی فرمان او سر بتابد خذلان (۳) وعصیان روزگار اورا دریابد، وسوابق حقوق را بکفران وعقوق مقابله روا دارد وبخت بدوس (٤) بدخدمتی بردل وخاطر او گمارد عزم درست خسروانه (٥) که بمزید اصابت مخصوص باشد بر (٦) موجب حکم ربانی که **ذلك بما قدمت ایدیکم** بواعث سیاست و حمیت را درتعریك او بواجبی تحریك دهد، چنانکه سورت (۷) آتش هیبت وباد (۸) غفلت ازسر آن خاکسار بواسطهٔ (شمشیر آبدار برشکلی بیرون برد ۹) که هیچ آفریدهٔ دیگر چنانکه (۱۰) جز جادهٔ مطاوعت و منهج متابعت نسپرد.

وهرگاه که این دوقاعده استقرار یافت واین دوقانون استمرار گرفت وهرکس جزاء فعل خویش دید وکاشتهٔ عمل خود بدروید وفتوی کلام یزدانی در تحقیق این معانی که (۱۱) **ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها** بامضا رسانید (۱۲) ودوست موافق ازدشمن منافق متمیز شد (۱۳) هراینه کسوت جهانبانی بطراز کامرانی معلم گردد، و مقاصد و امانی بنیکوتر وجهی حاصل و مسلم شود، و دانی و قاصی و مطیع و عاصی را در امتثال فرمان (۱٤) اتفاق کلمه پدید آید، و رعیت وبندگان در طاعتداری (۱٥) هر ساعت بیفزایند (۱٦).

(بحکم دلالت این مقالت ۱۷) و مقتضی این حالت که (۱۸) چون ایزد **عمت نعمته و تمت کلمته** رقم پادشاهی (۱۹) **و ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده** برناصیهٔ روزگار ما کشیده‌است وخزاین‌رحمت‌را دربرما گشاده ودقایق (۲۰) نعمت را برسرما نثار کرده و تمامی (۲۱) مملکت بدرجهٔ (که **لاعین رات ولااذن سمعت ولا خطر علی ۲۲) قلب بشر** رسانیده و مارا قدرت مراعات خدمتگاران

---

(۱) و ترحیب. (۲) و. (۳) و خذلان. (٤) وساوس. (٥) خسروانی.
(٦) سا. (۷) ش، تندی وسوزش. (۸) باد. (۹) بیرون برد که ازصدمهٔ شمشیر آبدار برشکلی. (۱۰) سا. (۱۱) سا. (۱۲) رسید. (۱۳) باشد. (۱٤) و فرمان. (۱٥) طاعت. (۱٦) بیفزاید. (۱۷) بحکم واشارات این مقالت ودلالاتش.
(۱۸) سا. (۱۹) ضا، روی زمین. (۲۰) ظ، ودفاین (۲۱) و جبروت.
(۲۲) لااذن سمعت ولاعین‌رات ولا خطرت عن.

و قوت مکافات بداندیشان کرده (۱) **والحمد لله علی ذلك** کرامت فرموده لایق حصافت و کیاست آن باشد که هر که پای ازخط فرمان بیرون نهاد (۲) دست برد (۳) و سزای او بواجبی بدهیم ، و چون کسی بسوابق مرضی در خدمت مستظهر باشد (٤) باندازهٔ درجه (و حسب استحقاق ٥) که دارد برقضاء حقوق او توفّر نماییم ، تا (٦) در وظایف شکر نعمت می افزاید **و الشاکر یستحق المزید** انواع اصطناع او زیادت می فرماییم (۷) .

فلان را (۸) **ادام الله (تمهیده وحرس تأییده** وهر چند ۹) ازامراء وقت و لشکر کشان عهد بمزیهٔ تقدم امتیاز دارد ودر مضمار اکابر روزگار چون مبرزان پای بدعوی **تلق السوابق منا** فرا پیش نهد (۱۰) ودرصف مردمان (۱۱) کارچون مبارزان ندای **الا این المحاربون** در دهند از سروران عالم و صفدران گیتی هیچکس نیست (که دست ۱۲) بجنبات غایت او (۱۳) رساند و یا (١٤) چشم برعذبات (١٥) رایت او افکنند (١٦)

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو ‏‏‏‏‏‏‏ نارد چنو سوار بمیدان کار زار

بازین همه دربندگی درگاه و طاعتداری حضرت ماهم ثبات قدم و هم حق قدم حاصل دارد (۱۷) ، و پیوسته پدران اورا در حضرت مجلس (۱۸) محلی معمور و منزلتی مرموق ودرجهٔ بلند ومنصبی بزرك (۱۹) بوده است ، و تااین (۲۰) خلف صدق بواسطهٔ عنایت وتربیت ما مسند (۲۱) امارت وسروری تمکن (۲۲) یافته است برتعاقب ایام و تقلب احوال باخدمات (۲۳) پسندیده که معهود عادت گزیدهٔ اوست قیام می نماید ، و در استعطاف رأی (۲٤) ما ذرایع و شوافع را مشفوع می گرداند ، لاجرم

(۱) سا . (۲) نهاده است . (۳) دست مزد . (٤) شد . (٥) وصیت استحقاقی .
(٦) و تا . (۷) ظ ، فرماییم . (۸) فلان . (۹) تاییده و حرس تمهیده هر چند .
(۱۰) نهند . (۱۱) مردان . (۱۲) سا . (۱۳) سا . (١٤) یا . (١٥) ش ، جمع عذبة بمعنی پرچم . (١٦) افکند ، (شعر) . (۱۷) ضاء و امداد اواحق خدمت را بافراد سوابق طاعت متواصل . (۱۸) سا (ظ ، ما) . (۱۹) بلندتر . (۲۰) وتااین .
(۲۱) در مسند . (۲۲) تمکین . (۲۳) بخدمات . (۲٤) سا .

پیوسته (۱) در خاطر (مبارك مقرر است ۲) که حقوق اکید اورا بوفور عنایت برعایت برسانیم (۳)، و اورا محسود اقران و مغبوط (٤) اکفاء گردانیم ، (حالی چند ٥) هزار دینار در مواجب او بیفزودیم ، و اموال مواضعی که از دیوان عرض (**حماها الله** تعین ٦) کرده اند در وجه او نهادیم ، و تصرفات (۷) آن بقاع برسبیل اقطاع اورا فرمودیم ، و مقالید حل و عقد و امر و نهی آن مواضع بخصال حمیده و خلال پسندیدهٔ او (۸).

و اورا فرمودیم تا (بنده وار پیش ۹) شرایط ایالت پذیره شود ، و باطن و ظاهر را (بزینت تقوی ۱۰) که عروهٔ وثقی است آراسته دارد ، **واتقوا الله واعلموا ان الله بما تعملون بصیر** ، وچون (۱۱) بواسطهٔ یمن خدمت ما و وفور (۱۲) قوت و قدرت و کثرت حشم وخدم خویش (۱۳) از وحدت **یوم یفر المرء من اخیه** یاد آرد ، وشاخ دولت خویش را بادامت شکر نعمت ایزدی واقامت شرایط خدمت ما شاداب دارد (۱٤) .

و رعایای آن موضع را (۱٥) که بندگان آفریدگار و دعا گویان (دولت ما ۱٦) وبازکشیدگان (دولت او اند ۱۷) بخفض عیش وسبکساری (۱۸) که رضای باری تعالی (۱۹) درآنست مشمول گرداند ، چه عنایت درحق درویشان و رعایت جانب ایشان درفطرت عقل مجبول است و هر کس بقدر حالت و اندازهٔ ایالت خویش بمقتضی **کلکم راع** از جهت ایشان مؤاخذ و مسؤل ، و در (۲۰) استبقاء دولت خویش و استیفاء نعمت ایزدی و استدامت و استقامت (۲۱) احوال تمسك بعروهٔ (مرحمت و معدلت ۲۲)

---

(۱) سا . (۲) ما مصور است و اندیشه برامضاء این عزیمت مقرر . (۳) رسانیم .
(٤) و مضبوط . (٥) ما که چندین . (٦) حماه الله تعالی تعیین . (۷) و تصرف .
(۸) ضا ، سپردیم . (۹) بپذیرفتن . (۱۰) بر نیت صادق و بنیت حاذق و بتقوی .
(۱۱) از این کلمه تا کلمهٔ یاد آرد در نسخهٔ پاریس افتاده است . (۱۲) ظ ، وفور .
(۱۳) ظ ، خویش بیند . (۱٤) گرداند . (۱٥) مواضع را . (۱٦) سا . (۱۷) او یند .
(۱۸) ظ ، سبکباری . (۱۹) سا . (۲۰) هز . (۲۱) استقامت . (۲۲) معدلت و مرحمت .

کند، و خویشتن را بسوز دل بیچارگان و آه سحرگاه مظلومان هدف تیر بلا نسازد؛ **اتقوا دعوة المظلوم فانها لينة الحجاب .**

ونوّاب را بگوید تابارعایا باستخراج مالی خارج معاملت رجوع نسازند، وباری که طاقت تحمل مشاق آن (ندارند که **ولا يكلف ۱)الله نفساً الا وسعها** برایشان نیندازند (۲)، وبتقدمه و تفرقه (۳) درشمل مستضعفان نیفگنند، ومال دیوان بآهستگی حاصل آرند، و بی آنکه رعیت از پای بیفتد و ازجای برخیزد از جای برگیرند، چه که (٤) تعجیل در تحصیل موجب تنفیر باشد و نه (٥) مثمر توفیر .

باید که فلان **حرس الله تأييده و اعطاه من فضله مزيده** (٦) این اوامر (۷) ازمفاخر روزگار خویش شمرد و بچشم طاعت وعبودیت نگرد، تا ازشرف احماد ومزید اعتماد ما بهره مند شود، ورغبت (۸) درنواخت واعزاز او تزاید گیرد، **والله تعالى يوفقه لتقبل (ما اوجبنا عليه و يقبل** [ظ ، وتقبل] **ماهديناه اليه انه الموفق للسداد و المبشر ۹) للعباد .**

سبیل رؤسا و اعیان و رعایا و سکان و ارباب زراعات و اصحاب صناعات آن موضع (۱۰) **حاطهم الله** آنست که والی ومقطع (۱۱) و مآل ومرجع خویش (۱۲) فلان را دانند ، و از انقیاد و طاعتداری او که مراضی ما بدان مقرون است روی نگردانند، و مال و معاملهٔ لسنه (۱۳) (ثلث و سبعين ١٤) و مابعد ها بتمام وکمال باعمال (١٥) او رسانند، و در ادای آن هیچ عذر (١٦) و علت نیارند، و خویشتن (را قاصر ومقصر ندارند ١٧) ، و نوّاب اورا ازمعاودت ومراجعت و مسارعت (١٨) در مطاوعت استغنا دهند، و براحترام عمال (١٩) او متوفر و بحسن (٢٠) اشفاق و

---

(۱) ندارد لايكلف . (۲) نیندازد . (۳) ظ ، تفرقه . (٤) سا . (٥) نه . (٦) مزيد .
(۷) او امرا . (۸) ورعیت . (۹) ما او حينااليه و يقبل ماهدينا عليهانه موفق للسداد والميسر .
(۱۰) مواضع . (۱۱) ضا ، خویش . (۱۲) خود . (۱۳) سنهٔ . (١٤) در نسخهٔ پاریس بجای این دوکلمه ارثام وکلماتی لایقرء نوشته شده است . (١٥) بعمال . (١٦) عذری .
(١٧) مقصر و مال قاصر نگردانند . (١٨) ظ ، بمسارعت . (١٩) اعمال . (٢٠) بحسن .

مکارم اخلاق او (۱) مستظهر باشند، و مقتضای (۲) مثال را بدیدهٔ امتثال تلقی کنند، و ازآفت عدول که وخامت (۳) آن پوشیده نماند توقی نمایند، تامستحق مزید رأفت و مستوجب دوام عاطفت شوند، **ان شاء الله تعالی** (٤).

(٥) این مثال در حق یکی از وجوه ایمه و معارف سادات تحریر می افتاد (٦) دام ظله

اشارت (۷) ارکان مسلمانی و افادت اعوان دین یزدانی و تبجیل سادات (۸) که مشرفند بنسبت حضرت رسالت (ومخاطب بتخصیص ۹) مزیت طهارت **کما قال الله تعالی** (۱۰) **لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً** و تعظیم ایمه که منالک ازمهٔ شریعت و در دریای حقیقت و پیشوای جمع امت و مخصوص عطیهٔ حکمت اند **و من یؤتی (۱۱) الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً** موجب دوام کامرانی و مثمر سعادت دوجهانی است، بتحصیل (۱۲) فراغ بال و نظم عقد احوال ایشان مثال فرمودن و رغبت صادق خویش درین معنی بعالمیان نمودن و در (۱۳) ذمت همت پادشاهان لازم است و در مذهب سلطنت و ملك پروری واجب. و الحمدلله که خاطر مبارك ما پیوسته باین (١٤) شیوه مایل بوده است، و الطاف ما همواره اصناف علما (و اشراف سادات را ١٥) شامل، و میامن آن بایام دولت قاهره **ادامها الله** متواصل.

و این مقدمه متسقست (۱٦) بذکر حال فلان که از شجرهٔ طیبهٔ نبوت زهریست (۱۷) فایح و برذروه فلك رسالت زهره ایست لایح، و باشرف (ابوت از ۱۸) خاندان نبوت از افراد ایمهٔ روزگار و مشاهیر علماء عالم است، سوابق (۱۹) نسب طاهر را بلواحق حسب ظاهر فاخر مزین گردانیده، و در ایراد بدایع بیان اشارت

---

(۱) سا. (۲) و مقتضی. (۳) ضا، و عاقبت (ظ، عاقبت). (٤) ضا، وحده وصلعم.
(٥) عنوان مثال در نسخهٔ پاریس چنین است: این مثال در حق یکی از معارف ساداتی و وجوه ایمه نوشتیم آنرا و علماء معتبر و اصحاب فضل و تمییز و ارباب علمی. (٦) ظ، افتاد.
(۸) اشادت (ش، بر افراشتن). (۸) ساداتی. (۹) و مخاطبت تخصیص. (۱۰) عز من قائل (۱۱) ظ، یؤت. (۱۲) و بتحصیل. (۱۳) در. (١٤) بااین. (١٥) و اشراف را. (١٦) متناسق است. (۱۷) زاهرهایست (ظ، زهرهایست). (۱۸) بنوت (ش، فرزندی). (۱۹) و سوابق.

اصابع و بنان را معین شده، و از خزانهٔ **یؤتی الحکمة** (۱) **من یشاء** (۲) بکرامت خلعتی(۳) تمام اختصاص یافته، وازدقایق فضل وحقایق علم **مالاعین رأت ولااذن سمعت** برنظاره گیان (٤) عالم حقیقت و دور بینان خطهٔ معنی جلوه داده، و در استماع (٥) انواع فضایل متبحر وبراتباع اصناف مآثر متوفر گشته، و باز آنکه این دو وسیلت بزرگ از (حسب و نسب ٦) و موروث و مکتسب حاصل دارد دردعا گویی دولت قاهره **ثبتها الله** (۷) حقوق قدیم ثابت کرده است، و در خدمت حضرت زاهره بارها بمواقف مشهود ایستاده. و بتازگی تحمل اعباء سفر دراز و تکلف مشاق وشقهٔ (۸) بعید واجب (داشته، دریں ۹) نوبت که خاك (۱۰) **بخارا** بانوار دولت و آثار معدلت (۱۱) منور شد و هواء آن دیار بغبار مراکب (۱۲) ما معطر گشت و بخدمت (۱۳) مواکب ما **لازالت بالمیامن محفوفة و عین الکمال عنها مکفوفة**(١٤) شتافت، و عهد اقامت (خدمت و دعا ١٥) تازه گردانید، و مجالس ما چند کرّت بحضور او مستأنس شد (١٦)، و در تحصیل اغراض خویش بمثال اشرف **نفذه الله** مستظهر گشت (۱۷)، وازکمال انعام عام ما که باهل (۱۸) علم زیادت اختصاصی (۱۹) دارد بهرهٔ تمام گرفت، اکنون که رایات مارا باختیار میمون وایام همایون تا (۲۰) سعادت مساعد و حصول مقاصد بمستقر جلال و مرکز اقبال (اتفاق وصول افتاد و گنجور ۲۱) همت ما در خزانهٔ رحمت برجهانیان بگشاد ایـن مثال مجدّد در حق اوصادر (۲۲) فرمودیم، تا همگنان لطف رای ما دربارهٔ او موفور دانند، ومحل او در حضرت جلت معمور شناسند، و بواسطهٔ این مهاجرت که باسوابق حقوق مضاف کرد تمهید(۲۳) مکانت وتقدم منزلت او درخدمت تصور کنند،(٢٤) **ان شاءالله تعالی**(۲۵)

---

(۱) الملك. (۲) ضا، الایة. (۳) خلعت. (٤) نظارگیان. (٥) استجماع. (٦) نسب و حسب. (۷) ضا، تعالی. (۸) شقة (ش، بضم و کسر اول بمعنی سفر دور وراه سخت است). (۹) داشت، ودراین. (۱۰) ضا، خطة. (۱۱) ضا، ما. (۱۲) مواکب. (۱۳) بخدمت. (١٤) مکفوفة. (١٥) دعا. (١٦) گشت. (۱۷) شد. (۱۸) بااهل. (۱۹) اختصاص. (۲۰) با. (۲۱) و اتفاق افتاد که خود. (۲۲) اصدار. (۲۳) تمهد. (٢٤) کنند. (۲٥) ضا، و بر حکم امتثال مثال بلا اهمال و امهال ممتثل این منشور شدن از لوازم شمرند.

(۱) این عهد بیکی از کبار ایمه نبشته می آید درمعنی تفویض اعمال بعضی از ولایت او

تمهید قواعد خیرات و تشیید مبانی حسنات و رعـایت مصالح دینی و کفایت مهمات شرعی و تفخیم قدر صلحا و فضلا و تعظیم امر (۲) ایمه و علما ـ که (جمله ابناء ۳) و ورثهٔ انبیا اند بلکه (٤) بفتوی مرکز رسالت پای در دایرهٔ نبوت می‌نهند که **علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل** ـ برقضیهٔ **(الدین والملك توأمان** مثبت ٥) اقدام دولت و مستدعی نظام مملکت است ، چه مهمات دین و دولت بهم پیوسته است و علایق این باحقایق آن درهم نشسته (٦) ، ملك بی دین از راه حقیقت باطل بود (۷) و دین بی ملك از پیرایهٔ سیاست عاطل ، و احکام مبانی جهانبانی (۸) تنفیذ احکام دین (۹) ربانی متعذر ، چنانکه اشارت نبوی خلاصهٔ این معنی در ضبط عبارت می آرد (۱۰) که **الملك اس والدین حارس و مالا حارس له فمهدوم .**

ویکی ازهدایای عطایای ربانی و تحف لطف یزدانی دربارهٔ ما آنست که فطرت مبارك ما برالتزام این عادت و اکتساب این سعادت مجبول است ، و طبع فیاض ما که (در تزاید ۱۱) ریاض مکرمت (۱۲) باشد با کرام فضل (۱۳) و انعامی (١٤) صلحا مشعوف ، و رغبت صادق ما که قاید زمـام مرحمت بود بر تربیت علما و تقویت ضعفا موقوف ، وهمواره خواهیم که بوجود ایمهٔ کبار که اعضاد ملت وپایمردان دینند دست شریعت قـوی باشد و منهج اسلام (بنوی ، و دواعی ۱۵) صـلاح م وفور (۱٦) و غوغای (۱۷) فساد مکفوف ، وقواعد خیر مشید وسواعد حق (مؤبد ، وبحمدالله ۱۸) هر روز همت ما در رعایت این مصلحت عالیتر است و رغبت ما در امضاء این عزیمت

---

(۱) عنوان عهد در نسخهٔ پاریس چنین است : این عهد نامه ایستکه هم بعضی کبار وصدور را نوشته شد در تفویض بعضی از اعمال . (۲) سا . (۳) ظ ، حملهٔ انباء . (٤) ظ ، و بلکه . (٥) دین وملك توأمان مثبت . (٦) بپوسته و بسته است (ظ ، بسته) . (۷) سا . (۸) ضا ، بی . (۹) سا . (۱۰) می آورد . (۱۱) تزاید (ظ ، رایذ) . ش ، رائد کسی‌را گویندکه از طرف کاروانیان برای پیداکردن منزل مناسب پیش فرستاده میشود . (۱۲) مملکت . (۱۳) ظ ، فضلا . (١٤) وانعام . (۱۵) سوی ، دواعی (ش ، سوی بمعنی راست و هموار است) . (۱٦) ظ ، مرفوف (بمعنی گرامی داشته شده) . (۱۷) و عوادی . (ش ، جمع عادیه بمعنی زیان و بدی و ستم) . (۱۸) مؤید ، والحمدلله .

عالی تر (۱) ، وسلوك این مناهج رشاد و ارتقاء این مدارج سداد بردولت ومملکت خویش (دیده ایم ازآنچه ۲) که سبب آرایش جهان و آسایش جهانیان است مبارك دیده ایم ، و دلایل میامن این سیرت گزیده و مخایل محاسن [آین عادت ۳) پسندیده بر (٤) صفحات اعمال جهانداری ووجنات احوال شهریاری (لایح وواضح یافته ایم ٥) ، **وما ذلك الا من فضل الله ورحمته و حوله و قوته ، (نحمده حمداً يستجلب مزيد عطائه و يستحلب لبان اثار نعمائه ٦).**

بحکم این کلمات متسق و مقدمات متناسق چون خواجهٔ (اجل فلان **ادام الله ایامه ۷) و قرن بالنجح مرامه** - بازانکه حقوق خدمت (۸) دربارگاه ما که مطرح انوار سعادت است مؤکدگردانیده است وقاعدهٔ ملازمت بردرگاه ما که مشرح (۹) شوارد مراداتست ممهد کرده ودر (۱۰) مجلس مبارك ما حرکات وسکنات او بلواحظ ارتضا مرموق ومنظور شده واز انعام وافر ما بحظ اوفر محتظی (۱۱) گشته وبکرات ومرات دربارگاه اعلی **اعلاه الله** بتقبیل بساط اشرف انبساط یافته - ازمشاهیر فضلاء عصر ونحاریر علماء دهر است ، ودراستجماع بدایع فضایل واستبداع روایع شمایل (۱۲) و از (۱۳) طبقات ارباب هنر بمزیت اهلیت و فضیلت منقبت (١٤) مستثنی است و از زمرهٔ ایمه بکمال تبحر در کل احوال (۱٥) ابواب و وفور توفیر (١٦) برجمله آداب ممتاز ، اصناف علوم خاطر نقاد (۱۷) اورا منقاد گشته است (۱۸) ، و عفاف طعمه وظلف نفس طینت پاك اورا معتاد شده ، سماحت فضل حق (وفصاحت سحبان وابل با براعت فزون اوایل در زبان ۱۹) او نهاده است ، و علوم (دینی اورا ۲۰) باعمال

---

(۱) صادقتر (ظ ، غالی‌تر) . (۲) سا . (۳) سا . (٤) وبر . (٥) واضح ولایح یافته . (٦) ونحمده حمدایستجلب لبان نعمائه . (۷) امام اجل افضل ... الدولة والملة و الملك و الدنيا والدين ... الاسلام والمسلمين ادام‌الله فضله و ايامه . (۸) سا . (۹) مشرح (ظ ، مسرح) . (۱۰) در . (۱۱) ش ، کامیاب و بهره‌مند . (۱۲) ش ، جمع شمیله بمعنی‌خوی وطبیعت ، و روائع جمع رائعة بمعنی زیبا و بسیار نیکو . (۱۳) ظ ، از . (١٤) کذا و شاید سابقیت باشد . (۱٥) سا . (١٦) توفر (ش ، صرف همت) . (۱۷) وقاد . (۱۸) گشته . (۱۹) فصاحت سحبان وابل در زبان و بیان (ظ ، فصاحت سحبان وایل بابراعت قرون اوایل در زبان و بنان) . (۲۰) دینی‌را .

دنیاوی امتزاجی لطیف بروجهی شریف داده ، ودر (۱) عنفوان موسم جوانی وعنوان صحیفهٔ زندگانی و ریعان شباب و رونق عمر ــ که مجال برعات (۲) هوای نفسانی و وقت توقان (۳) قوای شهوانی باشد ــ از ارتکاب معاصی اوامر (٤) یزدانی و اجتذاب نواصی مقتضی (٥) جوانی اجتناب نموده ، و بعروهٔ وثقـای تقوی و حبل متین عقل مبین استمساك و اعتصام واجب داشته .

درین وقت رأی (ما چنان اقتضا کرد ٦) که بردیانت او اعتمادی مستأنف (۷) فرماییم ، وچهرهٔ احوال اورا (بجمال زیادت ۸) تربیت بیاراییم ، وحق علم وفضل اورا بدیدهٔ عنایت برعایت رسانیم ، (چه که علم جوهری ۹) عزیز است در خزانهٔ هر طبعی نیاید ، و فضل رایدِ عالی همت است بهر منزلی رای مقام نکند ، نه توفیق طلب علم هرکس را (۱۰) دریابد ونه چشم (هر طالب بجمال مطلوب مکتحل شود ، صد هزار میل انتظار در دیدهٔ ۱۱) پویندگان راه امید کشتند (۱۲) تا نظر یك خاطر برچهرهٔ (دلگشای علم ۱۳) افتد ، و صد هــزار دست ردّ در (۱٤) سینهٔ جویندگان نعمت وصال نهند تا دست یك طالب (۱٥) بگوشهٔ دامن مقصود (۱٦) رسد ،

(شعر)

سالها باید که تا یك سنك اصلی زافتاب ‖ لعل گردد در **بدخشان** یا عقیق اندر **یمن**

پس هر که از حضرت ربّانی (کرامت این خلعت ۱۷) یافت و بمزیت این اختصاص مشرف گشت بر تربیت او اقبال فرمودن (و باعزاز او اعتزاز ۱۸) نمودن و دراکرام او باهمال دقیقهٔ (راضی نابودن بحسن ووفور منقبت او دردرجه ومزیت ۱۹) او افزودن (از لوازم و مواجب ۲۰) باشــد ، و بدین (۲۱) موجبات **بدر الدین** را که

---

(۱) در . (۲) نزغات ظ ، نزعات (جمع نزعة بمعنی کشش و تمایل) . (۳) نزقات . (ش ، جمع نزقة بمعنی ازجای برانگیخته شدن و تاختن) . (٤) باوامر . (٥) بمقتضی . (٦) چنان دید . (۷) ش ، تازه و بی سابقه و ازسرنو . (۸) بزیادت جمال . (۹) چه علم جوهر . (۱۰) هرکسی را . (۱۱) سا . (۱۲) کشند . (۱۳) علم دلگشای . (۱٤) بر . (۱٥) طلب . (۱٦) مطلوب . (۱۷) خلعت این کرامت . (۱۸) و باعتزاز او اهتزاز . (۱۹) ناراضی بودن وبحسب وفورمنقبت او درجه ومرتبت . (۲۰) ازمواجب و لوازم . (۲۱) بدین .

از هنرهای رایق و فایق (و رائق دقائق ۱) علوم است بشغلی (۲) تازه لایق منصب او نصب فرمودیم، و مناصب امور دینی از تدریس و تذکیر و امامت و خطـابت و غیر آن درفلان (۳) ولایت ــ که ازامهات بقاع مملکت (٤) ومعظمات نواحی حضرت است (٥) و باهتمام (چنواو بزرگی‌که احتیاج ٦) تمام داشت ــ بعقل کامل و فیض شامل او باز گذاشتیم، وبرآن جملت که او را جانب عزیزصدری اجلی **برهان الملة و الدینی دام عزیزاً** مسلم داشته است ــ مشفوع بتمکین (۷) تمام ومقرون باحترامی بلیغ و مقفی بخلعت (۸) مـوفی ــ برو مقرر فرمودیم، و قلـم فتوی او در آن دیار جاری گردانیدیم.

و مثال دادیم تاباستشعار ردای تقوی استظهار رضای مولی خویشتن را حاصل آرد که (۹) **یاایهاالذین آمنوا اتقوالله و ابتغوا الیه الوسیلة** ؛ (وبرراستکاری ۱۰) که موجب رستگاریست طبیعت را باعث آید، ودر مراقبت جانب ایزدی اگر چه از راه فطرت این فطنت اورا حاصلست بیفزاید، و در اقامت مفروض و مسنون شرع (تکاسل و تغافل ۱۱) نبرزد، و دین نفیس را که (علقهٔ مظنهٔ ۱۲) عقلاست بدنیای خسیس که مطیهٔ (۱۳) صد هزاران (۱٤) بلاست نفروشد، **والاخرة خیر لك من الاولی**، و چون علم ایزدی بجملگی افعال و اقـوال (و برخطرات ۱٥) و نظرات آدمیان احاطتی شامل دارد که (۱٦) **یعلم مافی البر و البحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها** دیدهٔ (۱۷) بصیرت باز گشاید، و جوارح اعضا را (۱۸) از آنچه نه (۱۹) رضای حق باشد دست فروبندد، وامروز (۲۰) خشیت کردگار برقضیت **انما یخشی الله من عباده العلماء** قرین روزگار خویش دارد و درکل احوال از اهوال **یوم لاینفع**

---

(۱) سا، (ظ، راتق و فاتق). (۲) بشغل. (۳) سا. (٤) مملکت است.
(٥) حضرت. (٦) چون او بزرگی تمام، (ظ، چنو بزرگی احتیاج). (۷) تمکینی.
(۸) بخلعتی. (۹) سا. (۱۰) وبراستکاری. (۱۱) تغافل و تکاسل. (۱۲) علقة مضنه ـ ظ، علق مضنة (بمعنی مالی نفیس که صاحبش بدان بخل کند). (۱۳) ظ، مظنهٔ.
(۱٤) هزار. (۱٥) و خطرات. (۱٦) سا. (۱۷) بصر. (۱۸) و اعضارا.
(۱۹) سا. (۲۰) و از روز.

مال ولا بنون یاد آرد ، (تافردای قیامت که دعوات ۱) **ربنا اخرنا الی اجل قریب** مسموع نیاید (از اذیت و حیرت و عتاب و خطاب ۱) **ذلك بما قدمت یداك** باز رسته باشد ، وبمراضی کردگار ومحامد پروردگار (۳) متضمن صلاح دوجهانی ومتکفل سعادت جاودانی باشد پیوسته .

و فرمودیم تا برتلاوت کتاب خدای عزّ وجل که مفتاح گنج هدایت ومصباح کنج غوایت است متوفّر باشد وبفواید وعواید آن درکفایت مهمات وتحقیق مبهمات و حل مشکلات ودفع (٤) معضلات مستظهر و ازبینات (آن مستیسر ٥) وبمصابیح آن مستضیء (٦) ، **فانه الحجة الباهرة والمحجة الظاهرة ، و الطریق المهیع** (٧) **والامام المنیع** (٨) ، **الکاشف الظلم** (٩) **الخطوب الشافی من سقم القلوب ، کتاب انزلناه الیك مبارك فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون** ، وباخبارنبوی وآثار (١٠) مصطفوی مهتدی باشد و باین (١١) سجایای حمیده و وصایای عتیده (١٢) مقتدی ، **فانه علیه افضل الصلوات و اشرف التحیات هو الذی یدعو الی الهدی وما ینطق عن الهوی ، قال الله تعالی وما** (١٣) **اتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا ،** ومتابعت آثار صحابه را (**رضی الله عنهم** ١٤) ایثار کند ومشایعت اجماع ایمه را اختیار واجب دارد ، **فمن اخذ بالکتاب اهتدی ومن اتبع السنة نجا ومن تمسك بالاجماع سلم** ، و درواقعات شرعی که ازواستفتا (١٥) کنند احتیاط بلیغ برزد (١٦) ، ودرتحقیق جواب آن واعتبار وجوه و استدلال (١٧) باقصای مجهود وقصارای اجتهاد برسد ، وبحسب امنیت وداعیهٔ غرض خویش اقوال شاذ واحکام نامعتبر را برکار نگیرد .

(١) تا فردا که دعوت . (٢) از آفت عتاب و حیرت خطاب . (٣) مثا ، ک . (٤) و رفع .
(٥) مستدر (ظ ، آن مستشیر) . (٦) ظ ، مستنیر . (٧) ش ، بروزن مکتب گشاده و آشکار .
(٨) ظ ، المتبع . (٩) بظلم (ظ ، لظلم) . (١٠) وانوار . (١١) و باآن (ظ ، وبان) .
(١٢) ش ، بزرك و آماده و مهیا . (١٣) ما . (١٤) سا . (١٥) استفاده .
(١٦) برزد . (١٧) ظ ، استدلال .

و فرموديم (تا در مراقبت ۱) شرايط اركان وابعاض (و مواظبت حدود ۲) دقايق (۳) ركوع وسجود نماز كه عماد (اسلام وقرة ٤) عين اهل يقين است بواجبى جاى آورد، (و از تكبير تحريم تا خاتمهٔ تسليم باطن و طويت بظاهر لفظ و قول ٥) يكسان دارد، ودروقت اداى آن بردای خضوع وخشوع مستشعر باشد، وهواجس (٦) فكرت را از حريم سينه زاجر آيد.

و فرموديم تا عقد جماعات وصلوات اعياد در آن نواحى مبرم گرداند، ونداى **يا ايها الذين آمنوا اذا نودى للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر الله (الآية)** گوش هوش همگنان فرو خوانند (۷)، و برعادت معهود وسنن (۸) مألوف ابهت (۹) امامت واهليت خطابت خويشتن را حاصل آرد، وهيچ دقيقه ازفرايض (نماز وسنن فرو نگذارد ۱۰) كه رعايت آن واجب است وعلم (او بدان محيط ۱۱) و از سر تحقيق در تلفيق كلمات خطبه عقايد (۱۲) الفاظ خوب را خطبه (۱۳) واجب دارد، بوقار وسكينهٔ تمام وقرار وطمانينهٔ بواجب وزبان (١٤) بقول صدق فصيح (واملى بفضل حق فسيح ۱۵) و خفيت (۱٦) وخشيت ظاهر وباطن حمد و سپاس يزدانى وتقديس وتنزيه ربانى - مستوجب (۱۷) مزيد سعادات وافضل طاعات وعبادات است - تقديم كند، و بعد از آن شرط صلوات و ارسال تحيات ودعوات بروح مكرم وروضهٔ معظم پيغمبر (**عليه السلام وعلى آله و اصحابه ۱۸**) **مصابيح الظلام** بزبان (۱۹) گوياى حق ودل (۲۰) جوياى تحقيق باقامت رساند، و برسبيل وعظ وتنبيه واذكار واعلام (۲۱)

---

(۱) تا مراقبت . (۲) و حدود و مواظبت . (۳) ظ ، و دقايق . (٤) دين و قر .
(٥) و از ابتداء تكبير تاخاتمت تسليم باطن نيت و طويت باظهار (ظ ، با ظاهر) قول و لفظ .
(٦) ش ، جمع ها جس بمعنى آنچه بخاطر گذرد . (۷) خواند . (۸) و رسم . (۹) اهبت (ش . بضم اول بمعنى لوازم) . (۱۰) و سنن فرو نگذارد (ظ ، وسنن) . (۱۱) بدان محيط فرو نگذارد . (۱۲) عقايل (ش ، جمع عقيلة بمعنى زن نجيب و بزرگوار) .
(۱۳) حفظ (ش ، و خطبة بكسر اول بمعنى خواستگارى است) . (١٤) و زبانى . (۱۵) سا .
(۱٦) و خيفت (ظ ، و هيبت) . (۱۷) كه مستجلب . (۱۸) صلى الله عليه و سلم واصحاب .
(۱۹) بزبانى . (۲۰) ودلى . (۲۱) و علم (ظ ، اعلام) .

و اخطار مسلمانان که طالبان راه حقیقت (۱) و جویندگان (طریقت اند ۲) لازم شمرد، ودعاء دولت وثناء حضرت امیرالمؤمنین وامامالمسلمین وخلیفهٔ (۳) وقت - که مدار رونق اسلام بدوام آن منوط است و قرار قواعد ایمان بنظام (او متعلق - بثناء وافی و اعتقاد ٤) صافی بپایان برد، و بعد از آن دعاء دولت ما - که استظهار تمام درمقاومت دشمنان دین ودولت و مخاصمت (۵) اعداء ملك وملت و دفع اشرار وقلع کفار - (تقصیر ننماید ٦)، وداد آن باخلاص تمام که بدرقهٔ اجابت شود بدهد.

و فرمودیم تا بقاع خیرات (ناحیت و مبانی و مساجد طاعت ۷) آن ولایت را از خرابی و خلل مصون و محروس دارد و باهل صلاح و سداد (۸) و طوایف زهاد وعباد معمور ومأنوس، و از آن مساجد و مواضع خللهای سابق بعمارت لاحق بردارد و ثناء (دولت جمیل ۹) مارا و ثواب جزیل روزگار خویش را حاصل آرد، **انما یعمر مساجد الله من امن بالله والیوم الآخر**، ودر تکثیر نفع و تثمیر ریع اوقاف آن کوشیار (۱۰) باشد، ودرحفظ موال وتفحص احوال و انصاب (۱۱) آن در (وجوه مصارف ۱۲) مبالغت نماید (۱۳).

و فرمودیم تا مردمان آن ناحیت را بوعظ و تذکیر ازملازمت مواقف هوی که خدایرا (١٤) بدان رضا نباشد تنفیر کند، و براستیفاء (۱۵) فرایض ایزدی و احیاء سنن محمدی و ملابست شعار پرهیزگاری ومحافظت شرایط رستگاری تحریض لازم شمرد، و درتقبل این اقوال وتعود باین (١٦) افعال **ابدأ بنفسك** برخواند، ونخست این شرایط باخویشتن مخمر و مقرر گرداند و از واعظ **یعظکم لعلکم (تذکرون** این معانی بسمع امتثال بشنود، تا عرضهٔ اغراض که ۱۷) **اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم** (بجا آرد ۱۸).

---

(۱) حقیقتند. (۲) جادهٔ طریقت. (۳) خلیفهٔ. (٤) آن متعلق بثنای وافی و اعتقادی. (۵) و مخاصمان. (٦) بدانست - آغاز نهد. (۷) و مساجد و مبانی طاعات (ظ ، آن ناحیت ومساجد ومبانی طاعات). (۸) سا. (۹) جمیل دولت. (۱۰) اوشان. (۱۱) ش، بهره قرار دادن. (۱۲) مصارف وجوب. (۱۳) کند. (١٤) خدارا. (۱۵) استبقاء. (١٦) این. (۱۷) ترحمون معنی بسمع امتثال بشنوند تاعراضهٔ اعتراض. (۱۸) نشود

و فرموديم (كه آن ۱) كسانى را كه بصدق نيت و فرط اهليت آراسته باشند بر (۲) تعلم وتفقه دارد، ومراسم تدريس ومواسم تعليم را در آن ولايت احيا كنند، و متفقه (۳) و متعلمان را بسحايب افادت خويش سيراب گرداند.

و فرموديم كه (٤) تا ازين مهمات در آنچه بمواقع (٥) شواغل ممارس آن نتواند بود وبسبب مجاورت حضرت وملازمت خدمت ما بدان (قيام نتواند ٦) نمود نايبى كه در آن فن ماهر باشد و اهليت و استحقاق و محاسن اخلاق او ظاهر (بود بدان ۷) مهم نصب كند، و خير و شرّ و نفع و ضرّ آن (در پيش چشم ۸) دارد، تادرعاجل از وسمت (۹) عتاب ودرآجل از آفت عقاب (فارغ باشد۱۰) وازبيم غرامت و تبعهٔ ندامت (ايمن گردد ۱۱).

بايد كه فلان **ادام الله ايامه و جعل التوفيق امامه** بدين (۱۲) جمله رود، واين فصول كه اصول اين كار است بسمع تفكر وتدبر بشنود، وازجادهٔ رضاى يزدانى بتتبع (۱۳) هواى نفسانى روى نگرداند، و صلاح حال (و حفظ مآل ١٤) در امتثال اين اوامر و ارتسام اين شرايط داند، **فقد وقفناه بها على سواء السبيل وارشدناه منها على واضح (۱۵) الدليل، وعددنا مواعظ وافية كافية لنجعلها لكم تذكرة وتعيها اذن واعية، ويوفقه الله تعالى على ان يجعل (اوثناء لنا هذا امثالا ۱٦) يحتذيه (۱۷) و مقالا يصطفيه و اماماً يقتفيه، و صلاح (۱۸) الدارين فيه، والله المستعان و عليه التكلان.**

سبيل (۱۹) ايمه و قضات و علما و متصرفان و نوّاب ديوان و رعايا (و ساير طبقات ۲۰) مردمان فلان ولايت ومضافات و نواحى آن **رعاهم الله** آنست كه فلان را **ادام الله فضله** (۲۱) مدرس ومذكر وامام وخطيب خويش دانند، ومقدم اورا (۲۲)

---

(۱) تا. (۲) و بر. (۳) و متفقهه. (٤) سا. (٥) بموانع. (٦) نتوان. (۷) باآن. (۸) نصب‌عين. (۹) و صمت. (۱۰) سا. (۱۱) آمن باشد. (۱۲) برين. (۱۳) بتبع. (١٤) و مآل. (۱۵) اوضح. (۱٦) مثالنا هذا مثالا. (۱۷) ظ، يحتذيه. (۱۸) ظ، فصلاح. (۱۹) سا. (۲۰) و طبقات. (۲۱) سا. (۲۲) او.

عزیز دارند، و در تبجیل و تعظیم او (مبالغتی عظیم بجای آرند ۱)، و مرسوم و رسوم آن اشغال بتمام و کمال بی استعطال (۲) رأی والتماس فرمان مجدد باو رسانند، واسباب مزاحمت و ابواب مداخلت منقطع وبسته دارند، وامداد شکر او که بردرگاه ما اثری بلیغ (و موقع جسیم دارد ۳) پیوسته گردانند، و فرمان مارا برعادت معتاد منقاد باشند، تا محامد و مراضی ما (بروزگار ایشان ٤) شامل گردد، و مقاصد و مآرب ایشان (٥) در ضمن آن حاصل آید، **ان شاء الله تعالی.**

این مثال از جهت (٦) معماری ولایت خوارزم (نبشته می آید ۷)

جهانداری را مبادی (۸) و مقدمات بسیار است و شهریاری را (۹) مصالح و مهمات (۱۰) بیشمار، و حصول آمالرا ابواب و فصول متعین و وصول (و اموال را فروع و اصول متقین ۱۱). و چون این قوانین برمنهج رشاد و جادۀ سداد تمشیت یافت و اوایل و اواخر و موارد و مصادر آن بنظر صاحب خرد (۱۲) مرموق گشت (و قصر پادشاهی هر روز مشیدتر و منیع تر شود، و اساس کامرانی هر ساعت ۱۳) اکیدتر و رفیعتر گردد، و فراغ دل از دواعی اختلال احوال یکباره حاصل آید، و اصل معظم تر و رکن محکم تر از اصول و ارکان پادشاهی ــ که رعایت آن ازلوازم است و عنـایت درباب آن از فرایض و لفظ نبوی که قاید زمام معرفت و راید ریاض حقیقت باشد درتحریض برآن وارد ــ عمارت وآبادانی وزراعت ودهقانی ولایت است که **التمسوا الرزق فی خبایا الارض**، چه که (١٤) مصالح جهانبانی بعمارت و آبادانی مضبوط شود، و شرایط مملکت بروابط دهقنت مربوط باشد، **لاملك الا بالرجال ولا رجال الا بالمال ولا مال الا بالعمارة** (١٥)، و اگر در عمـارت و آبادانـی

---

(۱) مبالغت کنند. (۲) بی استطلاع. (۳) دارد و موقعی جسیم. (٤) روزگار ایشانرا.
(٥) سا. (٦) بجهت. (۷) نوشته آمد. (۸) مهمات. (۹) و شهریاری.
(۱۰) و مبادی. (۱۱) اموالرا ابواب و فصول متقین (ظ، متبین). (۱۲) خردی.
(۱۳) هر روز قصر پادشاهی مشید تر و هر ساعت اساس کامرانی. (١٤) سا. (١٥) ضا، بالعدل (ظ، ولا عمارة الا بالعدل) ولا عدل الا بالسیاسة والرافة.

اهمال وفتور رود دراموال دیوانی (نقصانی وقصوری ۱) پیدا آید، وچون(۲) عرصهٔ دیوان تنگی گرفت و وجوه دخل نقصان پذیرفت مصارف اخراجات روی در حجاب تعذر کشید (۳) ، و مواجب بواجب (خدم و حشم ٤) نرسد، و موجب (اختلال آراء وانفاس ٥) اهوا شود، وفتور بصدق نیت خدمتکاران وکدورت بصفاء (٦) طویت هوا داران راه یابد، و اندیشهٔ تفرق و طلب تفوق در دلها جای گیرد ، و اگر تدارك آن فرموده نشود و تلافی آن کرده نیاید **والغیاذ بالله** عقد پادشاهی واهی گردد، و قاعدهٔ مملکت انهدام پذیرد.

پس بدلالات این مقالات معلوم می شود که (۷) عنایت در باب عمارت صرف فرمودن وبجوامع همت باین (۸) مهم توجه نمودن برمقتضی عقل پادشاهانه (۹) لازم است و برموجب خرد ملوکانه (۱۰) واجب، و تمشیت این کار وامضاء این عزیمت جز بواسطهٔ معماری ـ که در مضمار کفایت و شهامت سابق و مجلی باشد و ببدایع آداب (۱۱) وروایع هنر متزین ومتحلی و انواع (۱۲) مفاخر او برصفحهٔ ایام واضح و هویدا و آثار مآثر (۱۳) او برچهرهٔ روزگار ظاهر و پیدا ـ میسر نشود.

بحکم این سوابق، رای انور ما ـ که بتأیید حق موفق است ومعرفت (عقاب امور ١٤) چون مبادی و صدور او را محقق ـ درین مهم نازك وکار معظم بعد از کثرت اغشا (۱٥) و فرط اختبار و نظر (۱٦) اختیار براجل فلان **ادام الله تمکینه** (افکندیم ، چه که او صنیع دولت و رضیع ۱۷) نعمت ماست، و در (۱۸) ابتداء طفولیت وعهد مهد در مدد (۱۹) عنایت و حضانت شفقت ما پرورش یافته است، و بحسن تربیت و لطف تنمیت ما مخصوص (بوده ، حسب ظاهر ۲۰) و نسب طاهر او (۲۱) دراکناف عالم ظاهر است وفضایل عتید وشمایل سدید او متزاید ومتظاهر،

(۱) نقصان وقصور. (۲) جون. (۳) کشد. (٤) حشم و خدم. (٥) اختلاف آراء وانقسام. (٦) بصفوت. (۷) منا ، بدان. (۸) باین. (۹) پادشاهی. (۱۰) ملکانه. (۱۱) ادب. (۱۲) انواع. (۱۳) و مآثر. (۱٤) اعقاب. (۱٥) اعتبار. (۱٦) نظر. (۱۷) افکند چه او رضیع دولت و وضیع. (۱۸) و از. (۱۹) مهاد. (۲۰) بود ، وحسب زاهر. (۲۱) سا.

ومساعی مشکور ومقامات مشهور دودمان (۱) او درخاندان مبارك ما که سایهٔ رحمت است چون آفتاب پیدا که (۲) **الشمس لاتخفی (۳) بکل مکان**، (و دأب ذات حمیدهٔ ٤) او آنست که چون مهمی نازك بحسن کفایت و یمن هدایت او تفویض فرماییم آثار اهتمام او دراتمام آن ستوده باشد، وبروفق رضای ما آن مهم بقضا (رساند، و برموجب ٥) این مقدمات معماری ولایت (٦) **خوارزم عمرها الله مع تباعد ارجائهاو تباین انحائها** (بدو ارزانی ۷) داشتیم، واین عهدهٔ بزرك بکفایت معهود او باز گذاشتیم.

و اورا فرمودیم تا بآثار (جمیل و افعال سدید پدر ۸) خویش جانب عزیز صاحب اجل کبیر فلانرا (۹) **دام عزیزاً** ـ که دیدهٔ دولت بجمال کفایت او روشن است و عرصهٔ مملکت بکمال معدلت او گلشن ـ مقتدی باشد، **فحق علی ابن الصقر ان یشبه الصقرا**، و بشعار پرهیزگاری و دثار نیکوکاری مرتدی (باشد که ۱۰) **ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون**، ومراقبت حدود دین (۱۱) یزدانی برجمله اغراض امانی (۱۲) مقدم دارد، چه برمردم (عالم عاقل ۱۳) وخامت عاقبت ظالم پوشیده نماند، **ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون**، و در افعال پسندیده ـ که طبیعت او بدان (۱٤) مجبول است و همت او باعتیاد (۱٥) آن مشغول ـ بیفزاید، وازاوج صورت (۱٦) ترفع بذروهٔ حقیقتی (۱۷) تواضع گراید. (**والتواضع سلم الشرف**، و میان توفیر دیوان و ترفیه رعایا جمع گرداند، بل ۱۸) که رعایت جانب رعیت اولی (داند، که ۱۹) چون رعیت معمور باشد و رغبت ایشان در دهقنت موفور (۲۰) مال دیوانی بتمامی (۲۱) با ذخیرهٔ نیکونامی حاصل آید، و چهرهٔ مقصود (بزیور حصول بنیکوتر وجهی جمال نماید ۲۲). و با مردمان و رعایا علی العموم و عمال و متصرفان

---

(۱) ودودمان. (۲) سا. (۳) لایخفی. (٤) وآداب حمید. (٥) رسد، بموجب.
(٦) ضا، خطة. (۷) و ارزانی. (۸) حمید و افعال پسندیده. (۹) فلان.
(۱۰) سا. (۱۱) سا. (۱۲) و امانی. (۱۳) عاقل عالم. (۱٤) برآن.
(۱٥) باعتقاد. (۱٦) صورتی (ضا، صوری). (۱۷) حقیقی. (۱۸) سا.
(۱۹) چه داند. (۲۰) سا. (۲۱) بتمامت. (۲۲) بازیور نیکوتر وجهی جمال.

و دهاقین و کارکنان بتخصیص طریق مجاملت وحسن معاملت برزد(۱)، که حرمت این جهانی با تبعهٔ بدنامی چیزی نیرزد، و همگنان را بحسن رعایت و مزید عنایت خویش مستظهر (دارد وبرزراعت ۲) وعمارت وامتثال حکم خود متوفر، وهرکه از (اعمال اثر تخیر ۳) در خدمت فرا نماید و در عمارت و آبادانی بیفزاید و او را (٤) بزیادت شفقت وتربیت واهتمام وتقویت خویش مخصوص گرداند، واستعطاف اصناف الطاف ما دربارهٔ او واجب (٥) داند، تا کسوت ایام آن کس بطراز اعزاز مطرز کنیم، واورا بمزید انعام واکرام ازابناء جنس ممیز گردانیم (٦)، **انا کذلك نجزی المحسنین**، تا هم آن کس بمشاهدهٔ اثرسعی نجیح خویش بزیادت حرص (برجمله اغراض منتهج ۷) باشد و هم استهناض (۸) رغبت دیگران درضمن آن مندرج، و آنکه شرایط عمارت و زراعت وجد و جهد فرو گذارد و بدبختی اورا براهمال و اغفال دارد ودر وقوع خرابی و خلل باعذار و علل تمسك سازد (۹) آنچه **شمس الدین** از تهذیب و تأدیب او بخویشتن تواند بطریقی که داند بتقدیم رساند، و اگر بملامت و تنبیه از ضلالت وتقصیر (۱۰) منزجر نشود وینابیع بصیرت و هدایت او منفجر (۱۱) نگردد (بدیوان اعلی ۱۲) **اعلاه الله** باز نماید، و برأی ما **نور** (۱۳) **الله** عرضه دارد، تا اثری از تدارك آن تقصیر بتعریك آن مقصر فرا نماییم، (و دیگری را که برخلاف او رود و رسم تقصیر متروك ومنهج توفیر مسلوك دارد نصب فرماییم ۱٤)، واگر دراستعمار اعمال (۱٥) ولایت و استثمار اغراس کفایت باستنماء (۱٦) رای ما ماسه (۱۷) باشد تقدیم استطلاع واجب دارد، تا مثال اعلی (**اعلاه الله** بی درنگی ۱۸) برمقتضی رای انور نفاذ یابد، و حجاب تردد از پیش رؤیت او برخیزد.

باید که فلان **دام تمکینه** برقضیت غایت (۱۹) کفایت معهود غایت مجهود

---

(۱) ورزد. (۲) گرداند و بزراعت. (۳) اعمال (ظ، عمال) اثری خیر. (٤) او را. (٥) واجب تر. (٦) کنیم. (۷) مبتهج. (۸) استنهاض. (۹) کند. (۱۰) ضنا. و تمویه. (۱۱) مفتخر. (۱۲) دیوان اعلی را. (۱۳) نوره. (۱٤) سا. (۱٥) اعمار. (۱٦) ظ، باستیمار (بمعنی مشورت). (۱۷) حاجتی - ظ، حاجتی ماسه (یعنی حاجتی مهم). (۱۸) بی درنك. (۱۹) سا.

درین باب که قبول کرده است بجای آرد، وازجد بلیغ خویش باعثی شفیق (۱) براتمام آن مهمات (گمارد، وچنانکه ۲) تخوم (۳) ولایت بسمت آبادانی موسوم شود ورسوم جایره ازاطراف مملکت معدوم گردد (٤) و رای (٥) ثاقب مارا از (٦) سعی جمیل فلان معلوم، تا خاطر مبارك مارا (۷) دراجتهاد تفویض (۸) این شغل باو (۹) مصیب باشد و **شمس الدین** از اجتناء ثمرهٔ نیکو خدمتی (با نصیب ۱۰) و عرصهٔ ولایت از حسن کفایت او معمور و خصیب.

فرمان اعلی **اعلاه الله** برآن جملت است که جمله اعیان (روزگار از ۱۱) منظوران و مشهوران و متولیان و متصرفان و رؤسا و وکلا و دهاقین و کارکنان و کافهٔ اهالی ولایت **خوارزم حاطهم الله و حرسها** فلان را **ادام الله تمکینه** متقلد این شغل معظم ومتکفل این (۱۲) مهم اهم دانند، وبدین تقلید وتقلد مبتهج (۱۳) و جادهٔ مطاوعت اورا منتهج باشند، ودر احترام و تبجیل (که باو تعلق دارد تقصیر وتهاون جایز ندارند، و آنچه ۱٤) تعلق بعمارت و زراعت ولایت دارد بااو مراجعت کنند، وبواسطهٔ او معلوم دیوان ومخصوص (۱٥) استماع ما گردانند، ونوّاب اورا در نواحی ولایت (۱٦) انتهاز کنند، وازآفت شکایت (۱۷) که نکایت او (۱۸) پوشیده نماند احتراز نمایند، و هر دو را در مجلس ما خطری تمام و اثری عظیم شناسند، و مضمون مثال را مطاوع (و مقتضی فرمان را متابع باشند ۱۹)، و این قاعدهٔ شایسته‌را ازتفویض (۲۰) مضمون وبتمهید مقرون صورت کنند، **ان شاء الله تعالی** (۲۱).

---

(۱) بشفیق. (۲) گذارد بگمارد، چنانکه. (۳) ش، جمع تخم بروزن فلس وقفل بمعنی حد. (٤) سا. (٥) رأی. (٦) ظ، زائد است. (۷) ما. (۸) و تفویض. (۹) بااو. (۱۰) ما بی نصیب. (۱۱) وبزرگان و. (۱۲) سا. (۱۳) ومبهج. (۱٤) او تعجیل و مسارعت نمایند و در هرچه. (۱٥) مخصوص. (۱٦) ضا، بواجبی تمکن دهند وفرصت شکر او که ثمرهٔ آن مدخر باشد. (۱۷) ضا، او. (۱۸) آن. (۱۹) سا. (۲۰) نقض (ظ، نقض و تقویض - ش، درهم شکستن)؛ (۲۱) ضا، وحده والحمدلله وصلعم.

(۱) این مثال برظهر وقفنامه شهاب الدین نبشته می آید بروجه اجازت

ترشیح (۲) نهال طاعات و تفتیح ابواب حسنات و تربیت خدمتگاران وتقویت نیکوکاران واحیاء معالم دین آفریدگار واستیفاء (۳) امداد خیرات برامتداد روزگار - که مصالح مسلمانان (٤) باتمام آن مضبوط است ومنافع مسلمانانی (٥) باهتمام آن (٦) مربوط - دراعلاء اعلام مملکت وتثبت اقدام دولت اثری وافی ونظری شافی دارد، که (۷) **قال الله تعالی و اما ماینفع الناس فیمکث فی الارض .**

و یکی از (لطایف عواطف ۸) فضل ربانی (و بدایع صنایع ۹) لطف یزدانی دربارهٔ ما آنست که همیشه همت ما برآن مقصور باشد وبواعث رغبت ما درآن موفور که اشرار را (۱۰) بعنف تأدیب ازانتهاج سنن (۱۱) بدکرداری مانع آییم، و اخیار را بلطف ترغیب برالتزام سنن نیکوکاری تحریض فرماییم، و درآن کوشیم که هرروز در سایهٔ دولت ما ارتفاع افتاب شریعت و انتفاع اصحاب حقیقت بیفزاید، ودرعرصهٔ مملکت ما درس و فتوی را موضعی نزه (۱۲) و موقعی (تازه تر ۱۳) پدید آید .

برموجب (این دلایل ۱٤) و مقتضی این وسایل، چون امیر حاجب فلان **ادام الله تمکینه و بسط الی الخیرات یمینه** - که در خدمت حضرت ما بمساعی مشکور مذکور است و در روزگار دولت ما اخبار مآثر او مأثور و بمواظبت وظایف نیکوسیرتی و مراقبت شرایط خوب (۱٥) خدمتی اختصاص و قربت (۱٦) بارگاه ما یافته است (و بررتبت ۱۷) و مکانت محسود اقران خویش و مغبوط ارکان دولت گشته و حرکات وسکنات (۱۸) موقوف (۱۹) (او بنظر اختیار ما مرموق شده اقبال ما سایه براحوال او افکننده ۲۰) و جذبات تربیت ما او را بمرتبهٔ که همم (۲۱) از ارتقاء آن متقاعد باشد رسانیده (و مربی توفیق ۲۲) او را در حجر مردم داری

---

(۱) عنوان مثال در نسخهٔ پاریس چنین است : این مثال هم برظهر و قفنامهٔ شهاب‌الدین سیدالأمراء والحجاب دام تسدیده نبشته آمد . (۲) ترشح . (۳) و استبقاء . (٤) مسلمانی . (٥) مسلمانان . (٦ - ۷) سا . (۸) عواطف لواطف . (۹) و صنایع بدایع . (۱۰) اشرارما . (۱۱) ش، بروزن سبب بمعنی راه و طریقه . (۱۲) نو . (۱۳) تازه . (۱٤) سا . (۱٥) نیکو . (۱٦) ظ ، قربت . (۱۷) و برتبت . (۱۸) ضا ، او . (۱۹) ظ ، مومرق . (۲۰) شده و اقبال ماسایه براو افکننده و براحوال او . (۲۱) اهم مهم . (۲۲) و مرد بی توفیق .

و مهد کم آزاری پرورانیده - بیمن همت (۱) خدمت و فرّ دولت ما سعادت (۲) دو جهانی اورا مساعدت (۳) کرد، واقبال جاودانی دست داد، و بر (٤) قضیت **الناس علی دین ملوکهم** احکام دعایم خیرات (واستثبات عزایم حسنات ٥) واجب دید، و چنین چیزی (٦) بزرك - که ظهر مثال بـذکر آن ناطق است و ظنی (۷) بقبول آن (۸) حضرت ربوبیت صادق و امثـال ایـن (۹) از صدق نیت و صفـاء طـویت **شهاب الدین** منتظر - (آن که ازقول ۱۰) بفعل آورد، وخویشتن را رضای مولی که تحری آن ازهمه مهمات اولی است حاصل کرد (۱۱)، و ایـن خیر را (۱۲) تتمهٔ سعادت و تمیمهٔ (۱۳) سیادت ساخت، وطراز مفاخر ایاّم اتمام (١٤) آن را شناخت، و بواسطهٔ دیگر مقربان (١٥) ما **ملئت سروراً** رسانید (١٦).

اما (۱۷) از آنجا که حسن اعتقاد ماست در تقدیم مهمـات شرعی و برحسب التفات نظر عاطفت بمصالح فلان **ادام الله تمکینه** این خیر بزرك را که اثر بـرکات آن هرآینه برصفحات روزگار ظاهر شود و برروی زمانه منتقش ماند پسندیده داشتیم و همت مبارك بر تمشیت آن گماشت، و چهرهٔ آنـرا بجمال احماد و ارتضاء مجلس همایون بیار است، و دیدهٔ آنرا بشرف قبول و اقبال حضرت زاهره مکتحل کرد، و این مثال موشح بتوقیع اشرف اصدار فرمودیم (۱۸)، تاهمگنان از بـزرگان حضرت و ارکان دولت و خیل و حشم و خول (۱۹) وخدم لطف رای و صدق اعتنای ما در حق **شهاب الدین** تصور کنند، و اقوال و اعمال اورا خصوصا این خیر (را که تقدیم کرد درحضرت ۲۰) ما بمحامد ومراضی مقرون شناسند، واعتماد ما برحسن اعتقاد او (۲۱) روز افزون (دانند، و در ۲۲) امتثال این خیرات که دلیل جـادهٔ

---

(۱) سا. (۲) معارف. (۳) مساعد. (٤) بر. (٥) و حسنات و استثبات.
(٦) ظ، خیری. (۷) وظن. (۸) ضا، در. (۹) آن. (۱۰) سا (ظ. از قول).
(۱۱) گردد. (۱۲) خیرات را. (۱۳) ش، تعویذ. مهرهٔ که برای دفع چشم زخم با خود دارند. (١٤) واتمام. (١٥) ضا، بمسامع. (١٦) ورسانید. (۱۷) ما (ظ، وما).
(۱۸) فرمود. (۱۹) ش، کسان و بندگان. (۲۰) که تقدیم گردد و حضرت. (۲۱) و.
(۲۲) شناسند، و درین.

نجات باشد رغبت صادق واجب دارند، و **الیوم (۱) تجزی کل نفس بما کسبت** را چنین ذخیرهٔ بدست آرند، که (۲) **ان الله لایضیع اجرالمحسنین .**

و فرمان (۳) برآن جملت است که ایمه و قضاة و اعیان و ارکان حضرت **ادام الله فی الدنیا غبطتهم وزاد(٤) فی علوم الدین بسطتهم** دررونق و طراوت این خیر بزرگوار کوشند، و در تشیید ارکان این مهم شرعی نسبت تقصیری بخود راه ندهند، واین (۵) بقعهٔ مبارك را بوفود ایمهٔ دین هدی ووفور درس و فتوی مأنوس گردانند، و داعیهٔ (٦) خلل را از امکان تعرض آن مأیوس (۷) دارند، وسکان (۸) آنرا که بذریعت تحصیل علم شریعت و دعا گویی دولت ما متوسل (۹) ودیعت حضرت ما دانند .

سبیل هر عامل ومتصرف که نواحی (۱۰) اسباب واوقاف این خیر را (۱۱) باشد آنست که بهمه (۱۲) وجوه تیمار آن بداوند، وآنچه ممکن گردد ازفرط اهتمام دربارهٔ آن بجای آرند، (وهر جرایهٔ حقابه ۱۳) که آن موضعرا معهود باشد وشربی که اسباب آنرا معین بود بتمام وکمال بی صورت (١٤) تقصیر وعلت تاخیر برسانند(۱۵)، و آن زمینها را که رفع (١٦) ونفع آن بخیراتی بزرك تعلق دارد بوقت (۱۷) سیراب گردانند، و بجز خراج (۱۸) دیوانی که در قوانین معین باشد و در دفاتر مبین بمتولی آن رجوع نکنند، و در مؤونات وعوارض صیانت جانب آن (۱۹) ازفرایض شناسند، و برزگران و کارکنان آنرا آسوده و فارغ دارند، (و از شاه‌کار ۲۰) و بیگار مصون و محروس گذارند، چنانکه هر روز (ارتفاع رونق ۲۱) آن بقاع خیر معمور تر باشد، و داعیهٔ (۲۲) صالحه روزگار دولت مارا موفور تر .

مثال چنانست که همگنان ازحفظ این قواعد تقاعد ننمایند، و شکر وشکایت

---

(۱) یوم (ظ ، و یوم) . (۲) سا . (۳) فرمان . (٤) و ازداد . (۵) و آن . (٦) و دواعی . (۷) مأنوس . (۸) و ساکنان . (۹) متوسلند . (۱۰) ظ ، نواصی . (۱۱) خیررا بدو (ظ ، خیر در ید او) . (۱۲) بهمت . (۱۳) و خزابه . (١٤) بی صور . (۱۵) بر ساند . (١٦) ریع . (۱۷) و بوقت . (۱۸) بخراج . (۱۹) سا . (۲۰) و از کار . (۲۱) سا . (۲۲) و ادعیهٔ .

... فلان را برضا و سخط ما موصول شناسند ، و از آفت عدول تجنب و تحرز نمایند ، و در پناه اعذار (۱) نگریزند ، و از انذار عقاب (۲) ما بپرهیزند ، و از مراجعت بحسن مطاوعت استغنا دهند ، تا درجوار عصمت ورياض نعمت ما فارغ البال و مرفه الحال روزگار گذارند (۳) ، **ان شاء الله تعالی** (٤).

این مثال هم در حق شهاب الدین و پدر (او نبشته می آید بجهت زیادت اقطاعات ٥)

چون خدمتگاران (٦) از ملازمان حضرت و بندهٔ از مخلصان دولت بمقامات مشهود ومساعی محمود وآثار (۷) گزیده وخدمات پسندیده مستظهر گشت وبذرایع اکید وشوافع مهید (۸) متوسل شد ورعایت (۹) حقوق آن خدمت و عنایت در حق او بسافاضت نعمت از لوازم ذمت پادشاهی و دواعی اوامر الهی است ، که (۱۰) **للذین احسنوا الحسنی و زیادة** ، که چنانکه قضاء حق نعمت برخول و خدم فرض عین است اداء حق خدمت براولیا (قرض و دین ۱۱) بود ، و تا (۱۲) نیکوکاران از فیضان انوار عاطفت جزا و ثمره نبینند و بدکرداران از فورن (۱۳) نایرهٔ سیاست (شراودیره نیابند ١٤) وبترغیب وترهیب مراعی حقوق (ازمرایر ١٥) عقوق ممتاز نگردد مهمات دولت مضبوط و قواعد مملکت ممهد نشود ، و مصالح حضرت بواجبی دست درهم نزند .

حقوقی که فلان را درخدمت دولت قاهره مؤکد است (ومعالم آن برتجدد ١٦) از شرح وبسط استغنا دارد و ازحیز تقدیر استعلا ، چه که (۱۷) - باز انکه بحلیهٔ هنر وخرد متوشح است وکفایت معظمات مهمات رامترشح و بوسایل وفضایل (۱۸) متمسك و باهداب آداب متعلق و بسجیت (۱۹) خلق و فصاحت نطق و طهارت ذیل

---

(۱) اعراض . (۲) عتاب . (۳) گذراند . (٤) ضا ، وحده و الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد واله وعترته اجمعین . (٥) وی نوشته آمد بجهت زیادی اقطاع مواجب . (٦) خدمتگاری . (۷) آثار . (۸) ش ، خالص ؛ (۹) رعایت . (۱۰) سا . (۱۱) فرض‌دین . (۱۲) تا . (۱۳) فور (ظ ، فوران) . (١٤) سر ازدایرهٔ او نتابند (ظ ، سزا و دبره نیابند) . (١٥) مرائی (ظ ، از مرائی) . (١٦) و معلوم آن بر تجدد روز گار مجدد . (۱۷) سا . (۱۸) ظ ، فضایل . (۱۹) وبسجاحت .

و غزارت فضل و رزانت عقل وصایت (۱) رای و نزاهت نفس و نباهت قدر از (۲)
ابنای زمانه ممتاز ــ وپیوسته (۳) ایام خویش را (٤) برملازمت درگاه والا ومواظبت
مجلس اعلی ما وقف کرده است ، و خویشتن را (٥) بمزید بندگی و اخلاص (٦)
ازجملهٔ حجاب و خواص پدید آورده ، وبوقت (۷) بار درکار بندگان دولت (قاهره
شهمی موفق است ۸) ووقت کار دردل دشمنان حضرت زاهره (۹) سهمی مفوق (۱۰) ،
وبدواعی این مساعی برتقادم روزگار تقدم (۱۱) او درمراتب خدمت برتزاید واعتقاد ما
در خوب سیرتی و اعتماد ما برنیك بندگی او برتضاعف .

پس بموجب این سوابق قضاء حقوق خدمت او واجب می شناسیم ، و صرف
عنان عنایت برصوب احوال او لازم می دانیم ، و در حق او که (۱۲) مستحق همه
شفقتی ومستوجب همه عاطفتی (۱۳) هست از انواع اصطناع و فنون تربیت واصناف
الطاف و اندیشهای (۱٤) بلیغ داریم ، حالی مواجب (او و ۱٥) پدر او فـلان که
درین خاندان کریم حقوق (۱٦) قدیم مؤکد دارد بیفزودیم ، و بتازگی تعیین مواضع
اقطاع فرمودیم ، چنانکه ازدیوان عرض **حماها (۱۷) الله** درقلم (آورده اند ومحصل
آن مفصل کرده ۱۸) ، و بعد از دین (۱۹) برانصرام (۲۰) ایـام و توالی لیالی آثار
اکرام (۲۱) برصفحات احوال ایشان لایح و بادی خواهد بود ، (وامداد انعام ۲۲)
برسمت روزگار ایشان رایح و غادی (۲۳) (**والله الموفق ۲٤**) .

(۲٥) مثال بتقریر اشراف

هرخدمتکاری که درحضرت بسمت (۲٦) نیکو خدمتی واختصاص خوب سیرتی

---

(۱) ومثابت (ظ ، و متانت). (۲) و از. (۳) ظ ، پیوسته . (٤) خویش . (٥) و
خویشتن . (٦) باخلاص . (۷) و روز . (۸) سهمی موافق است . (۹) سا .
(۱۰) مفرق . (۱۱) و تقدم . (۱۲) سا . (۱۳) طاعتی . (۱٤) اندیشه های .
(۱٥) سا . (۱٦) شرف و . (۱۷) حماه . (۱۸) آمد و محل مفصل کرده شد .
(۱۹) این . (۲۰) ش ، منقضی شدن . (۲۱) ضا ، ما . (۲۲) و انعام . (۲۳) و
غادی (ش ، رایح و غادی بمعنی آینده و رونده استعمال میشود .) (۲٤) سا. (۲٥) در نسخهٔ
پاریس عنوان مثال چنین است : مثال تولیت یکی را از اصحاب مناصب و ارباب مناقب نوشته می آید .
(۲٦) قسمت .

موسوم شد و ترشیح او تقبل اعمال خطیر و تکفل مصالح بزرك را معلـوم گشت در مذهب (۱) همت پادشاهانه لازم ومتعین شود (وبرآراء ۲) مشرقه واجب ومفترض گردد تربیت وتقویت او فرمودن ، و برتجدد ایام در مراتب و مناصب او افزودن ، و حق خدمت او شناختن ، و سنت حکمت الهی را قدوه ساختن ، **وهل (۳) جزاء الاحسان الا الاحسان .**

چون اجل اخص (٤) فلان را **ادام الله تاییده واعطاه من فضله مزیده** - که اخلاق او اصناف فضایـل (را مستوعب است ٥) و استحقاق او الطـاف (را مستوجب ٦) - این مزیت دراصل (سجیت حاصل است وامداد شکر خاص و عام از سیرت ستودهٔ او بحضرت متواصل ۷) و مساعی حمید و حقوق قدیم و جدید او غره ایست (۸) برجبین مملکت لامع و حجتی است در دعوی کفایت قاطع ، لاجرم هر روز قصر حرمت او درحضرت ما منیع تر است و قدر رتبت (۹) او در خدمت ما رفیع تر ، و باز انکه منصب دیوان اشراف (**حماها الله** که با فسحت عرصه ۱۰) و رفعت درجه وسمو قدر و علو محل آن باو ارزانی فرمودیم و در آن منصب معظم و مهم اهم بر کمال دیانت ووفور امانت (او اعتماد ۱۱) تمام نموده تولیت بیشتر نواحی ازولایت **خوارزم** مفوض بحسن اهتمام اوست ومصالح و مهمات آن رعایا موقوف رعایت (و اهتمام او ، بحمدالله که ۱۲) همگنان ازو شاکرند و دولت (۱۳) ما را بدعوات صالحه ذاکر و فراغ بال از دواعی اختلال (از احوال ۱٤) آن احوال (و اختزال در ۱٥) آن اموال متوفر .

درین وقت چون (مردمان ناحیت **جند** ۱٦) بدرگاه آمدند و بامید رحمت ما التماس کردند تا تولیت و تیمار داشت ایشان باو (۱۷) باز گذاریم و این شفقت که

---

(۱) ذمت . (۲) و برآن . (۳) هل (ظ ، که هل) . (٤) سا . (٥) مستوجب است .
(٦) عنایت‌را مستوعب . (۷) سا . (۸) غریبست . (۹) و رتبت . (۱۰) حماه‌الله .
با فسحت عرصه . (۱۱) اعتمادی . (۱۲) و اتمام ، و الحمدلله . (۱۳) و دعوت .
(۱٤) سا . (۱٥) و اجزال در (ظ ، و اختزال) . (۱٦) چند ناحیت . (۱۷) بدو .

ورای همه انعامهاست در حق ایشان بجای آریم ـ ما (۱) از آنجا که صفاء اعتقاد ماست در بارهٔ فلان مقتضای (۲) کمال حفاوت ووفور شفقت در حق رعایا ـ جناح عاطفت وظل رأفت برا حوال آن جماعت گسترانیدیم ، والتماس ایشان باجابت مقرون گردانیدیم ، وعمل (۳) این مواضع چنانکه از دیوان (**حماهاالله تعالی** نبشته است ٤) و تعیین اسامی کرده فلان را **یدیم الله تمکینه** فرمودیم ، و عهدهٔ رعایت مصالح آن ولایت در ذمت کفایت و هدایت او کردیم ، تا چنانکه از حسن سیرت و نقاء سریرت او معهود و متعارف است تیمار ایشان بدارد ، و هیچ دقیقه از دقایق (مهربانی و شفقت مهمل نگذارد ٥) ، ومحافظت شرایطی که معرفت کامل او (از دقایق ٦) آنرا شامل است واجب شناسد ، و دراصلاح احوال رعایا (۷) واستقرار اموال دیوان مبالغت نماید ، و یکی از این دو طرف نامرعی نگذارد ، چه (که از یك جانب ۸) رعایت جانب رعیت از فرایض است و از دیگر جهت استکثار منافع دیوان ازلوازم ، ومراقبت (۹) هر دوجانب وامتزاج میان هر دوحال (۱۰) براورباب کفایت واصحاب شهامت ـ که فلان (پیشرو این طایفه ومقدم این طبقه است ۱۱) ـ لازم و واجب . **والله ولی التوفیق .**

سبیل اعیان و مشهوران و منظوران و کافـهٔ رعایای آن مواضع **رعاهم الله** آنست که بدین عاطفت که درحق ایشان ارزانی داشتیم و تولیت وتیمار داشت ایشان بچنین بزرگی میمون النقیبة (۱۲) مأمون الضریبة (۱۳) باز گذاشتیم (باید که ۱٤) مستظهر و مستبشر گردند ، و در دعوات صالحهٔ دولت (که از ۱٥) دواعی صلاح احوال ایشان است (۱٦) بیفزایند ، ودر تمکین نوّاب وشرایط (۱۷) تعظیم بتقدیم

(۱) سا ۰ (۲) و بر مقتضی . (۳) و عمال (ظ ، و اعمال) . (٤) عام اعلاه الله نوشته اند ۰
(٥) شفقت و مهربانی فرو نگذارد و مهمل نسازد ۰ (٦) دقایق ۰ (۷) و رعایا ۰ (۸) از جانب ۰ (۹) مراقبت . (۱۰) حالت ۰ (۱۱) زفان طایفه و مقدم است ۰ (۱۲) ش ، رای و خرد ۰ (۱۳) ش ، خوی و طبیعت ۰ (۱٤) سا ۰ (۱٥) که . (۱٦) ایشان ۰
(۱۷) او شرایط .

رسانند ، و درسوانح مصالح (ایشان و احوال و عوارض و ۱) مناجح آمال رجوع بایشان (۲) کنند و اعانت از ایشان طلبند ، و در تحری رضای ایشان بکنه مجهود برسند ، و برحکم فرمان (۳) و مقتضی مثال روند ، تا مزید (عاطفت و اشفاق ٤) متعین شوند ، **ان شاءالله تعالی** (٥) .

(٦) این مثال درحق صدرالدین رئیس جرجان اصدار می افتد برسبیل عنایت و تقریر اشغال

چنانکه گزارد شکر نعمت در گردن خدمتگاران لازم است رعایت حقوق خدمت در ذمت (۷) پادشاهان واجب است (۸) ، و باز آنکه (احسان و احماد ۹) علی الأطلاق والأجمال سنتی محمود و سیرتی مجبول است (۱۰) تعظیم خاندانهای قدیم وتربیت اصحاب ایشان وتقویت اهل بیوتات طراز همه نیکوکاریها وعنوان همه بزرگواریهاست .

بحکم این مقدمات(۱۱) وموجب این کلمات معقول امیر رئیس **صدرالدین**- که ازاشراف آن (۱۲) اطراف در سروری تقدیم اورا سزد ، و بر اکابر عالم مهتری (بحکم اورا زیبد ، که هم در حسب نبیه است وهم در نسب ابن ابیه است ـ بدان دو جهت ۱۳) معین و دو طریق روشن (۱٤) مستحق اصناف (عالم انعام ۱٥) و مستوجب الطاف واکرام ماست ، (چه ازراه انتساب وطریق اکتساب ۱٦) بوسیلت اخلاص در هواداری دولت قاهره متوسل است ، و بفضیلت کیاست (۱۷) شرایط خدمتکاری حضرت زاهره را (۱۸) متقبل ، و خاندان قدیم و دودمان کریم (او

---

(۱) احوال و عوارض . (۲) با ایشان . (۳) و فرمان . (٤) اشفاق و عاطفت را . (٥) ضا ، وحده والحمدلله وصلی الله علی محمد وآله اجمعین . (٦) عنوان مثال در نسخهٔ پاریس چنین است : این مثال در حق صدرالدین رئیس خطهٔ عامرهٔ جرجان از بلاد خراسان حماهاالله تعالی اصدار می‌افتد بروجه عنایت . (۷) ضا ، همت . (۸) ضا ، فاداءالشکر عندنفوس المحسن کاداء فرض القرض . (۹) احسان‌را و اجمال . (۱۰) محبوب است . (۱۱) ضا ، مقبول . (۱۲) سا . (۱۳) اورا رسد هم در حسب شرف نبیه است و هم در نسب خلف ابن ابیه ـ بدین جهت . (۱٤) مبین . (۱٥) وانعام (ظ ، انعام) . (۱٦) و چه از حسن احتساب و یمن انتساب یافته است . (۱۷) ضا ، و اهلیت فراست . (۱۸) زاهره .

در ۱) نباهت ذکر و فخامت قدر وعلو درجه وسمو مرتبه از وساطت تقریر ودالت تحریر مستغنی است ، و اظهر من الشمس (۲) که اسلاف او اشراف روزگار و اماثل ایام بودند (۳) و از ابناء عهد خویش بذکر جمیل وسیرت حمیدهٔ (٤) قصب (سبق برده بودند ، **بیت ٥)**

بیض الوجوه کریمة احسابهم ❁ شم الانوف من الطراز الاول

و او نیز بذات خویش پیوسته در علیهٔ (٦) وجوه (و اکابر مزیت ۷) بوده است و بحلیهٔ فنون مآثر مزیّن و در اقتدا بسنن (۸) گزیدهٔ اسلاف موفق ،

و العلی (۹) الا علی ❁ من بنی فوق بناء السلف

وچون اکنون بتازگی ازجانب (۱۰) **خراسان** که مسقط رأس ومحل اقامت اوست در خدمت موا کب همایون ما **حفها الله بالتأیید وقرن جلالها بالدوام و التأبید** بحضرت جلال (۱۱) **اجلها الله** آمد و مدتی مدید مباشر خدمت و مجاور حضرت بود ودر دولت ما (۱۲) **اکدالله بنیانها (وشید ارکانها ۱۳)** حقوق مجدد ومؤکد محقق (۱٤) گردانید وبر (۱٥) مقتضی همت پادشاهانه واجب دیدیم آن حقوق را رعایت کردن ، و اثر فرط عنایت دربارهٔ او پدید آوردن ، درین وقت اورا باختصاص (۱٦) تشریف و کرامت و اعزاز (۱۷) و مزیت نواخت و ترجیب (۱۸) اجازت انصراف دادیم ، وابواب عاطفت وشفقت (بروری گشاد ۱۹) واین مثال موشح بتوقیع مبارك (فرمودیم ، تا همگنان ۲۰) از بعید و قریب و غریب و نسیب و نصیب (۲۱) **صدر الدین** از لطف رأی ما کامل و نظر عاطفت ما احوال او را شامل دانند ، و ظل حفاوت ما برسر او ممدود و جناح شفقت ما بر مصالح او مبسوط شناسند ، و ریاست خطهٔ **دهستان و جرجان حرسهما الله** برقرار قدیم و سنت (۲۲) مألوف

(۱) سا . (۲) ضا ، است . (۳) برده‌اند . (٤) حمید . (٥) السبق برده ، (شعر)
(٦) علیه (شیء علیه بروزن امنیه اهل شرف و بزرگان یك قوم یا خانواده‌را گویند) .
(۷) اکابر مراتب . (۸) بسیر . (۹) ضا ، محظورة . (۱۰) سا . (۱۱) سا .
(۱۲) سا . (۱۳) سا . (۱٤) سا . (۱٥) بر . (۱٦) بذکر اختصاص .
(۱۷) اعزاز . (۱۸) و ترحیب . (۱۹) بروی گشاده (ظ ، بروی وی گشادیم) .
(۲۰) فرمود . (۲۱) نصیب . (۲۲) و رسم .

که از راه حسب و نسب مستحق تکفل و تقبل آن فلانست مشفوع بتمکینی هرکدام تمامتر و رونقی هر چند زیادت تر بتازگی باو (۱) ارزانی داشتیم ، و تصرف وتقلد آن بوفور شهامت و حسن کفایت او (۲) باز گذاشتیم ، وآن نصیب بروی (مختوم کرد ، تا بمراسم این دو مهم ۳) خطیر قیام می نماید ، و شرط امانت و دیانت و پرهیزگاری ونیکوکاری برعادت پسندیده خویش وسنت اسلاف کرام خود (٤) بجای می آرد ، وبا رعایت جانب عزیز مراقبت توفیر دیوان فرو نگذارد (٥)، وعلی الخصوص رعیت **جرجان** را که از تراکم حوادث متقدم رمیده اند در کنف عنایت خویش آرمیده دارد ، وبلطف مقالات حسن استمالت لازم شمرد ، و املاك (و اسباب وی که ٦) **بدهستان و جرجان** هست (و در خور ۷) دیوان آمده بود بتمامت اورا مسلم فرمودیم و برو مقرر داشتیم ، تا تصرف ملاك (۸) می کند ، و بارتفاع آن تمتع (۹) می گیرد ، وبانتفاع آن (۱۰) استبداد می نماید ، و ادرارات واسقاطات او (**بجرجان ودهستان** ۱۱) و نواحی و مضافات آن برموجب حجتهای قدیم برقرار مجری و ممضی فرمودیم ، و تغیر (۱۲) و تبدیل و نقل و تحویل از پیرامن آن دور گردانید (۱۳) .

سبیل نوّاب **دهستان و جرجان** و اعیان (١٤) و معارف و کافهٔ طوایف مردمان این هر دو ولایت **ادام الله تاییدهم و صان عن التفرق (١٥) عدیدهم** آنست که فلان را رئیس و پیشوا و مقدم و مقتدای خویش دانند ، و مرجع ومآل درعوارض مهمات واحوال درسزای (١٦) استصواب رأی اورا دارند، ودرمواهبی (١٧) که او را فرمودیم از تجدید ریاست و تقریر اسباب و املاك و امضاء ادرارات و اسقاطات تقصیر وتأخیر وتسویف (١٨) وتوقیف جایز نشمرد(١٩) ، وبهر وقت مثال

(۱) بدو . (۲) سا . (۳) حتم کرده تا مراسم آن مهم . (٤) سا . (٥) می گذارد .
(٦) و اسبابی که اورا . (۷) و در حوزهٔ قلم . (۸) ملاك - املاك در آن . (۹) امتاع .
(۱۰) سا . (۱۱) بفلان خطه . (۱۲) و تغییر . (۱۳) گردانیده . (١٤) از اعیان .
(١٥) التفریق . (١٦) در سرای . (١٧) مواهبی . (١٨) تسویف . (١٩) نشمرند .

متجدّد وحجت تازه (۱) نطلبند ، وچنان سازند که مراجعت اوبشکر باشد ومعاودت او بخیر ، چه (که شکر ۲) اورا در حضرت موقعی کریم خواهد بود وشکایت (۳) اورا عاقبت وخیم .

بايد که همگنان اين جمله را (٤) ازسر حقيقت تصور کنند ، و مزاحمت و معارضت يکسو نهند ، وبرمراقبت جانب او مواظبت نمايند ، واز (سرتمام رغبتی ٥) بامتثال مثال (شناسند ، تاازمحمدت و مرضات ما که همه جهان ٦) طالب آنند حظی وافی و نصيبی وافر يابند ، (**ان شاء الله تعالی** ۷) .

(۸) فتح نامه درآن وقت که لشکر بجانب بخارا رفت و فتح شهر بخارا حاصل گشت

چون (باری **عز سبحانه** ۹) **و عظم شانه** رقم اختصاص خويش برناصيهٔ روزگار ما کشيده است ومارا ازجمله بنی آدم برای ترتيب کار عالم برگزيده است (۱۰) و چهرهٔ ايام را (۱۱) بنور رای (جهان آرای ۱۲) ما روشن کرده و عرصهٔ جهانرا بفر (۱۳) عدل فايض ما مزين گردانيده و جادهٔ مناهج مملکت بما نموده و ارتقاء مدارج دولت مارا فرموده وما (۱٤) از آنجا که عقل مبين (۱۵) ورای متين (۱٦) ماست درجوامع احوال ومصارف اعمال توکل برتأييد يزدانی وتعويل برتوفيق ربانی کرده ايم و روی بايراد اوراد شکر ايزدی و استحضار (۱۷) امداد فضل (۱۸) الهی آورده (ورعايارا که بجهت ۱۹) ايشان دردنيا موصی وموکول ايم ودرعقبی مؤاخذ و مسؤل خواهيم بود باصناف عواطف معدلت (۲۰) و الطاف عوارف و مرحمت مشمول و محفوف گردانيده و همت عالی برآرامش (۲۱) جهان و آسايش جهانيان

---

(۱) متعود . (۲) شکر حکايت . (۳) و ذکر شکايت . (٤) اين جمله . (٥) رغبتی (ظ ، سر رغبتی تمام) . (٦) شتابند و از محمدت مرضاة که همه جهان . (۷) والسلام .
(۸) عنوان فتحنامه درنسخهٔ پاريس چنين است : اين مثال درذکر فتح بخارا نوشته می آيد بحضرت خوارزم حماها الله تعالی . (۹) ايزد عز سلطانه . (۱۰) برگزيده . (۱۱) ايام . (۱۲) ما . (۱۳) بفضل . (۱٤) و مارا . (۱۵) متين . (۱٦) مبين . (۱۷) و استصحاب . (۱۸) ما . (۱۹) ورعايت که بجهت . (۲۰) ومعدلت . (۲۱) آرايش .

مقصور و موقوف فرموده (۱) لاجرم هر روز قصر قدر (۲) ما مشید تر و مبانی جهانبانی ما (۳) اکید تر می شود ، وهر ساعت ابواب ملك(٤) ودولت بر ما گشاده تر و اسباب فتح و نصرت (بر ما ٥) آماده تر می گردد ، وبهر (**مهیم** که بشتافتیم ٦) و عنان عزیمت (۷) که بتابیم اقبال رایات عالیهٔ مارا استقبال نماید (۸) ، و تباشیر صبح کامرانی ازمطالع فضل ربانی پدید آید ، و حصول مقصود باوصول مقصد مقارن باشد ، و توفیق یزدانی موافق و معاون گردد .

ومحقق این حال ومصدق این مقال آنست که درین نهضت مبارك چون رایات همایون ما از مرکز اقبال در جنبش آمد و مواکب میمون ما برعزیمت (۹) جهاد اعظم روی (بصوب **ماوراء ۱۰) النهر** نهاد ولشکر آتش هیبت باد حرکت ما دریك (لحظه آب **جیحون** را عبره کرد ۱۱) و برسمت خاك **بخارا** توجه نموده (۱۲) در مقدمه جماعتی را ازمقدمان دولت **اید**(۱۳) **الله اعوانها** وبزرگان حضرت **شیدالله بنیانها** (۱٤) باقومی از مردمان گزیده و دلیران کار دیده بفرستادیم ، و در (۱٥) آنچه لایق معدلت و موافق مرحمت ما (۱٦) باشد از استمالت رعیت و حفظ ولایت فرمان دادیم (۱۷) ، ومثال اعلی مزین بتوقیع اشرف درین باب ارزانی داشتیم (۱۸) ، و همت مبارك برتطییب (۱۹) بال و ترجیب (۲۰) حال آن رعایا گماشتیم (۲۱) .

خود فوجی از ظالمان طاغی و مرتدان باغی - که در آن ولایت باقی مانده بودند و دست در فتراك کفره (۲۲) زده وپای از حد خویش بیرون نهاده - بحصن **بخارا** تحصین (۲۳) داشتند ، **واز** جادهٔ فرمان که بدبختان سعادت (۲٤) امتثال آن درنتوانند یافت (تنکب نمودند ، وباحکام ۲٥) حصار ومردمان کار (شفته شدند ۲٦) ، و بتمویهات اهل خذلان ونزغات (۲۷) قول شیطان فریفته گشتند .

---

(۱) سا . (۲) قدرت . (۳) سا . (٤) مملکت . (٥) ما . (٦) مهم که شتابیم . (۷) ضا ، بهر سمت . (۸) می نماید . (۹) ضا ، با . (۱۰) بماوراء . (۱۱) خطه آب جیحون عبرت کردند . (۱۲) نمود . (۱۳) قبض . (۱٤) ارکانها . (۱٥) در . (۱٦) سا . (۱۷) سا . (۱۸) داشت . (۱۹) تطییب (ش ، خوش ساختن) . (۲۰) و ترحیب . (۲۱) گماشت . (۲۲) کفر . (۲۳) حصنی (ظ ، تحصن) . (۲٤) سا . (۲٥) تنکر نموده باحکام و باحکام . (۲٦) مغرور شده . (۲۷) ش ، جمع نزغة بمعنی تحریك برفتنه و فساد انگیختن .

تچون صفحات آن دیار (موسم بنعم مواکب ما توسم ۱) گرفت و نفحات دولت از قدوم مواکب ما در تنسم آمد و خاك بخارا بنور عدل ما منور گشت (۲) و عذار هوا بغبار لشکر مظفر معطر گشت و ما بمبارکی و طالع (سعد با سپاه ۳) نا محدود بدان حدود رسیدیم و خذلان و طغیان آن (٤) دشمنان خویش بدیدیم از آنجا که غایت شفقت و نهایت عاطفت ماست بر خلق خدای (٥) بارها معتمدان فرستادیم، و اباطیل آن مخاذیل را بلطف مقالات و عثرات آن مدابیر را بحسن اقالات (٦) مقابله فرمودیم، و مصالح ایشان را بکرم کامل و عدل مستفیض خویش تکفل کردیم، و راه راست وطریق صواب ایشان را ازطاعتداری وخدمتگاری حضرت‌ما باز نمود (۷)، (و بعضی را بترفیه ۸) و ترحیب و قومی را بتنبیه (۹) و ترهیب و وعد (۱۰) و وعید واجب داشتیم، و برموجب این شیوه از سر عاطفت و رأفت تساهلی (۱۱) می فرمودیم، و بندگان (دولت قاهره و ابنای متجنده ۱۲) از مجاهدت ممنوع نمودند (۱۳)، و دربای آن حصار ازغصهٔ انتظار پشت دست می گزیدند، خود مواد فساد در دل دماغ (۱٤) آن جماعت پراکنده (۱٥) بود و گوش ایشان بپنبهٔ غرور آگنده، که (۱٦) **ختم الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة،** بسمع انقیاد نداء نصیحت ما نشنیدند، و بدیدهٔ اعتبار مخایل (۱۷) قدرت پادشاهی ودلایل فضل الهی ندیدند، و ندانستند که چون عذبات رایات ما برآن نواحی سایه افکند وحشم منصور (۱۸) ما درآن ولایت (بپرا کند و اساس ۱۹) همت ما کمین انتقام برگشاد وبدستیاری (۲۰) فضل کردگار شمشیر آبدار ما دستکاری آغاز نهاد مشتی لعین خاکسار را (۲۱) در آن مقام پای داری نتواند بود،

(و چون علم پادشاه بشهر دراید ⁂ فتنه و غوغا بشهر نیاید ۲۲)

(۱) ازانعل مراکب ما توسمی (ظ، بوسم انعل مراکب ما توسم). (۲) سا. (۳) مسعود باسپاهی. (٤) سا. (٥) ضا، تعالی. (٦) ش، درگذشتن. (۷) باز نموده آمد. (۸) وبعضی ازترفیه. (۹) تنبیه. (۱۰) ظ، وعد. (۱۱) تساهل. (۱۲) وافناء مجنده. (۱۳) بودند. (۱٤) و دماغ. (۱٥) سا. (۱٦) سا. (۱۷) مخایل. (۱۸) سا. (۱۹) پراکند و سایس. (۲۰) و بدستکاری. (۲۱) خاکیاررا. (۲۲) زحمت غوغا بشهر نیز نابینی ⁂ چون علم پادشا بشهر براید (ظ. چون علم پادشا بشهر دراید ⁂ فتنه و غوغا بشهر نیز نیاید).

(ما بعد ازآنکه دیگر بار بایشان ۱) حجتهای بسیار گرفتیم و ازخون ومال ایشان (از آن سمت انحراف و ازآن بند انزجاری ۲) بیزار شدیم ، چون بحقیقت معلوم شد که آن (۳) اهل شقاوت را جز ببطش سیاست (٤) نخواهد بود مراسلت و مکاتبت یکسو نهادیم ، و شمشیر قهر (از میان ٥) برکشیدیم ، **والسیف اصدق (انبا القلم ٦)** .

روز (۷) سه شنبه (دوازدهم ماه بود که لشکر های گران وسپاه بی کران ۸) که حد آن کس نداند و عد آن نتواند بپای حصار راندیم (۹) ،

وبعض الحلم (۱۰) عندالجهل للذلة اذعان

و فی الشر نجاة حین لا ینجیك احسان

اعط اخاك تمرة فان ابی فجمرة ، وبندگان دولت وامراء حضرت اسباب جنك و خصومت بساختند واعلام فتح و نصرت برافراختند ، وزلزلهٔ رعب و ولولهٔ خوف در دل زمین و تن روح الأمین افتاد ، ومنهی اقبال بتلقین توفیق (۱۱) نداء **نصر من الله و فتح** در داد . واقدام آن مخاذیل هم در دم (از مواطی ۱۲) قرار متزلزل شد ، و در یك لحظه آن حصن محکم و بقعهٔ معظم که دل ما در گشادن آن بسته بود بمعاونت (**نوید بنصرة** ۱۳) **من یشاء** قهرا وخیرا (١٤) مسلم ومستخلص گشت ، وحشم منصور روی بنهب وغارت وتخریب عمارت خواستند آورد ، ما برقضیت عدل و نصفت و موجب کمال و وفور رحمت و شفقت خویش ـ که مستدعی دوام دولت و موجب مزید بسطت آنرا می دانیم و چنین لطیفها (١٥) که ساخته می شود نتیجهٔ آن می شناسیم ـ بساط امان بر بسیط آن بقعهٔ امان (١٦) گسترانیدیم ، وحشم منصور را **لازالت (محفوفة بالنصر** ۱۷) **راياتهم** از (۱۸) پای حصار و سر دیوار

(۱) بر ایشان . (۲) سا . (۳) سا . (٤) ضا ، از آن سمت انحرافی و از آن بندانزجاری . (٥) را از زیاه . (٦) انباءامن الکتب . (۷) وروز . (۸) دوازدهم بالشکرهای گران . (۹) ضا ، شعر . (۱۰) العلم . (۱۱) سا . (۱۲) مواطی (ش ، جمع موطیٔ بمعنی جای پا) . (۱۳) یؤید بنصره . (١٤) وجبرا . (١٥) لطفها . (١٦) ایمان . (۱۷) بالنصر محفوفة . (۱۸) بر .

باز گردانیدیم ، وروا نداشتیم که هیچ آفریده ازحشم منصور برحصار رود ، ورعیتی را (۱) که درمتابعت ایشان رغبتی (نداشتند رشته تایی زبان شود ، - و هیچ زبانی بدیشان راه نیافت - و مسلمانانی که از کافران ظلم بسیار کشیده بوده اند و دردست کافران درمانده شده بوده اند ۲) در پسای ایشان کشته کردند ، که (۳) چون آتش سوزان در ایشان (٤) افتاد تر و خشك نگذاشت (٥) ، و ترك ناباك برپاك و ناپاك رحمت نیارد ، (شعر)

الشر مبدؤه في الاصل اصغره ✧ وليس يصلى بنار الحرب جانيها
والحر (٦) يلحق (٧) فيها الكارهون كما
يدنو الصحاح الى الجربى (٨) فيعديها (۹)

جملگی حشم دندان شره تیز کرده وآستین طمع باز برده (۱۰) و شکار غارت را شکرده (۱۱) و گوش (۱۲) باجازت مجلس ما نهاده ، (و ما تا ۱۳) بامداد چهار شنبه حکم (١٤) واعضا را کار خواستیم بست ، مگر آن مخاذیل (بمبنای خرد ۱۵) از خواب غفلت درابند ، و در باختیار بربندگان دولت بگشایند ، تا آن مقام (١٦) بزرگوار که مسکن علما و مأمن غربا بود غارت نشود ، و فرمانی که لایق معدلت ما نباشد برایشان نرود ، ناگاه نماز خفتن آن کافر فاجر که مقدم و پیشوای آن زمره و مقدم (۱۷) تهییج آن فتنه بود باجماعت (۱۸) اتباع و طایفهٔ اشیاع خویش ظلمت شب را دستیار (خویش ساخت ۱۹) ، وچون روی قرار ندید دست دردامن بیقراری (۲۰) زد ، خواست (۲۱) که پوشیده از دروازه بیرون تازد وخویشتن را ازمخالیب (۲۲)

---

(۱) و رعیت را . (۲) نداشته باشند رشته تایی زبان بود ، و مسلمانان که بدست ظلم آن کافران در مانده بودند . (۳) و . (٤) نیستان . (٥) نگذارد . (٦) والحرب . (۸) ظ ، یلحس (ش ، لحس بمعنی اندر شدن و آویختن و بند شدن است) . (۷) ش ، جمع جربان بمعنی گرگین . (۹) فتعادیها . (۱۰) بزده . (۱۱) و شکرده (ش ، شکرده بمعنی آماده و مهیا و جلد و چابك است) . (۱۲) ظ ، گوش . (۱۳) و تا . (١٤) ظ ، حلم . (۱۵) بمنبه خرد خویش . (١٦) شهر . (۱۷) و مقدمهٔ . (۱۸) جماعتی . (۱۹) خواست . (۲۰) فرار . (۲۱) وخواست . (۲۲) مخالب .

اجل بیرون اندازد ، فوجی ازحشم منصور که برآن دروازه مرتب بودند خبر یافتند ، (و چون قضا و قدر براثر وی بشتافتند ۱) ، و حالی اورا و دیگر گمراهانی (۲) که متابع او بودند زیادت هزار کس خسته و گردن بسته پیش بارگاه ما آوردند ، (ما چون بتقدیر و توفیق ۳) یزدانی خویشتن را قدرت سیاست حاصل دیدیم تقدیم عفو در ذمت کرم لازم شمردیم ، وطریق **مملکت** (٤) **فاسجح** سپردیم ، و شکرانهٔ فضل ایزدی را بآن (٥) جماعت فضل فرمودیم و عدل (٦) ، و مرحمت (۷) نمودیم نه قدرت (۸) ،

ولن یرتجی فی مالك غیر مسجح ❊ فلاح ولا فی قادر (۹) غیر صافح

چون این (۱۰) کار بزرك و فتح معظم که بحقیقت قوت و بازوی (۱۱) شریعت و قرهٔ عین اسلام است میسر شد ومصالح دین و دولت بواسطهٔ کفایت این مهم مقرر گشت و عرصهٔ این (۱۲) مملکت بجمال عدل ما زینت گرفت و سکه و خطبهٔ این خطه بنام مبارك ما طراز یافت واجب دیدیم حقیقت این حال بحضرت جلت **خوارزم** که منشأ نهال اقبال و مبدأ کمال جلال ماست باز نمودن ، و از کیفیت این فتح همایون که نمونهٔ الطاف الهی (است و غرهٔ ۱۳) اعطاف پادشاهی است اعلام فرمودن .

این مثال تحریر افتاد و جاندار فلانرا که از مشاهیر حشم است بدین بشارت فرستاده آمد ، تا جانب عزیز صاحبی **دام عزیزاً** بعد از آنکه سلام و **تحیت** مجالس ما بخواند والتفات (١٤) خاطر ونزاع ضمیر ونگرانی دل بجانب خویش متوفر داند ، و ما را بیمن نقیبت و برکات همت خود مستظهر شناسند (۱٥) ، و خط (١٦) اوفر و نصیب اکمل ازین شادمانی (و فتح مبارك ۱۷) بردارد ، و سجدهٔ شکر ربانی

---

(۱) سا . (۲) کمراهان . (۳) چون بتقدیر توفیق . (٤) ملکت . (٥) با آن .
(٦) ظ ، نه عدل . (۷) و رحمت . (۸) ضا ، شعر . (۹) غادر . (۱۰) سا .
(۱۱) بازوی . (۱۲) سا . (۱۳) است وهزت (ظ ، وهزت) . (١٤) ظ ، التفات .
(١٥) ظا ، شناسد . (١٦) و حظ . (۱۷) سا .

(برخود لازم و واجب داند ۱) ، و شرط حمد وسپاس حمد (۲) یزدانی که چنین ثمرها دهد و مثل این لطایف انگیزد فرو نگذارد ، وبشارت این فتح همایون (۳) و خبر این کار معظم بترك و تاجیك مملکت و دور و نزدیك رعیت **خوارزم** که دعا گویان خاص دولت و بندگان مخلص حضرت ما اند برساند ، تا بهرهٔ شادمانی از این وفورکامرانی بردارند ، وحقوق نعم ایزدی بمزید اخلاص دولت قاهره گذارند (٤) ، و بروظایف دعاء ما که استظهار تمام بدانست وبیشتر تیسیر (٥) این مهمات بواسطهٔ آن (حاصل مداومت ٦) نمایند ، چه دعای دولت (۷) مسلمانان و همت مستضعفان کفیل فتح و پیروزی و مستحضر امداد نصرت باشد ، **وانما تنصرون بضعفائکم** ، ودراقامت مراسم نیکو خدمتی که عادت پسندیده وسیرت گزیدهٔ ایشانست بیفزایند ، و بوفور فضل ایزدی (که در حق ماست ۸) مستظهر (باشد ، و بوصول ۹) امداد این فتح و حصول اغراض دیگر را منتظر (۱۰) .

(۱۱) فتح نامه نبشته می آید بجانب خوارزم

هر بنده را که ایزد تعالی بلطف شامل خویش برگزید و خلعت کرامت و اجتبا (در نهاد شریف وی پوشانید ۱۲) و براصناف برایا و کافهٔ رعایا قادر و آمر گردانید ومقالید حل وعقد مصالح دردست تصرف او نهاد ومهمات طوایف (آدمیان را بمقتضی ۱۳) رای او باز بست و آن بنده درسرّا و ضرّا (جهراً و سرّاً ١٤) از حدود الهی واوامر ایزدی (تجاوز جایز ندارد وحق نعمت ایزدی ١٥) بافاضت عدل واحسان که زبدهٔ اعمال انسان است بگزارد (و درشرط ١٦) شکر وسپاس که پاس نعمت خدای (۱۷) بدان دارند بواجبی بجای آرد و باوفور استغنا و ظهور استیلا از

(۱) بیارد . (۲) ظ ، زائد است . (۳) بزرك . (٤) بگذارند . (٥) ظ ، تیسر .
(٦) مثابرت . (۷) ما . (۸) در حق ما . (۹) باشند و وصول . (۱۰) منتظر ، انشاء الله تعالی . (۱۱) عنوان این نامه درنسخهٔ پاریس چنین است : هم فتحنامه ایست سوی حضرت خوارزم عمرها الله تعالی . (۱۲) سرا و جهرا و خیفة (ظ ، و خفیة) و اعلانا . (۱۳) پوشید . (١٤) آدمیان بمقتضای . (١٥) ما . (١٦) و شرط . (۱۷) ما .

طغیان و کفران (۱) تجنب نماید و باعتقاد تمام اعتراف آرد که **لااملك لنفسی نفعاً ولا ضراً الا ماشاء الله** و باعقل باز اندیشد که (از راه ۲) بشریت میان ذریت آدم تفاوتی وتفاضلی وتمایزی (۳) نیست (والی و مولی ٤) یکسانست وادنی بااعلی (۵) برابر تفاوت و تمایزی (۶) حاصل است جز عطیت فضل رب الأرباب و هدیت لطف مسبب الأسباب که **یرزق من یشاء بغیر حساب** نتواند بود ونگاه داشت (۷) این موهبت واستمداد این کرامت واستبقاء این دولت واستیفاء این نعمت را بحق گزاری و سپاس داری پذیره شود وداد پروری و عدل گستری را دعامه و وقایهٔ آن سازد ـ بهمه (۸) حال زمانه غاشیهٔ خدمت او بردوش نهد، وایام حلقهٔ مطاوعت او درگوش کند، وگردون مثال قدرت اورا بردیده مالد، وروزگار دبدبهٔ (۹) صیت او زند(۱۰)، و اقبال در فتراك عزیمت او دود، و دولت رکاب دار مواکب او گردد، و توفیق عنان گیر مواکب (۱۱) او شود، تا هرچه (۱۲) گوید و کند بامتثال تلقی یابد، و هرکجا رود و آید فتح و نصرت قرین رایت او باشد.

برین قضیت چون مارا ایزد **جلت کبریاؤه و تقدست اسماؤه** (۱۳) این موهبت عظیم وعطیت جسیم ارزانی داشت (۱٤) وباعجز حالت و قصور آلت ازمیان خلایق بنظر اجتبا مخصوص گردانیده و دراقصای عالم واقطار گیتی حکم مارا نفاذی بواجب و جریان (۱۵) تمام داده **و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء** و توفیق آن کرامت کرده که درچنین حالتی که بسیار عقلا را داعیهٔ استغنا درهاویهٔ طغیان اندازد (وبطر نعمت نظر ۱۶) صایب خود را (۱۷) از مواقع حق بچسپاند (۱۸) ما ازعجز و استکانت بدایت وجود خویش باز می اندیشیم و فضل و عنایت (بی نهایت خود را ۱۹) می بینیم و شکر آن مواهب (۲۰) که از مواجب است ـ هر چند درضبط

---

(۱) وکفر، (۲) ما از. (۳) سا. (٤) والا با مولی. (۵) باعلی. (۶) ضا، که. (۷) ونگهداشت. (۸) ش، این جملهٔ جواب شرط (هر بنده را ۰۰۰۰۰) است. (۹) ش، آواز دهل و نقاره و غیره. (۱۰) روند. (۱۱) مراکب. (۱۲) ضا، او. (۱۳) ضا، بکمال صنع خویش. (۱٤) ظ، داشته است. (۱۵) و جریانی. (۱۶) و نظر نعمت. (۱۷) ظ، خردرا. (۱۸) ش، منحرف و متمایل سازد. (۱۹) که عنایت جود او (ظ، بی نهایت حق‌را). (۲۰) موهبت.

(هرجانبی نگه می کنیم و مستعقب ۱) جز اعتراف **انالا احصی** (۲) نتواند بود ـ بقدر (۳) طاقت بجای می آریم و هرکار (٤) که آغاز فرماییم و هرعزیمت که بامضا رسانیم غایت آرزو و منتهای امل و اول فکر و آخر عمل ما در آن جز تقویت دین یزدانی و تربیت نهال مسلمانی و سلوك جادهٔ رشاد و حسم (٥) مادهٔ فساد نباشد ـ لاجرم (٦) بهر مهم که روی نهیم وهر اندیشه که درضمیر مبارك جای دهیم برمقتضای رضای ما آن کار براید ، و فراغ خاطر بخوبتر وجهی روی نماید ، **سنة الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا .**

و خلاصهٔ (۷) این کلمات ومخلص این تشبیب آنست که چون مواکب همایون ما **حفت بالمیامن** ازدار الملك **خوارزم عمرها الله** بتهییج (۸) دواعی دولت درجنبش آمد و برای صلاح کار مسلمانان وکسر عادیت عدوان واستخلاص برایا ازمخالیب (۹) بلایا پای دررکاب سفر آوردیم و شدّت گرما ومشقت راه دراز برآسایش واستراحت اختیار کردیم ودرطلب خوب نامی (۱۰) واکتساب سعادت آجل که **لم (۱۱) تکونوا بالغیه الا بشق الا نفس** هوای ناخوش برهوای خوش بگزیدیم (۱۲) وعرصهٔ **خراسان** بفرّ دولت ما (زینت تازه ۱۳) گرفت و نفحات راحات از مهب (١٤) عدل و رأفت بمشامّ دلها رسید وحال رعایا که بظلمات ظلم منتقب (۱٥) (بوده اند از انوار ۱٦) اقبال ما روشنایی تمام گرفت چنانکه (۱۷) پیش ازین شرف اعلام ارزانی داشته ایم ملوك و اصحاب اطراف درحریم خدمت ما طواف کردن گرفتند ، و از اقاصی بلاد لشکر ها (۱۸) برسمت معسکر ماروی نهاد و درسلك اعوان دولت قاهره منخرط (۱۹)

---

(۱) آن حاصل هر خاطری و مستقصی هر حاسبی . (۲) ضا ، ثناءا علیك . (۳) و بقدر . (٤) و هر کاری . (٥) و حشم (ش ، حسم بمعنی بریدن و قطع است) . (٦) ش ، جواب شرط (چون مارا ایزد ....) است . (۷) خلاصهٔ . (۸) بتهییج (ظ ، بتهیج) . (۹) ظ ، مخالب . (۱۰) ضا ، عاجل . (۱۱) لمن . (۱۲) بگزیده بدیم . (۱۳) زیبی . (١٤) همه . (۱٥) ش ، پوشیده و در زیر نقاب . (۱٦) بود انوار . (۱۷) و چنانکه (ش ، جواب شرط : چون مواکب همایون ما ...... است) . (۱۸) اشکر . (۱۹) متحرك (ش ، منخرط بمعنی برشته کشیده شده است) .

شد ، و سپاهی که حد آن در وهم هیچ مستقصی نگنجد و عدّ آن در قدرت هیچ محصی نیاید مجتمع گشت ، و ارکان زمین از تحمل اثقال ایشان در تزلزل آمد ،

اذا نحن سرنا بین شرق و مغرب ❁ تحرك یقضان (۱) التراب و نائمه

ما باچنین سپاه بعد ازآنکه پناه بفضل ایزدی کردیم واستعانت ازحضرت الهی واجب داشتیم و توکل (برحمت ایزدی ۲) لازم دانستیم **و علی الله فلیتوکل المؤمنین** (۳) ازسرحد **خراسان** روی بکفایت مهمات دولت وضبط مصالح مملکت آوردیم ، و هفتم محرم چون قضاء مبرم بدر حصار فلان که مستقر خصمان دین و دولت ومستودع ارباب ضلالت بود نزول فرمودیم (٤) ، وراستی قلعهٔ دیدیم که (٥) درارتفاع باجوزا دست درکمر کرده ، و تماثیل شرف آن پای برشرف ایوان کیوان نهاده ، و مواضع مقاتلهٔ (٦) آن در مقابلهٔ منجوق عیوق آمده ، **اصلها ثابت و فرعها فی ما (۷)**

لایعرف القطر اذا (۸) کان الغمام بها (۹)

ارضاً تو طأ قطریها (۱۰) مراسیهـــا

لهـــا عقاب عقاب الجو حائمة ❁ من دونها وهی تخفی فی خوافیها

تمنای (۱۱) برابری می کرد (۱۲) بلکه اندیشهٔ زیادتی می کرد ، وبازین احکام تمام و صعوبت مرام زیادت هزار مرد کار از دلیران کارزار وقایع روزگار دیده (و سرد و گرم چرخ چشیده ۱۳) و تجارب ایاّم یافته و در بت وحنکت تمام حاصل کرده (وابن نجدت باس وبحدت شدت ۱٤) که نسر طایر ازرخم تیر ایشان درخطر بود و کوه ثابت از بیم تیغ (۱۵) ایشان برحذر ،

---

(۱) یقظان . (۲) بر رحمت یزدانی . (۳) ظ ، المؤمنون . (٤) فرمود . (٥) سا .
(٦) مقاتل . (۷) السماء . (۸) ظ ، اذ . (۹) لها . (۱۰) قطریه . (۱۱) و خندق آن در فسحت با ساحت امل و عرصهٔ اجل پهلو میزد و با بحر محیط تمنی . (۱۲) ظ ، زائد است . (۱۳) وگرم و سرد چرخ کشیده . (۱٤) و آن بحدت شدت (ظ ، و ابن بحدت بأس ونجدت شدت) . (۱۵) سا .

ابناء موت (يطير حوز ۱) نفوسهم ❊ تحت المنـــا يـــا كل يوم لقــــاء

ساكن آن بودند — بازين همه (۲) برفضل ايزدى و عون دولت قاهره اعتماد داشتيم ، و دانستيم كه خداى تعالى جانب حق را فرو نگذارد ، و خصم بى عاقبت اگر چه (۳) قوت دارد (بعاقبت بادستبرد ما پاى رد ٤) ،

سيل اگر سنك را بگردانـد ❊ چون بدريا رسد فرو ماند (۵)

امراء دولت (٦) **ايدهم الله** فرموديم تا منجنيقى چند بركار كنند (۷) ، اما در جنك طريق مدارا (۸) و جانب محابا فرو نگذارند ، و **ادفع بالتى هى احسن** پيش گيرند ، باشد كه آن گمراهان پنبهٔ غرور از گوش بركشند ، و از خواب غفلت بيدار شوند ، وجادهٔ صلاح باز يابند ، و ازهواجس خذلان و وساوس شيطان روى بتابند ، و باستيمان و استعفاء (۹) مبادرت نمايند ، چه خلاصهٔ فرمان **و اتقوا فتنة لاتصيبن الذين ظلموا** (۱۰) بر خاطر مبارك مى گذشت ، و بحقيقت مى دانستيم كه (چون سايس قهر ما ۱۱) درحركت آيد وآتش هيبت ما زبانه(۱۲) زند ونايرهٔ خشم (۱۳) ما التهـاب گيرد و حشم منصور كه همت بر محـاربت مقصور دارنـد بمجاهرت (۱٤) خصومت فراخى يـابند و آن حصار مكابره (۱۵) مستخلص شود برجمعى اخيار كه نه با اختيار (۱٦) درميان شريران فتنه جوى افتاده باشند نه آن روز (۱۷) كه دل ما خواهد و در شريعت معدلت مجوز باشد ، **وليس يصلى بنار الحرب جانيها** ، بجهت رعايت اين دقيقه بيست روز زيادت صبر فرموديم ، وبحبل (حكم اغضا ۱۸) اعتصام نموديم (۱۹) ، چندانكه مدت (۲۰) مقام درازدركشيد ، و بقراين (۲۱) احوال و شواهد اقوال (محقق شد ۲۲) خذلان آن جماعت منحوس

---

(۱) يطيرحون . (۲) ضا ، چون . (۳) ضا ، فضل . (٤) باد بردست ما بى نيارد ، شعر (ظ ، بادستبرد ما پاى نيارد .) . (۵) ضا ، بچه بط اگر چه دينه بود ❊ آب در ياش تا بسينه بود . (٦) دولت را . (۷) نهند . (۸) ضا ، ورزند . (۹) و استغفار . (۱۰) ضا ، خاصة (ظ ، منكم خاصة) . (۱۱) ستايش قهرمان . (۱۲) زفانه . (۱۳) سا . (۱٤) بمهاجرت . (۱۵) ظ ، بمكابره . (۱٦) باختيار . (۱۷) رود . (۱۸) حلم و اغضا . (۱۹) نمود . (۲۰) مقامت . (۲۱) بقراين . (۲۲) محق شد كه .

طالع منکوس رایت را نهایتی نخواهد (بود ، وعقل وخرد آن گمراهان را هدایتی نخواهد ۱) کرد ، و سودای فساد در سویدای دل ایشان چنانکه (۲) متمکن است که جز بشربت ضربت مندفع نخواهد شد ، و معلوم بود که چون حلم و خویشتن داری از حد بگذرد و امهال بحد اهمال رسد (۳) عجز و قصور بمردم راه یابد ، و جسارت خصمان کوته اندیشه مایه گیرد ،

ولا خیر فی حلم اذا لم یکن له ۞ بوادر (٤) یحمی صفوة (٥) ان یکدرا

چون حال (٦) بدینجا انجامید بعد از استعداد تمام و استمداد فضل حق (بامداد روز شنبه غرهٔ ماه ۷) که بحقیقت غرهٔ صفحه دولت وطرهٔ جبهت مملکت (۸) بود در آن وقت که طلیعهٔ سپاه صبح از مطلع افق پدید آمد و آثار انوار آفتاب در اقطار گیتی منتشر گشت (۹) همت براتمام آن مهم گماشتیم ، واعلام دولت برافراشتیم ، و حشم منصور نامحصور را (باستقصاء قلع و قمع ۱۰) آن مخاذیل مثال (داد ، و در ۱۱) حال بحار خصومت در تموّج (۱۲) آمد ، و غبار فتنه انگیخته شد ، و شرر (شرّ برائیر ۱۳) رسید ، وجرم آفتاب روی درحجاب ظلمت کشید ، ودندان امل کند شد (۱٤) ، ودست اجل دراز گشت ، وتند باد فنا وصرصر بلادرحرکت آمد ، وازغریو کوس صدای **نصر من الله و فتح قریب** بگوش مخلصان دولت رسید ، وهم درزمان فوجی ازبندگان خاص که جانبازیرا درراه حمیت بازی شمرند باستظهاری (۱٥) نصرت یـزدانی که **ان ینصرکم الله فلا غالب لکم** آن (۱٦) چنان خندقی که در بسطت بردریا طنز می کرد بگذشتند ، و بدیواری که از بلندی بآسمان (۱۷) سخن می گفت بررفتند ، و عقاب وار در سر آن اهل عقاب نشستند ، و بیشتر خصمان آسمان خراشرا برزمین زدند ، وباقی بضرورت پشت بدادند ، وبشعار ادبار واظهار (۱۸)

---

(۱) سا . (۲) چنان . (۳) ضا ، نسبت . (٤) موارد . (٥) ظ ، صفوه . (٦) سا . (۷) روز شنبه . (۸) مملکت . (۹) شد . (۱۰) باستصفاء آن قلعه وقلع . (۱۱) دادیم ، در . (۱۲) موج . (۱۳) شریر بائیر . (۱٤) سا . (۱٥) باستظهار . (۱٦) ظ ، از . (۱۷) باآسمان . (۱۸) ظ ، و اطمار (بمعنی جامه های کهنه) .

انکسار متسربل روی (۱) بهزیمت نهادند (۲)، **کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة**، و روایح ظفر و پیروزی در تنسم آمد و تأیید یزدانی ببشارت (۳) فتح و نصرت ندا در داد، و تیغ (زبان دار ٤) که باندیشهٔ نصرت اسلام از نیام بر اهیخته (٥) بودیم از سر قدرت تمام (بانك برداشت که ٦)

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار ☆ چنین نماید شمشیر خسروان آثار (۷)

علی الجملة و التفصیل در یك لحظه چنان قلعه محکمترین (۸) قلاع عالم و معظمترین بقاع گیتی است (۹) بشمشیر قهر گشاده گشت، و ابواب اباطیل امانی بر دشمنان دولت بسته ماند، (و غبار امل در چشم خذلان ایشان آمد ۱۰) آن کوته نظران را تیره کرد، و تیسیر (۱۱) آن مدابیر بی رأی و تدبیر از دستبرد حشم منصور ما (۱۲) پایمال فنا شدند، مع هذا در سر چنان حالتی فضل و عفو را کار بستیم، و عنان انتقام را در آن مقام از دست سورت غضب باز ستدیم (۱۳) و سلطان نفس اماره را (۱٤) از راندن حکم سیاست باستعطاف حلم و خرد تسکین دادیم، و بحقن دماء و حفظ اموال آن جماعت مثال (فرمودیم، وخویشتن را با سرف ۱٥) قدرت حالی مثوبت **والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس** ذخیره نهادیم، و آیت (۱٦) **واحسن کما احسن الله الیك** (۱۷) کار بستیم، و کدام سعادت تواند بود و رای آنکه مقاصد دولت بی رنج انتظار حاصل گردد، و ثواب آن جهانی (۱۸) بثناء این جهانی (۱۹) مقرون شود. **و الحمد لله علی هذه المنن السنیة و النعم الهنیة حمداً یستدر لبان (۲۰) النوال و یستقر به بنیان الجلال.**

چون فتح (۲۱) معظم که بحقیقت طراز کسوت عالم و تاج فرق اسلام و جمال

---

(۱) و روی. (۲) ضا، که. (۳) بشارت. (٤) زفان دراز. (٥) براهخته.
(٦) برداشت (شعر). (۷) در نسخهٔ پاریس دو مصراع مقدم و مؤخر شده است.
(۸) ظ، که محکم ترین. (۹) گیتی. (۱۰) و غبار خذلان چشم امل. (۱۱) و بیشتر.
(۱۲) سا. (۱۳) بستدیم. (۱٤) اماره. (۱٥) فرمود، وخویشتن باشرف. (۱٦) سا.
(۱۷) الیك را. (۱۸ – ۱۹) جهان. (۲۰) البان (ظ، منه البان). (۲۱) چنین فتحی.

چهرهٔ ایاّم و قوت اعضاد ملت و نمونهٔ اثر دولت و نوباوهٔ باغ اقبال و نتیجهٔ فضل ذی الجلال است میسرشد و مهمات این (۱) ولایت مکفی ومقرر گشت وصیت فایح این بشارت بانسیم صبا گردعالم در جولان آمد و حال **خراسان** در طراوت ونضارت(۲) طراز اول رسید و بفیضان انوار معدلت ماشرف عهد گذشته باز یافت و دین حق دیگر بار درنصاب (خویش قرار ۳) گرفت واجب دیدیم این فتحنامه اصدار فرمودن' و جانب (٤) فلان را ـ که اهتزاز ایشان بورود (خیر چنین اخبار سارّ شاد گردانیم ٥) ـ این احوال باز نمودن' تاحظ (٦) کامل ازین شادی جهانیان را (۷) شامل است بردارند' و شکر ربا ّنی (این مواهب بزرگ بجای آرند و بر همگنان واجب است شکر این چنین موهبتی ۸) اختصاص دارند واجب تر (بادباز ۹) رسانند' و در اوقات مرجوّ بدعوات صالحه که ازآن حساب های بزرگ گیریم مدد فرستند' و این بشارت را (۱۰) **فی کل (واد ناد ۱۱) الی کل حاضر و باد** تبلیغ کنند' و بفضل ربا ّنی واثق باشند که امثال این لطایف (و انواع این وضایف ۱۲) شکر را مستغرق گرداند بسیار روی خواهد(۱۳) نمود' و زیادت ازین بشارت نامه‌ها سوی دار الملك متواتر (و متعاقب خواهد بود ١٤) ' **و الله یحقق ظنون المعتصمین بحبله و ینصر جیوش المسلمین بفضله ، والّلم** (۱٥) .

(١٦) این عهدنامه بجهت یکی از ملوك اطراف سواد کرده شد تابرین جملت سوگند خورد

قال الله تعالی و هو اصدق القائلین واحق الو اعظین یاایهاالذین آمنوا او فوا بالعقود ، (و قال عز من قائل ۱۷) و او فوا بعهد الله اذا عاهدتم .

(۱) آن . (۲) ضا ، با . (۳) قرار خویش . (٤) ضا ، فلان و . (٥) اخبار ساره دانیم (ظ ، خیر چنین اخبار ساره دانیم) . (٦) حظی . (۷) که جهانرا . (۸) که همگنانرا واجب است و بدیشان که بدین موهبت . (۹) باداء . (۱۰) بشارت . (۱۱) ناد و واد . (۱۲) که وظایف (ظ ، که انواع وظایف) . (۱۳) خواهند . (١٤) و معاقب باشد . (۱٥) سا (ظ ، والسلام) . (١٦) عنوان سوگند نامه در نسخهٔ پاریس چنین است : این عهدنامه ایست هم بجهت یکی از ملوك اطرافی سواد کرده شد تا برین جملت در بندگی خداوند عالم اعلی‌الله شأنه و اظهر برهانه سوگند خورد والسلام . (۱۷) و قال‌الله تعالی ایضا و هومن عزقائل .

اگر چه عاطفت مستمر و کرم مستفیض و انعام عام و شفقت بی دریغ و تیغ برنده (۱) و سپاه جهانگیر و حکم نافذ و سیاست شامل و قدرت بر کمال خداوند عالم سلطان (۲) معظم (۳) (**اعلی الله اوامره** لطفا و عنفا بحمد الله ٤) از آن مستغنی گردانیده است که از بندگان در مطاوعت دولت خویش وثیقتی حاصل کند و از خدمتکاران درمشایعت حضرت (خود استظهار طلب کند ٥)؛ و اما چون بجهت تألیف دلها و تسکین فتنه ها (٦) وبرای (۷) تیمن وتفاؤل بنام باری **عز وعلا** معاهده میان اصناف آدمیان سنتی مألوف وعادتی متداول (۸) گشته است وممالیك را بارباب همم (۹) ازین باب مباسطتی پیدا آمده و نواصی را باذناب هم درین شیوه مشارکت حاصل شد (۱۰) از حضرت (۱۱) اعلی **احضرها الله البشایر** سوی من بنده - که محل سوگند و توتیای (۱۲) دیده و بوسه جای لب جز خاك پای خدایگانی (۱۳) ندارم - درین معنی مثال نفاذ یافت واز راه فرط تربیت پادشاهانه من بنده را تا در سلك کسانی که از ایشان حسابی گیرند منخرط شوم بدین خدمت مامور گردانیدند (۱٤) - بالرأس (۱٥) والعین فرمانبرداری را سعادت وقت خود شناختم، و طاعتداری را شعار روزگار خویش شناختم (۱٦)، و از سرطوع و اختیار بنیت درست و اعتقادی (۱۷) صافی و رای ثابت و رغبتی (۱۸) تمام من بنده که فلان بن فلان می گویم :

بایزد (بایزد بایزد، بزینهار ایزد، بخدایی که قادر بر کمال است، بخدایی که لم یزل ولا یزال است ۱۹)،

بخدایی که نهان و آشکارا در علم قدیم او یکسان است، بخدایی که جان دادن و ستدن پیش قدرت شامل او آسان است، بخدایی که عرصهٔ ملکش عرضهٔ

---

(۱) برنده . (۲) سلاطین . (۳) ظ، معظمرا . (٤) اعلی الله تعالی لطفا و عنفا والحمدلله .
(٥) خویش استظهاری طلبد . (٦) دلها . (۷) سا . (۸) متناول - متداول ظ .
(۹) همم . (۱۰) شده . (۱۱) ظ، واز حضرت . (۱۲) اوتوتیای . (۱۳) خدایگان .
(۱٤) گردانیده . (۱٥) ش، جواب شرط (و اما چون بجهت تالیف ......) است .
(۱٦) ساختم . (۱۷) واعتقاد . (۱۸) سا (ظ، و رغبت) . (۱۹) و بایزد و بزنهار ایزد .

آز و نیاز نیست ، بخدایی که ذات پاکش را وصمت نظیر وانباز نیست ، بخدایی که بازگشت همه آدمیان (باو و روزی همه عالمیان ازوست ۱) ، بخدایی که قرآن مجید کلام اوست (۲) و دیباچهٔ صحیفهٔ مجد نام اوست ، بخدایی که صد و بیست وچهار هزار نقطهٔ معرفت را مرکز دایرهٔ نبوّت ساخت و بدست هدایت ایشان پنبهٔ غوایت از گوش خلایق برکشید و ثواب و عقاب را از نتایج طاعت و عصیان حکم ایشان گردانید ، **بالله الطالب الغالب (المهلك المدرك ۳) الحی القیوم الذی بیده ملکوت کل شئی و هو السمیع العلیم** ، که ازین وقت وساعت که این عهد می بندم و این سوگند می خورم در خدمت و طاعت خداوند عالم **تکش خوارزم شاه المعظم (٤) ایل ارسلان ضاعف الله سلطانه و اعز اعوانه** صافی دل وپاکیزه اعتقاد و بی غایله باشم ، ودل و زبان (٥) وظاهر وباطن در خدمتگاری و هواداری حضرت او یکسان دارم ، وفرمان ومثال اورا **امضاها (٦) الله** بامتثال و انقیاد علی قدر الأمکان پذیره شوم ، و بقلیل و کثیر از مقتضای آن تجاوز (۷) ندارم ، وبعد ازطاعتداری (۸) خدای تعالی وفرمان رسول او **علیه السلام** مطاوعت این جهاندار صاحب قران که امروز بحمدالله مطلقا ولایت امر او راست واجب ومفترض دانم ، و رضای مجلس (عالی **اعلاه الله** را ۹) فهرست سعادت و قانون اقبال و عنوان حصول آمال خویش شناسم ، وروایی (۱۰) کار ها و روای (۱۱) حاجت خود بدان وسیلت طلبم ، و در بندگی (او از اشفاق ۱۲) و نفاق که سوء مغبهٔ آن معلوم است احتراز نمایم ، وهرآنچه (۱۳) رای انور او بدان راضی نباشد ازآن بپرهیزم ، وشعار دولت قاهرهٔ او را در (اقطار ولایتی ۱٤) که بمن بنده باز گذاشت (۱٥) شایع و ظاهر دارم ، و منبر ها و سکه‌ها را (۱٦) درین ولایت از زینت القاب مبارك او که

---

(۱) و همه عالمیان بدوست . (۲) او . (۳) المدرك المهلك . (٤) سا . (٥) و زفان . (٦) امضاهما . (۷) ضا ، جایز . (۸) طاعت . (۹) اعلی اورا . (۱۰) و رویت (ظ ، او روانی) . (۱۱) و روانی (ظ ، و روایی) . (۱۲) او زا شقاق (ظ . او از شقاق) . (۱۳) و بر آنچه . (۱٤) ولایاتی . (۱٥) باز گذاشته است . (۱٦) و سکه ها .

صحیفهٔ خسروی برقم آن حالی است خـالی نگـذارم ، و آنچه (۱) بخلاف مناظم و مصالح ملك ودولت او نیست (۲) گرد نیندیشم و نفرمایم واشارت نکنم ؛ و باموال و ممالك و ولایاتی که اختصاص تصرف دیوان خاص او دارد و آنچه بخدم و حشم و متعلقان او متعلق باشد ــ قدیم و حادث (۳) موروث و مکتسب ــ قصد بد نکنم و نفرمایم ، و اگر کسی کند **کائنا من کان** بآن قدر که مرا وسع و طاقت باشد در دفع آن بکوشم ، و اگر پیش (٤) **والعیاذ بالله** برخلاف او (٥) و خلاف ملك او حکمی فرموده ام و با کسی (٦) مواضعهٔ نهاده و یا (۷) پیغامی داده یا نامهٔ نبشته از آن باز ایستادم و از آن کرده پشیمان شدم و آن عزیمت فاسد را (۸) فسخ کردم ، (خدمت و مطاوعت او که ۹) سعادت دو جهانی در آن (می شناسم باخلاص ۱۰) تمام از سر گرفتم ، و در هیچ حال بهیچ وجه بحشم وخدم و آزاد و بنده و رعیت و پیوستگان و خویشاوندان و فرزندان بزرگوار (او که خداوندان و متعلقان و فرزندان ۱۱) خداوند زادگان من اند قصد بد نکنم ونفرمایم ، واگر فرموده ام حکم آن باطل کردم ، واگر ازمنهیان (۱۲) حضرت او سرگشتهٔ اقبال برگشتهٔ ورق سلامت خویش در نوردد و آفت خذلان روزگار او را در یابد و سر از ربقهٔ طاعت او بتابد آنکس را بخویشتن قبول نکنم (۱۳) وبخود راه ندهم (۱٤) ، بلکه در تربیت (۱٥) کار او برحسب فرمان بـا دیگر اعوان دولت دستیار باشم ، و اگر از متعلقان و گماشتگان من کسی (چنان مخدومی را ۱٦) بخود پـذیرد و مرا معلوم شود البته بدان همداستان نباشم وزجر بلیغ کنم ، وهمچنین اگر کسی از (خدم وحشم ۱۷) و یا ازآن (امرای او ۱۸) درزمرهٔ اشقیا معدود گردد (گریخته وپنهان یاآشکار ۱۹) پیش من آید یا برولایت من گذر کند ومرا بدان وقوف افتد و دست تدارك بدان

(۱) « هر آنچه . (۲) نسبت . (۳) و حدیث . (٤) ضا ، ازین . (٥) اوی .
(٦) با کسی . (۷) یا . (۸) فاسد . (۹) و مطاوعت اوکه ما . (۱۰) می شناسیم باخلاصی . (۱۱) که . (۱۲) ممتنعان (ظ ، متمیان) . (۱۳) نکنیم . (۱٤) ندهیم :
(۱٥) ترتیب . (۱٦) چنین مخدومی را (ظ ، چنان مخذولی را) . (۱۷) اتباع او خدم .
(۱۸) امرا . (۱۹) وگریخته نهان و آشکارا .

رسد درباز فرستادن او بحضرت چنانکه فرمان باشد در امتثال آن فرمان تاخیر (و توقف جایز ندارم و رضا ندهم ۱) و البته امتناع ننمایم (۲)، و بهر مهم که دولت او را روی نماید (وبفرستادن حشمی که ۳) درکفایت آن فرمان دهد اگر تعذری ظاهر که در محل قبول آید نباشد (بعد از ٤) امکان مدد بخدمت فرستم و تقصیر و تهاون نبرزم (٥)، و باعذار باطل تمسك روا ندارم، و با دوستکان (٦) دولت (ایدهم الله که دانم ۷) دوستی کنم، وبادشمنان حضرت او که شناسم ایاشهم الله بایشان (۸) طریق دشمنی سپرم، و بمخاصمت ایشان مجاهرت پیش گیرم (و با هیچ ۹) مخالف ملك او بـا هیچ (۱۰) نوع سازگاری و کارسازی (نکنم، و اگر کسی که مرا از جادۀ خدمتگاری و مطاوعت ۱۱) او بچسباند در مقام خدمت ثبات قدم نمایم (۱۲)، و بمال و ولایت و هیچ چیز از انواع دنیاوی که مرا افسون کنند فریفته نشوم، و خویشتن درعداد جماعتی گمراه که **اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی** مندرج نگردانم، واگر کسی مرا بـدشمنی (۱۳) ومخالفت او اغرا کند دشمنی وخلاف او که سرمایۀ بدبختی آنرا می دانم اختیار نکنم، واگر مبادا کسی قصد ذات مبارك (۱٤) وفرزندان (وولایت و ممالك ۱۵) وحشم وخدم او اندیشد و معلوم شود آنکس را بدان وجه که دانم و توانم (۱٦) دفع و منع کنم، و اگر دست(۱۷) رسد اورا باز نمایم، وهیچ چیز ازمصالح ومفاسد ملك او که دانم برو (پوشیده اند آگاه کنم و روا ندارم ۱۸)، و اگر مرا (۱۹) مهمی پیش آید و از حضرت جلت باعتمادی که برآن عاطفت دارم استمدادی کنم ومرا بنجاح مراد (۲۰) مستظهر کنند (۲۱) و تشریف مدد (۲۲) ارزانی فرمـایند (۲۳) همچنانکه مصالح

---

(۱) نپسندم. (۲) نکنم. (۳) بفرستادن حشمی. (٤) بقدر. (٥) نورزم.
(٦) ... دوستان. (۷) که دانم ایدهم الله. (۸) سا. (۹) و ... با هیچ.
(۱۰) بهیچ. (۱۱) نکنم، و اگر کسی خواهد که مرا از جادۀ مطاوعت و خدمتگاری.
(۱۲) نمایم. (۱۳) بر دشمنی. (۱٤) سا. (۱۵) و ولایات و ممالك. (۱٦) ...
... (۱۷) سا. (۱۸) پوشیده ندارم. (۱۹) سا. (۲۰) غرض. (۲۱) کنند.
(۲۲) مددی. (۲۳) فرماید.

حشم (۱) خویشرا گوش باز (می دارم ومصالح ۲) ایشان را بزعایت رسانم ، والبته از خویشتن جدا ندانم (۳) و بیگانه ندارم ، و در حسن معاشرت و صدق موازرت بایشان (٤) مراسم خواجه تاشی و اخلاص فرو نگذارم ، اجازت (٥) باز گشتن خواهند برنیکویی (٦) اجازت دهم ، و بی اختیار ایشان ایشان را ساعتی ندارم ، و در احترام و تعظیم ایشان (بغایة الجهد بکوشم ۷) ، و اگر ولایتی بفرّ دولت قاهره ومدد ایشان مسلم ومستخلص گردد تصرف (۸) جز درنصیبی که مرا ازحضرت مفروز و معین (۹) فرمایند محظور شناسم ، و درجملهٔ این معانی وشرایطی (۱۰) که برشمردم ودرهر چه بطاعتداری خداوند (۱۱) باز گردد مساهلت (۱۲) ومداهنت ونفاق وتقصیر نبرزم (۱۳) و رو ندارم ، بالله که چنین کنم ، ثم (۱٤) بالله که چنین کنم ، و بدین عهود و مواثیق **من اولها الی آخرها** مادام که خداوند عالم **اعلی (۱٥) کلمته** با من بنده برسر عطفت (۱٦) و شفقت باشد و بشرایط استظهاری که بنده را ارزانی داشته است قیام فرماید وفا نمایم .

و اگر بعضی ازین عهود یاجمله را بوفا نرسانم یا (۱۷) در تغیر (۱۸) این عهد تأویلی (۱۹) طلبم و رخصت جویم و استثنا اندیشم ازخدای تعالی بیزار باشم و خدای (۲۰) ازمن بیزار باشد ، و ازحول وقوت ایزدی بیرون آمده باشم واعتماد برحول و قوت خود کرده ، و خدایرا (**تعالی کما ۲۱) یقول الظالمون** انباز و شریك نهاده باشم ، و یگانگی او را **وحده لاشریك له** منکر گشته ، و اگر این جمله (سوگند یا یکی را ۲۲) ازین جمله خلاف کنم (ده ساله روزهٔ پیوسته خدایرا برمن واجب باشد و ده حج خدای را برمن لازم گردد ، واگر این جمله را و یا یکی را ازین همه که یاد کرده شد آخر خلاف کنم ۲۳) هر مال و ملك

---

(۱) سا . (۲) دارم مصالح . (۳) سا . (٤) باایشان . (٥) وچون اجازت . (٦) بنیکوی (ن) . (۷) کوشم . (۸) و تصرف . (۹) معین (ن) . (۱۰) و شرایط . (۱۱) ضا ، عالم . (۱۲) و مساهلت . (۱۳) نورزم . (۱٤) سا . (۱٥) ضا ، الله . (۱٦) عاطفت . (۱۷) تا . (۱۸) ظ ، تغییر . (۱۹) تاویل . (۲۰) ضا ، تعالی . (۲۱) تعالی عما . (۲۲) یایکی . (۲۳) سا .

که مرا هست برمسکینان مکه و مدینه سبیل باشد و مرا جواز تصرف (١) نه ، و هر بنده که مرا هست ازبندگی من آزاد باشند (٢) ، و اگر این جمله یایکی (را ازین جمله ٣) خلاف کنم و بال هر خون ناحق که از عهد آدم تا منقرض عالم ریخته اند و خواهند ریخت بخویشتن پذیرفته باشم ، و اگر خلاف کنم از جملهٔ آن طایفه باشم که (**ان الذین یشترون بعهد الله وایمانهم ٤) ثمناً قلیلا ، الآیة ،** و اگر این جمله (و یا یکی ازین ٥) خلاف کنم هر منکوحه که بعقد نکاح (٦) درحبالهٔ منست وخواهد بود خصوصاً فلانه (٧) ازمن بسه طلاق هشته باشد چنانکه بهیچ وجه (و در هیچ مذهبی ٨) از مذاهب اسلام امکان تصحیح عقد (٩) نکاح نبود .

من بنده که فلان بن (فلانم این جمله قبول ١٠) کردم ، و بدین شرط سوگندان خودم ، و نیت نیت خدایگان(١١) عالم سلطان‌معظم **تکش خوارزمشاه ایل ارسلان اعلی الله شانه** داشتم . وبرین جمله خدیرا تعالی **وکفی به شهیدا** وفرشتگان را (١٢) وارواح انبیا وحاضران را گواه گرفتم . **والله ولی التوفیق .**

(تم القسم الاول ١٣)

---

(١) و تصرف . (٢) باشد . (٣) ازین . (٤) یشترون بعهدالله . (٥) یا یکی را ازین سوگندان . (٦) ونکاح . (٧) فلانه بنت فلان . (٨) در هیچ مذهب . (٩) و عقد . (١٠) فلانم برین جملت قول . (١١) خداوند . (١٢) و فرشتگان . (١٣) تمام .

القسم الثانی (١)

امثله و مخاطبات که از دیوان انشا **حماهاالله** بملوك و اصحاب آن اطراف صادر شده است .

نامهٔ اول (٢) بغیاث الدنیا والدین ملك غور نوشته می آید

زندگانی مجلس رفیع برادری در حشمتی که برید اوهام از معرفت کنه آن درششدر ابهام بماند ودولتی که ذروهٔ تدویر (٣) ازارتفاع قدر آن درزاویهٔ تشویر (٤) افتد و رفعتی که اوج کیوان عتبهٔ جلال آن ایوان بوسد و نعمتی که خزاین عالم زکات (٥) سحاب و قطرهٔ از قطرات آن سحاب باشد فراوان سال باد ، ارکان دولت متین و آثار قدرت مبین و ایزد عزّ اسمه ناصر و معین .

چون برتقادم روزگار وتجدد احوال لطف حالی که میان جانبین حاصل است نوطراوتی (می گیرد و حدایق ٦) موالات و ریاض مصافات تازه نضارتی می یابد و نهال مودّت (که **لله الحمد** ٧) مثمر وبرومند است بالا می کشد وقواعد اتحاد (٨) که در اصل جلبت (٩) از عوارض تزلزل مصون افتاده است ممهدتر و مؤکدتر می گردد و موارد اعتقاد که در مبدأ فطرت از شوایب مباینت منزّه بوده است و صفای (١٠) تمام شرف (١١) آنرا شامل روایح (١٢) اعتماد (١٣) مشمول می شود **والحمد لله علی ذلك** لاجرم هرروز (١٤) دواعی نزاع (١٥) باحراز سعادت اجتماع در تزاید است . و سورت (١٦) نوایر اشتیاق در صمیم دل و سینه بر تضاعف ، و تأسف و تلهف برحرمان آن (١٧) نعمت ملاقات که همواره همت ونهمت بادراك آن

---

(١) عنوان قسم ثانی در نسخهٔ پاریس چنین است : قسمت ثانیه از کتاب معلوم ابن المؤید محمد الشامی در مکاتبات و در امثله و مخاطباتی که از دیوان انشا حماها الله تعالی باصحاب اطراف صادر شد . (٢) ضا ، که . (٣) تدبیر (ش ، تدویر فلك مخصوص بسیاره است که آنرا در ثخن فلك اصلی فرض می کرده اند) . (٤) ش ، شرمساری . (٥) ضا : آن . (٦) می پذیرد و طریق . (٧) لله الحمد که . (٨) اقبال . (٩) جبلت . (١٠) ظ : صفای . (١١) شرب (ظ ، مشرب) . (١٢) و روایح . (١٣) از اینجا ظاهرا دو کلمه از قبیل (مورد آنرا) افتاده است . (١٤) ضا ، جذبات . (١٥) ش ، اشتیاق و آرزو مندی . (١٦) وسورات . (١٧) از .

التفـات تمام داشته است روز افـزون ، چه دستکاری غلبهٔ اشتیاق (١) اشواق بقدر برخورداری نعمت وفاق تواند بود، ومیل (و هوای طبیعت ٢) باندازهٔ جاذبهٔ خلوص عقیدت چشم شاید داشت، ورنج (٣) ایاّم مفارقت درخور راحت عهد مواصلت تصور باید کرد ، اماّ اعتقاد بفضل یزدانی رسوخی (٤) تمام دارد و امید بلطف رباّنی فسحتی شامل که نظر رحمت برحال منظوران اجابت دعوت گمارد ، وطریق (التقا که ٥) همتها در آن بسته است گشاده گرداند ، **ان فضله قریب الینا وهو رقیب (٦) علینا** .

این تحیت اواخر ماه (٧) رمضان **عمت میامنه** اصدار می افتد ، وتهنیت این ایاّم بزرگوار که واسطهٔ عقد روزگار باشد گفته می آید، و از حضرت ایزدی مزید اقبال آن مجلس ــ که نصر اولیاء دین ودولت و قهر اعداء ملك و ملت را (شامل و جامع است ٨) و حظ این دوست و دیگر مخلصان از مواتات آن وافر وکامل ــ بهمه اوقات خاصه درین موسم ــ که امل باجابت دعوات (٩) قوی باشد وطن بقضاء حاجات صادق ــ استدعا می رود، مستجاب باد .

امیر **همام الدین** فلان (١٠) ــ که با کمال شهامت و صرامت و وفور تنزه وتصون (بسماحت خلق وفصاحت زبان ١١) ورجاحت عقل تحلیتی (١٢) تمام دارد وکدام برگزیدهٔ آن مجلس و برکشیدهٔ آن دولت تواند بود که نه بدین صفات مرغوب (متسم نباشد ١٣) ــ درعشر آخر شعبان بدین جانب رسید، و خطاب گرامی ــ که چون خلاصهٔ (اخلاق مقرر است ١٤) دلبستگی بورود آن توان دانست و اهتزاز بوصول آن صورت توان کرد ــ رسانید، وپیغامی که داشت ببیانی شافی که نتیجهٔ عقل وافی باشد گزارد ، وکرامت تمهید عذری که آن مجلس برقضیت کرم واجب داشته بود (وتلطفی که از ١٥) دوستان مخلص امثـال آن مرتقب باشد فرموده بخوبتر

---

(١) سا . (٢) هـوا و طبیعت . (٣) و آنچه . (٤) سعتی . (٥) التقای .
(٦) قریب . (٧) ضا ، مبارك . (٨) جامع و شامل است . (٩) سا (١٠) سا .
(١١) بسجاحت خلق . (١٢) تحلی . (١٣) باشد . (١٤) اخلاق مقرر است .
(١٥) بلطفی که آن از .

عبارتی و زیباتر صورتی عرضه دارد (١)، و دل و جان باستقبال قبول آن پذیره شود (٢). و چون عرصهٔ سینه بنور مصافات روشنی گرفته باشد و اغراس اتحاد بعهاد (٣) نیکو عهدی پرورش یافته وعیار (٤) اخلاص برمحك امتحان پدیدار (٥) آمده و تعویل اصلی حاصل شده و اعتماد کلی افتاده بهر موجبی جزوی و حالی عارضی عقد اعتقاد انحلال نگیرد. و نقد دوستی مزیّف (٦) نشود.

چون روزکی چند **همام الدین** (٧) از رنج راه برآسود (٨) و این دوست را بیمن محاورت او (٩) بنشر فضایل آن مجلس مشحون بود آسایش حاصل شد و عزیمت این مخلص برحرکت تصمم گرفته بود در مقدم (١٠) او را اجازت انصراف بدانجانب و انعطاف برآن سمت داده آمد.

وچون پیغامهای حقیقی ومصالح کلی جمع (١١) آمده بود که هرخدمتکار (١٢) محرم آن نمی آمد وهر معتمد (١٣) اهلیت تحمل و تکفل آن نداشت در صحبت او فلان را — که باز انکه چهرهٔ نسب را بجمال حسب آراسته است و ذرایع موروث را بشوافع (١٤) مکتسب مدد داده واقوال (١٥) و افعال او درجوامع احوال بسداد و رشاد مقرون شده در مجلس این دوست قربتی تمام (١٦) و اختصاصی هر چه (زیادتر یافته است ١٧) و خزانهٔ اسرار مملکت و ربّ البیت مصالح دولت گشته و در صدد مهمات بزرك و معرض کارهای نازك که (غیر او ١٨) مباشر آن نتواند (بود آمده و تبجح سعادت ١٩) و یمن نقیبت در مزاولت آن مشهور و مذکور شده و نیز باین خصایص عزّ جوار آن جناب همایون حاصل (٢٠) داشته است و شرف معرفت بسعادت (٢١) خدمت آن مجلس که فخری تمام وابهتی بزرك باشد دریافته — ارسال افتاده (٢٢)، و آنچه حقیقت عزیمت و صورت حال و کیفیت اندیشه و سرّ

---

(١) داد. (٢) شد. (٣) ش، بکسر اول جمع عهدة بروزن سدرة و غرفه و آن باران اول بهار است. (٤) وعنار. (٥) بادیدار. (٦) ش، ناسره و مغشوش. (٧) ضا، سلمه الله. (٨) سا. (٩) ضا، که. (١٠) مقدمه. (١١) سا. (١٢) خدمتگاری. (١٣) معتمدی. (١٤) بتوابع. (١٥) اقوال. (١٦) ضا، دارد. (١٧) زیادت یافته. (١٨) غیری. (١٩) بودن آمده بتبجح مسعات. (٢٠) سا. (٢١) و سعادت. (٢٢) افتاد.

کار و مکنون ضمیر و مخ سخن و خلاصهٔ معنی است برزبان او که ازبطانه و میان خانه است پیغام داده شد .

و شمهٔ برسبیل اجمال در قلـم آورده می آید و نموده می شود که در اواخر زمستان چندانکه طلیعهٔ ایام بهار پدید آید و لشکر سرما پشت (۱) بهزیمت دهد و مزاج هوا روی باعتدال نهد (۲) و نسیم صبا (در توسیم اعقـال ۳) طبیعت و تربیب اطفال نامیه لطایف صنعت (٤) و دلایل قدرت فرا نماید و آفتـاب نـور بخشی (٥) بدستیاری ابر گوهر افشان اظهار اسرار زمین بردست گیرد و دیدهٔ نرگس را بینا و کهربای چمن را سینا گرداند وحجاب مانع (٦) از پیش عزیمت برخیزد این دوست برصوب **خراسان** نهضت خواهد کرد ، وبالشکرهای (۷) گران که ازاقاصی (۸) بلاد اسلام وتخوم دیار **خفجاق** (۹) درسلك خدمت منتظم (شده باشند روی ۱۰) بمهمات آن طرف خواهد آورد ، مفتتح (۱۱) مبارك و میمون (۱۲) ومختتم بحصول مقاصد مقرون باد (۱۳) ، **والله المحقق** .

متوقع ازصدق موالاتی که میان جانبین حاصل است آنست که چون امسال (۱٤) ازاول کار وابتداء حالی (۱٥) که ازهار عزایم هنوز درا کمام ضمایر است ازین حال اعلام می افتد که تامجلس رفیع **زیده** (۱٦) **رفعته** موانع اعـذار از راه بردارد ، و حشم منصور مجتمع فرماید ، تاچون رایات این دوست سایه برآن نواحی انـدازد برقرار گذشته تخلفی و توقعی (۱۷) ــ که در مذهب مصافات (۱۸) محظور باشد و کمال اخلاص بامثال آن رخصت ندهد ــ نرود ، چه دوستی و اتحاد جـانبین (۱۹) چنین روزی را بکار آید ، و مخالطت و مخالصت همین کار را شاید .

---

(۱) روی . (۲) آرد . (۳) ظ ، در توسیم اغفال (ش ، داغ کردن حیوانات بی داغ و در اینجا بمعنی مزین ساختن است) . (٤) صنع . (٥) ظ ، نور بخش . (٦) ضا ، بی علقی . (۷) بالشکرهای . (۸) اقصای . (۹) قفچاق . (۱۰) شده اند . (۱۱) و مفتتح . (۱۲) ضا ، باد . (۱۳) سا . (۱٤) ضا ، هم . (۱٥) حالت . (۱٦) زیدت . (۱۷) و توقفی . (۱۸) مضافات . (۱۹) سا .

منتظرم (۱) که چون فلان برسد و جمل و تفصیل (۲) مهمات و پیغامها تقریر دهد مقدم او باعزاز تلقی یابد ، و سخنهای او بحسن ارغاء (۳) مخصوص گردد ، و برقلیل و کثیر و نقیر وقطمیر آنچه گوید آن مجلس اعتماد کلی فرماید ، وترتیب آن سازد که مدت مقام او چون احتمال (توقعی زیادت ٤) نمی کند امتداد نگیرد ، و باحصول مقصود (در ایام ٥) معدود بخدمت باز رسد ، و ثمرهٔ شجرهٔ مودت که بزلال صفا نشو ونما یافته است بر گرفته آید ، ونتیجهٔ مقدمات محبت که بواسطهٔ ضمیر پاك ترکیب پذیرفته است حاصل گردد ، وشمیم نفحات کرم عمیم آن مجلس بمشام دل این دوست رسد .

این مخلص خود همه اوقات متشمر (٦) باشد تاا کر ازآن جانب (۷) همایون اشارتی رود و مباسطتی (۸) اتفاق افتد بدان (۹) مفاخرت و مباهات نماید ، و در اتمام و انجاز (۱۰) مهمات و ملتمسات انواع دستیاری و دستکاری دوستانـه بتقدیم رساند ، وآنچه درحجاب ضمیر وصمیم (۱۱) سینه ازاخلاص هواداری متمکن (۱۲) است ظاهر گردد ، **ان شاءالله تعالی** (۱۳) .

این مفاوضه هم سوی (او نافذ گشت ١٤)

زندگانی مجلس رفیع در دولتی بر مسند دوام متکی و نعمتی (١٥) معصوم از وصمت اندکی بسیار سال باد ، در (١٦) ظل پادشاهی ظلیل وچشم نوایب ازملاحظات آن حضرت کلیل وبخت و دولت دوست ودشمن را مکافی و فیض فضل حق مهمات مملکت را کافی .

سلام وتحیت فراوان فرستاده می آید ، و درشرح آرزومندی شروع نمیرود ،

---

(۱) منتظر است . (۲) و تفاصیل . (۳) ظ ، ارعاء (بمعنی استماع) . (٤) توقعی زیادتی . (٥) و ایام . (٦) متشمم . (۷) جناب . (۸) مباسطتی . (۹) و بدان . (۱۰) و ایجاب . (۱۱) صمیم . (۱۲) ضا ، و متکمن . (۱۳) ضا ، و الحمدلله وصلعم . (۱٤) آن مذکور اصدار می افتد نور الله رتبته (ظ ، تربته) . (١٥) و نعمت . (١٦) سا .

چه که (۱) شواهد این دعوی از قراین افعال پیداست و زبان (۲) ضمیر بتقریر این حال گویا ،

وللمجب لسان فی شمائله (۳) ✿ بما تجن (٤) من الاهواء یعترف

ایزد تعالی جمعیتی که صلاح جوانب را متضمن باشد (و تحصیل اغراض کلی را ضامن ساخته گرداناد ، وبار انتظار ازدل ٥) جملهٔ (٦) اعباء شوق وحجاب موانع از پیش رفقاء راه امید که قاید آن فریق و راید آن (طریق این دوست برداراد ۷) ، **وما ذلك علی الله بعزیز** .

این تحیت اواخر ذی الحجه (۸) اصدار می افتد ، وبفضل عمیم ایزدی احوال این مملکت مستقیم است و امداد دولت و وفور (۹) سعادت در جوار **این** حضرت مقیم ، واثر (۱۰) اتفاقات خوب — **بعد (۱۱) فضل الله تعالی وله الحمد علینا (۱۲)** جز از میامن همت و برکات موالات و نظر شفقت مجلس رفیع فلانی **زاده الله رفعته** (۱۳) نیست — در زیادت باد .

نموده می آید که در آخر (١٤) **شهر الله المبارك** (١٥) رمضان چون **همام الدین** را (١٦) باز گردانیده شد و **فخر الدین سید الامرا و النواب** را **دام تمکینه** — اگر چه اینجا کارهای بزرك بکفایت او باز بسته بود و غیبت او را در اختلال آن مصالح اثری تمام — بجهت خدمت آن جناب همایون که اهم المهمات باشد نامزد کرده آمد صورت حال چنان (۱۷) بود که جانب شریف ملکی کبیری فرزندی **زید شرفا** که حال اتصال او بخدمت این دوست ازشرح مستغنی است بسبب اندیشمندی از (۱۸) مداخلت و تعرض حشم (بی مر معتمدان ۱۹) می فرستاد ، و برمقتضی انبساطی که درین خدمت دارد استمداد (۲۰) می کرد ، و در استنهاض

---

(۱) سا . (۲) و زفان . (۳) ضمائره . (٤) یجن . (٥) و جمله بر تحصیل اغراض کلی . (٦) سا (ظ ، حملة) . (۷) طریقند و این دوست بر دارد . (۸) ضا ، سنة اثنی و ثمانین و لذلك سنه ٦٨٢ . (۹) ظا ، و وفود . (۱۰) و اثر (ظ ، و این) . (۱۱) ظا ، که بعد . (۱۲) علیها . (۱۳) رفعت (ظ ، رفعة) . (١٤) او اخر . (١٥) ضا ، المحرم . (١٦) الدینی را . (۱۷) چنین . (۱۸) سا . (۱۹) و معتمدان . (۲۰) استمدادی .

رایات این دوست مبالغتی می‌نمود، این (۱) برادر رعایت حقوق اخلاص او را اجابت آن ملتمس بر خویشتن فرض عین شناخت، و عزیمت را بر حرکت سوی **خراسان** تصمیم داد، چنانکه از فحوی پیغام ها که (**همام الدین و فخر الدین** ۲) **دام تمکینهما** موصل انباء و حامل اعباء آن بوده‌اند بر فصول و نصوص آن وقوف و اطلاع افتاده باشد، اما چون رسول برادر اعز **سلطانشاه محمود** اینجا بود در مقدمه او را باز گردانیده آمد، و بر سبیل نصیحت و انداز (۳) هر کلمه که صلاح همگنان را شامل باشد (٤) و شرعاً و رسماً برین دوست تقدیم آن معانی لازم بود (و بر زبان او حمل افتاده ۵)، و مطلقا دراثناء آن کلمات گفته شد (٦) که ترا که **محمودی** بکلی از ولایتی که بجانب شریف ملکی فرزندی (۷) **طغانشاه** تعلق دارد و بموجب اشتباك و شایح (۸) اتحاد حکم ممالك خاص این جانب گرفته است دست تعلق و تشبث کشیده می‌باید داشت، وبا آن (۹) جانب راه موافقت ومصالحت گشاده گردانید، این پیغام مگر (منجح آید، و آن ۱۰) برادر از تبعهٔ عدول فرمان این دوست بر اندیشد و مادهٔ مداخلت در ولایت جانب شریف **دام شریفا** بریده (گرداند، و چون ۱۱) داعیهٔ استدعاء مدد از راه برخاست رغبت جانب شریف (۱۲) فرزندی در استنهاض این دوست فتور گرفت، وامضاء عزیمت مقام وحرکت بارادت ومشیت این جانب باز افکند، از آن راه که (۱۳) باعث قویتر این دوست در نهضت تحری رضا (١٤) وتحصیل مقصود او بود و آن غرض بی زیادت تجشمی (تحمل کلفتی ۱۵) بحصول پیوست **و کفی الله المؤمنین القتال** حالی حرکت در توقف (١٦) نهاده آمد، و لشکر های اطراف ممالك را بمقام در اوطان خویش مثال داده شد، اما بحمدالله در تقدیم مهمات هیچ مانعی (۱۷) نیست و از همه جوانب فراغ کلی حاصل است،

(۱) و این . (۲) فخرالدین و همام‌الدین . (۳) و انذار . (٤) است . (۵) سا . (ظ ، برزبان او حمل افتاد) . (٦) باشد . (۷) فرزند . (۸) ظ ، و شایج (و آن جمع و شیج بمعنی بهم پیوستگی و خویشاوندی است ، و جمع و شیجه بمعنی ریشهٔ درخت نیز آید و اشتباك و شایج بدین معنی کنایه از پیوستگی و اتحاد است) . (۹) این . (۱۰) مسجح آید و این (ظ ، منتج آید و آن) . (۱۱) گرد ، چون . (۱۲) سا . (۱۳) سا . (١٤) و رضا . (١٥) و تحمل . (١٦) توقیف . (۱۷) مانع .

اگر حاجتی سابخ(۱) شود و حالتی ظاهر گردد که مستدعی جنبش موا کب این دوست باشد خویشتن را (۲) بهیچ حال رخصت تردّد و تاّخر (۳) طلب کرده نباید وبر جناح تعجیل راه پیش گرفته شود ، و درین (٤) وقت چون بر قضیت تجدد احوال(٥) تبدّلی (٦) درعزایم ظاهر شد و کارها (۷) رنگی دیگر گرفت واجب نمود این سخن (۸) فرستادن واز مجاری این مصالح اعلام نمودن (۹)، چه چون قاعدهٔ اعتقاد محکم گشت وکمال اعتماد پیدا آمد اخبار از کلیات وجزویات اخبار واعلام از (خفیات و خبیات ۱۰) اسرار لازم ومتعین باشد .

(هذاباب، ظن۱۱) چنان استکه این‌غایت را **فخر الدین** مشمول کرامات(۱۲) مجلس رفیع **زید** (۱۳) **رفعته** باز گشته باشد ، اگر (١٤) این گمان حقیقت است **فبها ونعمه** (١٥) ، و اگر بسبب مصلحتی دراجازت او توقف رفته است توقع است که بباز گردانیدن او اشارت فرماید، چه مصالح بسیار بحسن اهتمام او منوطست و امهال غیبت او (١٦) باهمال آن مهمات مفضی .

منتظرم (۱۷) که بر قرار قدیم ومقتضی کرم عمیم اغراس موالات را بلـواقح مصافات(۱۸) برومند می‌گرداند، وسوابق (۱۹) دوستی را بلواحق یگانگی می آراید ، و مخاطبات بزرگوار که امداد راحت بساحت دل مخلصان (رساند برتواتر وتوالی۲۰) می‌فرستد، تا اگر (حالی را از نکادت عادت روزگار ۲۱) و (بلعجبی خوی ایاّم ۲۲) طریق ملاقاتی که دلها درآن بسته است گشاده‌نیست بمناجاتی که ارواحرا بزبان (۲۳) قلم رود سلوت و راحت پیوندد . و امداد (۲٤) مسرّت متسابق گردد ، **ان شاء الله وحده** (۲٥) .

---

(۱) سانح . (۲) خویشتن . (۳) و تأخیر . (٤) دریـن . (٥) ضا ، بندگـی .
(٦) تبدل . (۷) و کار . (۸) محمدت . (۹) دادن . (۱۰) خبیات و خفیات .
(۱۱) بهذاباب وظن (ش ، هذاباب در چندین موضع ازین قسمت بجای بنابراین و علی هذا استعمال شده است) . (۱۲) کرامت . (۱۳) زیدت . (١٤) و اگر . (١٥) سا .
(١٦) سا . (۱۷) منتظـر است . (۱۸) مضافـات . (۱۹) ضـا ، در سوابق .
(۲۰) رسانید و بر تواتر و ترادف . (۲۱) حالی از نکادت ایام . (۲۲) و بوالعجبی خوی روزگار . (۲۳) بزفان . (۲٤) امداد . (۲٥) تعالی والحمدلله وصلعم .

(۱) هم بملك غور اصدار افتاده است

زندگانی مجلس رفیع ملك اعظم چندان باد (۲) که رای روشن او اقتضا کند و چنانکه همت بلند او برضا دهد، اقبال پایدار و توفیق دستیار و ایزد **عز اسمه** یار و نگهدار .

آرزومندی بسعادت مشاهدهٔ مجلس رفیع (**زید رفعة** ۳) ـ که جوامع همت براجراز آن مقصور است و دواعی افتقاد (٤) بادراك آن نامحصور ـ از همه حدها متجاوز (شده است ٥) ، و وهم دوربین ازاحاطت کنه آن عاجز آمده ، (وباقربت جوار و تدانی مزار ٦) روی نموده است نوایر اشتیاق دیرینه در سینه مشتعل تر است ، و احناء ضمیر برنزاع و آرزومندی مشتملتر (۷)

وابرح مایکون الشوق یوماً اذا دنت الخیام من الخیام

سعادت اجتماع که آینهٔ طلعت امانی وطلیعهٔ امداد شادمانیست بخوبتر وجهی و زودتر مدتی میسر باد ، **والله ولی ذلك .**

این خطاب منتصف (ماه محرم ۸) محرر می گردد از در قلعهٔ **سرخس** ، و بحمدالله تعالی مصالح این دولت در سلك نظام است ، و فیضان انوار (۹) الهی براحوال این دوست بردوام .

مسرعان مجلس رفیع **زید** (۱۰) **رفعته** اینجا رسیدند ، و خطاب کریم ـ که باملاء اخلاص صادر شده بود و برقم (۱۱) اتحاد تحریر یافته و صفحات آن بنقوش هواداری متوسم (۱۲) و نفحات مصافات ازفحاوی آن متنسم بود (۱۳) ـ رسانیدند ، و وفود (١٤) ارتیاح بورود آن متوصل (۱۵) گشت ، و سعادتی که مجلس سامی (ملکی برادری **معزالدین والدنیا** را **دام سامیا** ١٦) مساعدت کرده است وباقبال

---

(۱) عنوان نامه در نسخهٔ پاریس چنین است : این نامه هم سوی معزالدنیا والدین ملك خطهٔ غور خراسان حماهاالله نوشته شد . (۲) سا . (۳) زیدت رفعته . (٤) ظ : افتقار . (٥) است . (٦) و تاقرب نیاز منادی جوار و تدانی مزاز . (۷) ضا ، تمر . (۸) ماه محرم سنه خمسة و سبعین و خمسمائة . (۹) ضا ، افضل . (۱۰) زیدت . (۱۱) و برقوم . (۱۲) ضا ، بود . (۱۳) سا . (١٤) وفور . (۱۵) متواصل . (١٦) برادری ملکی معزالدنیا والدین را اداماالله سعادة .

همت آن مجلس (**رفعه الله** ١) فتحی بزرك و غزوی شگرف رفته (٢) وچهرهٔ دین و دولت بزینت آن (٣) جمال گرفته و دیدهٔ ملك و دولت (٤) بمشاهدهٔ آن مكتحل گشته این دوستی را موجب (٥) صد هزار اعتداد و اعتضاد شد، چه از راه صدق و داد و فرط اتحاد از هر سعادت كه آن (٦) مجلس را روی نماید و از هر دولت كه بدان جناب همایون متوجه شود این دوست حظ (٧) اكمل و نصیب اوفر خویشتن را (٨) داند، خصوصا از آنچه اعلام اسلام بدو (٩) مرتفع شود و امداد فساد بذان مندفع گردد (١٠) و اركان كفر بواسطهٔ آن تزلزل گیرد واعضاد شریعت باستظهار آن قوّت (١١) یابد، رای (١٢) یمن نقیبت و صفای عقیدتی (١٣) كه آن مجلس را بحمد الله حاصل است و همت دوستان مخلص چنین ثمرها دهد، وفضل كردگار وتوفیق پروردگار (١٤) دراعانت حمایت (١٥) بیضهٔ اسلام چنین اثرها نماید، (**هوالذی ارسل رسوله بالهدی ودین الحق** ١٦) **لیظهره علی الدین كله ولو كره المشركون** .

ازاثناء این خطاب كریم بشارت انصراف بدارالملك **فیروز كوه** معلوم شد (١٧) وموجب ابتهاج تمام گشت (١٨)، این دوست نیز بدین (١٩) مدت برتواتر معروفان ومعتمدان فرستاده است، وازتصمیم عزیمت خویش بركفایت مهم **خراسان** كه تااین غایت بسوانح تقدیر دربند تأخیر افتاده بوده است - **والأمور مرهونة باوقاتها** - خبر داده، و استنهاض مجلس رفیع (**زید رفعة** ٢٠) و موافقت دریـن مهم كه بصلاح جـوانب تعلق دارد كرده، و در خواسته كه اگر میسر گردد و وقت دست دهد (٢١) بذات مبارك تجشم حركت فرماید، تا نایرهٔ اشتیاق منطفی گردد، ومهمات دین و دولت در ضمن آن مكفی شود، واگر حالی این آرزو باعذار و موانع (٢٢)

(١) زادهالله رفعته. (٢) ضا، بود. (٣) سا. (٤) وملت. (٥) مواجب.
(٦) سا. (٧) حظ. (٨) خویش. (٩) بدان. (١٠) بود. (١١) ضا، پایدار. (١٢) سا (ظ، آری). (١٣) عقیدت. (١٤) روزگار. (١٥) حمایت.
(١٦) سا. (١٧) گشت. (١٨) شد. (١٩) درین. (٢٠) زیادت رفعته.
(٢١) ضا، تا. (٢٢) موانع.

روی در خجاب (۱) تعذر کشد باری امرای دولت وسا کنان سرحد مملکت را که درین کار شرکت حقیقی و درین راه صورت رفیقی دارند (۲) فرمانی جزم دهد ، تا با حشم ساخته پیوندند (۳) ، وبادیگر اعوان دولت در کفایت مهمات ایستادگی (٤) (نمایند ، یقین واثقست وظن صادق که این غایت را آن معارف بخدمت ۵) رسیده باشند ، و آن رسالت (٦) تبلیغ کرده ، وجمل و تفاصیل احوال و عزایم باز گفته ، و آن مجلس برقضیت خلوص طویت و رعایت مصلحت کلی در (ترتیب آن کار و آغاز آن مهم ۷) عزیمت خویش بامضا و حاجت این دوست بقضا رسانیده .

ا کنون این دوست بمحاصرت قلعهٔ سرخس مشغول شده است و منجنیقها برکار کرده ، و بدو سه روز چنانکه معتمدان مجلس رفیع رفعه‌الله مشاهده کردند و معاینه دیدند (یك دو ۸) برج بلند که از (۹) ارتفاع بر آسمان فضله می جست با زمین برابر گشت ، و خندق اگر چه عرضی (۱۰) بسیط و عمقی دور بار (۱۱) داشت انباشته شد ، و درین پنج شش (۱۲) روز فراغ دل ازین یك مهم که اتمام آن از لوازم بود حاصل خواهد آمد ، (اللهم وفق ۱۳) ، این غایت را از جمله مواضع دور دست (۱٤) چون بار جلیغ کنت و کنت (۱۵) و رباطات ومنقشلاع (۱٦) و جند و مازندران لشکرها درسلك خدمت منخرط (۱۷) شدند ، وحشم جرجان و دهستان و باورد و نسا و شادیاخ خود مدتی بر آمد تا در زمرهٔ دیگر هـواداران مجتمع اند ، چون اتحادی که میان جانبین حاصل است با هیچ جانب (۱۸) دیگر نیست و نخواهد بود ومسافت (باید که ۱۹) باز آمده ومادهٔ اعذار منقطع شده توقع است که روزی (پیشتر بذات ۲۰) عزیز حرکت فرماید ، و باحشم منصور را روانه کنند ، تا این مهم بموافقت و مطابقت یکدیگر (۲۱) تمشیت پذیرد ، واطراف آمن

(۱) خجالت . (۲) دیهند . (۳) بپوندد . (٤) استادگی . (۵) سا . (٦) رسالات . (۷) تربیت و آغاز این کار واین مهم . (۸) و . (۹) در . (۱۰) عرض . (۱۱) باز . (۱۲) وشش . (۱۳) سا . (۱٤) راست . (۱۵) و شهرکنت (ظ . و سمرکنت . (۱٦) منقشلاغ . (۱۷) مخرج . (۱۸) جانبی . (۱۹) ظ . باندك . (۲۰) چند پیشتر بابذات . (۲۱) سا .

و فتنه ها ساکن (و دلهای ١) رعایا مطمئن گردد (٢) ، وفراغ خاطر (٣) وصلاح احوال جوانب را (٤) شامل شود ، این دوست درمقام انتظار است تااین معنی (٥) مجلس رفیع (**زادهالله رفعة** ٦) بسمع اخلاص ودوستی اصغا فرماید ، واثری مرضی که بمقصود مفضی باشد درین باب باظهار رساند ، وسعی مشکور که منت آن (٧) **ابدالدهر** مذکور ماند تقدیم فرماید ، تاعقد اعتقاد مبرم تر و قاعدهٔ اتحاد محکمتر شود ، و روزنامهٔ دوستی بذکر آن مورّخ گردد ، وبمنت (٨) ومحمدت فراوان (٩) پیوندد ، زندگانی مجلس رفیع درمزید کامرانی وحصول اغراض و امانی هزار (١٠) سال باد .

(١١) هم بدو نبشته می آید از در سرخس در محرم سنهٔ ثمان و سبعین

زندگانی مجلس رفیع در استحکام دعایم دولت و استثبات عزایم قدرت (و انتظام سلک پادشاهی و نفاذ اوامر و نواهی ١٢) فراوان سال باد . جناب بزرگوار بوفود (١٣) اقبال مأنوس وکمال جلال ازبیم زوال محروس ، وایزد **عز اسمه** حارس و نصیر (١٤) و حافظ و ظهیر ، **انه علی ذلك قدیر** .

چون موارد مصافات (١٥) ازشوایب مباینت (مصفی ومبراست ١٦) وموارد موالات باقداح مخالصت گوارنده ومهنا وشرط فرط اتحاد مستمر واساس صفاء اعتقاد مستقر ، از اطناب شرح آرزومندی وبیان نیازمندی که درصدور مکاتبات واثنای مخاطبات بسمت تکلف موسوم است و وصمت ابتدال (١٧) آن معلوم دست فرسود (١٨) قلم عوام و پایمال قدم افهام شده است ـ اجتناب نمودن (١٩) و در وظایف (ثنا و دعا ٢٠) افزودن بمنهج عقل و جادهٔ (٢١) خرد نزدیکتر ، چه چون امداد یگانگی

---

(١) گردد و دل . (٢) سا . (٣) خواطر . (٤) جوانب . (٥) معنی را .
(٦) زادالله رفعة . (٧) سا . (٨) و منت . (٩) ضا ، برآن . (١٠) هزاران .
(١١) عنوان نامه در نسخهٔ پاریس چنین است : این رساله هم بغیاث الدین ملك غور نوشته می‌آید هم برآن تاریخ . (١٢) و نفاذاوامر ونواهی و انتظام سلك پادشاهی . (١٣) بوفور .
(١٤) و ناصر . (١٥) مضافات . (١٦) و مصفای سزاست . (١٧) خلد ، ابتذال .
(١٨) و دست فرسود . (١٩) نمودن است . (٢٠) دعا وثنا . (٢١) وجادهٔ .

مجتمع (۱) و مواد دلتنگی منقطع گشت بناچی (۲) ضمایر از مکنون سرایر خبر دهد ، و زبان (۳) حال بالفاظ وفاق در صحایف اشتیاق فرو خواند (و از تقریری ۴) که میان ابنای روزگار و دوستان ظاهری متعارف است (۵) .

شاهد مافی ضمیری (۶) من صدق (۷) ود مضمرك

فما ارید و صفه قلبك عنی مخبرك (۸)

(استغنا حاصل آید ۹) ، ایزد تعالی لطیفهٔ (۱۰) متضمن حصول این سعادت باشد (۱۱) بر حسب ارادت ساخته گناد ، و از نعمت مصادقت و میامن موافقت برخورداری دهاد ، و ازدواج ارواح را باجتماع اشباح (۱۲) رساناد ، **اللهم حقق منیتنا و انلنا بغیتنا .**

پیش ازین قاصدان مجلس رفیع رسیده بودند (۱۳) ، و مکتوب محبوب که روایح اخلاص از فحاوی آن فایح بود و انوار صفای عقیدت در مطاوی آن لایح رسانیده ، و بوصول (آن و بشارت یافتن ۱۴) که هر روز عقد حرمت آن مملکت منظم منتظم تر است و عقد دولت آن جناب مکرم مبرم تر و اقبال و کامرانی و ارتیاح وشادمانی آن مجلس را شامل است ومقاصد و مآرب بر نیکوتر وجهی حاصل اعتداد واستبشار می افزوده است واعتضاد واستظهار روی می نموده ، واستدامت (۱۵) آن استقامت که سبب سکون واستنامت دوستان باشد خصوصا این دوست که خویشتن را بمزید اخلاص و فرط اختصاص مخصوص داند لازم می آید ، ازین جانب نیز بحمدالله و یمن همت مجلس رفیع امداد فیض لطف (۱۶) ربانی متوالی است ، و صفحهٔ آمال حالی بمآل زیور حصول معالی (۱۷) ، وجمله ملوك آفاق باتفاق (وفاق دم

(۱) ضا : شد . (۲) ضا : ناچی (باکامیاب از گفتن) . (۳) وزفان . (۴) واز همروی .
(۵) ضا : استغنا حاصل آید : شعر . (۶) مضمری . (۷) فرط . (۸) یخبرك .
(۹) ضا . (۱۰) ضا : گرد . (۱۱) ضا . (۱۲) اشباح . (۱۳) رسیده اند .
(۱۴) این بشارت یافتن (ضا : این بشارت) . (۱۵) ش : در خواست بایدکی . (۱۶) فضل .
(۱۷) ش : متزین و آراسته .

این خدمت ۱) می زنند ، و صلاح خویش در متابعت و مشایعت این حضرت می بینند ، و هر روز از قضایای قضای آسمانی نتیجهٔ میزاید که بدان اتفاق خوب قوّت و قدرت و غبطت وبسطت این جانب می افزاید ، و این دوست برقضیت اعتقاد پاك این مواهب را که ازحضرت ربانی فایض می شود و بشکر (۲) وسپاس که مستدعی مزید نعمت باشد متلقی است ، واز (۳) موارد غفلت که مقدمهٔ کفران (٤) بود متوقی ، **والحمد لله علی نعمه المتواترة و منه المتظاهرة ، حمداً یستحق به مزید نعمائه و یستدر لبان آلائه .**

اینك مجلس همایون **البقرا اوزان رزقه الله عزالاسلام** با جملگی حشم **قفچاق** که کس حد و نهایت آن نداند و در احصاء آن قوّت اوهام از کار فرو ماند بخدمت این دوست تاحدّ **جند** آمده است ، و **فیران** را (٥) که پسر بزرگتر ورکن قویتر وپشت وپناه و روی سپاه او باشد با جماعتی انبوه از **بوغو** (٦) زادگان بدین جانب فرستاده است (۷) ، وخویشتن درموقف طاعت عرضه داشته است ، واستطلاع کرده که این زمستان بچه خدمت (۸) قیام می باید نمود ، ودرمقام (مقیم شد ۹) یا برجناح حرکت می باید بود ، این جانب (بعد ازآنکه ایشانرا ۱۰) بنظر تقریب و ترجیب (۱۱) مخصوص گردد (۱۲) واز خلع وتشریف (۱۳) که لایق ایشان باشد مایهٔ وافر داد باز گردانید ، و ده علم مردکار را از امرای (١٤) کبار اختیار کرده آمد ، ودر صحبت ایشان بنزدیك فرزند اعزّ اکرم **ناصر (۱٥) الدنیا و الدین ابوالفتح (۱٦) ملکشاه احسن الله به الامتاع (۱۷) و ملاّ ببشائره الاسماع** —

---

(۱) دم وفاق این جانب . (۲) بشکر . (۳) از . (٤) سا . (٥) وفیران را .
(٦) ش ، در جهانگشای جوینی نام قادر بوقوخان دیده می‌شود که علاءالدین تکش در سال ٥۹۱ و ٥۹٤ بااو جنك کرده ودر نوبت دوم اورا پس از دستگیر کردن مطیع خود ساخته وبجنك طوایفی از ترکان که رئیس آنها الب درك نام بوده فرستاده است . (۷) فرستاده .
(۸) بخدمت . (۹) سا (ظ ، مقیم باید شد) . (۱۰) ایشانرا بعد از انکه . (۱۱) و ترحیب . (۱۲) کرد . (۱۳) وتشریفات . (١٤) ضا ، کار . (۱٥) نصاره .
(۱٦) سا . (۱۷) الامتاع .

که ایالت و حوالی (۱) **جند** و مضافات (۲) آن ومراقبت مصالح آن طرف باو (۳) مفوض است - روانه کرده شد ، و نبشته آمد که (٤) آن فرزند (با آن خدم ٥) و حشم **جند** و سپاه (٦) **بارجلیغ کنت** و **رباطات** و **سغناق** (۷) واقاصی بلادی که بر آن (۸) سمت در تصرف (ایالت ممالك و خدم این جانب اند ۹) برنشینند ، و **الیقر اوزان** باو (۱۰) پیوندد ، وباتفاق یکدیگر باقی ولایات ملاعین **قطا** (۱۱) مسلم کنند ، و ارکان دولت آن مخاذیل را منثلم (۱۲) گردانند ، و چون درین مهم خلاصهٔ غرض و زبدهٔ مقصود اظهار شعار مسلمانی و تقویت دین یزدانی و ابادت اعوان ضلالت و اشادت ارکان ملت است اغلب ظن بلکه حقیقت یقین آنست که عن قریب تباشیر بشارت حصول مقاصد از مطلع توفیق پدید آید ، و فتح و نصرت بر نیکوتر وجهی جمال نماید ، و از نقیبت (۱۳) آن اشرار و ذریت آن کفار در آن دیار (۱٤) نماند ، **والله ولی التوفیق** .

و عزیمت خاصهٔ (۱٥) این دوست پیش ازین - که (از جانب ۱٦) **مرو** بولایت جانب شریف ملکی (۱۷) تعلق می ساختند و تعرض او که مدتی است تا احرام خدمت این برادر گرفته است وپای درحریم طاعت این جانب نهاده وبتازگی قربت او بقرابت کشید (۱۸) و تمازج اسباب بتواشج (۱۹) انساب ادا کرد (۲۰) جایز می داشتند - بر آن جملت مصمم بود که بنفس خویش برصوب **خراسان** (۲۱) نهضت کند ، وآن مهم که همت دراتمام آن بسته است وتااین غایت باعذار ظلم (۲۲) در عقدهٔ تراخی افتاده است (۲۳) **ولکل اجل کتاب** بکفایت رساند ، اما از جانب شریف فلانی **زید شرفا** معتمدان رسیدند و خبر دادند که مهمات جزوی آن طرف

---

(۱) سا ، (۲) ومضافات . (۳) باو ، (٤) تا . (٥) بااین حشم . (٦) واساس ، (۷) ضا ، سغناق . (۸) درآن ، (۹) و ایالت ممالیك خدم این جانب است (ظ ، ایالت ممالیك وخدم این جانب است) . (۱۰) بدو ، (۱۱) وماه . (۱۲) سا ، (۱۳) بقیت ، (۱٤) ضا ، دیار . (۱٥) خالصهٔ . (۱٦) اجانب ، (۱۷) فلانی . (۱۸) کشیده ، (۱۹) ضا ، بتواشج (ش ، در هم پیچیدن) ، (۲۰) ضا ، کرده . (۲۱) ضا ، حماها الله تعالی . (۲۲) ظاهر ، (۲۳) افتاد .

از استخلاص ولایت **سرخس** و **خابران** (١) و قمع جماعت متعدیان که بدان قلاع تحصن ودر آن بقاع تمکن داشتند هم او تمام کرده است و رتبت (٢) نگه داشت آن ولایت علی الوجه واجب داشته ، و پیغام آوردند که این ساعت چون شدت سرما مزاحم است و اعراض زمستان متراکم و اندك (٣) علوفهٔ **خراسان** درین وقت و کثرت حشم منصور معلوم ، اگر چندان تأخیر افتد که آثار انوار بهار (٤) پدید آید وآفتاب بر برج شرف سایه افکند ونقاش چابك دست ربیعی در تصویر حلل (٥) طبیعی دستکاری آغاز نهد و چهرهٔ جهان (٦) جمال ونسیم هوا اعتدال گیرد وبجهت تنگی علف تحمل انواع کلف نباید کرد همانا بمصلحت نزدیکتر ، چون این پیغام برین جملت (بسمع این دوست ٧) رسانیدند وتعجیل بیشتر بسبب (٨) تحری رضای جانب شریف بود ـ اگر چه حشم بی نهایت که کثرت (٩) عدد ایشان محقق (١٠) باشد مجتمع بودند و اسباب اعذار مرتفع و مقدمهٔ (١١) حشم (زیادت از ١٢) ده هزار مرد بسر حد ولایت رسیده ـ این ماه دو سه اندیشه برتوقف مقرر گشت ، و آن حشم را باز خوانده شد ، و فرموده آمد تا ازهمه جوانب اسباب حرکت بهاری ساخته دارند ، وچهار پای که دست وپای لشکری باشد (آسوده شود ١٣) ، تااوایل بهار که هیچ حایل نمانده باشد مهم **خراسان** پیش گرفته آید ، و یقین بفضل ربانی وثوقی تمام دارد که حصول مقصود باصول (١٤) مقصد برابر باشد و هر کجا رویم فتح (١٥) و نصرت برائر .

چون این احوال صورت تجدد (١٦) گرفته بود و عزایم بدین موجب تصمیم پذیرفته مسرعانِ مجلس رفیع را **زاده الله رفعة** (١٧) باز گردانیده آمد ، و در خدمت (١٨) ایشان جمال المسرعین فلان را دوانیده شد ، و این تحیت برفضیت

---

(١) وخاوران . (٢) و تربیت (ظ ، و ترتیب) . (٣) واندكی . (٤) نوبهار .
(٥) خلل . (٦) ضبا ، جلال و . (٧) بسمع این دوست . (٨) ضبا ، تحصین و .
(٩) ضبا ، عدو . (١٠) متفنی . (١١) ضبا ، شدت . (١٢) زیادت (ظ ، زیادت از) .
(١٣) قریبه . (١٤) باوصول . (١٥) وفتح . (١٦) بجد . (١٧) رفعته .
(١٨) صحبت .

اخلاص صادر (۱) افتاد ، تا مجلس رفیع فروع و اصول (۲) و ابواب و فصول آنرا اختصاص استماع دهد ، وبرحقایق ودقایق آن اعتماد و تعول (۳) فرماید ، وچنانکه بکرات وعده فرموده است **والکریم اذا وعد وفی** بایام بهار که وقت کار خواهد بود حشم منصور را آماده دارد وطریق استدعاء این دوست گشاده ، تاچون (٤) برسمت **خراسان** لشکر (٥) کشیده آید و بمهمات آن طرف که اتمام آن متضمن صلاح همگنان است توجه نموده شود آن مجلس رفیع **رفعه الله** برحسب اخلاص قدیم و وعدهٔ متقدم درآن مهم مساهمت (٦) ومشارکت فرماید ، ودر ترشیح (۷) نهال (۸) مصادقت و ترجیح این جانب براجابت (۹) جدّ بلیغ نماید و هیچ تأخیر و تراخی که از قضیت تآخی (۱۰) دور افتد جایز نشمرد .

(توقع چنانست که ۱۱) این معانی بحسن ارغا (۱۲) و لطف اصغا مخصوص گردد (۱۳) ، و یمن (قبول و ۱٤) اعتماد بدان پیوندد ، ومخاطبات کریم برعادت قدیم (۱٥) مبشر تزاید اقبال و مقرّر مصالح (۱٦) احوال متواتر باشد ، و بعرض مهمات و ملتمسات گستاخی رود ، تا حسن (۱۷) اهتمام در اتمام آن از لوازم ذمت مخالصت شناخته شود ، و برقضیت اشارت پرداخته آید ، **ان شاء الله (وحده العزیز ۱۸)** .

این مکتوب هم بحضرت ملک (۱۹) غور محرر گشت (۲۰)

زندگانی مجلس رفیع باقبال نامحدود ونعمت نامعدود بمسمار ابد مسدود (۲۱) باد ، نطاق ادراک از احاطت آن کمال قاصر و جوامع همت برکسب (۲۲) نیکونامی مقصور و ایزد **عز اسمه** در کل احوال ناصر و اعلام کامرانی و شاد کامی منصور .

آرزومندی بمشاهدهٔ کریم فلان (۲۳) نه بآن حد است که افهام را رتبت تقریر

---

(۱) اصدار . (۲) و وصول . (۳) و تعویل . (٤) سا . (٥) سا . (٦) مساقمت . (۷) ترشح . (۸) ضا ، مقاسمت و . (۹) آن جانب (ظ ، اجانب) . (۱۰) ش ، برادری با یکدیگر . (۱۱) سا . (۱۲) ظ ، ارعا . (۱۳) گرداند . (۱٤) قبول را (۱٥) کریم . (۱٦) و مصالح . (۱۷) در حسن . (۱۸) تعالی . (۱۹) سا .. (۲۰) شد . (۲۱) ظ ، مشدود . (۲۲) کرم . (۲۳) سا .

آن تواند بود ، و اوهام را (١) منزلت تصویر آن صورت تواند کرد ، و یا از اطناب در آن (٢) باب جز تطویل مقالت و تدبیر (٣) ملالت حاصلی (٤) توان یافت ، منتظر (٥) در تیسیر اسباب ملاقات جز لطف صنع یزدانی نیست ، **لعل الله یحدث بعد ذلك امرا .**

پیوسته برموجب اخلاص و مقتضی اختصاصی که با آن (٦) مجلس (رفیع **زید رفعة** بحمد الله حاصل است ٧) و امداد آن بر امتداد روزگار متواصل استملاً اخبار قدرت و استیلاء مجلس رفیع (و اقتفاء آثار رفعت ٨) و استعلاء آن جناب مرتع (٩) کرده می شود ، و چون شنوده می آید که چهرهٔ آن ممالك بزینت دولت عالی حالی است و عرصهٔ آن دیار از دشمنان آن (١٠) مملکت خالی روایح ارتیاح و اعتداد (١١) می وزد ، و وفور (١٢) ابتهاج و اعتضاد می رسد ، و از ایزد تعالی مزید ودوام آن باحصول (١٣) سعادت ملاقات خواسته می آید ، ویقین حاصل است که چون این دعا از ساحت سینهٔ صافی با بدرقهٔ اخلاص می رود در صحبت رفیق توفیق بی هیچ منع و تعویق بمحل کرامت اجابت رسد .

این مفاوضه اواخر **شهر الله المبارك** رمضان (١٤) **عمت برکته** اصدار می افتد ، **و بحمد الله و منه** احوال این جانب خیر (١٥) و سعادتست و مجاری احوال (١٦) دولت بروفق ارادت ، سروران (اختیاراو اضطرارا ١٧) سر برخط خدمت می نهند ، وگردنکشان رغبة ورهبة ربقهٔ (١٨) این جانب را گردن می دهند ، و دوست و دشمن از لطف و عنف (١٩) شامل این دوست جزا و سزای خویش می یابند (٢٠) ، **فالحمد لله حمد الشاکرین و الصلوة علی نبیه محمد و اله**

---

(١) و یا اوهام را . (٢) این . (٣) و ترتیل (ظ . وتذییل) . (٤) حاصل .
(٥) منتظم . (٦) بآن . (٧) زیبت رفعته حاصل است بحمدالله . (٨) سا .
(٩) صریع (ش . یا خیر و برکت) . (١٠) سا . (١١) ش . اعتماد و خاطر جمع بودن
(١٢) و وفود . (١٣) بحصول . (١٤) رجب . (١٥) ظاهرا بخیر یا قرین خیر و یا لفظی شبیه بآن بوده و اسقاط شده است . (١٦) کذا و شاید اعمال بوده و تحریف شده است .
(١٧) اختیار از اضطرار . (١٨) ضا . فرمان . (١٩) ضا . خویشتن . (٢٠) سا .

الطاهرين ، و **بعد فضل الله تعالى** اين اتفاقات حسنه و مواتات دولت جز بيمن مصادقت وحسن موافقت ونظر همت واثر شفقت مجلس رفيع (**زيد رفعة ۱**) نيست ، توفيق شكر بارى تعالى و قضاء حقوق آن مجلس ميسر باد .

بر راى رفيع **شرفه** (۲) **الله** پوشيده نيست كه جوامع انديشهٔ اين دوست درين مدّت بر كفايت مهم **خراسان** كه اهم المهمات است مقصور (۳) بوده است ودواعى صرف عنايت باتمام آن از راه رعايت مصلحت موفور ، پيرارسال كه آن مجلس رفيع (٤) **رفعه الله** عرصهٔ **خراسان** را بفرّ قدوم خويش منوّر كرده بود وخاك آن ديار را بنسيم اخلاق فايحه معنبر گردانيده واين دوست نيز درديگر طرف **خراسان** مداخلتى داشت اگر چه جاذبهٔ اعتقاد سلسلهٔ دل مى جنبانيد ونايرهٔ اشتياق درصميم سينه زفانه مى زد ، وعزيمت برآن (٥) جملت مصمم بود كه از موانع روزگار فرصتى جسته آيد و بفضل كردگار لطيفهٔ ساخته شود (٦) كه سعادت ملاقات در ضمن آن حاصل آيد و اضطراب دل مشتاق و هيجان لوعت (۷) اشواق سكونى (۸) گيرد ، و بعد از مساعدت اين سعادت باتفاق و مشورت يكديگر روى بمهمات **خراسان** كه صلاح جانبين بآن مربوط است آورده شود ، و از لطايف ايزدى خود توفيق اتمام چنان خيرات زود فايض گردد ، امّا چون سال بآخر رسيده بود و لاغرى درچهار پايان (۹) لشكر اثرى فاحش كرده و حشم (۱۰) اين دوست را بتنهايى يافتن علف متعذر گشته واگر (۱۱) هردوسپاه **نصرهم** (۱۲) **الله** درهم آميختى مقام را دوامى كه بفايده انجامد صورت نبستى ، و مقصود از آن اتفاق بحصول نپيوستى ، و انديشه برآغاز كارى كه انجام آن بفراغ كلى مقرون نباشد جزم كردن از حزم و خرد دور افتد ، بدين (۱۳) دواعى آن آرزو در حجاب توقف بماند ، و روزگار برعادت غيرت

---

(۱) زيدت رفعته . (۲) رفعه . (۳) مقصود . (٤) سا . (٥) برين . (٦) سا .
(۷) بواعث (ش . لوعت بمعنى سوزش است) . (۸) سكون . (۹) چهار پاى .
(۱۰) و حشم . (۱۱) اگر . (۱۲) نصرهما . (۱۳) برين .

خویش رقم حرمان برصحیفهٔ امل دل (مشتاق بکشید ١) ، **و الحریص محروم**، و بضرورت این دوست را انصراف بایست نمود ، و از عوایق روزگار بعلایق صبر تمسك ساخت ، و آن مهم را بکفایت نارسیده فرو گذاشت (٢) .

ما کل مایتمنی المرء یدرکه ❁ تجری الریاح بما لاتشتهی السفن

و پارسال که از دار الملك **خوارزم** نهضت کرده شد مقصد اصلی و مقصود کلی هم **خراسان** واتمام مهمات آن بود ، اتفاق را مصالحی از جانب **ماورا النهر** سانح شد که خاطر بانجذاب (٣) آمال باهمال آن رخصت نمییافت ، و چون جهد عنایت در اتمام آن بذل افتاد و فراغ خاطر و سکون دل از (٤) آن معنی دست داد و از صوب **ماورا النهر** باقضاء حاجات دولت و ترقی درجات حشمت باز گشته شد کرّ و فرّ بسیار در چهار پایان (٥) حشم نکایت (٦) تمام کرده بود و عذر تقاعد ایشان (٧) در معرض قبول آورده ، و آغاز مهمی که کفایت آن مدت (٨) مدید و روزگاری دراز اقتضا کند صورت تعذر (٩) گرفته ، نه باختیار روی بدار الملك نهاده شد ، و عزیمت چنان ، که فصل زمستان ــ که اکثر سرما مستولی باشد و امداد برف و باران متوالی وحرکت بفایدهٔ (بیشتر که بمراد کلی مفضی گردد ١٠) نتواند بود ــ هم (١١) بمستقر **خوارزم** قرار ساخته آید (١٢) ، و مهمات دیگر جوانب بواجب پرداخته شود (١٣) ، وچون طلیعهٔ امداد بهار پدید آید وطلعت نوروز جمال نماید وشدت سرما باعتدال هوا بدل گردد باقبال (١٤) راید و دولت زاید بدل فارغ مهم **خراسان** که اول فکر و مطلع ذکر بوده است آغاز نهاده آید ، اینك اکنون چون مواسم ایّام بهار نزدیك رسید و نواسیم (١٥) صبا در حرکت آمد این دوست نیز حرکت آغاز نهاد ، و اندیشه بر امضاء آن (١٦) عزیمت که در دل قرار گرفته بود

(١) مشتاقان کشید . (٢) ضا ، شعر . (٣) بانجذاب . (٤) در . (٥) چهار پای .
(٦) نکلی . (٧) ایشان را . (٨) مدتی . (٩) تغییر (ظ ، تعسر) . (١٠) نتستن تا مراد کلی مقتضی گردد مقتضی . (١١) و . (١٢) آمد . (١٣) شد . (١٤) و بخت (ظ ، باقبال بخت) . (١٥) ولوایح (ظ ، ونواسم) . (١٦) این .

مقرر شد ، و باخبار (١) این حال اجل (٢) **شمس الدین** را - که بازانکه بخلایق پسندیده درمیان خلایق مذکوراست و بانواع علوم دراقطار عالم مشهور **هو الشمس لا یخفی بکل مکان** پیوسته بقدم قربت بساط سلاطین سپرده است و همواره در مجلس پادشاهان اختصاص انبساط تمام داشته است (٣) ونفایس انفاس مبارك وعرایس خاطر خطیر او همیشه آسایش مسامع وآرایش مجامع بوده است (٤) - فرستادیم ، تاآن مجلس ازین نهضت که محصل اغراض کلی باد باخبر گردد ، ودینی که از راه وعده حرکت (فرمود در ٥) ذمت کرم او متوجه است که (٦) بی هیچ مماطلت و مدافعت - از (٧) خلوص طویت دور ودرمذهب حریت محظور باشد - بادا رساند ، و صحیفهٔ سوابق ایادی را بدین کرامت بزرك مختوم گرداند ، و ترتیب آن سازد که وصول فلان مبشر (٨) صحف ثنا و میسر(٩) حرکت (رایات آن مجلس باشد و از سر١٠) تطول وا کرام بدین تطویل وابرام عیب نگیرد ، وبحکم رسوخ تآخی (١١) و اختلاط بمهمات (بستاخی و انبساط ١٢) فرماید ، تا نشاط (١٣) دل دراخلاص و هواداری بیفزاید ، والسلام (١٤) .

این تحیت (بشمس الدولة و الدین اعظم اتابك ١٥) پهلوان عراق صادر می شود

زندکانی مجلس سامی ملك عالم عادل برادر (١٦) در دولت وپیروزی وغبطت و به روزی فراوان سال باد ، ظل اقبال ممدود و امداد کامرانی نا معدود و ابناء روزگار در مطاوعت متفق و فضل کردکار برطاعت موفق .

چون صحایف اعتقاد بلطایف اتحاد آراسته است و عوارض بیکانکی بیکبارکی ازمیان برخاستند اگر درباب آرزومندی اطنابی نرود وآن (١٧) شیوه که شایبهٔ تکلف

---

(١) ضا ، از . (٢) ضا ، عالم . (٣) داشته . (٤) بوده . (٥) فرمودن و در (ط ، فرمودن در) . (٦) سا . (٧) که از . (٨) منشر . (٩) و میشر . (١٠) آنت رایات رود باشد واز . (١١) تاخر . (١٢) گستاخی انبساط . (١٣) بساط . (١٤) سا . (١٥) باتابك اعظم شمس الدین . (١٦) برادری . (١٧) آن .

و صورت تعسف گرفته است در توقف نهاده آید بجادهٔ خرد و منهج عقل نزدیکتر ' ایزد تعالی اسباب اجتماع که آرزوی دیرینه است مهیا کناد ، ونعمت موالات بیمن ملاقات مهنا گرداناد ' **وهو املی (۱) بتحقیق ما املناه و اجابة ماسالناه .**

این تحیت دراوایل محرم اصدار می افتد **و بحمدالله و منه** بیمن (۲) همت مجلس سامی **اسماه‌الله** احوال این دوست بروفق ارادتست و آنچه معهود است از فیض فضل حق تعالی درحق او برزیادت ' وچون ازآن جانب نیز بموجب تنسم روایح اخبار وتوسم لوایح آثار محقق می گردد (که کار آن ملك ۳) طراوتی تمام ونظامی بواجب دارد و مصالح آن دیار بحسن حراست او مهذبست و اعداء دین و دولت از بیم سیاست **او** معذب امداد اعتداد و استبشار می افزاید ' و وفور (٤) اعتضاد و استظهار برتواتر میرسد ' و مزید دوام (٥) آن بردوام خواسته می آید ' قرین اجابت باد .

پیش ازین فلان **دام تأییده** ـ که جوامع علوم (خاطر وقاد ٦) اورا منقاد است و سپردن بساط ملوك قدم عزیز او را معتاد و یمن نقیبت او در مهمات ملك بدیدهٔ تحقیق مشاهد (۷) وحسن اجتهاد او در مصالح دولت بمعونت توفیق مؤید ـ بدین جانب رسیده بود ' و خطاب مستطاب که نفحات اخلاص از فحوی آن فایح بود و روایح کرم دراثناء آن عادی (۸) وروایح رسانیده ' و اعتقاد در آن غایت (۹) کمال مخالصت مزید صفا یافته (۱۰) . چون از **خراسان** جانب فلان ـ که ازمدتی مدید باز بحبل دولت (۱۱) این دوست معتصم است و در سلك خدمت این جانب منتظم ـ بکرات کس می فرستاد وبر تواتر التماس حرکت این دوست برصوب **خراسان** واستخلاص ولایت (او تشبث ۱۲) متغلبان می کرد عزیمت نهضت برای تحری رضای او برآن سمت تصمیم گرفت ، و رایات این دوست باحشم گران و لشکر بیکران در

---

(۱) ماملی . (۲) و بیمن . (۳) سا . (٤) و وفود . (٥) سا . (٦) و قادر او خاطر نقاد راسخ . (۷) مشاهد . (۸) ظ ، غادی . (۹) سا . (۱۰) ظ ، ... این جمله تحریفی شده است . (۱۱) سا . (۱۲) واز تشبث (ظ ، او از تشبث)

حرکت آمد . فلان را (١) که هنوز کوفتگی راه برچهار پایان او ظاهر بود وشکایت نکایت سفر ازاحوال او پیدا درمستقر **خوارزم** گذشته (٢) شد ، تابعد از مراجعت او را تکمیل کرده آید .

چون مواکب این دوست را درضمان عزّ واقبال وکنف فضل ذو (٣) الجلال بظاهر **خراسان** اتفاق وصول افتاد (و قومی ٤) - که دست در شاخ عصیان زده بودند و پای از حدّ بندگی (٥) بیرون نهاده - بفضل حق - که از خزاین توفیق جواهر قدرت برسرما نثار کرد - چنانکه شنوده باشد کفایت شد روی برعایت مصالح واتمام (٦) مهمات جانب فلانی (٧) آورده گشت ، و همت بر انتزاع (٨) ولایاتی که در تصرف خصمان او آمده بود و مخالفان دولت بحدود آن طرف (٩) نموده بودند گماشته شد ، و عنان برصوب (١٠) **استوای** (١١) **خراسان** تافته آمد ، درین میان که مسافت میان معسکر (١٢) منصور و فلان موضع نزدیك شد و وقت انجاز مواعد خدمتگاری و اظهار مراسم طاعتداری فلان آمد بموجب استشعاری بی موجب که او را حادث شد در عزیمت استمداد او فتور ودر (اقامت شرایط ١٣) خدمت او (١٤) قصور تفرّس افتاد ، وآن (١٥) صورت بعد از استکشاف تمام تحقق گرفت .

چون (١٦) باعث اول ومحرّض (کلی برنشستن این دوست را استدعاء ١٧) آن جانب بود وآن (١٨) داعیه برخاست دراواخر ذی القعدة سوی دارالملك **خوارزم** بمراجعت مسارعت نموده شد ، ودرین (١٩) وقت فلانرا - (که تواتر ٢٠) اشتیاق آن خدمت در دل او مشتعل بود و خاطر او بردقایق مصالح ومعرفت (٢١) احوال

---

(١) ظ . فلان را . (٢) گذاشته . (٣) ذی . (٤) وقوم غز (ظ ، و مهم قوم غز) .
(٥) بند . (٦) اتمام . (٧) فلان . (٨) اماع . (٩) تطرف (ش ، تجاوز) .
(١٠) صورت . (١١) ش ، بضم اول یکی از ولایات خراسان که بنا بمندرجات معجم البلدان از توابع نیشابور و قصبهٔ آن خبوشان بوده است ، و خبوشان را آکنون قوچان می گویند .
(١٢) عسکر . (١٣) شرایط اقامت . (١٤) سا . (١٥) و این . (١٦) و چون .
(١٧) استدعاء کلی بیشتر این دوست را . (١٨) واین . (١٩) درین . (٢٠) نوایر (ظ ، که نوایر) . (٢١) سا .

مشتمل ـ اجازت انصراف داده آمد ، و درموافقت ومرافقت او (فلان را ـ که ۱) در شهامت و کفایت بر اکفـاء متفق است (۲) و در غوامض آداب و اسرار هنر متفن (۳) ومحقق و بازین همه بسوابق مرضی و حقوق مرعی در خدمت ملوك ماضی **انارالله براهینهم** استظهار دارد ـ فرستاده آمد ، و لایق مصادقت و موالات و موافقت (٤) و مصافات پیغامها داده شد .

توقع بخلوص اعتقاد و کمال اتحاد مجلس سامی **زید سموا** (٥) چنانست که برعادت قدیم ریاض مودّت را (٦) بمهـاد نیکو عهدی معهود و مرسوش (۷) دارد و صحایف محبت را بصور اخلاص مألوف و منقوش ، و مکاتبات سارّ و مخاطبات بزرگوار که نهال دوستی بدان موشح (۸) شود و کمال اتحاد بدان مشرّح گردد متواتر (گردانند ، و از ۹) ظهور تباشیر دولت و وفور (۱۰) امداد حشمت بهر وقت بشارت فرستند (۱۱) ، و بمهمات ومرادات مباسطت فرماید ، تا باتقلد (۱۲) منت تمام در اتمام آن سعی نجیح تقدیم افتد ، **ان شاء الله (وحده العزیز ۱۳) .**

هم سوی (١٤) اعظم اتابك اتفاق می افتد و بازخواست نافرستادن مخاطبات می رود (١٥)

زندگانی مجلس سامی در دولتی که دست زوال بدامن جلال آن نتواند رسید و وهم دور بین تك (١٦) پیرامن کمال آن نتواند گشت بسیار سال باد ، مصالح دولت مضبوط و احوال مملکت مغبوط و ایزد تعـالی مجدّد کسوت اقبـال و مؤیّد در کل احوال .

سلام وتحیت فراوان فرستاده می آید ، آرزومندی (۱۷) ونیازمندی بی نهایت

---

(۱) که فـلان را . (۲) متوفق است (ظ . متفوق است) . (۳) ظ ، متفنن . (٤) و مـوافق مـوافقت . (٥) سمود . (٦) مـودت . (۷) و مرشوش . (۸) مرشح . (۹) گـردانند . و از همه . (۱۰) و وفود . (۱۱) فـرستند . (۱۲) بتقلد . (۱۳) سا . (١٤) بسوی . (١٥) می کنند . (١٦) سا (ظ ، تیزتك) . (۱۷) و آرزومندی .

عرضه داشته می شود ، وازحضرت ربانی مزید آن دولت که موجب استظهار دوستان باشد (۱) باتفاق سعادت ملاقاتی (۲) که آرزوی دیرینه و مطلوب قدیم است استدعا می افتد ، و چشم انتظار برراه کرامت اجابت است ، میسر باد .

این تحیت اول شهر ربیع الأخر (۳) تحریر می افتد ، و **بحمد الله تعالی** جریان مصالح این جانب برمنهج مرام است و ورود وفود فضل ربانی درین حضرت بردوام ، و از اقاصی و اطراف ممالك (٤) اخبار سکون و استنامت (٥) متواصل و احوال دولت را اطراد و استقامت شامل ، و آثار نجاح برچهرهٔ اغراض ظاهر و مستبین **فلله الحمد رب السموات و رب الأرض و رب (٦) العالمین** ، **و بعد فضل الله** ابن حسن اتفاق از (۷) نتیجهٔ یمن وفاق آن مجلس شناخته می آید ، واین مواهب جسیم ثمرهٔ موالات آن جناب (۸) کریم دانسته می شود ، در زیادت باد .

مدتی است تاامیر اخص **رشید الدین** ـ که بزینت ذکاء (۹) طینت ونقاء (۱۰) سیرت متجلی (۱۱) است و در معرفت دقایق خدمت ملوك و شرایط اداء رسالت بغایت مهتدی (۱۲) ـ بدین جانب رسیده است ، وخطاب گرامی ـ که معانی نفیس آن انیس دل گردد و روحرا (۱۳) ارتیاح و سینه را انشراح افزاید ـ رسانیده ، و رسالات (۱٤) و مهمات که متحمل ومتکفل آن بود بعبارتی هرچه رایق تر وطریقی هرکدام لایقتر گزارده ، وحسن اطلاع مستودعات مطاوی و مستبدعات فحاوی آنرا حاوی گشته ، یك چندی از لطف محاورت او ـ بنشر (۱۵) مکارم اخلاق آن مجلس مشحون بود و بذکر آثار مآثر آن برادر مقرون ـ حظ استرواح (۱٦) و استیناس استیفا کرده آمد ، و از آن صدق لهجت بهجت تمام حاصل شد .

درین وقت چون رایت هوای آن حضرت بر صحن سینهٔ او اجتیاز (۱۷) کرد

---

(۱) است . (۲) ملاقات . (۳) الأول . (٤) مملکت . (٥) و استقامت .
(٦) رب . (۷) سا . (۸) جناب . (۹) ذکاء (بفتح اول بمعنی پاکیزگی) .
(۱۰) و بقاء . (۱۱) متجلی . (۱۲) مهتدی (ظ : متجلی ـ بمعنی [illegible]) . (۱۳) روح را .
(۱٤) و رسالت (۱۵) که نشر . (۱٦) [illegible] . (۱۷) اجتیاز ([illegible] اجتیاز بمعنی گذشتن و عبور کردن است) .

و داعیهٔ (۱) عشق آن خدمت مالك ناصیهٔ ارادت او گشت وتحصیل اجازت انصراف را وسایل ساختن گرفت او را باز گردانیده شد ، و واجب چنان بود ودل خواست همان که معروفی (۲) ازین جانب درصحبت او روان شود ، وسنقری (۳) که پیش ازین (٤) بالتماس آن لطف مباسطت فرموده بود ووعده بفرستادن آن سابق گشته (٥) ارسال افتاد (٦) ، اما سورت تابستان و حرارت بیابان حالی را (۷) راه زن این اندیشه آمد و بتاخیر رخصت داد ، چه پوشیده نیست که درچنین ایام که نفوس از از رحمت (۸) گرما مضطرب است و انفاس از مجاورت (۹) هوا ملتهب (قرار باز پس بردن ۱۰) سنقر که جانوری بس نازکست وبخنکی (۱۱) هوای ترکستان متعود تعذری تمام دارد ، ونه همانا که بسلامت (تا بمقصد برسد ۱۲) و مقصود ازفرستادن آن بحصول پیوندد ، چون (۱۳) فوران نایرهٔ هوا ساکن شود وقوت گرما فتور گیرد آن (١٤) معروف روی بخدمت خواهد آورد و مراسم اخلاص تجدید (گردد و سنقری ۱٥) - چنانکه کمال دوستی و وفور اخلاص بفرستادن آن راضی باشد و پسندیدهٔ (۱٦) نظر و شایستهٔ دست آن مجلس آید - رسانید ، تااین تاخیر که موجبی (۱۷) ظاهر دارد برتقصیر حمل نیفتد ومشارع (۱۸) مودت عیاذا بالله بتغیر (۱۹) خاطر شریف مکدر نگردد .

(هذا باب ۲۰) درین یك چند معتمدان ازآن جناب همایون کمتر رسیده اند ، ومخاطبات بزرگواری (۲۱) که دل بستگی بورود آن معلوم باشد درتوقف بوده است ، (و اهمال در ۲۲) ارسال مکاتبات که صدق اخلاص مقاصد (۲۳) دهد اتفاق افتاده

---

(۱) داعیهٔ . (۲) ضا ، هم . (۳) ش ، مرغ شکاری (شنقار) که بادشاهان در دست گیرند و بدان شکار کنند . (٤) ضا ، ازین جانب . (٥) ضا . که . (٦) افتاد . (۷) حال را (ش ، حالی را بمعنی اکنون وعجالة است) . (۸) ظ ، زحمت . (۹) مضارب . (۱۰) قرار باز بردن (ظ ، فرا و باز پس بردن) . (۱۱) و بخنکی . (۱۲) بدان مقصد رسد . (۱۳) و چون . (١٤) این . (۱٥) گرد و سنقری . (۱٦) پسندیده . (۱۷) موجب . (۱۸) و مشرع . (۱۹) بتغییر . (۲۰) هدایات . (۲۱) بزرگوار . (۲۲) و در اهمال . (۲۳) بدان . (ظ ، بدان مقاصد) .

است ، و این دوست از بشارات (۱) فتوح و فتح باب مقصد آن دولت که پیوسته باد بی‌خبر مانده است ، چون کمال اتحاد (۲) و صفاء اعتقاد (۳) بحمدالله (٤) حاصلست و یگانگی بیگانگی متبدّل (٥) چنان واجب کند که رسولان و مخبران (٦) پیوسته درراه باشند ، و از تزاید اقبال و فراغ بال آن مجلس **اسماه‌الله** که اهتزاز بدان داند (۷) بر تواتر خبر دهند (۸) ، و بنشر روایح اخبار که همواره تنسم آن می وزد (۹) طریق ضنت نسپرند ، و قلت مبالات برعایت رسوم موالات جایز نشمرند .

این دوست ملتمس و متوقع و مترصد و متطلع است تا این (۱۰) تأخیر را که منافی مخالصت بود (۱۱) تلافی رود ، و بر تجدّد روزگار چنانکه قضیت (۱۲) تودّد است تردّد رسولان و توارد مراسلات (۱۳) تزاید گیرد ، و بساط انبساط میان جانبین بر قرار مبسوط باشد ، تا شوارد مرادات بواسطهٔ آن مربوط گردد ، **ان شاء الله تعالی .**

هم بسوی (١٤) پهلوان (عراق نویسد ١٥)

زندگانی مجلس سامی دراستیلاء اعوان دولت واستعلاء ارکان حشمت و وفور امداد غبطت وظهور آثار بسطت فراوان سال باد ، صحیفهٔ زندگانی برسوم (١٦) شادمانی مرقوم وصفحهٔ احوال بوسوم اقبال مرسوم (۱۷) ، و نهال دولت ناضر و نامی وایزد **عز اسمه** ناصر وحامی .

چون استحکام مزایر (۱۸) وفاق مواجب (۱۹) اشتعال (۲۰) نوایر اشواق باشد و تباعد اتحاد (۲۱) دیار مقتضی تزاید امداد افتقار (۲۲) بسفارت تشاهد قلوب و عبارت تناجی ضمایر توان دانست که با چندین عهود محکم مبرم و چنین مسافت

---

(۱) نشان . (۲) اعتقاد . (۳) اتحاد . (٤) ضا ، تعالی . (٥) مبدل . (٦) و مجمزان (ش ، جمازه سواران) . (۷) دانند . (۸) آرند . (۹) رود (ظ ، می‌رود) . (۱۰) آن . (۱۱) باشد . (۱۲) سا . (۱۳) مراسلان . (١٤) سوی . (١٥) عراقی تحریر می‌افتد . (١٦) ظ ، برقوم . (۱۷) ظ ، موسوم . (۱۸) مرایر (ش ، جمع مریره بمعنی ریسمان محکم تابیده) . (۱۹) ظ ، موجب . (۲۰) اشعال . (۲۱) اتحاد . (۲۲) ظ ، اقتفار بمعنی تتبع اثر وجستن نشان ومراد دراینجا تعرف احوال است .

دور ودراز که جانبین را درمیان است کار آرزومندی بچه غایت رسیده باشد وحال نیازمندی بکدام نهایت انجامیده، فی الجمله کمال تشوّق از (۱) تحدید تفوّق می کند، و کثرت التیاع (۲) از انقیاد تعدید امتناع می نماید ، پس برین قضیت تکلف شرح آن در توقف داشتن و آن رسم که در دست وپای خواطر خلق (۳) خلق شده است بگذاشتن اولیتر (٤) و ازایزد ذی الجلال که مدبّر بر کمال (٥) و مفتح ابواب آمال است تیسیر اسباب اجتماع خواستن و صدق اخلاص را وسیلت آن (٦) التماس و بدرقهٔ آن (۷) دعا ساختن ــ تاقاید زمام اصابت (بمربع مرتع ۸) اجابتش رساند ــ بمنهج قویم خرد و طریق مستقیم عقل نزدیکتر ، **و الله ولی التیسیر و مسهل کل عسیر .**

پیوسته بحکم جاذبهٔ خلوص عقیدت و داعیهٔ وفور مودّت تفحص احوال و تصفح (۹) آثار مجالس سامی **زید سموا** (۱۰) کرده می آید، و چون برتواتر شنوده می شود (۱۱) که درآن حضرت ثغور دولت برقاعدهٔ معتاد متبسم است و ثغور (۱۲) ملت بزینت (۱۳) انسداد متنسم (١٤) و امداد فتح و نصرت (١٥) بر تعاقب ایاّم روزگار (١٦) افزون و نجح اغراض بعزایم صواب آن مجلس مقرون این دوست برحسب اعتقاد بامداد اعتداد مشمول می گردد ، وبشکر آن مواهب که خویشتن را در آن بحکم (۱۷) مشابکت (۱۸) حق مشارکت حاصل می داند مشغول می باشد ، **والشاکر یستحق المزید .**

ازین جانب نیز (۱۹) بحمدالله ویمن (۲۰) همت وبرکات موالات آن مجلس حدایق مملکت نضارتی تمام و عیش دولت غضارتی بواجب دارد، و بیشتر ملوك اطراف ازخط فرمان (۲۱) این دوست انحراف نمی نمایند ، و بمتابعت و مشایعت

---

(۱) ضا ، حیز . (۲) ش ، سوختن از شوق یا اندوه . (۳) سا . (٤) سا (ظ ، اولیتراست) . (٥) ضا ، است . (٦) این . (۷) این . (۸) بمرتع مربع (ظ ، بمربع مربع) . (۹) و تصفف . (۱۰) سا . (۱۱) می‌آید . (۱۲) وثغور . (۱۳) برتبت . (١٤) متسم . (١٥) و ظفر . (١٦) روز . (۱۷) تحکم . (۱۸) ش ، درهم پیوستگی . (۱۹) سا . (۲۰) و بیمن . (۲۱) و فرمان .

این (۱) دولت برقرار و اقرار (۲) و اعتراف می آرند ، و برقاعدهٔ مستمر سحایب مواهب یزدانی برعراص (۳) این مملکت دافق است و عذبات رایات بفتح و نصرت در (٤) اطراف خافقین خافق . **فالحمد لله علی ماصوب الینا موارد (٥) افضاله و صب علینا سجال نواله .**

مدتی است تا **صلاح الدین دام تمکینه** که جوامع آداب خدمت ملوك را مستجمع است و برحقایق اسرار جوانب مطالع اینجا رسیده است ، و مطالعهٔ کریم ومفاوضهٔ شریف که مبدأ مسرات ومنشأ مبرّات است رسانیده ، و از گزارد امانت رسالت و تقریر مشافهاتی که داشت بافصح لسان و املح بیان فارغ شده ، چون روایح **انی لأجد ریح یوسف** ازمحاسن اخلاق او بمشام دل می رسید و کلمات مهذب اوکه بنشر فضایل آن مجلس معطر بود انواع ارتیاح وابتهاج میرسانید و اورا (٦) تاابن غایت نگه داشته شد ،

اهلا بسعدی و الرسول و حبذا ❊ وجه الرسول (احب وجه المرسل ۷)

و اکنون چون مکاتبات آن مجلس مبشر از نظم سلك دولت وطراوت حال مملکت که نعمتی مشکور وسعادتی بزرگست ومبنی (۸) ازتصمیم (۹) عزیمت حرکت سوی معمورهٔ **ری** برسید ، ودواعی عشق آن خدمت اورا انگیخته کرده بود وسلسلهٔ شوق آن حضرت در جنبانیده در عشر اوسط (۱۰) جمادی الأخر (۱۱) که این خطاب بدان (۱۲) مورّخ است اورا اجازت انصراف داده شد ، ودرصحبت او فلان را — که استحقاق او (تقلد امانات را ۱۳) محقق است واستقلال او باعباء رسالات معلوم و استسعاد (١٤) بدریافت خدمت آن مجلس پیش ازین تمکین و تبجیل اورا اکنون وسیلتی تمام — لنحجتی (١٥) که درمهمات از سفارت وسعی او معتاد باشد ارسال افتاد ، وازآنچه (١٦) مکنون اعتقاد ومضمون اتحاد (و مرسح اعراس ۱۷)

---

(۱) سا . (۲) أقرار . (۳) عراض . (٤) ضا ، عرصه . (٥) بوادر . (٦) اورا .
(۷) بحب الوجه للمرسل . (۸) ظ ، ومنبی . (۹) تصمم . (۱۰) اول . (۱۱) الأول
(ظ ، الاخرة) . (۱۲) سا . (۱۳) بتقلید امارات . (١٤) ضا ، او .
(١٥) بحکم نجحی . (١٦) و آنچه . (۱۷) ومرشح اغراس .

موالات و مفتتح (۱) ابواب مصافات است (۲) برزبان ایشان پیغامها داده آمد (۳)، منتظر و متوقع است که این معانی را (٤) بسمع اعتماد و خلوص اعتقاد (٥) اصغا و ارعا (٦) واجب دارد، وآنچه قضیت صفاء طویت (۷) باشد تقدیم فرماید .

احوال و اخبار (۸) این طرف و کیفیت عزیمت (۹) و اندیشهٔ این دوست ـ اگر چه **صلاح الدین** که بحکم تمازج جانبین ازخواص این دوست (۱۰) وبطانهٔ این خانه شده است معاینه دیده است و مشافهه شنیده ـ شمهٔ در قلم آورده می شود (۱۱) .

البقرا اوزان رزقه الله عز الاسلام و نجح المرام با جملگی سپاه **قفچاق** که علم هیچ محصی (۱۲) بکثرت آن محیط نشود واندیشهٔ هیچ مستقصی حدود آنرا شامل نگردد بحدود خطهٔ **جند** (۱۳) **حرسها الله** آمده بود، و برای تجدید عهد نیکو (۱٤) خدمتی (**فیران** را که براقران در شهامت متفق است ۱٥) و بوسیلت قرابت باین (۱٦) دوست متعلق و پسر بزرگتر (۱۷) **البقرا اوزان** (۱۸) که رکن اوثق حشم **قفچاق** باشد بخدمت این جناب (۱۹) فرستاده، و خویشتن در مقام انتظار اوامر ونواهی عرضه داشته، وگفته که اگر مصلحت نماید وفرمان باشد (۲۰) چنانکه پارسال برسمت ولایاتی ـ که سمت تصرف ملاعین **فها** (۲۱) **حفت بالبوار بقایاهم و خصت بالفرار سرایاهم** داشت ـ توجه افتاد وآن ممالك طویل وعریض مضبوط ومسلم گشت وتا در **طراز** بطراز استخلاص معلم شد امسال نیز بدان خدمت قیام نموده آید . وآن مهمات که بکفایت (۲۲) آن ازواجبات است تمام کرده شود، و درامضاً این (۲۳) عزیمت التماس مددی ساخته (۲٤) و مقدمی مطاع (۲٥) رابط

---

(۱) ومفتتح . (۲) مصافات . (۳) شد . (٤) معانی . (٥) سا . (٦) و ازغا .
(۷) و طویت وفاء . (۸) این اخبار . (۹) و عزیمت . (۱۰) دولت . (۱۱) می آید .
(۱۲) شخصی . (۱۳) چند . (۱٤) سا . (۱٥) ویران را که در شهامت بر اقران متفرق است (ظ ، متفوق است) . (۱٦) بااین . (۱۷) بزرك . (۱۸) سا .
(۱۹) جانب . (۲۰) سا ، که . (۲۱) خطا . (۲۲) کفایت . (۲۳) آن .
(۲٤) سا ، وعلد و علد پرداخته . (۲٥) مطاوع .

الجاش ضابط الجیش واجب داشته (۱) بود، این دوست اندیشهٔ او صایب داشت (۲) و بر کمال اخلاص و نیکو خدمتی او محمدتها گفت (۳)، و حالی ده علم مرد را ازامراء بزرك و مردان (٤) مرد که درحضرت ملازم خدمت ومنتظر مهمات دولت باشند در صحبت **فیران** روان کرد، تابخدمت فرزند (اعزّ اکرم ٥) **ناصرالدنیا والدین ملکشاه عداللہ فی عمره و ایده** (٦) **بنصره** روند، و آن فرزند را که درتکفل مصالح ملك درجهٔ استقلال یافته است ودر استعداد مهمات دولت بحدّ استبداد رسیده فرموده آمد تاآن حشم را (باجملگی حشم **جند** و **اساس** ۷) و **بار جلیغ کنت** و **شهرکنت** و **رباطات** و دیگر ولایات که در تحت فرمان وکنف امان (این جانب اند ۸) در زیر رایات خویش مجتمع گرداند، و **باالبقرا اوزان** ملاقات کنند، و باتفاق یکدیگر و استظهار رایید توفیق روی باستخلاص ولایات (۹) آن مخاذیل آرند، و از بقیت آن فیهٔ جافیه و ذریت آن تبار (۱۰) بی ثبات و نسل آن (فسقه و اهل آن طبقه خایفه ۱۱) وتبار آن فرقد فروقه که (۱۲) در زاویهٔ محنت محبوس اند و ازملك وزندگانی مأیوس هیچ اثر باقی نگذارند (۱۳)، که چه (۱٤) چون اعوان دین و دولت و انصار ملك ملت بدستیاری توفیق (۱٥) دستکاری آغاز نهادند و باقبال پایدار و شمشیر آبدار روی بکار آوردند احزاب ضلالت را قراری و ارباب جهالت را مداری صورت نتوان کرد، **و الله ولی التوفیق و التیسیر نعم المولی و نعم النصیر** .

و عزیمت خاصهٔ این دوست برآن جمله مقرر است که چون نوبت سرما بسر آید وموسم اعتدال در آید ومبشر نوروزی باطلیعهٔ یمن و پیروزی در رسد وتباشیر طلعت بهار ازمطلع لیل ونهار جمال نماید وصباغ قدرت بر صفحات خاك تیره رنگهای

(۱) سا . (۲) داشته . (۳) گفته . (٤) مردان . (٥) سا . (٦) و ایده .
(۷) و جملگی حشم اساس . (۸) آن جانب آید . (۹) سا . (۱۰) بنین و بنات .
(۱۱) طبقهٔ فسقه و اهل آن طایفهٔ خایفه . (۱۲) سا ، ازهجوم هموم وغموم غیر دانوسته که .
(۱۳) نگذارند . (۱٤) سا . (۱٥) سا .

الوان بیامیزد و حایل برف و سرما از راه برخیزد برصوب **خراسان** نهضت کنند ، ومهماتی که پارسال (۱) باعذار ظاهر (۲) اتمام آن متعذر گشت امسال بفیصلی رساند ، (وباحیاء ۳) مراسم عدل وسیاست شوری (٤) که در آن دیار انگیخته شده است بنشاند ، و موات امان را نشوری دهد ، **و ما توفیقی الا بالله و علیه (٥) توکلت و الیه انیب .**

چون مصالح جانبین حقیقت اتحاد گرفته است وسمت تباین ازصورت مهمات برخاسته و در خیر و شرّ و نفع و ضرّ میان هر دو حضرت مساهمت و مقاسمت کلی حاصل آمده (٦) ازکلیات وجزویات عزایم واحوال بتعویل کرم مجلس سامی اعلام داده می آید ، توقع است که بسمع شفقت وحفاوت استماع افتد ، ودرمستأنف روزگار ومستطرف احوال برقرار بساط مباسطت ممدود وطریق مباینت مسدود دارد ، و چون فلان (۷) از اداء مفروض و مسنون و مظهر (۸) و مکنون رسالات فارغ شود باجازت انصراف او مضایقت نفرماید ، وبرتعاقب معتمدان آن (۹) حامل مخاطبات و موصل مکاتبات ــ چنانکه از آن اصل بزرگ سزد و بدان گوهر پاك زیبد و درآن کرم عهد خورد (۱۰) وبدان حسن سیرت لایق باشد ــ فرستد وتمهید قاعدهٔ استعلام و اعلام که اعلام موالات بدان منتصب شود لازم شمرد ، و بمرادی که باشد اشارت دریغ ندارد ، تابجوامع اجتهاد در (۱۱) تحصیل آن کوشیده آید ، ورقم نجح برناصیهٔ آن کشیده شود ، **ان شاء الله تعالی (وحده العزیز ۱۲) .**

هم بحضرت عراق ایراد می افتد در شهور (۱۳) سنهٔ ثمان و سبعین (۱٤)
و عذر تأخیر در ارسال مکتوبات تمهید کرده می آید

زندگانی مجلس سامی در استیفاء انواع شادکامی و اقتناء آثار نیکونامی دراز

---

(۱) بن ارسال . (۲) سا (۳) تا احیاء . (٤) و شوری . (٥) علیه . (٦) کرده
(۷) فلان را . (۸) و مظهور . (۹) سا . (۱۰) در خورد . (۱۱) و .
(۱۲) سا . (۱۳) سا . (۱٤) ثما ، و خمسمائة .

باد (۱) ، رایات شهریاری مظفر و آیات کامکاری موفّر (۲) و اعوان دولت مؤیّد و ارکان حشمت مشید و معاقد جلال مشدود (و مناهج زوال مسدود ۳) و اقبال پایدار (٤) درکل احوال دستیار و ایزد ذو (٥) الجلال از کل اهوال (و احوال نگاهدار ٦) .

آرزومندی دیدار مبارك مجلس اسمی (۷) **اسماه‌الله و حق له مایستحقه و اولاه** بحدی (۸) نیازمندی رسیده است ، وقوّت مصابرت فاتر شده ، وقدرت تمالك قاصر گشته ، وطاقت تحمل قدم درراه عدم نهاده ، وجوامح (۹) اشواق وجوانح (۱۰) بیقراری پیشه گرفته ، و جوامع نهمت باحراز نعمت اجتماع که روزی باد باز آمده ، وا گرنه صدمات موانع روزگار و جذبات (۱۱) سوانح اقدار ـ عنان گیر (۱۲) رایض ارادت و مالك زمام اختیار (ابدی که ـ سالکان ۱۳) راه امل و مجتازان منزل امید را از مدرك (۱٤) مصالح و مغانم مناجح باز می دارد و در مسالك حیرت و مهالك (۱٥) انتظار می اندازد تا این غایت باچندین وسایل و اواخی (۱٦) سعادت ملاقات درتراخی نیفتادستی ، و از (مصالح اجتهاد صبر نجح برنهج آن ۱۷) مراد که جملگی همت برتحصیل آن (مقصور است ۱۸) اثری نمودستی ، اماّ (۱۹)

ما کل ما یتمنی المرء یــدرکــه ☆ (تجری الریاح بمالاتشتهی السفن ۲۰)

برید تقدیر برشارع تدبیر هیچ آفریده نمی رود ، وسایس قضا در بند رضای هیچ کس نمی آید (۲۱) ،

(بیت ۲۲)

من جهد همی کنم قضا می گویــد ☆ بیرون ز کفایت تو کاری دیگر (۲۲) است

---

(۱) ضا ، بجوده و بمحمد وآله وعترته . (۲) موقر . (۳) سا . (٤) ضا ، وعزت .
(٥) ذی . (٦) نگهدار . (۷) سامی . (۸) بحد . (۹) وجوامع . (۱۰) جوانح
(ظ ، جوائح ـ وآن جمع جائحة بمعنی تهلکه وبلیه است) . (۱۱) وخدمات . (۱۲) ک .
عنانگیر . (۱۳) آبدی‌سالکان . (۱٤) مدارك . (۱٥) مهالك . (۱٦) ش . جمع اخیه
وآن دراصل بمعنی پابند اسب و امثال آن است . (۱۷) مطالع اجتهاد صبح نجح این .
(۱۸) سا . (۱۹) ضا ، شعر . (۲۰) سا . (۲۱) نمی شود . (۲۲) سا .
(۲۳) دگر .

یفعل الله ما یشاء و یحکم مایرید، بازین همه امل بفضل باری فسحتی شامل دارد و دل بلطف یزدانی قوّتی کامل و اعتقاد بحقیقت **کل شئی عنده بمقدار** یقینی راسخ و وثوقی تمام که ناگاه ازمکامن غیب میامن آن سعادت روی نماید، و همت را اگر اثری هست ظاهر شود، و چهرهٔ موالات بزینت ملاقات جمال گیرد، و مشارب مصادقت از شوایب مفارقت مصفی گردد (۱)،

ان لله بالبریة لطفاً ❀ سبق الامهات والاّباء

اگرچه درین مدّت برخلاف معهود اختلاف رسولان کمتر اتفاق افتاده است ایتلاف ارواح برقرار بوده است ورسوخ اعتقاد در کمال اتحاد برزیادت، ودل برقانون قدیم بهوا و ولا مشحون و زبان (۲) برسنت معتاد بحمد و ثنا مقرون، و از (۳) هرکس که از آن حضرت منیع و جناب مریع (٤) می رسیده است (٥) این دوست مجاری احوال آن دولت **ثبتهاالله** می پرسیده است (٦)، وچون بشارت می یافته است که بواسطهٔ یمن حراست و حسن سیاست و وفور اقتدار و شمشیر (۷) آبدار آن مجالس امور دین و دولت درآن حضرت منتظم است وثغور فتح و نصرت درثغور اسلام مبتسم و ببرکات آن طراوت اقبال (۸) و پادشاهی (۹) روز افزون و نضارت ریاض مملکت دیگرگون اعداد (۱۰) اعتداد متوّفر می شده است (۱۱) و آثار استظهار باظهار می رسیده، ودرآن سعادت که درزیادت باد خویشتن را بحکم اشتباك وشایج (۱۲) اتحاد حق اشتراك ومساهمت می دانسته است (۱۳)، وباخلاص تمام مزید و دوام آن از حضرت الهی استدعا می کرده، و موجب آنکه تااین غایت در ارسال معروفات (١٤) امهالی اتفاق افتاد (١٥) ودرتحریر مکاتبات (تأخیری رفت ١٦) آن بوده است که چون این دوست پارسال (۱۷) بارسال سوی آن حضرت معروفی

---

(۱) گردد (ش)، (۲) و زفان، (۳) از، (٤) رفیع، (٥) می رسید، (٦) می برسید، (۷) شمشیر، (۸) افضال، (۹) پادشاهی، (۱۰) و اعداد، (۱۱) شده است، (۱۲) خلد، و شایج و آن جمع و شیجة بمعنی بیخ وریشهٔ درخت که درهم پیچیده است و بمعنی پوست درخت خرماست که از آن زنبیل بافند، (۱۳) می دانسته، (١٤) معروفان، (١٥) سا، (١٦) سا، (۱۷) سا.

نامزد خواست کرد ناگاه اندیشهٔ سفر **خراسان** (۱) درراه آمد ، وعنان همت برصوب آن عزیمت پیش از فرستادن آن (۲) معروف معطوف شد (۳) ، و از ترا کم اشغال و تزاحم مهمات (٤) اهم و آن رعایت جانب آن مجلس است **اسماه‌الله** درمعرض توقّف وبند تأخیر بماند ، و چنانکه بسمع بزرگوار که باستماع (٥) بشارتش استمتاع باد رسیده باشد مدّتی دراز بتطواف اطراف **خراسان** و نفع ودفع اولیا و اعداء (٦) صرف شد ، و چون اندیشهٔ انصراف برسمت دارالملك **خوارزم دامت معمورة** بامضا پیوست و بمستقر دولت باحصول مقاصد اتفاق وصول افتاد و خیام مقام درین مقام مطنب گشت روزگار بنظم مصالح این مملکت (۷) مستغرق بود ، وباعتماد آنکه قاعدهٔ اعتقاد میان جانبین چنان رسوخ دارد که **ابدالدهر** از عوارض تزلزل مصون باشد استنا (۸) کرده شد ، (وبحسب مهماتی ۹) که از تأخیر آن خللها زاید واز راه اتحاد بتشویش خاطر آن مجلس ادا کند تقدیم افتاد ، و در فرستادن معروفی بدان حضرت و اقامت شرایط آن توقف رفت .

اکنون چون امهال صورت اهمال خواست پذیرفت وتأخیر نسبت تقصیر خواست گرفت واعتماد مسوّد صحیفهٔ اعتقاد خواست شد دراواسط (۱۰) شهررجب **عمت برکته** فلان را - که ازقربت و اختصاص این دوست بحظ اوفر محظوظ باشد و بلواحظ اعتماد وتعویل و اکرام وتأهیل مرفوق (۱۱) و ملحوظ و بضروب (۱۲) محاسن و مفاخر و فنون مناقب ومآثر متحمل (۱۳) و بتمهید مکانت وتقدّم (١٤) منزلت درین (١٥) حضرت از اقران (١٦) متمیز و پیوسته (۱۷) در صدد کفایت مهمات خطیر و معرض رعایت مصالح بزرك آمده و بفصاحت زبان (۱۸) و ملاحت گفتار و صباحت دیدار اتسام تمام دارد - فرستاده شد ، و این خطاب که باملاء

---

(۱) ضا ، حماهاالله تعالی . (۲) سا . (۳) شده . (٤) ضا ، مهم . (٥) استماع .
(٦) ضا ، دولت . (۷) ممالك . (۸) استناد . (۹) و بحسب مهمات (ظا ، وتفست مهماتی) .
(۱۰) اواسط . (۱۱) مرموق . (۱۲) وبصنوف . (۱۳) ظا ، مشتمل . (١٤) و تقدیم . (١٥) در . (١٦) قران . (۱۷) وپیوسته . (۱۸) زفان .

(ولا و هوی و تلقین مودّت و محبت ۱) و تلفیق جان و دل محرّر می شود باو همراه کرده آمد ، وبعد ازین تلافی گذشته خواهد رفت ، وبایراد واصدار مکاتبات و مراسلات عذر توّقف وتخلفی که صادر شد تمهید خواهد افتاد ، و آنچه درعرصهٔ سینه مخزون ودر (۲) ساحت ضمیر مکنون است ازصدق مصادقت وخلاصهٔ مخالصت باظهار خواهد رسید ، و ترتیب آن ساخته خواهد (۳) شد که وصول مکاتبات (٤) بردوام متوالی باشد ، و بهیچ وقت هر دو حضرت از معتمدان جانبین خالی نبود ، چنانکه علی الحقیقة هر دقیقه که در اداء آن ازروی ظاهر تقصیر رفته است درقضاء آن بخدمات متظاهر توفیر رود ، و ورود مسرعان و وفود رسولان و تراکم ابرام و تزاحم تصدیع بحدّی رسد که آن مجلس این فترت را که در میان افتاد و این عتاب که رفت و این اجمام (٥) که حاصل آمد بآرزو طلبد ، **وهذه مطاینه** (٦) .

چون این دوست از راه نوادر (۷) نواظر خواطر و تجاوز (۸) زبان ضمایر حسن التفات آن مجلس بمحاسن (۹) خویش می شناسد ودل بستگی او باتساق اعمال این جانب می داند رمزی از مجاری احوال که بیمن همت آن مجلس انتظام تمام دارد در قلم می آرد ، وشکر نعم یزدانی بذکر آن مواجب (۱۰) می گزارد ، که **التحدث بالنعم شکر** ، و تفصیل این مجمل آنست که اصحاب اطراف و ولاة **خراسان** و دیگر نواحی برقرار بحبل دولت این دوست اعتصام می نمایند ، وبذیل خدمت او تمسك می سازند ، و بناء حرکات وسکنات خویش بروفق اوامر ونواهی او می نهند ، و صلاح امثال خود در امتثال مثال او می بینند ، و جملگی حشم **قفچاق** که عدد ایشان درحیز احصا نگنجد ومدد ایشان از اقصای **ترکستان** منقطع نشود برابداء (۱۱) شعار طاعتداری و اعلاء منار خدمتگاری این جانب متوفرانند و قهر اعدا و نصر (۱۲) اولیاء این دولت را متشمر (۱۳) ، و حشم **قتا** اساس سلحی

---

(۱) هوا و ولاء تلقین محبت و مودت . (۲) در . (۳) ما . (٤) مخاطبات .
(٥) ش ، درنك و اهمال . (٦) مطایبة . (۷) تزاور . (۸) و تجاور (ظ ، و تحاور) .
(۹) بمصالح . (۱۰) مواهب . (۱۱) ش ، آشکار ساختن . (۱۲) و نصرت .
(۱۳) مشم .

را که پیش ازین ممهد شده بود مشید می گردانند، و بانواع دلجویی در تحرّی رضای (۱) این دوست وتوخی (۲) تآخی بااو می کوشند، ودرسوانح مصالح آن (۳) صلح و انتقام و حرکت و مقام برجادهٔ اشارت و مصلحت (دید او ٤) میروند، و در سرّا و ضرّا که مملکت عریض از عوارض این دو حال خالی نتواند بود مشورت بااو می کنند، ووراء رأی او درهدایت طریق صواب هیچ مرجع ومآب نمی دانند، و این دوست بجهت رعایت صلاح رعیت که دفع اذیت ایشان واجب است آن (٥) هدنه که (با ایشان رفته است ٦) برقرار می دارد، و نهال موافقت را پرورش می دهد، وهواجس (فکرت را از تبدیل و تغییر آن ۷) مصالحه دور می گرداند، و **ادفع بالتی هی احسن** برمی خواند، و **ان جنحوا للسلم فاجنح لها** را امام می سازد، وتهیج (۸) نایرهٔ فتنه که (۹) **لعن الله من ایقظها** جایز نمیشمرد، چه مهمی را که بطریق صلح کفایت شود از راه خصومت پیش باز رفتن و کاری را که بنرمی راست آید بدرشتی آغاز نهادن شیوهٔ اهل خرد و عادات (۱۰) ارباب دها نباشد.

فی‌الجمله بیمن همت آن مجلس مهمات (۱۱) این‌جانب بواجبی(۱۲) مکفی است، و دواعی (تشویش و اشتغال ازخاطر ۱۳) منفی، **والحمد لله علی ذلك حمداً یقضی** (۱٤) **باستدرار اخلاف نعمائه الوافرة و یفضی الی استمرار اصناف الآئه المتظافرة** (۱٥).

باسوابق حقوقی که در میان است تقدیر چنانست که مجلس سامی فلانی **اسماه الله و اعطاه مایقتضیه علاه** (۱٦) این معانی را که از راه استخلاص (۱۷) واتحاد نموده می شود بسمع اهتزاز واعتماد اصغا واجب دارد، وعذری را که درتأخیر

---

(۱) سا. (۲) ش، قصد و آهنگ. (۳) ظ، از. (٤) دیدار. (٥) این. (٦) بایشان رفت. (۷) فکور را از تغییر و تبدیل این. (۸) و بهیج وجه (ظ، و تهییج). (۹) ضا، الفتنة نائمة. (۱۰) و عادت. (۱۱) اشغال، (ظ، مهمات اشغال). (۱۲) بواجب. (۱۳) اشتغال و تشویش از خواطر. (۱٤) یقتضی. (۱٥) المتضافرة (ش، هم پشت و معاون یکدگر). (۱٦) در نسخهٔ پاریس بعد ازین کلمه قریب سه صفحه ونیم مکرر نوشته شده است. (۱۷) ظ، اختصاص.

تحریر مراسلات تقریر افتاد بنظر قبول ملاحظت فرماید، وعثرت این اطالت اقالت کند ، و پیغامی را که (۱) فلان متحمل آنست بحسن ارغا (۲) مخصوص گرداند ، و درتلفیق مقدمات موالات ــ که توفیق رافت (۳) یافته است ودرارتیاد آن طلبه (٤) و اعتیاد آن شیوه همواره خظو (٥) و ساع (٦) و یــد صناع (۷) داشته است ــ و آنچه (۸) پیش ازین معهود ومألوف بوده است واکنون مأمول ومنتظر است بجای آرد ، و مخاطبات (کریم که ۹) تتمهٔ همه نعمتها ومشرح (۱۰) همه لذّتها ومشرع همه راحتها آنرا می دانم برتواتر فرستد ، و درعرض مهمات واشغال (۱۱) واخطار عوارض اوطار (۱۲) که اتمام آن درمذهب اخوّت فرض عین شمرند و قضاء آن در ذمت انسانیت قرض لازم دانند (۱۳) شیوهٔ انقباض متروك و طریـق انبساط مسلوك فرماید (۱٤) ، تا کفایت آنرا باتقبل (۱٥) منت تکفل کرده‌آید ، والسلام (۱٦) .

این (۱۷) رسالت بحسام الدین و الدوله ملك ملوك مازندران نبشته می آید

زندگانی مجلس رفیع اصفهبد معظم فرزند در فسحت عرصهٔ مملکت و نضارت روضهٔ دولت مستدام و مؤبّد باد وکامرانی وشادمانی جاودان و مخلد ، حبل قدرت متین و مشرب سعادت مبین (۱۸) و ایزد عزّ اسمه ناصر و معین .

سلام و تحیت فراوان می فرستم ، وثنا ومحمدت بی قیاس میگویم ، ودوام آن دولت که حظ اوفر درآن خویشتن را دانم (باسعادت اجتماع ۱۹) علی‌الدوام میخواهم ، وذکر تباریح (۲۰) اشتیاق نمی کنم ، که شکایت نکایت آن بحکایت راست

---

(۱) سا . (۲) ارعاء . (۳) ترکیب آن . (٤) ش ، بروزن کلمه بمعنی مطلوب ، (٥) خطو . (٦) ش ، بروزن سحاب بمعنی فراخ وگشاده . (۷) ش ، بروزن سحاب بمعنی ماهر وچابك . (۸) آنچه . (۹) که تمیمهٔ همه سعادتهاست و . (۱۰) ظا ، و مسرح . (۱۱) ظا ، اشغال . (۱۲) اقطار . (۱۳) داند . (۱٤) سا . (۱٥) کفیل . (۱٦) انشاءالله تعالی والحمدلله وسلم . (۱۷) عنوان رسالت در نسخهٔ پاریس چنین است : این رسالت بحسام الدولة والدینی مالکی ازآن ممالك مازندران صادر میشود . (۱۸) معین . (۱۹) باجتماع سعادت . (۲۰) ش ، سختی ها وشدائد .

نیاید ، و جمل وتفاصیل آن بدالت بیان و آلت قلم رقم نپذیرد ، ایزد تعالی بفیضان نور لطف خویش صبح صادق (۱) آن سعادت را بمطالع امید رساناد (۲) ، واز (۳) نعمت **موالات** بتیسیر (٤) اسباب ملاقات برخورداری دهاد ، **انه ولی التحقیق و بالاجابة حقیق** .

بهر وقت معتمدان مجلس رفیع (**زید رفعة** ٥) که از راه اختصاص حکم خدمتگاران خاص این جانب دارند میرسند ، و بشارت انتظام سلك مملکت (٦) و اتساق امور دولت می آرند و اهتزازی که غایت اتحاد اقتضا کند روی می نماید ، و در ساحت دل و عرصهٔ امید تبجح و تفسح می افزاید ، بردوام باد .

بتازگی فلان **ادام الله تمکینه** ــ که در خدمتگاری آن دولت بسیار جانسپاری نموده است و در کوی شفقت گوی سبقت از دیگر (۷) خدمتگاران مخلص ربوده و بازین همه یگانهٔ اماثل عالم است (۸) وکسوت بزرگی بطراز فضایل او معلم ــ بدین جانب رسید ، و خطاب بزرگواری (۹) ــ که برقم اخلاص ارتسام (یافته بود و باملاء ۱۰) موالات تحریر افتاده واز (۱۱) سر عقیدتی صافی (صادر گشته ۱۲) ــ بارعایت شرایط ادب چنانکه ازچنوی سزد تبلیغ کرد ، وپیغامی که متحمل اعباء آن بود بعبارتی که نطاق عبارت از احاطت محاسن (۱۳) قاصر آید و دست بیان بدامن محامد آن نرسد رسانید (۱٤) ، وبعد ازآن که دل وجان بدان تلطف وتعطف مستبشر شد و آثار صدق اتحاد ازمطاوی آن منتشر گشت برهمت عالی و وفور معالی مجلس رفیع **رفعه الله** که درصف خدمت چنین خدمتگاران شایسته ایستادند (۱۵) وبرچمن حضرت چنین نهالهای بدیع نشاند محمدتهای وافر گفته شد ، و در کمال فضایل و حسن شمایل (۱٦) اعتقاد بنیکویی مزید یافت ، چه درگاه او بحمدالله بارباب هنر

(۱) سا . (۲) ضا ، بمحمد وآله . (۳) وآن . (٤) بتسیر . (٥) زیدت رفعته .
(٦) ملك . (۷) دگر . (۸) عالم . (۹) بزرگوار . (۱۰) یافته است باملاء .
(۱۱) از . (۱۲) ظاهر گشته و صادر شده . (۱۳) ضا ، آن . (۱٤) رسانیده .
(۱۵) استاند . (۱٦) ضا ، آن مجلس .

و اصحاب شهامت و بزرگان مجرّب و مهذّب (۱) که فلان **ادام الله (۲) تمکینه** پیشوای آن قوم و مقتدای آن جمع است آراسته است ، و برحصافت و حذاقت پادشاهان جز باهلیت خدمتگاران وتهذّب اخلاق وتأدّب طباع ایشان استدلال نتوان کرد ، و اندازهٔ عقل و تمییز ملوك اطراف بی اتفاق ملاقات جز بواسطهٔ مشاهدهٔ رسولان که زبان (۳) مخدومان باشند نتوان شناخت .

چون فلان **یدیم الله تمکینه** روزی چند اینجا مقام کرد واو را از کوفتگی سفر واین جانب را بمجالست او که ازآن بوی موانست آن خدمت می‌زد (٤) آسایش و استرواح حاصل شد آرزوی خدمت آن مجلس مجال صبر بردل او تنك آورد و سلسلهٔ باطن او در جنبانید ، و نیز عزیمت این جانب (برنهضت ٥) سوی **خراسان** تصمیم گرفته بود ، درین وقت **و هو العاشر من ذی القعدة** او را باز گردانیده آمد ، و در (٦) صحبت او فلان را **دام (۷) تمکینه** ـ که از وجوه مقرّبان این حضرت ومشاهیر معتمدان این دولتست وبنزدیك این پدر اختصاصی درخور اهلیت (خویش که ۸) درجهٔ بس بلند باشد حاصل دارد ـ فرستاده شد .

ونموده می آید که مواکب این جانب پس‌فردا باختیاری که متضمن سعادات و ضامن تحصیل مرادات خواهد بود در حرکت خواهد آمد ، چه از اواسط (۹) زمستان باز چنانکه اعلام رفته است این اندیشه (۱۰) در خاطر ممکن (۱۱) داشت واین سودا دردماغ می گشت ، امّا بجهت سردی هوا وتنگی علف ولاغری چهارپای بضرورت یك دو ماه توقف بایست کرد ، چه حرکت در صمیم زمستان باهجوم سرما ووضوح آن اعذار متعذر بود ، اکنون چون ابتداء بهار و **وقت** کاراست تراخی را عذری و تفادی (۱۲) را وجهی نیست ، که کار امروز بفردا انداختن و مهم امسال دیگر سال ساختن و رعایت مصلحت خویش بدیگران حواله کردن وگم شدهٔ خودرا

---

(۱) مهذب . (۲) ضا ، تمهیده و . (۳) زفان . (٤) ظا ، می‌بزد . (٥) سا .
(٦) در . (۷) ادام‌الله . (۸) در . (۹) اوسط . (۱۰) سا . (۱۱) تمکن .
(۱۲) ش ، دوری جستن ،

بچشم مردمان جستن با (۱) خرد و حزم او لوا العزم دست (۲) زند و در بصارت ارباب بصیرت قادح آید.

برقضیت این عزیمت بیشتر امراء دولت پیشتر روانه شده اند، و البته (در اندیشه تردّدی و درحرکت تأخیری ۳) نخواهد بود، و درراه بهیچ مرحله مقامی نخواهد رفت، چنانکه مراکز رایات این جانب عید اضحی را که برآن مجلس مبارك (و میمون باد درصحرای **شهر ستانه** و **نسا** ٤) باشد، و از آنجا روی سوی مقصد و تحصیل مقصود آورده (٥)، **و الله تعالی یثبت اقدامنا باصابة الآراء و یعصم جیوشنا عن تفرق الأهواء و هو المستعان فی المشهد و المغیب علیه توکلت و الیه انیب .**

پیش ازین مجلس رفیع **دام رفیعا** درمفاوضهٔ کریم که پیوسته ببشارات مصدّر باد ایراد کرده بود که حشم منصور بجهت مدد متأهب اند (٦)، چون استدعا رود بی توّقف روان خواهند شد، بدان استظهار این دوست ازسر رغبت صادق درحرکت آمد و بدل (۷) قوّی بنوی (۸) مهمات بزرك پیش (فرو گرفت ۹)

لم لاامد یـــدی حتی انال بهـــا ❊ زهر النجوم اذا ماکنت لی صعداً (۱۰)

اکنون وقت انجاز آن وعده و ترتیب آن کار است **و قول المؤمن کاخذ بالید**، فرماید تا حشم (۱۱) انبوه ساخته برجناح تعجیل مسارعت نمایند (۱۲)، چنانکه روزی پیشتر بااین (۱۳) جانب پیوندند، و درسلك دیگر (١٤) اولیاء دولت و انصار ملك منتظم شوند، چه هرسعیی که درین باب فرماید (۱٥) مکارم و عنوان ایادی خواهد بود.

---

(۱) تا. (۲) کوس. (۳) ترددی در اندیشه و تأخیری در حرکت. (٤) باد و میمون بصحرای شهر شتانه. (٥) ضا، آید. (٦) متأهب اند. (۷) و بدلی. (۸) ش، بتازگیی و از سرنیی وممکن است (سوی) بمعنی جانب باشد. (۹) گرفت، شعر. (۱۰) صعدا. (۱۱) حشمی. (۱۲) نماید. (۱۳) بدین. (١٤) سا. (۱٥) ضا. ظن از (خا، طراز).

بیش ازین وصایت نمی رود که اشتراك مصالح میان جانبین از اطناب در (مثل این باب ۱) استغنا داده است ، فی‌الجمله آنچه مقتضی صفو عقیدت است درین معنی بتقدیم رساند ، و برتواتر معتمدان فرستد ، و اعلام و استعلام مجاری احوال بریاد (۲) دارد ، و مباسطات (۳) فرماید و مهمات نماید ، تا هر روز اقدام اعتقاد برجادهٔ مصافات ثابت تر باشد ، واغراس (٤) اتحاد درحدایق موالات تازه‌تر (٥) گردد **ان شاء الله تعالی (وحده العزیز ٦)** .

(۷) این رسالت بملك شروان صادر شد

زندگانی مجلس شریف برادری دردولت (۸) تا دامن قیامت مستقر وممملکتی برسنن استقامت مستمر دراز باد ، همت انسانی از احراز آن کمال متقاعد و سعادت دو جهانی در حال و مآل مساعد ، و روزگار (۹) سازگار و موافق و کردگار نگهدار و موفق .

آرزو مندی بمشاهدهٔ کریم مجلس شریف **زاده الله شرفا** ازهمه حدّ ها (۱۰) بیرون است و چون حسن شمایل و وفور فضایل آن مجلس روز افزون ، نه بدیدهٔ اوهام شأو (۱۱) و غایت آن بتوان دید و نه باقدام اقلام بکنه (و نهایت آن توان رسید ۱۲) ، و بحقیقت این دوسترا اوّل ذکری که برزبان (۱۳) گذرد و نخست فکری که در دماغ گردد (۱٤) و خوشتر آرزویی که در دل اوفتد (۱٥) و بزرگتر اندیشهٔ که درخاطر آید استدعاء دوام بقا وادراك (۱٦) سعادت لقاء آن مجلس باشد ، و چون علی‌الدّوام برتعاقب ایاّم وسایل مواخات بداعیهٔ تشاهد قلوب دست درهم زنند (۱۷) و دلایل موالات بواسطهٔ تعارف ارواح فراهم (می پیوندند هر روز ۱۸)

---

(۱) این ابواب . (۲) بزیادت . (۳) و مباسطت . (٤) و اعراض . (٥) ثابت (ظ ، ثابت تر) . (٦) سا . (۷) عنوان رسالت در نسخهٔ پاریس چنین است : هم رسالتی دیگراست این که بملك ملك شروانشاه صادر شده است . (۸) دولتی . (۹) روزگار . (۱۰) حدودها . (۱۱) سا (ش ، بر وزن نحو بمعنی نهایت و پایان) . (۱۲) نهایت آن بتوان رسانید . (۱۳) زفان . (۱٤) گذرد . (۱٥) افتد . (۱٦) و استدراك . (۱۷) می‌زند . (۱۸) می‌پیوندد هنوز ظ ، می‌پیوندد هرروز .

موران سوزن براغ و توران (۱) حدت التیاع بیشتر است و قدم دل در صف هوا و ولا فرا پیش نو . ایزد تعالی که مقدر (۲) ازلی است و بتحقیق آمال خلق وفی و ملی دلهای مخلصان را ازتحاملی که درتحمل رنج مفارقت برایشان می رود امانی (۳) کرامت کناد ، ولذایذ نعمت مواصلت را بمذاق ارباب وفاق رساناد ، **والله (٤) یجیب دعائنا و لا یخیب رجائنا** ، و این دعا در حق خویش (تنها از آن ٥) نکردم که منعم بس کریمست و مأمول بغایت جواد ، در استدعاء مواهب (از وزشی کردن زستی باشد ، ونیز نوك ٦) در صحبت سوز صاحب دلی زودتر بموقع اجابت رسد .

این تحیت بیستم شهر (۷) ربیع الآخر نبشته (۸) می آید ، و بیمن همت و برکات مودّت آن مجلس احوال مملکت این برادر بر (۹) مدارج جلال مترقّی است و دور و نزدیك اوامر او را بنظر امتثال متلقی ، **فلله الحمد و المنة ومنه القوة و المنة (۱۰) احمده حمداً یستفتح ابواب الآمال و یقتدح زنادالکمال .**

امیر امام **فریدالدین دام فضله** ــ که بحقیقت فرید عهد و یگانهٔ روزگار است **و الألقاب تنزل من السماء** و خصال گزیده و خلال پسندیده را مستجمع و از راه تبحر (۱۱) علم نجوم بر سرایر ضمایر و استار سرایر مطلع و انواع آداب هنر را (۱۲) متقبل (۱۳) وبمعرفت حقایق امور ودقایق خدمت ملوك مستحمل (۱٤) ــ چون مدّتی مدید وعهدی بعید درین حضرت مقام کرد و آثار بدایع صناعت وانوار رواتیع (۱٥) براعت خویش اینجا شایع و مستفیض گردانید و جمرات (۱٦) افتقار (بدان حضرت خدمت ۱۷) در صمیم دل او متلطی (۱۸) شد ، و بنمونهٔ از آن تشوّق (۱۹) که در ضمیر این دوست متمکن است محتطی (۲۰) گشت ، درین وقت

---

(۱) و توران . (۲) مقدری . (۳) سا . (٤) ضا ، تعالی . (٥) از آن تنها .
(٦) دوستی کردن زشتی باشد و نیز بودکه (ظ ، از و رشتی کردن زشتی باشد و نیز بودکه)
ش ، رشتی بکسر اول بمعنی خاکساری و پستی است . (۷) ماه . (۸) سا . (۹) در .
(۱۰) ش ، بضم اول توانایی . (۱۱) تنجد ظ ، تبحر در . (۱۲) و هنررا .
(۱۳) ظ ، متقبل . (۱٤) متحمل . (۱٥) روایع . (۱٦) ظ ، جمرات . (۱۷) بآن
خدمت . (۱۸) متنظی (ظ ، متلظی بمعنی برافروخته و شعله‌زن) . (۱۹) شوق .
(۲۰) ظ ، محتظی .

اجازت انصراف بدان جانب خواست ، و اندیشه بر مسارعت در مراجعت مقرّر (۱) گردانید ، **وحق له ذلك** ، چه هر که درجوار آن جناب زندگانی کرده باشد ودرآن جنّات (۲) مأوی و مثوی (۳) داشته چون روزی چند بموجبی ازآن ریاض سعادت دور افتد وبحایلی ازآن محل کرامت باز ماند اگر بجوامع همت دراوبت (٤) رغبت نماید ملول و معاتب نباشد ، و در اثناء این حال عزیمت این برادر بر توجه سوی **خراسان** مصمم بود ، ودواعی توفیق یزدانی ولطایف تأیید آسمانی این اندیشهٔ مبارك را متمم (گشت ، و لشکرهای ٥) جرّار از امراء نامدار و مردان کار (زیادت از ده‌هزار ٦) این غایت را روان شده بودند ، واوایل (۷) جمادی‌الأولی (۸) برعقب این برادر بذات خویش حرکت خواست کرد و مهم **خراسان** را که کفایت آن از لوازم ذمت پادشاهی شده است بمخلصی آورد ، تامگر احوال آن اقلیم که سرهٔ (۹) اقالیم جهان و غرهٔ اطراف عالم است تماسکی و انتظامی گیرد ، و از تجلی انوار دولت بروشنایی تازه تحلی یابد ، و اهالی آنرا که در کشاکش حور (۱۰) و آفت **الحور بعد الکور** (۱۱) افتاده اند از تجاذب دست فتنه گشایشی پیدا آید .

در (۱۲) مقدمه پیش از جنبش موکب خویش **فریدالدین** را بدان جناب همایون که مطلع آفتاب (۱۳) و مطمع ارباب آمالست باز گردانیده شد ، و اجل **جمال الدین** را **دام تأییده** - که درخدمت این برادر حق غربت و اختصاص قربت حاصل دارد ونظر اعتماد اقوال وافعال اورا شامل باشد وبارها درکفایت مهمات (١٤) این دولت بمواقف مشهود ایستاده است ومساعی محمود نموده - ودر (٥١) دریافت آن (١٦) خدمت عدیل او ساخته آمد ، وبرزبان ایشان هر چند ابرام است هرشیوه پیغام (داده شد ، پیغامی که از عالم عدا ۱۷) دولت نتیجه آرد ، و ابرامی که ابرام

---

(۱) مقر . (۲) جنت . (۳) سا (ظ ، مثوی) . (٤) ش ، بازگشتن . (٥) و لشکری . (٦) برزیادت ده هزار مرد . (۷) اوایل . (۸) الأول . (۹) ش ، ناف ، وسط . (۱۰) ظ ، جور . (۱۱) ش ، نقصان پس از زیادت . (۱۲) و در . (۱۳) ظ ، آفتاباقبال . (١٤) مهم . (١٥) در . (١٦) ضا ، این . (۱۷) داده ، پیغامی که ارغاء اعداء .

معاقد مودّت فایده دهد . و مساق این کلمات و اتساق این مقدّمات مقتضی فرط اتحاد و مفضی بمزید (۱) اعتماد خواهد بود ، توقّع بکرم معهود و لطف مألوف مجلس شریف **زید شرفا** آنست که فصوص ونصوص آن پیغام و عجر و بجر (۲) آن سخن را بگوش مودّت و محبت بشنود ، و جملگی آن فصول را که اصول اتحاد بدان راسخ شود بسمع ارتضا اصغا فرماید ، تا هرروز لباس موالات که برقدّ کرم عهد بریده آمده است سابع تر (۳) گردد ، وکاس مصافات که ازمشرع اعتقاد پاك اعتراف (٤) افتاده است (٥) سایغ تر باشد .

چون **فریدالدین** بحکم اخلاصی (٦) که درآن خدمت واختصاصی که بآن (۷) دولت دارد درین حضرت **سلمان** وار از میان خانه شده است و **حذیفة** (۸) اسرار مهمات و حدیقهٔ اغراس امانات گشته و **جمال الدین** نیز برخفی و جلی و جزوّی و کلی مصالح واقف است واخبار اطراف وجوانب و احوال اقارب واجانب تقریر خواهند کرد زحمت تکریر تحریر باز داشته می آید ، **و قصیرة عن (۹) طویلة** آنست که ملوك وسروران این ممالك بعضی بارادت و اختیار و بعضی از راه عجز و اضطرار درقبضهٔ مطاوعت وبیضهٔ متابعت این جانب آمده اند ، و بتازگی امسال ملك **سغناق** را (۱۰) ، بدلالت دولت وهدایت توفیق ، سعادت مساعدت نمود واقبال یاری داد و روزگار موافقت کرد و باجملگی حشم و خدم خویش خلاف ملاعین **قتا قطع الله (۱۱) شافتهم (۱۲) و دفع عن المسلمین آفتهم** ظاهر کرد ، وروی بخدمت این برادر که رشد خویش در آن دید آورد ، و امسال بتوفیق (۱۳) ایزدی

---

(۱) مزید . (۲) ش ، عجر جمع عجرة بروزن غرفة بمعنی بندوگره وبجرجمع بجرة بروزن غرفة بمعنی عیب است ، و این دو کلمه را اصطلاحا بمعنی عیوب پنهان و آشکار استعمال می‌کنند و در اینجا بمعنی جزئیات ودقایق است . (۳) سایغ‌تر (ظ ، سابغ‌تر) . (٤) ظا ، اغتراف . (٥) افتاد . (٦) اخلاص . (۷) بدان . (۸) و حقیقهٔ ش ، حذیفة بن الیمان از اصحاب پیغمبر بود وپیغمبر اسامی منافقان ازاصحاب را باو گفته بود و او درین معنی راز دار و محرم اسرار پیغمبر ص شناخته میشد . (۹) و . (۱۰) سغداق را . (۱۱) سا . (۱۲) ش ، شافه بمعنی ریشه و اصل است . (۱۳) توفیق .

رضیت (۱) این برادر حشمی که در آن ثغور ساکن اند بیکبارگی (۲) از آن کفار آثار نگذارند، و سمت کفر و وصمت شرك (۳) ایشان از روی زمین بردارند، **و الله یصلح اعمالنا و ینجح آمالنا فان علی الله نیل الــذی سعینا لــه و علینا الطلب .**

دانم که آن مجلس **شرفه الله** بدین اتفاقات خوب - رونق (٤) اسلام و ابهت ایام و طراوت امور دولت و نضارت ریاض مملکت و اتساق اعمال ملت و اتساع مجال شریعت درضمن آن مندرجست - چگونه مستظهر و مستبشر گردد، وهرآینه بهمت بزرگوار که اثر آن حمید باشد مدد دهد، منتظر است که برین جملت اعتماد کلی فرماید، و پیوسته (٥) نویسد، و از استقامت امور بشارت دهد، و بمهمات دولت اشارت کند، تا در اتمام آن برقضیت دوستداری دستیاری کنم، و درتمهید اساس مودت که همه استظهار ها بدان دارم جانسپاری نمایم (٦)، **ان شاء الله وحده .**

(۷) این تحیت بملك اجل کبیر محترم مکرم عضد الدین طغانشاه نافذ گشت

زندگانی جانب شریف ملك کبیر فرزند در ارتفاع ذروهٔ دولت و اتساع عرصهٔ مملکت فراوان سال باد، فیضان (۸) فضل الهی بر مصالح آن جانب برقرار وجریان امور بر نهج ارادت و اختیار .

خلوص طویت و صفاء عقیدت که داعیهٔ طبیعی و جاذبهٔ غریزی است (و ما بدان ۹) اتفاق ملاقات تااین غایت از سوانح تقدیر در بند امتناع و تأخیر موجب التهاب نوایر (۱۰) ضمایر و ازدحام امداد اشتیاق و تلاطم امواج نزاع بوده است

---

(۱) ضاء ، فرمان . (۲) یکبارگی . (۳) ، لك . (٤) که رونق . (٥) و بپوستن .
(٦) نام نموده آید . (۷) عنوان رساله در نسخهٔ پاریس چنین است : این رسالتی است که بملك عضدالدولة والدین طغانشاهی صادر گشت . (۸) فیاضان . (۹) ظ ، و ماندن .
(۱۰) نوایب .

وچون قدم اعتقاد برتقادم روزگار راسخ تر می شود و مرایر اتحاد علی مرورالأیّام مبرم تر می گردد وقرب مسافت که محرّك داعیهٔ نزاع و محرّض طلب اجتماع باشد حاصل می آید وامید تنفس (۱) صباح نجاح مقصود دیرینه یعنی سعادت ملاقات می افتد (۲) حال آرزومندی بدیدار مبارك جانب شریف **دام شریفا** مزاجی دیگر می گیرد، و لوعت اشتیاق در صمیم سینه اثری دیگرگون می کند، اتفاق اجتماع که سر دفتر و منتهای مبتغاست هر چند زودتر بوجهی هر کدام خوبتر میسر باد، **و ذلك علی الله یسیر .**

این خطاب از حدود ولایت **نسا** (۳) اصدار می افتد، **و بحمد الله و منه** مشارب (٤) مآرب دولت از شوایب نوایب مصفی است و حط (٥) حضرت از فیض فضل ربانی برقرار معهود مستوفی، ومخایل آن روشن که بتوفیق یزدانی وتأیید (٦) آسمانی عن قریب مهماتی که تا این غایت اتمام آن در عرصهٔ تأخیر افتاده بوده است **ولکل اجل کتاب** کفایت شود، وفراغ خواطر (۷) وصلاح جوانب وسکون فتنه ها و آرامش لشکر ها درضمن آن حاصل آید، وعقد مصالح انتظام گیرد، وعقد احوال انحلال پذیرد، **والله ولی التحقیق** (۸) .

درین وقت (امیر اسفهسلار اجل **اختیار الدین** ۹) - که آثار شهامت و کیاست ازراه استدلال وفراست درناصیهٔ او توان (۱۰) دید و دلائل فرزانگی وفرط مردانگی ازاحوال او مشاهده می توان کرد **و الجواد عینه فراره** (۱۱) - باامراء (۱۲) دیگر وحشم آراسته بمعسکر منصور رسید، وبزینت استسعاد خدمت (۱۳) ما متوشح شد، و عبودیت او را بنظر ارتضا و قبول (١٤) ملاحظت می فرماییم (١٥)، و سخنان اورا بسمع اعتماد و تعویل شنودیم .

---

(۱) بنفس . (۲) ظ ، می‌رود . (۳) خطهٔ نسا حماهاالله تعالی . (٤) ظ ، تا .
(٥) و حظ . (٦) ظ ، ربانی و . (۷) خاطر . (۸) التوفیق . (۹) فلان .
(۱۰) می‌توان . (۱۱) ش ، اسب خوب بخوبی شناخته می‌شود به دندانش . (۱۲) ظ ،
با امراء . (۱۳) سا . (١٤) قبول . (١٥) فرمودیم .

و چون مدّتی دراز و ایاّم (۱) متطاول صدر اجل **قوام الدین** – که بتهذیب اخلاق و شایستگی خدمت (صدر پادشاهان ۲) موسوم است و در علیه اکابر و اماثل جهان مرتّب – ازآن خدمت غایب مانده بود و مهمات کلی (۳) درین حضرت برأی ثاقب و اندیشهٔ صایب وسعی جمیل وخدمت شایسته باتمام رسانیده (٤) وعشق آن خدمت حال استیذان او بوجهی هرچه لطیف تر بررأی ما (عرض می کرد ۵) درین حال اورا و قاضی (٦) القضاة فلان را – که حال او و پدران او در بزرگی و غزارت علم وطهارت اصل (۷) وانتما بحسب ونسب وعزّ موروث و مکتسب بشرح محتاج نیست

خلق منهم تـردد فیهم ❊ وکسته (۸) عصابة عن عصابة

– اجازت انصراف دادیم، وبرموجب وعدهٔ که پیش ازین فرموده ایم وقراری که درمقدّمه رفته است جانب عزیز صدر اجل (کبیر عالم عادل **بهاءالدولة والدین** صدر صدور الشرق و الغرب ۹) **دام عزیزا** – که رکن وثیق دولت و نایب مطلق حضرت و ناظم مصالح مملکت (و خزانهٔ اسرار ضمایر ۱۰) ماست و اعتمادی که ما را براقوال وافعال اوست وشفقتی که اورا برمصالح واحوال ماست پوشیده نمانده است (۱۱) وغیبت او ازخدمت (کهبنزدیك ۱۲) ما اثری تمام دارد (۱۳) بچنین مهمی که دل بستگی عظیم (باشد نامتصور ۱٤) بود فرستادیم، **وکل الصید فی جوف الفرا**، (وامیر سید فلان را – که ازدوحهٔ سیادت شعبهٔ مطهر است واز انوار سعادت شعلهٔ مظهر ۱۵) ومع هذا ازجمله افاضل (زمانه و اکابر عالم ۱٦) بفضیلت تقدّم متفرّد است و وجنات فضایل از تابش رای منیر او متورّد (۱۷) – و امیر

---

(۱) و ایامی . (۲) ملوك . (۳) کلی را . (٤) رسانید . (۵) عرضه می کردد .

(٦) قاضی . (۷) نفس . (۸) و لیته – اسبته . (۹) بهاء الدین را . (۱۰) و خازن اسرار ضمیر . (۱۱) نیست . (۱۲) که نزدیك (ظ : نزدیك) . (۱۳) ضناء بچه ،

(۱٤) باشد تا متصور (ظ : بایستی نامتصور) . (۱۵) امیر تقی ساعی فلانی را که دوحهٔ سیادت شیعه مطهر . (۱٦) عالم و اکابر زمانه . (۱۷) سا .

اسفهسالار (**سیف الدین** را ۱) — که ترب دولت ورضیع نعمت ما باشد وحال قربت و اختصاص و مکانت و متانت (۲) او درین حضرت (جهانیان دانسته اند ۳) ولطف رای که از جمله بندگان دولت مارا بااو (٤) بتخصیص باشد همگنان شناخته اند — در صحبت جانب عزیز صدری روان کردیم ، تا مهمات کلی آن جانب که متضمن مصالح اصلی خواهد بود تمام کند (٥) ، و آنچه غیر (٦) محرم آن نتواند بود از دقایق اسرار تقریر دهند ، و حجاب مباینت بکلی از میان برگیرند ، و چون مشیر سفیر بود دبیر را (زیادت تحریر توفیر باشد ۷) ، جمله مصالح باز خواهند گفت ، باید که جلیل و دقیق (این معانی ۷) بسمع تحقیق اصغا افتد (۹) ، و کلیات و جزویات گفتار و کردار ایشان بحسن ارعا (۱۰) و صدق ارتضا مخصوص گردد ، و چون وقت تنك است و سال بیگاه و مصالح نازك و تاخیر نامحمود و امتداد مدت غیبت ایشان متعذر منتظر چنانست که باز رسیدن ایشان بخدمت سخت زود باشد ، و جانب شریف ملکی کبیری **زاده الله شرفا** در روان کردن ایشان تعجیل نماید ، و حصول جمله مقاصد باوصول ایشان مقارن شناسد ، وسفارت ایشان را سبب اسفار صبح نجح اغراض داند ، و پیوسته نویسد و مهمات عرضه دهد و اخبار انها کند و مرادات خواهد ، و ببذل اجابت وثوق افزاید ، (**انشاء الله تعالی وحده العزیز** ۱۱) .

(۱۲) این مثال یکی از اطراف نبشته می آید ووعد و وعید باهم آمیخته

امیرسپهسالار (۱۳) اجل کبیر (۱٤) فلان **ادام الله تأییده و حرس تسدیده**

---

(۱) فلان را. (۲) و متانت. (۳) جهان که دانسته آید. (٤) باوی. (٥) کنند.
(٦) غیری. (۷) بر زیادت تحریر حاجت نبود. (۸) آن. (۹) فرماید.
(۱۰) ارعا. (۱۱) سا. (۱۲) عنوان مثال در نسخهٔ پاریس چنین است : این مثال یکی دیگری هم از اصحاب اطرافی نوشته می آید و وعد و وعید بهم. (۱۳) اسفهسالار.
(۱٤) سا.

بسلام وپرسش (١) مجلس ما محفوف ومشمول است ومزيد تربيت او ازلطف رأى ما منتظر و مأمول .

اين مثالٌ فلان وقت (صادر شد ٢) ، **و بحمدالله و منه** كار (مملكت و دولت ٣) بكام ماست و تجدّد احوال حضرت بروفق مرام ما ، و دور (٤) ونزديك وترك وتاجيك ازملوك كامگار و خسروان روزگار صلاح خويش درمتابعت دولت ما مى بينند ، وسعادت خود در مشايعت حضرت (٥) ما مى شناسند ، و ثمرهٔ آن (٦) طاعتدارى بانواع اصطناع مى يابند ، ونتيجهٔ (٧) خدمتكارى ازاصناف الطاف مشاهده مى كنند . **و فيها لمن يشاء (٨) المزيد مزيد .**

چند روز است تامعتمد او (**عين الدوله محمد اعزه الله** بحضرت جلت ٩) **اجلها الله** رسيده است ، وخدمت او — كه پيوسته از مطالعهٔ آن تطلع وفود اعتداد فرموده ايم و بهر وقت برمضامين آن اعتماد كلى ارزانى داشته — آورده (١٠) ، و بعين رضا و سمع ارتضا دقايق و حقايق آن ملحوظ و مسموع گشته ، و بمحامد (ما كه ١١) بندگان مخلص آن را شرفى تمام وكرامتى بزرك شمارند (١٢) اختصاص يافته ، درين وقت او را باز گردانيديم ، (و در صحبت ١٣) او فلان را كه از (معتمدان اين ١٤) درگاه است فرستاديم ، ومى فرماييم كه فلان الدولة والدين (١٥) خدمتگار درگاه وخدمتگار زادهٔ حضرت وبراوردهٔ دولت وپروردهٔ نعمت ماست ، و در عبوديت وخدمت ما بذرايع مؤكد وحقوق مؤمل(١٦) متوسل ، وآثارمشهور ومآثر مأثور او برصفحات دولت پيدا ، وبحكم اين مقدمات نظر عاطفت ما بر (١٧) احوال او را شامل ، و حظ او از حسن رعايت و كمال شفقت پادشاهانه موفور ، و درحق او از اعلاء درجه و زيادت مرتبه وتفخيم (ذكر وتعظيم قدر ١٨) انديشهاى صادق

---

(١) و پرسشى از . (٢) اصدار مى فرماييم . (٣) دولت و مملكت . (٤) دور .
(٥) سما . (٦) اين . (٧) ضا ، اين . (٨) شاء . (٩) فلان اعزه الله بنفسه ... حضرت .
(١٠) سا . (١١) سا . (١٢) شمرند . (١٣) و صحبت . (١٤) معتمد . (١٥) ضا .
دام توقيره . (١٦) مؤثل (بمعنى ريشه دار و محكم اساس و بزرك) . (١٧) سا .
(١٨) و تعظيم .

داشته ایم و داریم ، و چون در اظهار آثار خدمتگاری که سعادت او در آن است بفزاید مخایل آن عواطف بر صورت حال او پدید آید ، و در تقدیم لطایف رتبتی که موجب افتخار او گردد ادّخار بفرماییم (۱) ، امّا می باید که او حصول مرضاة و صفای اعتقاد ما را غنیمتی بزرگ شمرد ، و از موقفی (۲) که سبب تغیر خاطر ما گردد و حاصل آن جز ندامت نباشد و از عاقبت آن جز وخامت نخیزد اجتناب واجب داند .

و مخلص این معنی آنست که پیش ازین فلان الدّولة و الدّین (۳) از جهت دیهای **نسا** که بحکم فرمان ما در تصرّف دیوان محروس ملکی کبیری بوده است استطلاع رای انور کرده بود و گفته که از جانبی دیگر بآن (٤) تعلق می سازند ، ما جواب فرموده بودیم که هر که در آن دیهها تصرّف کرده است بحکم فرمان و مقتضی مثال ما بوده است و اکنون همان حکم دارد ، ولایت (٥) **نسا** از حضرت **خوارزم** مفروز نیست ، حکم آن مادر ثانی الحال خواهیم فرمود و ترتیب آن واجب خواهیم داشت ، فلان الدّولة و الدّین جواب آن بحضرت حواله کند ، که چون ازهمه (جواب سریر خط ٦) مطاوعت این دولت نهاده اند ــ وچه کنند که ننهند ــ هیچ کس جز برجادهٔ فرمان نرود ، و بی استظهار مثال اعلی هیچ صاحب قدرت بجایی (۷) تعلق نسازد (۸) ، اکنون بمسامع مبارك ما می رسد که فلان الدّولة والدین بهر جانبی (۹) کس می فرستد ، و بعرض (۱۰) التماس از (۱۱) دیهها تمسکی می کند ، این معنی مستنکر و شنیع است و از کیاست فلان الدّولة و الدّین غریب و بدیع (۱۲) ، او خدمتگار وبندهٔ این دولت است و ولایت **نسا** ازتوابع این حضرت ، نان پاره او را از انعام (۱۳) ما چشم می باید داشت ، و التماس اقطاع از حضرت ما باید کرد ، و بگفت نوخاستگان که در کمین طلب فتنه نشسته باشند (١٤) و صلاح

---

(۱) نفرماییم . (۲) موافقی . (۳) ضا ، ادام الله توفیره . (٤) بدان . (٥) ولایات .
(٦) جوانب سریر خطة (ظ ، سر برخط) . (۷) بجانبی . (۸) سازد . (۹) جای .
(۱۰) و بعوض . (۱۱) آن . (۱۲) و بعید . (۱۳) ضا ، حضرت . (١٤) نشسته اند .

خویش درفساد ثبات البین شناسند التفات (نشاید نمود ، که باهلان شوتهیج ۱) تاب ؟
خصومت کوشند تاخویشتن در صف مردان کار فرا نمایند ، و فرومایگان بهر وقت
بیهودهٔ دراندازند تاخود را دراعداد اهل تمیز عرضه دهند ، و ناکسان (هریك ۲)
یکچندی رنگی برآمیزند تا مگر درایام تشویش بمرتبهٔ اصحاب مناصب برسند ، فلان را
ازین دقایق غافل نشاید (۳) بود ، و بحقیقت بباید (٤) دانست که بهر جانب که او
التجا کند و بهر طرف که ابها (٥) سازد از آن جانب مشایعت و مطاوعت (٦) ما
که صلاح همگنان است برتحرّی رضا و تحصیل مراد او مرّجح و مقدّم دارند ، و
مصلحت خویش برای مشایعت (۷) هوای او فرو نگذارند ، و اکنون قاعدهٔ (۸)
الفت و عقد اخوّت (۹) میان ما وبرادر اعزّ اکرم ملك عالم عادل **ابقاه الله** چنان
محکم و مبرم است و آن کار بکلی (۱۰) چنان مقرر و مصور که بجزویاّت در آن
عقد فتوری و در آن اندیشه قصوری پیدا نیاید ، و بقصد هیچ آفریدهٔ دست تغیر و
تبدّل بساحت آن نرسد ، وگرد زوال وانتقال (۱۱) برچهرهٔ آن ننشیند ، وهر زبانی را
در تغیرّ صورت آن حال با (تقریر حقیقت ۱۲) آن کار مجال مقال نباشد ، فلان
را (۱۳) غایت اقبال خویش درسعادت قبول خدمت ما بباید شناخت ، وثبات براحکام
متابعت و استمرار برقضیت عبودیت لازم باید شمرد (۱٤) ، و برجادهٔ خدمتکاری و
شیوهٔ طاعتداری ثابت قدم و راسخ اعتقاد باید بود ، و پای در (۱٥) مواظبت نیکو
خدمتی (۱٦) بباید فشرد ، و دست از دامن این دولت که (۱۷) تا دامن قیامت
پاینده (۱۸) باد نباید داشت ، واقطاع ونانپاره ازین حضرت باید خواست ، تا (۱۹)
در حال و مآل با حصول آمال زندگانی تواند کرد ، و بمنتهای همت (و قضاء رای
نهمت ۲۰) بفرّ دولت ویمن (خدمت ما بتواند ۲۱) رسید ، چه اگر برخلاف این

---

(۱) نشانه بود ، که نا اهلان در تهییج . (۲) هر . (۳) نباید . (٤) باید .
(٥) التماء . (٦) و متابعت . (۷) مطاوعت . (۸) قواعد . (۹) صحبت جوی .
(۱۰) کلی . (۱۱) انتقال . (۱۲) تقرر حقیقت آن حال و . (۱۳) فلان‌الدین را .
(۱٤) شمردن . (۱٥) از . (۱٦) ضا ، متز لزل نباید شمرد . (۱۷) تا .
(۱۸) تا . (۱۹) که . (۲۰) تا (ظ ، و قضاراى نهمت) . (۲۱) همت ما تواند .

اندیشه درخاطر جای (۱) دهد (- هرگز کمر بندگی نبندد ۲) همانا از صلاح حال او دور افتد ، و از منهج صواب بریکسو ماند ، و تدارك آن دشوار دست دهد ، و عاقبت آن وخیم ومغبهٔ آن ذمیم باشد ، **والله الهادی الی الرشاد والموفق للسداد .**

باید که فلان این معانی‌را بسمع خرد بشنود که (۳) صورت این احوال ببصر بصیرت ببیند و نقد این دقایق (٤) برمحك تفکر و تدّبر زند تا عیار مصلحت معلوم گردد ، واین نصایح را (٥) ازسر شفقت تمام شناسد ، واز نتایج قضاء حقوق خدمت داند ، و در مراقبت حدود عبودیت بیفزاید ، و براقامت مراسم طاعت توّفر نماید ، (و کردار با گفتار ٦) برابر دارد ، که محاسن اقوال بی قراین افعال در حضرت پادشاهان رواج نیابد ، و غرض (۷) مجاز در صورت حقیقت (با نظر ۸) دوربین ملوك دشوار میسر گردد (۹) ، ویقین داند که اگر این اعمال را (۱۰) مباشر باشد وصحایف اخلاص را ناشر هر روز لطف رأی‌ما در بارهٔ او (برزیادت ۱۱) خواهد بود و جریان احوال او بر نهج ارادت ، واگر ازین شیوه انصراف نماید و ازجادهٔ فرمان انحراف کند و از قاعدهٔ اخلاص بچسپد و ازحدّ بندگی فراتر شود تانه بس دیرگاهی لواقح عواطف‌ما بعواصف هیبت بدل شود ، ودواعی سیاست‌ما فرا جنبد (۱۲)، و نوایر سخط ما فروغ زند ، و صواعق خشم ما ظاهر گردد ، و آنچه مرحمت ما بدان راضی باشد (۱۳) برود ، **(و قواعد رحم اندر آید ۱٤) ، و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون ، (کتب بالأمر اعلاه الله و المثال العالی نفذه الله بتاریخ سنهٔ سبع و سبعین ۱٥) .**

---

(۱) راه . (۲) و از راه بندگی بچسپد . (۳) و . (٤) حقایق . (٥) نصایح را .
(٦) وگفتار با کردار . (۷) و غرض . (۸) باطن . (۹) در نسخهٔ لیدن (نسخهٔ متن) در اینجا شش ورق که دوازده صفحه باشد پیش و پس شده است . (۱۰) احوال را .
(۱۱) بزیادت . (۱۲) فرا جنبد . (۱۳) نباشد . (۱٤) وقد اعذر من انذر . (۱٥) و کتب بالأمر العالی الأعلی اعلاه الله و المثال المنطوی باسباب المال .

(۱) این تحیت سوی ملک غور نبشته می‌آید در وقت نهضت مواکب اعلی اعلاه الله در شهور سنهٔ تسع و سبعین

زندگانی مجلس رفیع برادری در دولتی (که ذروهٔ کمال مساعد ۲) و حشمتی از حضرت ذی‌الجلال مستمد فراوان سال باد (۳)، سحایب توفیق یزدانی در فنای مملکت عجـاج (٤) و منهمر (٥) و ینابیع تایید و کامرانی (٦) در فضاء حضرت او (سحاح و منفجر ۷).

این دوست برقضیت صفاء اعتقاد علی‌الدّوام امداد تحایا سوی آن همایون متوجه می دارد، واز اوراد دوستی که روزگار بمواظبت آن مستغرق است چون صحیفهٔ فرو خواند فاتحة الکتاب سورهٔ اخلاص را (۸) می سازد سورت اشتیاق که درانحای سینه و احنای ضلوع جای گرفته است شکایتهای و حکایتهای ۹) دراز دارد، امّا چندانکه گرد سر و پای الفاظ و معانی بر هیچ عبارت بدست نمی آرد که بربعضی از اوصاف آن مشتمل گردد ورمزی ازحقایق آنرا حاوی شود، چه (درین ۱۰) مفارقت (۱۱) بی پایان که بر (۱۲) راهست و بااین مسافت دور ودراز (۱۳) که درمیان حال (١٤) آرزومندی بدرجهٔ رسیده است و بمثابتی انجامیده که نه بیان را بدان حقیقت امکان اشارت است ونه عبارت را در آن راه (۱٥) مجال سفارت، مفتح الأبواب که مفاتیح مقاصد در خزانهٔ صنع اوست بدست قدرت دررحمت برین مختاران (۱٦) راه امید گشاده گرداناد، وچنانکه ازبدایع

(۱) عنوان رساله در نسخه پاریس چنین است: این رساله بجهت ملک غوری نوشته می آید در وقت نهضت مواکب اعلی در شهور سنهٔ سبع و سبعین و خمسمائة. (۲) بذروهٔ کمال مستند.
(۳) منا، بمحمد وآله. (٤) ش، غرنده. (٥) ش، ریزان و بارنده. (٦) کامرانی.
(۷) ثجاج ومتفجر (ش، ثجاج بروزن شداد بمعنی روان وسیل انگیز، ومنفجر بمعنی روان و جاری است). (۸) اخلاص آنرا. (۹) سا. (۱۰) بااین. (۱۱) ظا، منافت.
(۱۲) در. (۱۳) منا، که در پیش است. (١٤) ظا، حبایل. (۱٥) سا.
(۱٦) ظا، مجتازان.

صنایع او سزد بعد مزار را بقرب جوار رساناد . **وما ذلك على الله بعزيز (۱) .**

ما اقدرالله ان يدني على سخط (۲) ❀ من داره الحزن (۳) ممن داره صول (٤)

خطاب (٥) مجلس رفیع **زاده الله رفعة** (٦) ازدست مسرعان آن جناب مکرّم رسید ، و روایح اخباری که از مضامین آن تنسم افتاد بحقیقت با اجزاء (۷) جان بیامیخت و بنقطهٔ دل در آویخت ، لله الحمد که درجهٔ آن حضرت میان ادلاّء سعادت محصور است و امداد فضل ربانّی درعراض (۸) آن مملکت نامحصور ، تا باد چنین باد و در زیادت .

چون قاصدان مستعجل بودند ومواکب این دوست برجناح حرکت ایشان را از حدود ولایت **بازرمی** (۹) حالی مرکز رایات این دوست بود باز گردانیده آمد (۱۰) ، ونموده می شود که در افتتاح سال وابتداء فصل بهار عزیمت این جانب برحرکت سوی **خراسان** واستصفاء ولایت (۱۱) جانب شریف ملکی کبیری فرزندی **دام شريفا** ـ که (۱۲) مدتّی مدید است تا بخدمت این دوست ملتجی است وحسن اهتمام این جانب را (۱۳) درکفایت مهمات خویش مرتجی ـ (مصمم داشته ۱٤) ، چون از جانب **مرو** (۱٥) بی تجشم نهضت مواکب این دوست قبول کردند که در مونیف (۱٦) ایاّم آن ولایت را (۱۷) البته تعرّضی نرود و ابواب (مصادقت و موافقت ۱۸) باجانب شریف ملکی (۱۹) ـ که بر ایشان اگر نخواهند (۲۰) شناخت حقوقی بس لازم دارد ـ گشاده شود و بتمهید این قاعده و احکام این کار رسولان اختلاف داشتند (۲۱) این دوست نیز بر آن اقوال مزخرف که حالی ترحیب (۲۲) وقت را می گفتند اعتماد کردند (۲۳) ، وبعد ازاستعداد تمام حرکت را برحل (۲٤)

---

(۱) ضا ، شعر . (۲) ظ ، شحط (بروزن سبب بمعنی دوری) . (۳) ش ، بفتح اول زمین سخت . (٤) سهل . (٥) خود خطاب . (٦) رفعه . (۷) باجزای . (۸) اعراض (ظ ، عراص) . (۹) باورکه (ظ ، باورد ، که) . (۱۰) می‌آید . (۱۱) ولایات . (۱۲) و . (۱۳) ساب . (۱٤) تصمیم داشت . (۱٥) حفظها مرو حماهاالله تعالی . (۱٦) مؤتنف . (۱۷) ولایات را . (۱۸) موافقت و مصادقت . (۱۹) کبیری . (۲۰) بخواهند . (۲۱) ضا ، که . (۲۲) ظ ، ترجیت . (۲۳) کرد (ظ ، کرد) . (۲٤) رحل .

اقامت درمستقرّ **خوارزم** (۱) بیفکنند، چنانکه پیش ازین (بردست مخبر ۲) تفصیل این حال (۳) درقلم آورده شده است، چون بعد ازآن حشم **مرو** از آن قرار عدول نمودند و برقرار گذشته دست بتعرضات فاسد برگشادند (و یکبارگی در ولایت ٤) جانب شریف **دام شریفا** مداخلت کردند وجماعتی از خدمتگاران و بندگان آن (٥) جانب ازسرکوته نظری دست درازیها نمودند وکفران نعمت را شعار خویش ساختند (و در قصد ٦) و بلعجبی باضافت ایشان شد و مجال مدافعت برآن فرزند متضایق گشت وجز اعانت (این جانب اورا مؤمّلی ۷) نماند و معروفان او (۸) باستنهاض رایات این دوست برتعاقب متوارد گشتند ومعلوم بود که چون حشم **مرو** خویشتن را خالی استیلا گونهٔ بیند (۹) بتقدیم نصایح (۱۰) و ارسال مواعظ ایشان را انتباهی وارعوایی (۱۱) حاصل نیاید اگر چه سال بیگاه شده بود وهجرت آن (۱۲) حضرت باغلیان نوایر هواجر دشواری گرفته بازین همه بدین (۱۳) موانع التفات کرده نیاید (۱٤)، ودرعشر اوّل ربیع الأخر خیام رحلت مطنب گشت، وباستظهار توفیق یزدانی با پنجاه هزار ترك تیغ زن روی **بخراسان** (۱٥) نهاده شد.

واینك درکنف حیاطت ایزدی وضمان عنایت ربانی (۱٦) رایات این دوست سایه برخاك **خراسان** افکند، و حشم منصور در اطراف ولایت (۱۷) پراکنند، و بتعجیل تمام منزل بمنازل قطع می افتد، و اوقات شب را در طی مراحل باضافت ساعات روز برده (۱۸) می آید، باشد که آن حشم (فلان را ۱۹) پیش ازآن که بچهار دیوار تحصن (۲۰) سازند دریافته آید، آنکه (۲۱) نظارکیان بساط (۲۲) مملکت مشاهده کنند تا (۲۳) تأیید اسمانی در اعانت انصار حق و اظهار آثار قدرت سپاه

(۱) خطهٔ خوارزم حماها الله تعالی. (۲) بوده است مخبر (ظ، بردست مخبر).
(۳) حالت. (٤) و بیکبارگی در ولایات. (٥) این. (٦) و فلان در قصد.
(۷) واغاثت آن جانب او را موالی. (۸) اورا. (۹) بینند. (۱۰) مصالح.
(۱۱) ش، ارعواء یعنی دست نشستن و خود داری کردن است. (۱۲) از. (۱۳) بدین.
(۱٤) نیامد. (۱٥) خراسان حماها الله تعالی. (۱٦) یزدانی. (۱۷) بولایات.
(۱۸) بریده. (۱۹) را. (۲۰) تحصن. (۲۱) آنگاه. (۲۲) از بساط.
(۲۳) که.

منصور چه بازیهای زیبا انگیزد و چه تعبیهای لطیف پردازد (۱) ، توفیق درامضای این عزیمت و کفایت این مهم که بصلاح (۲) جوانب مقرونست توفیق (۳) رفیق باد.

چون این دوست بحکم تشابك اعراق (٤) موالات و تشاجر سعت (٥) اتحاد خانها یکی می داند و در مصالح بیگانگی صورت نمی کند این معانی در قلم آورده شد، توقع است که مجلس رفیع (**زاده الله رفعة** ٦) درتمشیت این مهمات بهمت (۷) بزرگوار که اثر آن بزرك باشد مدد فرماید، وچون مسافت میان جانبین تقاربی گرفت برارسال معتمدان ادمان و مواظبت نماید، ومطالعات کریم که پیوسته تطلع وترصد ورود (۸) آن رود برتواتر در (۹) راه دارد، و اعلام و استعلام احوال (و اعلال و استعلال ۱۰) مصالح از لوازم ذمت مصادقت شناسد، و باستکفاء مهمات و عرض سوانح مرادات مباسطت کند، تا در ارتیاد آن طلبه برجادهٔ کمال اتحاد رفته آید، **ان شاء الله العزیز.**

---

(۱) سازد و. (۲) صلاح این. (۳) تما. (٤) اغراض. (٥) شعب. (٦) زاده الله رفعة. (۷) نهمت. (۸) وصول. (۹) بی. (۱۰) و اعلان و استعلان.

قسم سیم (۱)

در اخوانیات و ملاطفات (۲) که من ببزرگان و مخدومان نبشته ام (۳)

رساله (٤) – بزرگی از (فحول ایمهٔ ٥) وقت و افراد فضلاء روزگار که پیوسته بکهتر خانهٔ خویش تجشم حضور فرمودی و مرا بمجالست او موانست تمام بودی شبی دراثناء سخن از زبان یکی از رعاع الناس که خویشتن را (٦) دربار فضلا بندد (۷) واز زمرهٔ عقلا داند (۸) فصلی قدح آمیز درحق کتابت من چنانکه فحوی رسالت مقرّر آنست روایت می کرد، همان شب ازسر غلوای حدّت جوانی وبقایای سورت شراب خاطره (۹) در انشاء این قطعه و رسالت این (قصه جرأت و بسالت بنمود ۱۰) ، وبطریق مکافاتی که درطبیعت واجب است ودر جبلت مرکب هر (۱۱) کلمهٔ ناواجب در قلم آمد، **والبادی اظلم (۱۲)**

ایا ماجداً سلت صرائم ذهنه ✲ صوارم تابی ان تفل و تثلما
قرصت (۱۳) فؤادی بالتجنی (١٤) وقلما

یــری عندکم ظفر الجفاء مقلمــا
اذ یرك (۱٥) اطواراً تنائی لعلة (۱٦)

و یــاتیك احیانــاً عتابی فر بمــا

هرسعادت (۱۷) که حاکم فلك را درچهار بازار ششم چرخ مشتری بخریداری او خوانند، و هر رفعت که جرم کیوان را (۱۸) چوبك زن (۱۹) بام ایوان و چربك (۲۰) زن صدر کیوان (۲۱) آن دانند، و هر جمال و بهجت که بافیضان نور آن سایه (برگرد ۲۲) آفتاب نیفکند (۲۳) ، و هر دانش که علم (۲٤) عالم علوی را

(۱) ثالث . (۲) وملاطفاتی . (۳) نوشته ام . (٤) ساه . (٥) [illegible] فحول .
(٦) خویشتن . (۷) بندد . (۸) داند . (۹) خاطر . (۱۰) [illegible] بسالت نمود .
(۱۱) هزار . (۱۲) [illegible] (۱۳) [illegible] بمعنی [illegible] در اینجا آزردن است) . (١٤) [illegible] (۱٥) اذیرك . (۱٦) [illegible] (۱۷) [illegible]
(۱۸) کیوان . (۱۹) [illegible] (۲۰) [illegible] بمعنی [illegible] و دروغ [illegible] . (۲۱) [illegible] (۲۲) [illegible] (۲۳) [illegible] (۲٤) [illegible]
([illegible] معلم) .

درمکتب ملکوت آرزومند تعلم وطالب تفهم آن بینند ، وهر طرب که (با آن نعمت نعمت ۱) باللذّت و ترنك باراحت زهرهٔ خوش زخمه را (۲) گوشها برگوشهای دل نهند ، نثار روزگار همایون ونتیجهٔ همت بلند ونمونهٔ رای روشن وسخرهٔ (۳) خاطر وقاد و تحفهٔ طبع لطیف مجلس شریف امامی اجلی فلانی (٤) باد ، ذات مبارك او احراز کمالات نفسانی را مستعدّ ، و احرار آفاق عالم را بفضایل مستعبد ، و علوم نظری (بنظر صایب وفکر ثاقب ٥) او مستعد (٦) ، وتقدّم (۷) او در علم خلاف برخلاف هر خصمی و اعتراض هرنا کسی مسلم و مقرّر ، و تبرّز او در مضمار بیان بی مقالات محال و بهتان انتحال معلوم ومصوّر ، و من دوست را بوسیلت خدمت او این (۸) فضیلت که نـدارم حاصل و آن امان که نمی یابم (۹) میسر ، **والله ولی الاجابة و ادعیة المظلومین مستجابة .**

رأی بزرگوار را که هر روز براسرار حقایق و غوامض علـوم اطلاعش (۱۰) زیادت باد محقق باشد ، که دلیل واضح (وبرهان لایح ۱۱) هوای دل وشاهدعدل صفای سینه اظهار(۱۲) مکنون عقیدت ونشر مضمون طویت وعرض عوارض حالات وتحقیق مجاری کلمات است ، وچون خردهٔ درراه افتد اگر صوفیانه باز گفته نیاید وبعتاب (۱۳) دوستانه کشف القناع بواجب (۱٤) نرود خوش خوش بخللی بزرك که دست اجتهاد بدامن تدارك آن نرسد ادا کند ، وآینهٔ صفا که (بآه نفاق زنك ۱۵) نگرداند زنك پذیرد ، و قواعد اعتقاد تزلزل گیرد ، و ارکان اتحاد انهدام آغاز نهد ، وسلك الفت معتاد (۱٦) (مبادا که هرگز ۱۷) گسسته شود ، و دواعی مباینت و العیاذبالله دست فراهم دهد ، و ازین روی گفته اند **و یبقی الود مابقی العتاب .**

دوش که همه شبهای من چو دوشم باد ، در عنفوان شباب شب ، که صبح

---

(۱) کذا ، و شاید چنین بوده است : که با نعمت آن نعمت (و نعمت بمعنی مسرت است) .
(۲) زخمه . (۳) وشجرهٔ . (٤) ضا ، داء شرفه . (٥) بفکر صائب وثاقب ونظر غالب .
(٦) ظ ، مستمد . (۷) تقدیم . (۸) و آن . (۹) نمی شایم . (۱۰) ضا ، که باشد .
(۱۱) سا . (۱۲) و اظهار . (۱۳) و بعتابی . (۱٤) براجبی . (۱٥) باتفاق زنك .
(۱٦) سا . (۱۷) ظ ، مبادا هرگز .

اقبال (بمجاورت آن مجلس ۱) در تبسم (۲) بود ' وبلبل فضایل از مجاورت (۳) آن بزرگ درترنم ' و همای (٤) سعادت برفرق دوستان در پرواز آمده (٥) ' ودست انبساط در نشاط برارباب وفا باز کرده ، آن مجلس در (٦) درج فوایدی (۷) که ارزانی میداشت وفرایدی (۸) که درسمط بیان می کشید درحق کتابت من کهتر (۹) - که نه ازسر رویتی و تثبیت (۱۰) نیتی در مزاولت آن شیوه ومباشرت آن (صنعت افتاده ام ۱۱) و نه باختیار از دستکاری (۱۲) اقدار ملابست آن کار بردست گرفته و بنقصان (۱۳) خویش در آن باب اعترافی تمام دارم (١٤) و بقصور خود درآن فن معرفتی شامل - فصلی قدح ومدح باهم (١٥) آمیخته و هجا ازناصیهٔ ثنا در آویخته و کلمات زهر آلود باسخنان (١٦) زراندود در یك قالب ریخته و تلخ و شیرین برهم زده (۱۷) و بلاورحمت در یك ربقه ضم کرده و عنف ولطف در یك عقد نظم داده ایراد می فرمود ' و چون غمزهٔ دلبندان و عتاب هنرمندان نیش (۱۸) می زد و برعقب مرهمی می نهاد ' و تهییجی (۱۹) می کرد و براثر تسکینی می داد ' و در اثناء آن کلمات درج می کرد (و می گفت که در اثنای ۲۰) این سخن که در قلم می آری ومحمدت این طریق که می سپری اتفاق کلمت و اجماع (۲۱) امت حاصل است ' **ولیس وراء عبادان قریة** ، اماّ شبهت در ماهیت آن بنوعی دیگر (گون است ۲۲) ' و اشکال در کیفیت (آن بطریقی دیگر شکل نیست ۲۳) ' و شك (٢٤) نیست که شخصی ازین طبقه - که سربگریبان بیان برزده است و دست بآستین نقد بیرون کرده وپای بتلفیق الفاظ وتحقیق معانی فرا پیش نهاده - می گوید که همانا فلان درسخن معید است نه مبدی ' وناقل است نه منشی ' ومخدع (۲٥)

---

(۱) سا . (۲) تنسم . (۳) محاورت . (٤) همای . (٥) ضا ، بود . (٦) سا .
(۷) فواید . (۸) ودرج فرایدی . (۹) گفتی . (۱۰) و تثبت . (۱۱) صنعتم .
(۱۲) ظ ، بلکه از دستکاری . (۱۳) ضا ، مباشرت . (١٤) دارد . (١٥) بهم .
(١٦) سخنهای . (۱۷) ضا ، وبیخته . (۱۸) نیشی . (۱۹) ظ ، وتهییجی . (۲۰) که برثنا .
(۲۱) و اجتماع . (۲۲) گفته شود . (۲۳) طریق آن بشکلی دیگر است . (٢٤) شك
(۲٥) و مخرع ظ ، و مخترع (بمعنی برنده و گیرنده از دیگران) .

استت نه مخترع، و تابع استت نه واضع، و خاطر (۱) او مبدع از راه کلال است نه از راه کمال، چه (این سخنها ۲) پایهٔ بلند دارد، دست هر طبعی بدان نرسد، و قدرت هر خاطری بانشاء امثال آن وفا ننماید، و ارباب براعت و اصحاب این صناعت درارتقاء آن (۳) درجه وانتهاج آن (٤) شیوه باز انکه جوامع همت برآن (٥) مقصور کنند جز بدامن (٦) عجز و قصور تمسك نسازند، **ولو کان بعضهم لبعض ظهیراً**.

چون این قصهٔ غصه آمیز استماع افتاده بود و آن (۷) شربت ناخوش مذاق تجرّع کرده شد (۸) - اگر چه بامداد بگاه که ازخواب شبانه انتباه حاصل آمد دل که داغ اخلاص آن مجلس دارد (۹) تأویلی می نهاد و عذری می آورد که (۱۰) **کلام اللیل یمحوه النهار** چنین مقالات را درچنان حالات اعتباری نباشد ودوستان مخلص را از سهوی که در راه افتد باعتذاری حاجت نیاید و بحمدالله تورا فضل یزدان از اقامت دلیل و برهان بربطلان این بهتان مستغنی گردانیده است - اما سوانح اعراض نفسانی وهواجس اغراض انسانی در حرکت آمد، و دواعی حفیظت را فرا (۱۱) جنبانید، وبگوش هوش‌فرو خواندن گرفت که بنزدیك اهل معنی اگر چه (۱۲) ازآن زمرهٔ سرایت کلام ازنکایت کلام (۱۳) مؤثرتر استت وطعنهٔ زبان (۱٤) از طعن سنان کارگرتر (۱٥)،

جراحات السنان لها التیام ❊ ولا یلتام ما جرح اللسان

شربت جفاهر که دهد ناخوش‌گوار بود، اماّ از دستت دوستانی (۱٦) که دم اخلاص زده باشند و دعوی اختصاص کرده مزاجی دیگر دارد، وناوك طعنه هرکه اندازد دل دوز (۱۷) و جگر سوز آید (۱۸)، اماّ از گشاد لفظ ارباب حقایق که

---

(۱) خاطر. (۲) آن سخن. (۳) این. (٤) این. (٥) بدان. (٦) ضا، عقد.
(۷) این. (۸) ظ، شده. (۹) داشت. (۱۰) سا. (۱۱) فرو. (۱۲) سا.
(۱۳) سا (ش، بکسر اول جمع کلم بروزن فلس بمعنی زخم و جراحت). (۱٤) لسان.
(۱٥) کاری تر، شمر. (۱٦) دوستان. (۲۷) دوزد. (۱۸) سوزاند.

بر دقایق کارها واقف باشند اثری دیگر (۱) گون کند ، ازتو نپسندم که چنین بپسندی .
این (۲) در دعوی یگانگی معنی نانموده و در کوی (۳) مخالفت پیاده بوده و در عهد مودّت (٤) سست آمده و در صف صفا پایداری نا کرده و حقوق اتحاد که از آن روی نشاید تافت یکسو نهاده و دقایق دلجویی که درآن موی باید شکافت مهمل گذاشته (٥) !!

دریغا دریغا که آگه نبودم ؛؛ که تو بی وفا دروفا تا کجایی

چون بنزدیك اهل تحقیق که آن (٦) مجلس پهلوان آن (۷) لشکر وقهرمان آن کشور است از آفتاب روشنتر باشد که هر که از حضرت ربانّی بشرف امتیاز **یختص برحمته من یشاء** مخصوص شد وازمدارج قدس روایح انس بمشام خاطر او رسید ، (تا در هرفن که شروع کند ۸) اصول وفروع آن بواجبی بداند و باطراف و انحای آن یکبارگی برسد و شوارد طرف و اوابد (۹) نتف آنرا در قید ادراك و حبالۀ (۱۰) معرفت و شبکۀ ملکۀ خویش آرد و علم شامل او بخبایای زوایای آن محیط شود وباعلایق مترا کم که (۱۱) ازممارست اشغال وعوایق متلازم ازملازمت خدمت در علمی که شیوۀ او نباشد (باید که ۱۲) مدّتی تحمل (۱۳) مشقتی حالتی که جماعتی آنرا مهارت دانند و اخوان صفا (١٤) که بعین الرضا نگرند آنرا پسندیده دارند مسخر طبع (١٥) خود گرداند از حسد (١٦) غیری (و از غیرت ۱۷) غیرت ایمن نتوان (۱۸) بود ، **ان الحسان مظنة للحسد** ، چه انبیا که حملۀ انباء غیب و خزنۀ اسرار حق اند **صلوات الله علیهم** (۱۹) با دلایل معجزات و وسایل تایید ربانّی در موقف اختصاص وقربت حضرت بدین آفت مبتلا بوده اند (۲۰) ، **و کذلك**

---

(۱) دکر . (۲) ای . (۳) توی . (٤) ضا ، ویگانگی معنی نا نموده و در توی مخالفت همچنین . (٥) ضا ، شم . (٦) سا . (۷) سا . (۸) ش ، بقسمی که در هرفن شروع کند . (۹) و وابد . (۱۰) و جادۀ . (۱۱) سا . (۱۲) ذ ، باشد . (۱۳) بی تحمل . (١٤) الصفا . (١٥) سا . (١٦) ش ، خبر مبتدا (هر که از حضرت ربانی) است . (۱۷) و غیرت . (۱۸) ذ ، نتواند . (۱۹) ضا ، اجمعین . (۲۰) بودند .

جعلنا لکل نبی عدواً شیاطین الجن والانس (یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غروراً ۱) .

پس جزا (۲) آن مجلس که فارس میدان فراست و مالك ناصیهٔ کیاست است در حال من کهتر (۳) غرض حاسدان باز نشناسد ، و نیندیشد که **قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا** ، وبسخن بدکنشی (٤) بدکیش درسخن این دوست بدگمان شود ، و خویشتن را با کمال دعوی (٥) تقوی از معرض (٦) **ان بعض الظن اثم** صیانت نفرماید ، و از لطیفهٔ **و ان** (۷) **الظن لایغنی من الحق شیئاً** غافل ماند ، و فحوی (۸) **یاایها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنبأ** (۹) برخاطر شریف نگذراند (۱۰) ، و از دقیقهٔ **(شعر)**

فاذا اتتك مـــذمتی من ناقص ❁ فهی الشهادة لی بانی فاضل (۱۱)

یاد نکند ، وبا خویشتن برنینداز دکه آفتاب تابان را بگل اندودن تعذری تمام دارد ، وروز نورانی را بشب (۱۲) ظلمانی خفیه (۱۳) درنهادن محالی (١٤) بزرك باشد ، و بوی مشك را از مشام حاضران دور داشتن دشوار دست دهد ، و فضل وهنر ارباب تمییز را که تحفهٔ قدرت **یؤتیه من یشاء** وخلعت حضرت **له الخلق والامر** باشد باعتراض فاسد هر حاسد انکار (۱۵) کردن متمشی نشود (۱٦) ،

و هبنی قلت هذا الصبح لیل ❁ ایعمی العالمون عن الضیاء

چون حب این (۱۷) غصه که خورده ام (۱۸) طبیعت را در کار آورده است فصلی اگر چه درد (۱۹) رعونت دارد وعقل بایراد آن رخصت نمی دهد درقلم می آرم ،

فمقابلة (۲۰) الفاسد بالفاسد ، و مادح النفس یوم الحرب معذور .

---

(۱) الآیة . (۲) جرا . (۳) ضا ، مغمز . (٤) بد کیشی . (٥) سا .

(٦) معرض‌های . (۷) سا . (۸) و فحوای . (۹) ضا ، فتبینوا . (۱۰) نگذارد .

(۱۱) ضا ، کامل . (۱۲) بشام . (۱۳) خفیه (و [illegible]) .

(١٤) محال . (۱۵) انکار . (۱٦) ما ، شعر . (۱۷) این . (۱۸) خورده .

(۱۹) در . (۲۰) ضا ، مقابلة .

رای بزرگوار آن مجلس را چون دیگر علوم حقیقی محقق و معلوم باد که دلایل فضل و براهین هنر من کهتر ازحدّ امکان (۱) فرا گذشته است (۲)، وابکار (افکار مرا ۳) از اقاصی عالم اصحاب خطابت بخطبه آمده اند (٤)، و رسایل و اشعار من (٥) در اقطار گیتی پیکان رایگان و راویان بی طمع یافته (٦)،

تغنی بها سفر و تطری (۷) کواعب ❁ و تبکی رسوم رثة و طلول

وصیت سایر من هم درعهد طفولیت که گل عمر درغنچه بود در آفاق جهان باقبول تمام برشمال (دورتك وقبول ۸) تیزگام سبقت جسته. وروایح ذکر من هم در اوّل صبا (۹) که هنوز نافۀ خاطر ناگشاده بود با برید صبا درعرصۀ خافقین دامن در دامن بسته (۱۰)،

خوارزم تعرف انی من مفاخرها ❁ وفی خراسان فضلی بین باد (۱۱)

مرا اگر تو ندانی عطاردم داند ❁ که من کیم زسر کلك من چه کار آید
هزار سال بباید که تا بباغ هنر ❁ زشاخ (دانش چون ۱۲) من گلبنی ببار آید
بهر قران و بهر دور چون منی نبود ❁ ز روزگار چو من کس بروزگار آید

شك نیست که مرا سوابق عطلت در مقدمه افتاده است، و موانع خدمت در راه آمده، و روزگار چنانکه بلعجبیهای (۱۳) او باشد بازیها نموده و بدسازیها کرده (۱٤)، **تجری الریاح بما لا تشتهی السفن**، (وبدانجهت ازهار فضایل در اکمام تمنی ناشکفته مانده، و زواهر آداب در حجاب قصور متواری شده، امّا بازین همه ۱٥)

گر دستۀ گل نیاید از ما ❁ هم هیمۀ دیگ را بشاییم

اگر چه بدین موجبات بضاعت سخن (۱٦) مزجاة گشته است وسرمایه بلاغت

(۱) انکار. (۲) گذشته است. (۳) مرا افکار. (٤) آمده. (٥) ضا، که.
(٦) ضا، شعر. (۷) ویطوی (ظ، وتطری). (۸) زود تك وسیور. (۹) صبی.
(۱۰) ضا، بود، شعر. (۱۱) ضا، (شعر). (۱۲) فضل چو. (۱۳) بوالعجبیهای،
(۱٤) ضا، شعر. (۱٥) ضا. (۱٦) صناعت.

گم شده و پشت هنر خم گرفته ، عبار دانش بگسسته (۱) و غبار نسیان برچهرهٔ پرنور خاطر نشسته و رباض طبع فیاض را نضارت برقرار نامانده اماّ مع هذا آخر نباشد که زکم ، چون بحر خاطر من درتموّج آید وآتش طبع من (زبانه زند وطبع وقاد و قریحت ۲) منقاد من پیش روی افاضل و پس روی فضایل بر دست گیرد **جری المذاکی** (۳) **حسرت عنه الحمر فخر مظفر** — که بوقت کرّ و فرّ درصف مبارزان بلاغت وصدر مبرّزان براعت جز منهزم ومنکوب نبوده باشد(٤)— چه تاب مفاوضهٔ من آرد ، و کجا پایاب معارضهٔ من دارد (٥) ،

پروین کجا بماند (٦) بانور طلعت خور

گرگین کجا برآید بازور دست رستم (۷)

و ابن اللبون (۸) اذا مالزفی قرن (۹)

لم یستطع صولة البزل (۱۰) القناعیش (۱۱)

مجلس شریف **دام شریفا وظله علی الاحرار و ریفا** (۱۲) که پیشوای خوب طبعان و مقتدای تیز خاطران است داند که صاحب طبع بچند روزه تحصیل عذر چند ماهه تعطیل تمهید تواند کرد ، و اگر (۱۳) در چنین مقام با (١٤) مثل این اقوام از راه اضطرار نه بروجه افتخار دعوی کند از عهده بیرون تواند آمد (١٥)، فخر مظفر را که فرّ فضلا نباشد آن (١٦) طبع را کند وخاطر جامد خویش — که در نظم (۱۷) سخن الاّ **مانسج علیه العنکبوت** استعمال نکند وازغایت بلادت جز گرد سروپای رسم وعادت (۱۸) برنیاید وازمحفوظ وملفوظ قدیمی(۱۹) قدمی فراترننهد —

---

(۱) بگشته (ظ ، بشکسته). (۲) زفانه زند و طبیعت وقاد وخاطر. (۳) ظ ، المذکی (ش ، اسب تناور وتمام خلقت). (٤) نبوده است. (٥) ظ ، شعر. (٦) نماید. (۷) ظ ، (شعر). (۸) ش ، شتر دو ساله. (۹) ش ، ریسمان. (۱۰) ش ، شتران نه ساله. (۱۱) ظ ، القناعیس (ش ، جمع قنعاس بمعنی اول بمعنی شتر قوی و ستبر). (۱۲) ش ، کشیده و دراز. (۱۳) اگر. (١٤) یا. (١٥) امدن. (١٦) از. (۱۷) توضیح. (۱۸) عادت. (۱۹) ما.

قیاس بباید (۱) کرد ، **شتان بین محمد وحمد نذل** (۲) ' چه انگشت (۳) بر دست یکسان نیفتد ' ولاشهٔ کاهل با تازی باد پای هم‌تك نیاید ' و پیروزه دسنك بهیزه (٤) از صمیم کان بریك طالع نزاید ' و اشجار در بستان (٥) بالا بریك نسق نکشد ، و کواکب بر (٦) آسمان بریك عظم مقصور نباشد ' و طبایع (۷) آدمی و نفوسی (۸) انسانی و عقول بشری در ادراك معانی (۹) و تحصیل کمالات و افاضت انوار حقایق و اشاعت اسرار طبایع میان طرفی افراط وتفریط عرضی دور تاز (۱۰) و عرصهٔ دیر (یاز دارند ۱۱) . **و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات** ، **فخر** وامثال اورا (۱۲) سکان خطهٔ جهالت وسگان کوی مذلت باشد(۱۳) ازحدّ وپایهٔ خویش برتر نباید (١٤) رفت ' و بمقدار سرمایهٔ خود سخن باید گفت ' وپای باندازهٔ گلیم (١٥) دراز باید کرد ' ودست از پوستین مردمان کوتاه باید داشت ' که عاقبت (کار خلل ١٦) آن هم بدو عدوی کند ' وآخر الأمر مضرّت آن هم بدو باز گردد ، **من سلی** (۱۷) **سیف البغی قتل به** ،

هرآن شمعی که ایزد برفروزد ‖ هرآن کو پف کند سبلت بسوزد

اگر درمنشأ منشآت من ــ که جواری (منشآت بحر فضل بل که ۱۸) جواری مخدرات خاطر وقاد است ولافخر ــ **فخر** را شکی و شبهتی (وظنی وریبتی است عرصهٔ ۱۹) امتحان سعتی (۲۰) تمام دارد و ساحت تفحص مجالی (۲۱) فراخ ' **و عند الفحص ینکشف الغطاء** ، عیار طبع را بر محك امتحان باید زد' وصدق قریحت را بانواع اقتراح آزمون باید کرد ، تا ز کنی از نبهره و بهره مند (۲۲) از بی بهره و رایج (۲۳) از کاسد و صالح از فاسد پدید آید (٢٤) ،

---

(۱) نباید. (۲) و محمد. (۳) ظ ، پنج انگشت. (٤) ریزه. (٥) بوستان. (٦) در. (۷) و طباع. (۸) و نفوس. (۹) ظ ، آن ره میرند. (۱۰) ظ ، و دراز. ظ ، دوریاز. (۱۱) تاز (ظ ، دیریاز). (۱۲) ظ ، [illegible] (۱۳) [illegible] (١٤) نباید. (١٥) ظ ، خویش. (١٦) خلل کار. (۱۷) [illegible] (۱۸) منشأ بحر فضایل که (ظ ، منشآت بحر فضل بل که). (۱۹) [illegible] (۲۰) وسعتی. (۲۱) مجال. (۲۲) و بیبهره. (۲۳) وانبهره. (٢٤) [illegible]

سوف تری اذا انجلی الغبار ✿ افرس (١) تحتك ام حمار

امابی بینتی واضح و دلیل (٢) دلپذیر بجماعتی که سمت فضل دارند تا (٣) خویشتن (را بتشبه ٤) دربار فضلا می بندند ظن (٥) بد بردن و عرض ایشان را عرضهٔ غیبت کردن و فضل ایشان را در معرض ریبت آوردن و رقم انتحال بر ایشان کشیدن و بعیب خویش دیگرانرا متهم داشتن از منهج انصاف که نمی جوید دور و در (٦) مذهب حریت که ندارد محظور باشد .

آن بیچاره چون از نعمت عقل که قاید زمام معرفت باشد بی نصیب است واز عطیت خرد که رهنمای (٧) خیر وشر بود محروم برو (٨) قلم تکلیف نرود ، اما (٩) آن مجلس زندگانیش باد که ثمرهٔ شجرهٔ دانش است (و در عجر و بجر ١٠) چنین دقایق وقوف دارد اگر بدین حرکات (١١) همداستانی کند و باستماعی (١٢) سخن نااهلان گوشی رعایت (١٣) دهد و در افعال نکوهیدهٔ حاسدان چشمی فرو خواباند و بیهودهٔ خصمان سری جنباند (١٤) همانا بنزدیك (١٥) ارباب وفا عذر را مجالی نیابد (١٦) ،

حاشاه حاشاه ان یصغی (١٧) مسامعه

الی نمائم افـال (١٨) و وشاء

در اعتقاد اصلی راسخ قدم باید بود ، و بگفت هر فرومایهٔ بی سرمایه (١٩) که از سر حسد جنبد التفات نشاید نمود (٢٠) ، که **کلام العدی ضرب من الهذیان** ، بخصوصت کهتر با آن (٢١) مهذار که مقدار خویش نمی داند وقدر کس نمی شناسد بحرب و جدال بر باید گرفت ، و از جهت من در بن معنی هر دعوی که خواهد و نه همانا که بدان شرمسار شود بباید کرد ، و در کشف حال این (٢٢) انتحال بقضارای

(١) افرس . (٢) ودلیل . (٣) ظ ، یا . (٤) سا . (٥) وظن . (٦) در .
(٧) راهنمای . (٨) بروی . (٩) سا . (١٠) و بر عجز و بجز ظ ، و برعجر و بجر .
(١١) حرکت . (١٢) و باستماع . (١٣) عاریت . (١٤) در جنباند . (١٥) نزدیك .
(١٦) نیابد (شعر) . (١٧) تسعی (ظ ، تصغی) . (١٨) افاك . (١٩) سرما .
(٢٠) فرمود . (٢١) بآن . (٢٢) سا .

اجتهاد بباید رسید ' چه من در محافظت آب روی با دلی (پرآتش باری همه جهات ۱) مقالت را ایستاده ام و همه نوع امتحان را آماده ' (**بیت**)

چو مرد برهنر خویش ایمنی (۲) دارد ❊ شود پـذیرهٔ دشمن بجستن پیکار

چه از مقالت (۳) تردامنی دامن در چیدن شینی عظیم بود ' و از خصومت چنان (٤) **فخری** سپر افکندن عاری تمام باشد ، **فذرنی ومن یکذب بهذا الحدیث سنستدرجهم من حیث لایعلمون** ، فی الجمله این شخص پرنقص مختال فخر خامل ذکر را (خامل ترین ۵) حرکت وباعث برین جرأت (یاغایت منحست ٦) او بوده است (۷) **کالباحث عن حتفه بظلفه** پای بردم مار نهاده است و شیر خفته را بیدار کرده ، یاهم (۸) دواعی سعادت من مقتضی این حالت شده است ، که مشك ناسوده بوی ندهد (۹) ، وفضل نامحسود منتشر نشود ، وفضایل و مآثر را هیچ مقرز (۱۰) به از جست و جوی حاسدان و گفت و گوی دشمنان بچنك نیاید (۱۱) '

و اذا (۱۲) اراد الله نشر فضیلة ❊ طویت اتاح لها لسان حسود

ذیل سخن فراخ باز کشیدم ' و بر پی (۱۳) میل طبیعت رفتم ' و **کحاطب الليل** (١٤) بسو نیك فراهم آوردم ' واز تهییج فتنهٔ سآمت نشانهٔ تیر ملامت شدم (۱۵) ' و نه بحدّ خویش منی وبی خویشتنی کردم (۱٦) ، و فضل مهلوم و کلمات نامعلوم عرضه داشتم (۱۷) ، ان شاء الله بکام **فخر مظفر** عرضهٔ اعتراض **من کثر کلامه کثر سقطه** نشوم ، و پیش آن مجلس که یار غار و دوست حقیقی است بدین دل پرداز ملوم نباشم ' چه غم دل جز بادوستان نتوان گفت ' و راز سینه جز باهمدمان در میان نتوان نهاد ' و اعتماد در مثل این تجاسر جز بر کرم (چنو بزرگی ۱۸) نتوان کرد ' توقّع بحسن مکارم آن مجلس که کهتران را از آن حسابهای بزرگ باشد آنست (۱۹)

---

(۱) آتش بای همه جهان (ظ ، آتش بار همه جهان) . (۲) فاشرئی . (۳) مقال .
(٤) چنین . (۵) خامل ترین . (٦) تاغایت منحست . (۷) ضا ، ه . (۸) تاهم .
(۹) دهد . (۱۰) معرفی . (۱۱) ضا ، نیز . (۱۲) اذا . (۱۳) بر ا .
(١٤) ضا ، و حاطب الیهم . (۱۵) شد . (۱٦) کرد . (۱۷) داشت . (۱۸) و بزرگی .
(۱۹) ضا ، که .

کامکارش محصل اغراض و امانی ، **فهذا (۱) دعاء للبریة شامل** .

تحیت و آفرین فراوان می فرستم ، وبرخلاف آن مجلس که بحمد الله ازهمه جهان فراغتی دارد بدیدار عزیز او سخت آرزومندم ، وپیوسته ثنای او بسر زبان (۲) پیوسته و ولاء او باحناء ضمیر باز بسته دارم ، (واتفاق التقا را ۳) اگر چه درمیان دل آن مجلس (٤) که چگونه از آن ترانه می جوید بجان خواهانم ، میسر باد ، **والآن نرجع عما خضنا فیه بالعرض الی ماهو (٥) نهایة الغرض ، و هیهنا تسکب العبرات و تظهر العثرات (٦)** .

اسمع لغضبان (۷) تثبت ساعـة ☆ فبذاك (۸) قبل هجاته بعتابه (۹)

این دوست درین چندگاه که این مفارقت جان گداز در راه آمده است و سپاه آرزومندی درنواحی ضمیر بمزید استیلا مخصوص گشته وشعلهٔ اشتیاق درساحت سینه استعلاء تمام گرفته وهواجس و وساوس بحریم دل ودماغ تاختن شگرف آورده و مخاطبات کریم ازین خدمتگار چون کرم عهد درین روزگار منقطع شده ومقدمات دوستی (باچندان ۱۰) وروابط نامحصور مهمل مانده بلعل (۱۱) وعسی تعلل میکرده است ، و تقصیرهای آن مجلس را بمنقاش (۱۲) از زوایا عذری بیرون می کشیده ، ودرمقام تردد وموقف توقف (۱۳) ومنزل تفکر ومحل تحیر قدمی می گزارده (۱٤) ، و [illegible] در کار (۱۵) بزرگ و بیکاری تعلیم می بوده ، تا تقدیر این کار برچه نوع سازد ، وصورت این واقعه را (۱٦) برچه شکل پردازد ، **کما قیل (۱۷)** [illegible] برخواند وورق مکاتبت باز افکنند ، حساب مودت او درباقی آرند **عسی ربنا ان یبدلنا خیراً منها** و بآواز بلند ندا در دهد که (۱۸)

جزیت من اعلاق [illegible] ☆ جزاء [illegible]

(۱) وهذا . (۲) زفان . (۳) والتقا را . (٤) مجلس . (٥) هو ([illegible]) .
(٦) [illegible] . (۷) فللغضبان . (۸) فبذاك . (۹) العتاب . (۱۰) [illegible] .
(۱۱) [illegible] . (۱۲) [illegible] . (۱۳) [illegible] توقفی . (۱٤) گذارده . (۱۵) [illegible] .
(۱٦) واقعه . (۱۷) [illegible] . (۱۸) در داد ([illegible]) .

وكل من يطلب عندي جنى ❁ فمساله الاجنى غرسه

ولست بالموجب حقاً لمن ❁ لا يوجب الحق على نفسه

تا (۱) صبر و سکینه را پیشوا سازد و بر سر (۲) رشتهٔ خویش باشد وطریقت مسلوك (با خویشتن نگه دارد ۳) وبر عادت معهود خود (٤) رود، که باجفاء دوستان دندان فشردن و لب نا گشادن و در مقام اخلاص برقدم اول ثبات نمودن از سیر گزیده و عادات پسندیده بمزید فضیلت مستثنی است (۵).

گر همه خلق (جهان باتو دگر گونه شوند ٦)

تو ره خویش نگه دار و دگر گونه مشو (۷)

دم لـخليل بـوده ❁ وما (۸) خير ود لايدوم (۹)

چون در صحیفهٔ موالات که باخلاص مرقوم است نظر می کرده ام و حقوق مصافات را که ازجانبین حاصل است در خیال می آورده و عیار مصادقت دیرینه را (۱۰) محك اعتبار می زده وغبار مباینت ظاهری را از اعطاف ضمیر می افشانده بسپردن (۱۱) طریق مجانبت و فرو گذاشتن رسم مکاتبت دل تنك حوصله (۱۲) فراخی نمی داده است، و تقصیرات آن مجلس را از سر تعویلی تأویلی می نهاده است، واین تطمیع می کرده که **وما يدريك لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى**، و بر سبیل معارضه می گفته (۱۳)

فان يكن (۱٤) الفعل الذي شاء (۱۵) واحداً

فافعاله اللاتي سرون (۱٦) الـوف

بهر موجبی عارضی (که ظاهر شود ۱۷) از احباب اجتناب گزیدن و بهر خردهٔ (۱۸) که برراه افتد ازبزرگی بریدن کار عاقلان (وشیوهٔ هنرمندان ۱۹) نباشد،

(۱) یا. (۲) سا. (۳) خویشتن نگرداند. (٤) خویش. (۵) مستثنی است، شعر.
(٦) دگر گونه شدندت بجهان. (۷) ضا، شعر. (۸) سا. (۹) لم یدم.
(۱۰) ضا، بر. (۱۱) و بسپردن. (۱۲) و حوصله. (۱۳) می گفت، شعر.
(۱٤) یکن. (۱۵) سا. (۱٦) به سرون (ضا، سرون). (۱۷) ظاهر شود تارخی
جزوی. (۱۸) ضا، جزوی. (۱۹) و هنرمندان.

کز (۱) دوست بیك جفا بریدن خامی است .

سر تا سر عشق جمله [illegible] کامی است (۲)

اذا کنت فی کل الامور معاتباً ٭ صدیقك لم تلق الذی تعاتبه (۳)

فعش واحداً اوصل اخاك فانه ٭ مقارن (٤) ذنب مرة و مجانبه

اذا انت لم تشرب مراراً علی القذی ٭ ظمئت (٥) وای الناس تصفو مشاربه

باز چون از عدم التفات آن مجلس (٦) می اندیشیده ام و غایت انقباض وطول اغراض (۷) او مشاهده می کرده (۸) و از میلان طبیعت او برفض حقوق قدیم و نقض عهود سالف (۹) درحیات بدین شیوه فتوی داده است و علم بی نیازی بر آسمان (بزده ده ۱۰) و منجوق **انا ربکم الاعلی** برعیوق (برده باخبری شده ۱۱) و از نبشتهای او - که در اطراف شهر چون گدایان محلات در بدر می روند و چون زنان دلاله خانه بخانه می گردند و اکابر و اصاغر از ملاعبه و مداعبهٔ ایشان بحظ اوفر فایز می شوند - محروم میمانده جایز (۱۲) می دیده ام تحبتی (۱۳) نانبشتن، و بساط مباسطت در (۱٤) نوشتن، و سوابق حقوق را نه باختیار بطی نهادن، و نظر مفکره را هر چند طبیعت برمراقبت آن محبوبست (۱٥) از آن سمت بریده کردن، چه دیده اگر چه جوهری نفیس است چون نور او مبادا باطل گردد ازذات او بس تمتعی نتواند (۱٦) بود، و دست (هر چند ۱۷) عضوی شریف است چون **حاشی** (۱۸) **المجلس** ازکار فرو ماند از وجود او زیادت فایدهٔ صورت نتوان کرد. وعمر بازانکه نعمتی بزرگ است چون دور ازو بناکامی گذرد ازدوام او بیشتر لذتی نتوان یافت، وفرزند اگر چه میوهٔ دل است چون **والعیاذ بالله** ناخلف آید (۱۹) بقاً او افزونی اعتدادی نتواند بود، و دوست اگر چه دستیاری قوی است چون

(۱) از . (۲) [illegible] . (۳) لاتعاتبه . (٤) مقارفه ([illegible] [illegible] و [illegible] نوشته) . (٥) ظمئت . (٦) [illegible] باز . (۷) اعراض . (۸) [illegible] . (۹) [illegible] . (۱۰) زده . (۱۱) [illegible] باخبری میشده . (۱۲) جاه . (۱۳) [illegible] . (۱٤) و . (۱٥) محبوبست . (۱٦) نتوان . (۱۷) ا [illegible] . (۱۸) حاشی . (۱۹) آید .

خدایش توبه دهاد بشرایط الفت (۱) ننماید ازمودّت او دیگر حسابی نشاید گرفت ،

خل من قل خیره ۞ لك في الناس غیره

راستی همه حسابها از (نیك دوستی ۲) آن مجلس بر باید گرفت ، و همه لافها ازحسن عهد او باید زد ، وهمه فقاعها ازمکارم اخلاق او باید گشاد ، همه (۳) اعتماد ها برصدق اشفاق او باید کرد ، که من مخلص معتقد (٤)

سالها مهر خدمتش(۵)ورزم ۞ بسلامیش هم نمی ارزم

قریب بیست سال است تامیان ما عهد مصادقت مؤکد شده است ، وعقد مخالصت استحکام یافته ، و وشایج (٦) اتحاد تشابك و مصالح جانبین تشارك گرفته ، در خلوت سلوت بدعاء او جویم ، و درمجامع بمسامع تحفهٔ ثناء او فرستم ، و درحضور و غیبت و رجأ و خیبت خویشتن دوست قدیم وسهیم و قسیم او شناسم ،

فان تکلمت لم الفظ بغیرکم ۞ وان سکت فانتم عقد اضماری

چنین واجب کند که بعد از چندین (۷) دواعی مذکور و مساعی مشکور نام من برجریدهٔ فراموشان ثبت کند ، وذکر من ازصحیفهٔ خاطر محو گرداند ، وبخیر که ناممکن است وبشر که (۸) بدان هم راضیم یاد من نفرماید ، وبعد از آنکه جمله اسماع باستماع مفاوضات او استمتاع یابد و بکم وبیش وتوانگرودرویش چندان هزار مکتوبات (او برسد ۹) که عطاران ولایت (وسمه وحنا ۱۰) در ادراج آن بپیچند و بیطاران ناحیت کاغذ سوخته از نبشتهای او سازند بل که مجلدان شهر اوراق مسوّدات او را رایگان (در نپذیرند ۱۱) و کله دوزان روستا از اطباق مخاطبات او انفت نمایند هرگز من بیچاره را - که داغ محبت بردل و دیدهٔ انتظار بر راه باشد وهمواره (۱۲)ایوّب وار شکایت(۱۳) فراق (آیت انی ۱٤) مسنی الضر خوانم

---

(۱) ضا ، قیام . (۲) ننك درستی . (۳) سا (ظ ، وهمه) . (٤) ضا ، شعر .
(۵) و خدمتش . (٦) ظ ، و و شایج (برای وشایج هم توجیهی مناسب مقام می‌توان کرد) .
(۷) چنین . (۸) ظ ، بشر . (۹) رسید . (۱۰) وسمت وحنی . (۱۱) نپذیرند .
(۱۲) همواره . (۱۳) ظ ، از شکایت . (۱٤) سا .

و یعقوب وار درغلوای اشتیاق آه **وا اسفا علی یوسف** زنم (۱) وبچهار حدّ وشش جهت وصد دالت (۲) وهزار وسیلت اورا دوست و باوو دریك پوست باشم - بسلامی که از چنو بزرگی زیادت ازین چشم داشتن خام طمعی تمام باشد بزرك نکنند ، و اهمال جانب دوستان قدیم که همانا از آن شمارم (۳) خرد شمرند .

یاهذا ماهذا ، هکذی (٤) معاشرة الاحباء وهذا شیمة (٥) ارباب الوفاء ، ابهذا (٦) یرتضی (۷) المروة و مثله تقتضی (۸) الفتوة لحاه (۹) الله من ناقض عهد (۱۰) الاخاء نافض یده عن الولاء (۱۱) ، دریغ استظهار این بهتر بمثال چون تو (بزرگی ، وافسوس ۱۲) اعتماد این برادر من (۱۳) اعتقاد (١٤) چون تو دوستی ، باچندان باد که از دوستی تو درسر داشتم هنوز آتش آزمودن (١٥) بالا نا گرفته (۱٦) خاك در چشم امیدم زدی و آب در جوی وفا تیره کردی ، خه خه احسنت هیچ باقی نیست ،

گفتم که تو از زمانه به باشی * خود هردونواله استخوان آمد

بازین (۱۷) همه شاکرم که نقد اعتماد تو دیدم ، وعیار محبت تو باز دانستم ، و ذوق مودّت تو یافتم ، و چاشنی دوستی تو گرفتم ، و رایحهٔ عادت تو شنیدم ، و برمزاج طبیعت تو واقف گشتم (۱۸) ،

علمتك ان منیت منیت (۱۹) موعدا (۲۰)

جهاماً (۲۱) و ان ابرقت (۲۲) ابرقت خلبا

بعد ازین خویشتن را خواب غرور ندهم ، وبزخارف اقوال تو فریفته نگردم ، و باکاذیب بیان تو التفات نکنم ، و بزخم زبان (۲۳) تو از قاعدهٔ اعتقاد نپیچم ،

---

(۱) و ابیضت عیناه من الحزن وهو کظیم . (۲) داعیه . (۳) شماریم . (٤) اهکذا .
(٥) تشنشنة . (٦) ابذا . (۷) ظ ، ترتضی . (۸) یقتضی . (۹) اجالك .
(۱۰) غیب . (۱۱) الوفا . (۱۲) بزرك وفسوس . (۱۳) بر . (١٤) خا .
اعتضاد . (١٥) آزمون . (۱٦) نگرفته . (۱۷) بااین . (۱۸) خا ، شعر .
(۱۹) سا . (۲۰) ظ ، موعدا . (۲۱) ش ، ابری باران . (۲۲) ابرقته .
(۲۳) زفان .

لاتعتذروا لن نؤمن لكم قدنبأناالله من اخباركم .

ظنّ چنان بود **والظن يخطى و يصيب** كه چون آن مجلس بمقرّ سعادت و مركز سيادت و مقطع سرّه ومجمع اسره (۱) رسد اسرّة (۲) حسن عهد برصفحات اخلاق او واضح تر (۳) گردد ، و چون بمنصب (٤) ريزهٔ كه بهزار درجه دون استحقاق اوست منتصب شود اسباب مخالطت دوستان مرتفع نفرمايد گردانيدن (٥) ، وانكسار بدلها كه دربند هواى او باشد راه ندهد ، خود حال برخلاف آن (٦) معاينه شد ، ومخبر موافق منظر ومشاهده (۷) ملايم مشاهد (۸) نبود ، **صارالشكر شكوة وانقلب العصا** (۹) **ركوة** ، چون بسعادت تذكير آغاز كرد ذكر ياران هم پشت (۱۰) پس پشت نهاد ، وچون بمباركى تدريس پيش گرفت رسوم عهود را درمعاهد (۱۱) ضمير بندرس گردانيد ، و تا بطالع سعد قدم در راه طب (۱۲) نهاد مزاج را با دوستان از جادهٔ اعتدال انحراف داد ، واز اثناء اين احوال حالت **ان الانسان ليطغى ان راه استغنى** بديدهٔ تجربت وعين اليقين مشاهده گشت ،

كم من صديق ثمنيا (۱۳) ولايته ۞ لما تولى (عن صداقته ١٤)

گويى كه (۱٥) روزگار با هركه اندك مايه مساعدت (۱٦) مى كند و زمانه با هرانكه (۱۷) موافقت گونهٔ مى نمايد (بدين شرايط ۱۸) اتفاق مى افتد كه درجفا جويى خوى او گيرد ، ودر بد عهدى سيرت او ورزد ، ودر بى وفايى طريق او سپرد ، **وما يولد (۱۹) هذا المقال (قول من ۲۰) قال ،**

هو الدهر لاتبق (۲۱) الحقيقة عنده

وان شئت (تكفى ان تلقى اذاه فغالط ۲۲)

---

(۱) ش ، بضم اول خانواده وعائله . (۲) ش ، جمع سرار بكسر اول بمعنى خط پيشانى وكف .
(۳) واضح . (٤) منصب . (٥) ش ، ظاهراً اين كلمه زائد است . (٦) اين .
(۷) ظ ، ومشاهد (بفتح هاء) . (۸) منتظر . (۹) العصاء . (۱۰) سا . (۱۱) معاهدة .
(۱۲) طلب . (۱۳) تمنيتا . (۱٤) تولى عن صداقتنا . (۱٥) سا . (۱٦) مساعدتى .
(۱۷) هركه . (۱۸) بدين شرايط . (۱۹) يرد كلام . (۲۰) الا قول من قال .
(۲۱) لاتبقى . (۲۲) ان تلقى اذاه فمال طالى .(فا ، ان تكفى اذاه فغالط) .

قلم قدم بلند تر نهاد . (و سخن با ١) زبان بر کشید ، و سورت غضب سورت محال خواندن گرفت ، وغایت غیرت رایت ضجرت برافراخت ، اما جایی که مردم وفا چشم دارد جفا (٢) نمایند و درمعرضی که حسن عهد برزد لایلیفت(٣)درعرض (٤) دهند و بموضعی که طریق یگانگی سپرد بیگانگی (٥) پیش آورند اگر نایرهٔ طبیعت شعله زند ودریای (٦) خاطر درتموّج (٧) آید و **جیحون** فکرت طغیان کند وعنان تمالك در دست نماند و پای سخن ازرکاب ادب بیرون برد (٨) وبد و نیك بر (قلم و زبان ٩) گذرد بدیع و بعید نباشد ، **و جزاء سیئة سیئة مثلها** ، راستی می اندیشیدم (١٠) که بر خویشتن سپرم ، و دست بدین شکایت نبرم ، و ازین حکایت نطق نزنم ، اما چون کار ازحدّ درگذشت و آتش حمیت درفروغ آمد وآب زدامن بگریبان رسید (١١)

شکوت وما الشکوی (لمثل عباده ١٢) ❀ ولکن تفیض النفس عند امتلائها

فی الجمله آن مجلس خدایش زندگانی دهاد و بردوستان (رحیم و ١٣) مهربان گرداناد اگر (١٤) همانست که ازینجا رفته است عاقلهٔ جماعت (١٥) و عاقلترین قوم (١٦) است ، **وما حال قوم انت ارجحهم عقلا** ، چون می داند که بدین حد تعذّری (١٧) موجب حدّ و تعزیر باشد (١٨) بدین تنبیه اعتبار (١٩) گیرد ، و در پناه اعتذار گریزد ، واز لایمت من (٢٠) که کمترین معترضم بپرهیزد ، و این نمط مردود فرا نوردد ، و گرد این شیوه نامحمود نگردد ، **و الرجوع الی الحق (اولی** را امام سازد ٢١) ،

فارجع الی الوصل الذی (٢٢) بیننا ❀ وکل ذنب لك مغفور

---

(١) و سختنها . (٢) ظ ، وجفا . (٣) لاناتقت (ظ ، ولا نلتفت) . (٤) عوض .
(٥) ظ ، و بیگانگی . (٦) و بحار . (٧) موج . (٨) رود . (٩) زفان قلم .
(١٠) می‌اندیشم . (١١) ضاء شعر . (١٢) لمثلی عادة . (١٣) سا . (١٤) و اگر .
(١٥) قوم . (١٦) جماعت . (١٧) تعذیر (بمعنی تقصیر وعذر موجه نداشتن) .
(١٨) است . (١٩) اعتذار . (٢٠) ضا ، کهتر . (٢١) می‌ماند امام ساختن ، شعر .
(٢٢) ضا ، کان .

و حقیقت داند که در شریعت حرّیت و مذهب اریحیت و ملت مودّت ــ که مجلس شریف خویشتن را درآن کوی (١) صاحب طریقت وساحت (٢) ذیل حقیقت داند ــ بامثال این حرکات (٣) رخصت نباشد ، وشارع عتاب نیز چندان فسحت (٤) ندارد که درو چندین تك وپوی وجست جوی (٥) توان کرد ، بل که میان دوطرف نازك وصل وقطیعت حدّی متمایل است بیك ضغطهٔ بی التفاتی(٦) ویك خطوهٔ خطا در جانب **هذا فراق بینی (و بینکم** توان افتاد ٧) ،

اعاتب المرء فیما جاء واحدة ❁ ثــــم السلام علیه لااعاتبه

جمله (اصحابنا و بزرگان ٨) که با کهتر هم طویله اند و همانا اسامی ایشان اگر برعهد دوستی است برخاطر باشد درضمان سلامتند (٩) ، وبدعا وثناهم ازین جنس که درمقدّمه افتاد مشغول ، و باسلامت ریزهٔ که درین‌عهد بس عزیزاست (١٠) ودرین دور نیك غریب (١١) هرچند ازفراق خدمت(١٢)آن بزرك منغص است (١٣) **بین الخمر والزمر وما یلیق بهذاالأمر** (روزگاری می گذرانند ١٤) ،

هکذی (١٥) عیش مجانین الهوی ❁ والشفاء (١٦) المحض عیش العقلا

اگر چه آن مجلس را بتعرف حال ایشان نیز بس نظری نباشد امّا چون تبلیغ تحیت وصیت کرده اند از یاد ایشان کردن و شمهٔ از مجاری احوال در قلم آوردن چاره نیست ، چون کهتر (درهمه احوال واقوال ١٧) برسر متابعت ومشایعت آن مجلس بوده است و هست واجب چنان بود که درین سیرت هر چند نامحمود است سنت قدیم درابتدا (١٨) بدو فرو نگذارد ، ومنهج مراسلت و مجاملت مسدود دارد ، امّا کهتر را با مهتر برابری کردن دشوار دست دهد ، و محب را بر بی

---

(١) توی . (٢) ظ ، وساحب (ش ، کشنده) . (٣) حرکت . (٤) فحت . (٥) و جوی . (٦) بی‌التفات . (٧) وبینك ، شعر . (٨) اصحاب بنا و بزرگانی . (٩) سعادتند . (١٠) غریب است . (١١) عزیز است . (١٢) سا . (١٣) ضا . شعر . (١٤) روزگار می گذارند . (١٥) هکذا . (١٦) والشفا (ظ ، والشقاء) . (١٧) از همه احوال . (١٨) اقتدا .

حرکات محبوب رفتن ناممکن باشد ' جفاء دوستانرا جز بوفا مقابله نتوان کرد (۱)، و ترفّع بزرگان را جز بتواضع پیش نتوان رفت ' بدین رخصت این خدمت نبشتم ' (و برالفاظی ۲) که در قلم آمد وصورت اعتراض دارد متأسفم ' چه کهتران رادر مقام اعتراض بودن سماجتی دارد ، و هواداران را زمام اختیار در دست داشتن متعذّر باشد ' که مرد تاازسر اختیار برنخیزد درصف بی دلان نتواند نشست ' ومرید تامراد خویش یکسو ننهد دعوی ارادت نتواند کرد (۳) ' علی الجمله اگر بخواند و بنوازد و اگر براند و بیندازد من کهتر از سر اخلاص (برنخواهم خواست ٤) و گرد تغیر برچهرهٔ اعتقاد من نخواهد نشست ،

ان اعرضت ونـــأت او اقبلت و دنت

فهی المنی والهوی النجدی من شیمی (٥)

توقّع است که بدین انبساط ــ که بساط (٦) اخلاص را درساحت سینه بگسترانند و نشاط (۷) همت در تحرّی رضاء دوستان بیفزاید و زنگ شبهت از صفحهٔ اعتقاد بزداید ــ ملامت نفرماید ' و بدین معاتبه که از راه اعتماد (۸) رفت بر آن مکارم عیب نگیرد ، و بدین نفثة المصدور که از سرسوزی اتفاق افتاد معذور دارد (۹) '

انت عینی ولیس من حق عینی ❊ غض (۱۰) اجفانها علی الاقذاء

و حقیقت آنست که عود را اگر چه صفات جودت جمع دارد تا بر آذر (۱۱) ننهند بوی او بالا نگیرد ، وشمشیر (۱۲) اگر چه برّان باشد تانجنبانند اثر او ظاهر نشود (۱۳) ، و درخت (۱٤) اگر چه بار ور بود تانیفشانند ثمرهٔ (۱٥) از بمردم نرسد ' و دوست را اگر چه بسمت اخلاص اتسام گیرد تا با (جانبین عتاب گوشمال ندهند او برخورداری نباشد ۱٦)

---

(۱) کردن • (۲) وهر انبساطی • (۳) کردن • (٤) نخواهم خواست ([illegible] ، خاست) •
(٥) سقمی • (٦) نشاط • (۷) و بساط • (۸) اعتمادی • (۹) فرماید ، شعر •
(۱۰) غمض • (۱۱) آتش • (۱۲) وشمشیر را • (۱۳) [illegible] • (۱٤) [illegible] •
(۱٥) بار • (۱٦) جانبین گوشمال عتاب ندهند از محبت او برخورداری نباشد ، تم •

لابدوان (۱) العتاب یخلص ود ❁ صد (۲) الود ینجلی بالعتاب

(در مقدم انتظارم ۳) تا اگر بخت خفته بیدار شود و اقبال رفته باز آید و آن (٤) مجلس اعطاف عاطفت را در هزّت آرد ، و یك ذرّه از ذروهٔ عظمت وکبریا قدمی فرا تر نهد ، **وتخلقا (٥) باخلاق الله وکلم الله (٦) موسی تکلیماً** من کهتر را تشریف خطابی (۷) ارزانی دارد ، و درضمن آن بخدمتی اشارتی (۸) فرماید ، تا بواسطهٔ اتمام آن مهم مراسم دوستی — که مجلس بزرگوار باچندان گناه در آن شیوه سخت بی گناه است — بدو آموزم ، و از میان دل (و جان سپار شها کنم ، **والسلام ۹)**

قد اطلت الکتاب و الشوق یملی (۱۰)

لیس یرضی فی القول بالمیسور

فسقی الله بلدة انت فیها ❁ کدموع (۱۱) المتیم المهجور

این فصل بر ظهر آن (۱۲) رسالت نبشته شد (۱۳) که مقارن ارسال این مکتوب خطاب آن بزرك در رسید

بعد (۱٤) ازآنکه این خطاب ناخوش گوار دراز آهنك چون عیش عاشقان تلخ مذاق و چون عتاب معشوقان — هر چند جای آن ندارم — خشم (۱٥) آمیز ازسر ضجرتی تمام و حیرتی مستولی صادر شده بود و باندیشهٔ ارسال سوی آن مخدوم مختوم گشته ناگاه گل پژمردهٔ امید را نضارتی پیدا آمد ، و مگر آن مجلس را در رعایت جانب دوستان بصارتی (۱٦) حاصل شد ، ودل مشتاق بتنسم (۱۷) روایح آن اخلاق ترنم (۱۸) **انی لاجد ریح یوسف** آغاز نهاد ، **و من حیث لایحتسب (۱۹) بعد حین من الدهر** چشم بی نور با کتحال خطّ مبارك حظّ روشنایی برگرفت ،

---

(۱) لابدون . (۲) وصد (ظ ، و صدی ـ ش ، بمعنی زنك و زنگار) . (۳) درمقام انتظارم .
(٤) ظ ، آن . (٥) وتخلقوا . (٦) ظ ، که وکلم الله . (۷) خطاب . (۸) اشارت .
(۹) و جان سازیها کنم (ظ ، جان سپاریها کنم ، والسلام) . (۱۰) ظ ، یملی .
(۱۱) بدموع . (۱۲) این . (۱۳) می آید . (۱٤) وبعد . (۱٥) چشم .
(۱٦) نضارتی . (۱۷) بنسیم . (۱۸) ترانه . (۱۹) ضا ، چه .

و دل رنجور باسلوت بیگانه طبع ساز آشنایی در گرفت ، خدای (تعالی گواه و آگاهست **وقد خاب ۱) من استشهد باطلا** وبحق محبت وصحبت قدیم **وانه لقسم لو تعلمون عظیم** که بنزدیك این مخلص معتقد وصول این (ملطفه پر ۲) ملاطفه ازحصول اصناف مرادات و شمول انواع سعادات فراتر بود ' وصورت دلربای او در دیده از (۳) جمال چهرهٔ خیال در تمنی منتظر وصال زیباتر نمود (٤) '

زهراً (٥) احلی فی الفؤاد من المنی ❊ (والذ من ریق الاحبة ٦) فی الفم

بسلامتی (۷) ذات کریم که همواره (۸) درناز ونعیم باد شکرها گزارده آمد ' وباتساق (۹) اعمال هرچند لایق آن کمال نیست تبجحها حاصل شد (۱۰) ' وبوعدهٔ حضور که مادهٔ (۱۱) صد هزار حبور است چون (۱۲) قوت دل و راحت روح بیفزود ، وتن نیم مرده ازسر زنده گشت ' اعتقاد (۱۳) در آن قضیت که فرح مفرط مهلکست فسادی بافراط گرفت ' یارب چه بشارت تواند بود زیادت از آن اشارت ، وکدام دولت خواهد بود ورای این حالت (١٤)، معشوقه بسامان شد تاباد چنین باد.

ان دهراً یلف شملی بسلمی(١٥) ❊ لزمان (١٦) یهم بالاحسان

ایزد تعالی مناجح مصالح را بامضای این عزیمت مقرون داراد ، واین اندیشهٔ مبارك را که بسیار دلهای خسته درآن بسته است عن قریب ازقول بفعل آراد (۱۷) ، و آن مجلس را هرکجا هست و باشد چنانکه استحقاق او (۱۸) اقتضا می کند در حرمت و نعمت بمنتهای همت که برتر از آن درجهٔ نتواند بود برساناد (۱۹) ، **وما ذلك علی الله بعزیز (۲۰)** .

---

(۱) گواه منست و آگاهست و خاب . (۲) سا . (۳) آن . (٤) بود ، شعر .
(٥) ظا ، زهراء . (٦) والذ من ریق الاحبة . (۷) بسلامت . (۸) همیشه .
(۹) و باتساق . (۱۰) آمد . (۱۱) مواد . (۱۲) سا . (۱۳) ظا ، واعتقاد .
(١٤) ضا ، شعر . (١٥) سا . (١٦) بزمان . (۱۷) آرد . (۱۸) سا .
(۱۹) رساناد . (۲۰) ضا ، والحمدلله وحده وصلی الله علی محمد وآله اجمعین .

رساله (١)

قاضی **ظهیر الدین منور شاشی** (٢) که صاحب دیوان نیابت (٣) و کتابت بود (٤) درولایت **نسا** (٥) برسالت حضرت **شادیاخ** رفته بود ، و آنجا (٦) درمخالب واقعه افتاده (وبقید محنت ٧) گرفتار شده وبمبلغی موفور مخاطب ومطالب گشته ، ازسر آن حالت سوی من رسالتی مشتمل برشرح این احوال ومصدّر بدو قطعه تازی و پارسی اصدار کرده بود ، و در (٨) اطلاق خویش ازحضرت (٩) جلت که موئل هر بیچاره و مآل (١٠) هرآواره است **والحمدلله علی ذلك** معونتی جسته ، و مطالع (١١) مقطعات برین جمله (بود ، **العربیة** ١٢)

هذا (کتاب و اسراب ١٣) الدموع له
علی امتداد زمــان الهجــر عنوان

فارسیه(١٤)

بهای دین نتوانی (١٥) نمود هیچ بیان ❊ که من چگونه بدیدارت آرزومندم

اتفاق را مقارن (١٦) وصول این مکتوب مواکب اعلی را **حفت** (١٧) **بالمیامن** نهضت **جند** اتفاق افتاد ، چون ازآن سفر (عادت سعادت ١٨) انصراف روی نمود (در جواب آن ١٩) خطاب این قصیده و قطعه و مکتوب (فرستاده آمد ٢٠) ،

(شعر)

قلبی ینجیه (٢١) اشواق و اشجان ❊ و لیس ینجیه من بلواه سلوان
والصبرفی (٢٢) وحشة الهجران مختلس (٢٣)
و العقل من دهشة الحــرمــان حیران
وفود(٢٤) راسی بنارالقلب مشتعل ❊ و صحن خدی بماء العین ملآن

---

(١) این رساله . (٢) ضا ، است کیست . (٣) سا . (٤) باشد . (٥) خطهٔ نسا حماهاالله تعالی . (٦) از آنجا . (٧) و بقیود محن ، (٨) و از . (٩) ضا ، باری . (١٠) و ملجأ . (١١) و مطلع . (١٢) بوده است ، شعر . (١٣) کتابی و اسراب . (ش ، روان ساختن) . (١٤) سا . (١٥) نتوانم . (١٦) بمقارن . (١٧) حف . (١٨) بسعادت . (١٩) روی جواب این . (٢٠) وهی هذه . (٢١) یناجیه . (٢٢) من . (٢٣) محتبس . (٢٤) ش ، بفتح اول طرف سر و دو طرف سررا فودان گویند .

نمت دموعی بسر کنت اکتمه ❁ وما لسر الفتی بالحب (۱) کتمان
نبت خراسان بی فالدمع منسجم ❁ حتی نبت عن لذیذ الغمض اجفان
لولا زمان اتی (۲) الا بکاذبة (۳) ❁ لما نبا (٤) بذوی الآداب اوطان
لا ترکنن الی الدنیا و زخرفها ❁ فالعمر منقرض و الدهر خوان
ما انس لا انس ایاماً لنا بنسا ❁ فـدیتها فهی للذات عنوان
اذ (٥) الزمان زمانی (٦) لایکا فحنی
و الأمر امـری و الاخوان اخوان
طرف الصروف غضیض عن ملاحظتی
والعیش غض وظل العز (۷) فینان (۸)
سرت (۹) نفرت (۱۰) لدنیا بعدها محن
کـذلـک العیش اطراب و اشجان
و هکذی (۱۱) الدهر لایبقی علی نسق
(یسر و عسر ۱۲) و وجدان و فقدان
یسامر (۱۳) الحرائر الروح محنته ❁ ویعتری الصب بعد الوصل هجران
من الذی اعتق (۱٤) الآمال اونة ❁ فلم یصافحه طول الدهر حرمان
شوقی (۱۵) الی اهلها روحی فداؤهم
کما یشاق الی الارواح الابدان (۱٦)
فما سری بارق الا و احرقنی ❁ شوق تلظی له فی القلب نیران
ومـا اتی طـارق الا و اغرقنی
دمع (یغض به ۱۷) للصب اردان (۱۸)

---

(۱) فی الحب . (۲) ابی . (۳) نکاد بـه (ظ ، نکادتـه یا نکایته) . (٤) بنی . (٥) اذا .
(٦) ظ ، زمان . (۷) العمر . (۸) ش ، دراز . (۹) مرت . (۱۰) ظ ، فقرت .
(۱۱) و هکذا . (۱۲) عسر و یسر . (۱۳) یسایر . (۱٤) اعتنق . (۱۵) شوقا .
(۱٦) ظ ، ابدان . (۱۷) یغیض (ظ ، یغیضه ـ ش ، جلو آنرا می‌گیرد یا آنرا حبس می‌کند) .
(۱۸) ش ، آستین ها .

لله درّ ابن حرّ كنت اعهده ❁ والدهر كالعبد مطواع و مذعان

كم شانئي خنقته غصة ولنا ❁ برغمه مع اتراب العلى شان

ماذقت طعم حياتي بعد فرقتهم ❁ والموت للعاشق المسكين الوان

وما احتظيت بعلوق (١) من خيالهم

وكيف يحظى بطوف (٢) الطيف يقظان

اقـــول و الشوق يطويني و ينشرني

ياليت اعهدهم يوماً (٣) كما كان (٤)

فكم حللت ببلدان فعز (٥) بها ❁ بالاهل اهل و بالجيران جيران

و الله ماعشت لاانسى عهودهم ❁ وقد يرنق (٦) شرب العهد نسيان

وقاهم الله من برج (٧) النوى وسقى

ديارهم حافـــل (٨) الضرعين ريان

يبكي فيضحك ثغر البرق ملتعما (٩)

ضحكا يمازجه للرعد (١٠) ارنان (١١)

وخص منهم ظهيرالدين سيدنا ❁ بمزنة (١٢) صوبها روح وريحان

قرم (١٣) له همة القت مراسيها ❁ بحيث يلثم خدالنجم كيوان

ضخم الدسيعة (١٤) في اخلاقه ملك

مقرب (فلعين المجـــد ١٥) انسان

من دوحة نبتت منها الاصول كما ❁ سمت لها في ذرى العلياء اغصان

اصل زكي (١٦) اذا عدت مفاخره ❁ (يزهى معد باذناها ١٧) وعدنان

بيت رفيع (١٨) الذرى رحب الفناء له

على العلى و التقى و الفضل بنيـــان

---

(١) بطوف . (٢) بطرف . (٣) عهدا . (٤) ظ ، كانوا . (٥) ففزت . (٦) يرفق .
(٧) ظ ، ببرح (ش ، سختي و آزار) . (٨) ش ، پر و ممتلی . (٩) ملتمعا .
(١٠) بالرعد . (١١) ش ، بانك كردن . (١٢) بمذنة . (١٣) قوم . (١٤) ش ، بخشش و عطاء . (١٥) والعين اذ بالمجد (ظ ، ولعين المجد) . (١٦) ذكاء .
(١٧) يرى يعد بادناها . (١٨) الرفيع .

(بـــدت عنه و ليل النقع معتكر

ندب مضى مسارى العرف شيحان ۱)

ذوهمة لايحل الخطب عروة عزمـــــه و قد جانب الابطال ادهان

ولا يقلقله فى (نازل فزع ۲) ❁ متى تزعزع (۳) لبنان و ثهلان

لو ادعى كل حق فى العلى فله ❁ و من نداه على ماقال برهان

سيعتلى (٤) من نداه الغمر رتبة ❁ يرضى بها و الحسود الغمر غضبان

يعطى و ياخذ افضالا و مقدرة ❁ و كل فعل له وقت و ابان

حوت علاة (٥) خراسان فردبها ❁ مقال من قال لا الدنيا خراسان

يهتز اعطاف ديوان الملوك به (٦) ❁ و كل افعاله للمجد ديوان

بكفه و هى مفتـــاح المنى قلـــم

يكسو (۷) العلوم جمالا وهو (۸) عريان

(و يرفع الفضل قدراً وهو منخفض

و يشبع الناس جوداً وهو غرثان ۹)

يصوغ (۱۰) خطاً يزين البرق (۱۱) اسطره

كما تزين (۱۲) خدود البيض خيلان

و قد ظفرت بدرج من نتائجه ❁ شذان (۱۳) الفاظه در و مرجان

فكنت كالروض و الاقطار مجدبة

سقته عجاجة (۱٤) وطفاء (۱٥) ريان (۱٦)

و هزنى مـــرح مما سقيت كما

يهتز من سكرات (الشوق نشوان ۱۷)

لله صاحبه من منشئى كلماً ❁ بها (تحادث ركبان و ۱۸) فرسان

---

(۱) يدل عنه (ظ ، يذب عنه) وليل نقع ومعتكر ❁ بدرمضيئى مسارى المرق شحان (ش ، معتكر ، بمعنى تيره و تار و شيحان بمعنى با حزم و دو را نديش است) . (۲) بارع بزغ . (۳) يزعزع . (٤) سينعلى . (٥) ظ ، علاه . (٦) كنا . (۷) يكسى . (۸) وهى . (۹) سا . (۱۰) يصون . (۱۱) الرق (ش ، پوست آهو كه بر آن نويسند) . (۱۲) يزين . (۱۳) ش ، بضم اول پرا كننده . (۱٤) ش ، ابرغرنده و نالنده . (۱٥) ش ، ابر پر باران . (۱٦) مرنان . (۱۷) الموت بشران . (۱۸) يحادث و لبان شم .

لأزال من فضله فی روضة انف (۱)

یروی ربی غیرها (۲) بذل واحسان

و دام یکفی یراع (۳) مس انمله ❁ (خطباً تقل له بیض وخرصان ٤)

الفارسیة (٥)

ظهیر دین ز بزرگان و دوستان دانی ❊ که وقت معنی جز باتو نیست پیوندم
اگر چه نیك پرا کنده خاطرم ز فلك ❊ چو جان هوای تو درصحن دل پرا کندم
ز بند مهر تو آزاد نیستم ورچه ❊ بصد طریق ز جور زمانه در بندم
گهی چو غم زدگان از فراق می گریم ❊ گهی چو دل شدگان درعذاب می خندم
چنان شدم زجنون دل و زحیرت عقل ❊ که این دم از در بندم نه از در پندم
چو داشت روزی چندم زمانه در شادی ❊ بدارد اکنون لابد برنج (٦) یکچندم
زبس که محنت دیدم بمرك (۷) دورازتو ❊ خدای داند کامروز آرزو مندم
ترا سعادت بادا (که درفراق ۸) تومن ❊ ز زندگانی باری امید بر کندم

سلام و تحیت می فرستم ، و پیوسته بثنا (۹) ومدحت که (دست او بر ۱۰) حق گزاران نعمت باشد مشغولم ، ودعاء آن دولت که نصیب اوفر ازآن مخلصانراست باوقات خلوات ـ که (ورد آن ورد ۱۱) ازشایبهٔ غرض وریا مصفی ماند و ورود (۱۲) آن درحضرت ملکوت بکرامت اجابت مقفی باشد ـ خود ازفرایض دانم ، وچه مهم خواهد بود فریضه تر ازثناء کاملی که لآلی الفاظ او اطواق اعناق ایام ولیالی باشد ، وچه کار تواند بودمهم تر ازدعاء (مفضلی که مهم هرکه ۱۳) بحضرت کرم او انتما (١٤) سازد بیك ایماء عنایت او تمام شود ، (و بازین همه از بیم نظارگیان ۱٥) هنگامهٔ

---

(۱) ش ، بروزن عنق مرغزاری که ستور آنرا نچریده باشد . (۲) عزها . (۳) ش ، خامه .
(٤) خطابا نقل (ظ ، تفل) له سفن و حرصان ـ ش ، بیض بمعنی شمشیر ها و خرصان بمعنی نیزه هاست . (٥) شعر . (٦) بدرد . (۷) بدرد . (۸) کز آرزوی . (۹) ثنا .
(۱۰) دست آویز . (۱۱) ورد آن وردی ـ ظ ، وردآن (وورد بکسر اول بمعنی آبشخور و آب آنست) . (۱۲) ظ ، اوراد . (۱۳) مفصلی که هرکه . (١٤) بتماشا .
(۱٥) و بااین همه از هم بنظارگیان .

بیان (۱) وکوته نظران عالم معرفت که ازجمال چهرهٔ مقصود جزخیال صورت معهود نبینند عادت قدیم و رسم مألوف هرچند (از پی ۲) سخت پیرزی (۳) شده است فرو نمی‌گذارم ' و از سینهٔ پاك و اعتقاد صافی باخلاص (٤) تمام نه برمذاق قول مترسلان (و مزاج عادت اهل روزگار می گویم ٥) ،

زندگانی مجلس خداوندی فلان (٦) در دولتی که برقدر (۷) آن همت راست آید و نعمتی که با آن دل و دست (و پای دارد ۸) وحشمتی که نتیجهٔ چنان فضلی باشد دراز باد ' دست نوایب از دامن دولت کوتاه ، و امانی دو جهانی (بحصول موصول ۹) ، ورغبت در رسالت صوب (۱۰) **شادیاخ** فاتر ' وهمت از قصدی (۱۱) مهمی که بچندان پرا کندگی تعدّی (۱۲) کند قاصر ماناد (۱۳) .

حال آرزومندی بسعادت خدمت خداوندی اگر درآن باب نیز سنت اهل عصر بردست گیرم و قدم در راه بیان (١٤) آن شیوه نهم وعنان قلم فراز (۱٥) گذارم و خواهم که در (١٦) معرض آن حال آیم (۱۷) و جمل وتفاصیل آنرا در حیزّ عبارت آرم (۱۸) وچون ارباب بلاغت هرچند ازآن طبقه نیستم بقدر طاقت آن قدر که دست رسد دستکاری وجلوه‌گری کنم متیقنم که مهیج (۱۹) فتنهٔ سآمت باشم ' و ازملامت اهل تحقیق سلامت نیابم ' و ازدعاء دولت که روزگار بآن مستغرق وهمت بآن (۲۰) مصروف دارم باز مانم ' وازآن تطویل بطایلی نرسم ، و از آن اطناب حاصلی (۲۱) نیابم ' واز جادهٔ اخلاص وشیوهٔ اهل اختصاص که بر ید آن راه وطفیل آن طایفه ام دور افتم ' و بحقیقت (۲۲) احتراز ازچیزی که درمذاهب (۲۳) ارباب وفا وطریقت اخوان صفا جایز نباشد متعین است ' وتوقّی ازحالی که (٢٤) مثمر غرامت ومعقب ندامت باشد مفترض ، و اجتناب ازکاری که کفایت آن صورت نبندد و اتمام (۲٥)

---

(۱) سا . (۲) زیی . (۳) ش ، قدیم و کهنه . (٤) باخلاصی . (٥) می‌گویم که .
(٦) فلانی . (۷) قد . (۸) پای دارد . (۹) محصول . (۱۰) صورت .
(۱۱) تصدی . (۱۲) تعذری . (۱۳) سا . (١٤) ضا ، با . (١٥) فرو . (١٦)سا .
(۱۷) اهم . (۱۸) آورم . (۱۹) هیچ . (۲۰) برآن . (۲۱) حاصل .
(۲۲) و تخویف . (۲۳) مذهب . (٢٤) سا . (٢٥) در اتمام .

آن ممکن نگردد واجب ، و دوری ازمقامی که اخرالأمر در آن نسبت عجز وقصور بمردم راه یابد لازم (۱)،

اذا لم تستطع امراً فدعه ✿ و جاوزه الی ما تستطیع

اما از اقامت شرط دعا ــ که اگر وقتی ازبند تصاریف روزگار وحبالهٔ موانع اقدار گشایشی خواهد بود و روزی از مقاسات شداید مفارقت که عمر عزیز درآن (محنت بسر آمد وآسایش روی خواهد نمود ۲) جز بواسطهٔ آن متمشی نشود ــ چاره نباشد ، مفتح (۳) الأبواب بدست حکمت **کل شئی عنده بمقدار** در خزانهٔ رحمت برین (نیازمندان نعمت راحت را ٤) ومفلسان خطهٔ امید (٥) ومعتکفان محنت خانهٔ روزگار گشاده گرداناد ، و اتصالی (٦) حقیقی و اجتماع (۷) کلی (و مجاورتی بی ۸) شایبهٔ مباینت و ملاقاتی بی (۹) تبعهٔ مفارقت نه چنانکه بیم زوال بیشی (۱۰) آورده باشد و زحمت (۱۱) ارتحال بردم زده برمذاق سال گذشته که

ماکان الا لقیة (۱۲) من ناظر ✿ عجل(۱۳) بها اونهلة من وارد

میسر کناد ، **والله لایخیب من رجاه و یجیب دعوة الداعی اذا دعاه .**

این (١٤) خدمت اوایل **شهرالله المبارك** می نویسم و هر چند حیلت (١٥) حال معلوم است و اعتقاد آن مجلس مقرر تهنیت قدوم موسم مبارك می گویم ، و ازخدای تعالی می خواهم تا هرچند زودتر بار گرسنگی ازدل عزیز او که طاقت آن ندارد بردارد ، وآن ایام را بانواع خرمی وطرب بی چشم زخم هیضه وذرب (١٦) برآن مجلس بسر (آید ، چه ۱۷) این حالت او را (۱۸) بسیار افتد ، و بدین نکبت (۱۹) همواره مبتلا باشد ، و ذکر آن برسبیل مداعبه بدین سبب گزاردم ، و خدمتگاران خاص را (که هرروز ۲۰) آفتاب بسر دیوار غروب نزدیك رسد و

(۱) ضا ، شعر . (۲) بسر آید آسایشی روزی خواهد بود . (۳) و مفتح . (٤) نیاز بیندد آن نعمت راحت . (٥) اومید . (٦) واتصال . (۷) ظ ، واجتماعی . (۸) و محاورتی که . (۹) که . (۱۰) پیشی . (۱۱) و رحمت . (۱۲) بقیة . (۱۳) اعجل . (١٤) واین . (١٥) که حیلت ظ ، که جلیت . (١٦) درب ش ، ذرب بروزن طرب بمعنی فساد معده است . (۱۷) آرد . (۱۸) ضا ، سخت . (۱۹) بلیت . (۲۰) هرروزکه .

طلایهٔ لشکر شب پدید آید (و نوروز ۱) نورانی لباس زعفرانی پوشد ازسطوت خشم و ضجرت عتاب (او **نعوذ بالله منها** همه را نگه دارد ۲) ، واگر چه این دعا ازسر صدقی تمام و تضرّعی بواجب می رود همانا در محل قبول نخواهد افتاد ، چه می دانم (۳) که شهوت صادق آن بزرك دراستدعاء موجبات درب (٤) دقیقهٔ مهمل نگذارد ، وطبیعت مبارك خداوندی باهمال حق صحبت قدیم او که درمذهب فتوّت محجوب (٥) باشد و در شریعت مروّت محظور رخصت ندهد ، و نایرهٔ خشم آن مجلس اگر **نعوذ بالله** درکار (اوب واعداد ٦) اسباب تقصیری رفته باشد و بخت بدخدمتگاران را بتأخیری در آن باب رهنمون بوده آسان آسان منطفی نشود (۷) ،

وهل بطون به فی صومعه (۸) شبع ✲ و ما راینا٥ فی شعبان شبعاناً (۹)

همانا که این مطایبه (۱۰) از خدمتگار مخلص و دوست قدیم چون امتداد مدّت اتحاد طریق مباسطت گشاده است وخیر وشرّ دوستانه وامر ونهی ظریفانه (۱۱) در میان آمده (بوده است نگیرد ۱۲) ، و ازین جریمت که باستغفار اعتذار برخیزد هیچ غبار (۱۳) برعذار خاطر مبارك که چشم فضایل بجمال آن (١٤) روشن است ننشیند .

درین مدّت برتواتر مخاطبات خداوندی که از روزگار خود همان (١٥) سعادت می یابد (١٦) متواصل می شده است ، وکهتر آن اتفاق خوب را بعد از فیض کرم (و محض لطف ۱۷) آن مجلس برمواتات اقبال و مساعدت بخت خویش می نهاده ، وهر یك را (۱۸) تشریفی تمام وموهبتی جسیم (۱۹) می شناخته ، وتعویذ وار (۲۰) وسیلت تحصیل مقاصد وحرز (۲۱) نکبات ایاّم می ساخته ، و درثنا ودعا که مجهود خاطر اصحاب قلم ومقدور (۲۲) حالت ابناء (۲۳) سخن ومعهود شیوهٔ ارباب حقیقت

---

(۱) وروز . (۲) بالله که مهما نگاه دارد . (۳) دانم . (٤) ظ ، ذرب . (٥) محجور . (٦) لون واعداد آن . (۷) ضا ، شعر . (۸) صومه . (۹) شعبانا . (۱۰) ظ ، مطایبه را . (۱۱) طیبانه (ظ ، طیبانه) . (۱۲) بر دست گیرد (ظ ، بردست نگیرد - یعنی بجد نگیرد و استوار ندارد . (۱۳) غباری . (١٤) او . (١٥) زمان . (١٦) می‌یابم . (۱۷) و لطف محض . (۱۸) و هر یکی را . (۱۹) ضا ، میشمرده و . (۲۰) و تعدیل وار . (۲۱) وحون . (۲۲) و مقدر . (۲۳) اثناء .

باشد می افزوده ، و از جملهٔ آن تشریفات مفاوضهٔ - که از حضرت **شادیاخ** اصدار فرموده بود و در ایراد معانی و ترتیب الفاظ و تشبیب صورت واقعه و ترتیب (۱) استعطاف آراء عالیه و ترغیب ارباب دولت براعات اصحاب ضرورت چون بذیل حشمت (۲) ایشان تمسك سازند سحر مطلق بل که اعجاز ظاهر (فرا نموده ۳) و درتقریر مجاری آن (٤) احوال وتجرع غصهٔ آن (٥) حادثه داد سخن پروری چنانکه او داند داده و حق هنروری چنانکه او تواند گزارده و از لطایف منظوم و منثور و ابکار خاطر وقاد **مالا عین رات ولا اذن سمعت** برمشتاقان جمال دانش جلوه کرده - رسیده بود ، وراستی (خدمتگار را چنان اهتزاز ٦) بمطالعهٔ آن الفاظ بدیع (ومأثر از ۷) حقیقت حال آن واقعهٔ (شنیع تحیری ۸) تمام آورده ، واندیشمندی عظیم چنانکه مقتضی کمال مخالصت باشد مستولی شده ، وصد گونه غم واندیشه بدین دل محنت پیشه روی نهاده .

حالی کهتر آن (فصول را ۹) از صدور با (۱۰) اعجاز بی هیچ اختصار (و انجاز بل که ۱۱) باعلاوهٔ شکوه درصورت استغاثت (۱۲) وذنابهٔ گریه درطی استعانت بسمع مبارك خدایگانی که باستماع (مسرات برخوردار و ممتع باد رسانید ۱۳) ، و بررای عالی (١٤) خداوندی صدر صدور الشرق و الغربی **لازال عالیا** عرضه داشت ، واستنهاض عواطف خداوندان (١٥) درتسکین نایرهٔ آن (١٦) فتنه ودفع غایلهٔ (١٧) آن واقعه بواجبی تقدیم کرد ، و بکرّات (١٨) و مرّات در مجلس اعلی **اعلاه الله** بوقت فرصت که رخصت ایراد سخن باشد گفت ، که فلان بنده اعنی آن خداوند دعاگوی مخلص دولت و دعاگوی زادهٔ قدیم حضرت است ، و درین خاندان مبارك که تاقیام ساعت مهبط اقبال و دولت ومربط شوارد (۱۹) قدرت باد (اباء و اجداداً

---

(۱) وتربیت . (۲) سا . (۳) نموده‌اند . (٤) این . (٥) این . (٦) خدمتگاران اهتزاز (ظ ، خدمتگار را میان اهتزاز) . (۷) و بانوار (ظ ، وتأثر از) . (۸) تشنیع بحیرتی . (۹) سا . (۱۰) تا . (۱۱) وایجاز بل . (۱۲) استعانت . (۱۳) مستمرات ممتع باد رسانیده . (١٤) اعلی . (١٥) خداوندی . (١٦) سا . (١٧) غالبهٔ . (١٨) بکرات . (۱۹) شوار .

واسلاف ۱) او حقوق نیکوخدمتی که رعایت آن لازم باشد مؤکد داشته اند ، همت پادشاهانه براستخلاص او گماشتن و جناح رحمت براحوال او (۲) گسترانیدن وآن جماعت را برین حرکت ناواجب ملامتی بواجب فرمودن ازمواجب وفرایض است، و از موجبات ثنا و ثواب جزیل .

آخر این معانی عطف عواطف (۳) شاهانه را در هزّت (٤) آورد ، و شفقت و رحمت خسروانه را فرا جنباند ، و بر دست **بدرالدین الغ** (ومثال ٥) **لالایك** درین معنی سوی خداوند ملك اسلام **عزنصره** پیغامی باطول و عرض (٦) باپلپل و دارچینی صادر شده .

خود درمیان تمشیت این کار صبح (۷) سعادت از مطالع (۸) غیب جمال داد ، و بشارت انحلال عقدهٔ آن (۹) واقعه و انفصام عروهٔ آن (۱۰) حادثـه در رسید ، و مواسم اقبال بخلاص آن مجلس تازه گشت ، و نواسم راحت مخلصان در تنسم آمد ، **و کفی الله المؤمنین القتال** ، وخدمتگار که بسبب (۱۱) المام آن تشویش درغرقاب حیرت افتاده بود ودرحبایل محنت گرفتار شده (۱۲) دیگر بار دست درشاخ شادمانی زد ، و از کشاکش دست اندیشه گشایش یافته (۱۳) و دیدهٔ دل را (۱٤) که داغ اخلاص دارد بجمال (کمال اخلاص ١٥) مکتحل گردانید ،

و کاننی یعقوب من فرجی (۱٦) به ✽ اذعـــاد من شم القمیص بصیـــراً
و الله لوقنع البشیر بمهجتی (۱۷) ✽ اعطیته و رایت ذاك یسیـــراً

و غرض (۱۸) آنکه تاخداوند را محقق باشد که من خادم در آن بـاب مقصر نبوده ام (۱۹) ، وجانب اخلاص و حقوق قدیم را نامرّعی نگذاشته (۲۰) ، وهرگز بتواند (۲۱) بودکه چون من کهتری که خویشتن را رضیع آن مکارم (وضیع ووضیع ۲۲)

---

(۱) و اسلاف (ظ ، اباعـن جد اسلاف) . (۲) ضا ، گماشتن و . (۳) عاطفت .
(٤) هذب . (٥) سا . (٦) ضا ، و مثالی . (۷) هیج . (۸) سطالع . (۹) این .
(۱۰) ایی . (۱۱) سا . (۱۲) آمده . (۱۳) یافت . (۱٤) ودل را . (۱٥) سا .
(۱٦) فـرحی . (۱۷) بهجتی . (۱۸) غـرض . (۱۹) نبوده . (۲۰) نگذاشته‌ام .
(۲۱) تواند . (۲۲) وضیع (ظ ، وصنیع) .

آن ایادی دانم (١) درچنین حادثه که باز پسین باد دستکاریهای دوستانه و جان سپاریهای مخلصانه نکند ، و **عیاذا** (٢) **بالله** طریق تساهل و تغافل سپرد ، و شیوهٔ تاخیر و تقصیر برزم (٣) ،

در خدمت توای زدل و جان عزیز تر ٭ جان برمیدان (ببندم وسد ٤) بندگی کنم

توقّفی که تا این غایت درجواب مخاطبات رفته است موجبی روشن و عذری ظاهر دارد ، **والعذر** (٥) **عند کرام الناس مقبول** ، و آن (٦) آنست که کهتر را ناگاه ونابیوسان چون بلای ناگهان سفر **جند** درراه آمد ، و رنجها (٧) که گرشرح دهم هزار دل خون گردد مشاهده بایست کرد (٨) ، **وقصیرة عن طویلة** سرمایی که زبان (٩) در دهان بیفسراند و جنین را درشکم ضرر رساند معاینه دیده شد ، و بیابانی که فهم (١٠) بپایان آن دشوار رسد ووهم (١١) درطول وعرض آن سرگردان ماند بریده آمد (١٢) و **حاشی** (١٣) المجلس باخام قلتبانانی (١٤) که دیو از وجود ایشان بگریزد وابلیس ازتقدّم (١٥) ایشان انفت نماید **ولاتسال عن اصحاب الجحیم** ملاقات افتاد ، وشهری که پارگین **سرخس** (١٦) و سولهٔ (١٧) **بوقبیس** برو (١٨) شرف دارد تنگتر از دل رنجوران و شوریده تر از خواب مخموران و سردتر از آه مهجوران مطالعه کرده شد ، و آخر اواخر (١٩) شعبان **بعد اللتیاوالتی** بادلی از محنت سوخته و تنی ازسرما فسرده بحضرت باز رسیده آمد ، و ازآن روز باز تا (٢٠) **الی یومنا هذا** مهتر فلان را ــ که از تقصیر خویش در حق او صد هزار خجالت دارم واز انقباض او با این کهتر سخت (بسیار شکایت ٢١) ــ دررفتن متقاضی بوده ام ، تا اکنون که همراهی بدست آورد (٢٢) وپای در راه نهاد .

بدین موجبات ودواعی (٢٣) تااین غایت خدمات در (٢٤) تراخی بوده است ،

---

(١) داند . (٢) والعیاذ . (٣) ورزد ، شعر . (٤) ببندمت و . (٥) العذر . (٦) و این . (٧) و رنجهای . (٨) کردن . (٩) زفان . (١٠) اندیشه . (١١) وهم . (١٢) شد . (١٣) وحاشا . (١٤) قلتبانی . (١٥) تقدیم . (١٦) رحس . (١٧) ظ ، شوله (بمعنی مزبله) . (١٨) بریشان . (١٩) از ماه . (٢٠) سا . (٢١) شکایت کنند . (٢٢) آورده . (٢٣) داعی . (٢٤) بر .

اما" همانا که (۱) بتطویل که این (۲) کرّت رفت عذر (۳) تمهید افتاد ، وبااین (٤) ابرام ناشیرین (تقصیرها ٥) دردل خداوند شیرین شد ، مگر (قدر آن ٦) حالت نمی دانسته است (۷) وشکر آن (۸) نعمت نمیفرموده است ، واین بیند هر که شکر نعمت نکند .

توّقع است که ازراه (تطوّل بدین ۹) تطاول وتطویل (۱۰) معذور فرماید ، وبعد از آن که ازمشقت مطالعهٔ این هذیانات برآسوده باشد و ازهر چه خواهد گفت که یکی را صد چندان است فارغ شده چنانکه ازلفظ مبارك (آن خداوند ۱۱) سزد خدمت ودعا (مخدوم منعم وخداوند مکرّم فلان ایصال ۱۲) فرماید، تکلیف (۱۳) شرح آرزومندی (و التماس تقریر ١٤) نیازمندی نمی کنم (۱٥)، **فیالها قصة فی شرحها طول** ، واگر کرامت تبلیغ خدمت بمجلس (۱٦) رفیع فلانی **ادام الله رفعته** (۱۷) (**و قدره وطول مدة عمره** ۱۸) ارزانی دارد خود موهبتی باشد هر چه (۱۹) بزرگتر ، از بس که ابرام دادم و تصدیع نمودم مجال آن نمی بینم که در اتصال (۲۰) تحیت و ثنا بمخدوم زادگان و طبقهٔ خدم که قدم بر آن بساط عالی دارند (۲۱) **یالیتنی کنت معهم** (۲۲) التماس کنم ، اما" اگر بی واسطهٔ درخواست خادم کرم خداوندی که بدرد سر کهتران خوی دارد آن لطف بفرماید طراز سوابق نعم (۲۳) باشد ، بیرون آنکه بعد ازین چنین زحمتها ندهم و خاطر (بزرگوار را از چندین ٢٤) تزّهات صیانت کنم ، اگر خدمتی دیگر باشد فرماید تا (۲٥) کمر مطاوعت بسته آید والسلام (۲٦)

---

(۱) سا . (۲) آن . (۳) این عذر . (٤) و بدین . (٥) آن تقصیر نهاد . (٦) که قدر این . (۷) نمی دانست . (۸) این . (۹) تطویل این . (۱۰) سا . (۱۱) خداوندی . (۱۲) بمخدوم فلان اتصال . (۱۳) از تکلیف . (١٤) و تقریر و التماس . (۱٥) کنیم . (۱٦) مجلس . (۱۷) ظ ، رفعة . (۱۸) سا (ظ ، قدره وطول مدة عمره) . (۱۹) چه هرکه . (۲۰) ظ ، ایصال . (۲۱) دارد . (۲۲) ضا ، فافوز فوزا عظیما . (۲۳) ضا ، و حکم . (٢٤) بزرگوار ازین چندین . (۲٥) ضا ، در اتمام آن . (۲٦) انشاء الله تعالی .

این رسالت بیکی از جملهٔ بزرگان نبشته (۱) می اید بنسا (۲)

زندگانی (مجلس سامی ۳) فلانی در دولتی که (٤) برمذاق آن استحقاق و نعمتی لایق آن همت وعطیتی در خور آن اهلیت دراز باد (٥) ، اقبال ساعد (٦) و روزگار مساعد و ایزد عزّ (وجل در کل مساعی راضی و ۷) .

حقوق مرعّی وسوابق مرضّی که میان جانبین متاکد است ولواحق آن بر(۸) تقادم روزگار متجدّد از آن فرا گذشته است که درتقریر آن بزحمت تحریر حاجت افتد ، عالم الأسرار مطلع است که من کهتر چون از عهد گذشته (۹) که واسطهٔ عمر بود براندیشم و از نعمت مجاورت و مصاحبت قدیم که **فقدت فعرفت** (۱۰) یاد آرم واز آن موسم راحت ونوبت شادی **ایام لم یلج الصبابین العصا ولحا ئها** غم دل بازگویم متاسف وار باحیرتی غالب و دهشتی مستولی (۱۱)

برارم آه سرد از حسرت و با در دل گویم

عسی الأیام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

و اذکـــر ایام الحمی ثم انثنی ❁ علی کبد (۱۲) من خشیة ان تصدعا

حق مصالحت و وسیلت مصادقت و داعیهٔ (۱۳) جنسیت و جاذبهٔ الفت که هر یك مقدّمهٔ مقبول وموجبی قوی است چون دست فراهم دهد ووشایج (١٤) آن درهم پیوندد بهمه حال نتایج (۱٥) آرزومندی وتوابع نیازمندی کم (نیاید ، و ورود وفود آن ۱۶) برساحت سینه مستدام باشد .

وبرین قضیت اگر چه من کهتر خواهم که بهر وقت خدمتی فرستم وزحمتی دهم و از آن عهد خدمت ذکری و از آن حق نعمت شکری تازه کنم (۱۷) واندکی از آنچه درصحیفهٔ دل ثابت قدم (مثبت است ۱۸) بقلم دررقم آرم چون از جانب آن

---

(۱) نوشته . (۲) بخطهٔ شهر نسا حماها الله تعالی . (۳) سا . (٤) سا . (٥) ضا ، بمحمد وآله . (٦) صاعد . (۷) اسمه درکل احوال مساعی و راضی و راعی (ظ ، اسمه در کل احوال و مساعی راضی و راعی) . (۸) سا . (۹) ضا ، و منازل در نوشته . (۱۰) معرفت . (۱۱) ضا ، شعر . (۱۲) کبدی . (۱۳) و ادعیهٔ . (١٤) و شایج (ظ ، و وشایج) . (۱٥) تسامح . (۱۶) نیامد وفود و ورود آن . (۱۷) گردانم . (۱۸) و مثبت .

مجلس هیچ مظنهٔ اجازتی (١) نیابم (و محل ارادتی نبینم و امید قبولی ٢) ندارم حیران وار چشم برراه انتظار نهم ' و دست در فتراك صبر زنم ' و پای در دامن حرمان کشم ، بنشسته برین امید کاخر روزی (٣)

(اگر تناجی ضمیر ٤) معتبر است و تشاهد قلوب را اثر چنان (٥) واجب می کند که این التفات ازهر دو جانبستی ، و محرّك (٦) شوق و داعیهٔ باطل (٧) یك گام بکام یا (بنا کام ازین سوی آن ننهدی ٨)' چه دوستی از یك جانب خوش نیاید (٩) ، (و آواز مرد یکدست بالا نگیرد ' ورقاصی بیك دست وپای چابك نبود ' و خدمت چون شرف قبول نیابد ١٠) موجب تهمت شود نه مقتضی رغبت ، وسبب زیادت تردّد باشد نه مستدعی دوام تودّد '

آخر حق صحبتی که مارا باتست (١١) * (بشناس و همان گیر١٢) که نشناختیم

دوستی مخلص و کهتری معتقد و خدمتگاری مشفق و خواجه تاشی موافق بعمرها بدست آید ' وبا (١٣) چندین سوابق که بامن خادم درمیان است (باغیری متکد ١٤) شود مدتی دراز باید '

علی انی سانشد (یوم سغ ١٥) ❁ اضاعونی و ای فتی اضاعوا

با جانبین تشریف سلام آن مجلس (١٦) جمال دادی ' وکهتر آن را برقضیت اخلاص مایهٔ راحات دل مشتاق ومرهم جراحات (فراق ساختی ، آن نیز چون طفیلی بود هم درعهد طفولیت ١٧) طریق عقوق ونسیان حقوق پیش گرفت ' و داغ مفارقت (سرباری همه محنتها بردل وجان آرزومندی ١٨) نهاد ، وفطام (١٩) ازآن کرامت

---

(١) اجازت . (٢) و محل ارادت نبینم و امید بقبول . (٣) ضا ، تا خود بچه زاید این شب آبستن . (٤) تناج ضمایر . (٥) جناب . (٦) و تحرك . (٧) سا (ظ ، باطن) . (٨) ناکام آن سو ، نهدی (ظ ، ناکام از آن سوی نهدی) . (٩) نیاید . (١٠) سا . (١١) بایست . (١٢) و همان کند . (١٣) ظ ، وتا . (١٤) تا باغیری متاکد . (١٥) عند بیعی . (١٦) ضا ، اسماه الله . (١٧) سا . (١٨) سربازی و همه محنتها و دل و جان آرزومند . (١٩) و نطام .

مألوف حاصل آمد ، **والفطام عن المالوف شدید** ، و خط شریف که مدّتها (۱) سرمهٔ چشم کهتر بوده است باچندان آشنایی که (۲) چون کرم عهد درین روزگار دشوار (۳) بدست می آید وجز (٤) بعنایت دیوان انشأ (٥) در وقت جواب نبشتهای حضرت خیال جمال او نمی‌توان دید ، **وای نعیم لایکدره الدهر** ، ان‌شاءالله بدین نعمت باری چشم زخمی نرسد ، و این قدر تمتع که قدر آن می شناسم باقی ماند .

فی‌الجمله امثال این تصور (٦) که صورت تقصیر دارد جز برتغایر (۷) روزگار ونکادت عادت ایاّم حمل نتوان کرد ، چه کهتر **والله علی مانقول وکیل** ازاهمال جانب وفاداری (۸) و اغفال مراسم خدمتگاری مبرّاست (۹) ، و جناب خداوندی از نسبت تقصیر در رعایت جانب دوستان و مراقبت حق مخلصان منزه .

توّقع (۱۰) که این معاتبه چون از سر (۱۱) اعتمادی می رود بر آن مکارم اخلاق و حسن اشفاق و مطلوب تأکید (۱۲) قاعدهٔ مصافات و تجدید رسم موالات است بحدّ معاینه برسد ، وبعین الرضا ملحوظ گردد ، و ازتبعهٔ اعتراض (واعراض اغراض ۱۳) محفوظ ماند ، **وفی العتاب حیوة بین اقوام** ، تاحقوق قدیم برخاطر بزرگوار گذر کند (۱٤) ، و کهتر که بآفت حرمان آن سعادت مبتلاست بدین کفیة (۱٥) الموتور و نفثة المصدور معذور باشد ، که بردوستان حقیقی همه (۱٦) تکیه توان کرد و بااخوان صفا همه نکته توان گفت ،

وانك لاعد مثلك العلی ❁ اخ لاکاخوة هذاالزمان

و انتظار میرود که چون آن مجلس بعد ازین غرض (۱۷) خدمتگاران مخلص (۱۸) باز خواهد ولطایف کرم او (۱۹) اطلاق مواجب خدم آغاز دهد (۲۰) دگر (۲۱) کهتر که اول عقد آن طایفه و واسطهٔ عقد آن طبقه بوده است از صحیفهٔ

---

(۱) منتها . (۲) سا . (۳) ضا ، دشوار . (٤) ظ ، جز . (٥) ایشان .
(٦) تصویر . (۷) تعابر . (۸) هواداری . (۹) مبرات . (۱۰) ضا ، است .
(۱۱) سا . (۱۲) وتاکید . (۱۳) اغراض و اعراض . (۱٤) نکنند . (۱٥) لقنة .
(۱٦) سا . (۱۷) سا (ظ ، عرض) . (۱۸) مخلص را . (۱۹) و . (۲۰) نهد .
(۲۱) ظ ، ذکر .

دل و صفحهٔ خاطر بمیان انگشت نسیان فرو نشود ، و بهر وقت بترتیب خطابی یا بترتیب سلامی مشرف گرداند (١) ، تا در اوراد (دعا و ایراد ثنا ٢) هر چند روزگار بآن مستغرق است بیفزاید ، و صحن سینه را (بتازه تازه ٣) ولا بیاراید .

هذاباب (٤) ، کهتر خواهد که اگر خدمتی نویسد بزحمتی ببرون تکلیف (٥) مطالعهٔ آن مشورت (٦) نباشد ، اما کرم آن خداوند (٧) و حسن عهدی که او را در محافظت جانب کهتران (٨) باشد این (٩) رخصت نمی دهد (١٠) .

مهتر **محمود** را که محسود کهتر استدر ادراك آن خدمت (١١) بعد از انتظار عاطفت و استرضاء خاطر مبارك مخدوم **عز نصره** بخدمت (١٢) آن مجلس **اسماه الله** فرستاده آمد ، ویکچندی **یالیتنی** (١٣) **کنت معهم** (١٤) دایر آن مرکز سعادت و مجاور آن (١٥) کعبهٔ سیادت خواهد بود (١٦) ،

یسقط الطیر حیث ینثر الحب و یغشی (١٧) منازل الکرماء

شك نیست که (١٨) بجزویات مهمات دردسر خواهد داد ، و آن مجلس را (**شاء اوابی** اختیاراً و اضطرارا ١٩) حسن استماع ارزانی می باید (٢٠) داشت ، و در اتمام هر یك (٢١) سعی جمیل چنانکه او داند وتواند و از کفایت او (معهود و مرجو ٢٢) باشد تقدیم فرمود (٢٣) ، وهیچ عذر نامقبول بغیری حوالت نگیرد ، که اگر مقصودی بحصول پیوندد از شفقت او خواهد (٢٤) دانست ، و اگر تساهلی رود ازعدم التفات او خواهم شناخت ، باقی فرمان او راست . **العهدة علیه والامر مفوض الیه و ذلك ما اردنا ان یبین** (٢٥) .

خدمتگار در مقام انتظار است تا این کلمات بسمع کرم مسموع گردد ، و افتتاح این اقتراح بخیر و خوبی باشد ، و در ثانی الحال حجاب تعزز و نقاب

---

(١) گردد . (٢) دعاءثنا . (٣) بتایرة . (٤) ضا ، لایسد . (٥) سا . (٦) منسوب .
(٧) مجلس . (٨) کهتر . (٩) ازین . (١٠) میدهد . (١١) ضا ، است .
(١٢) ضا ، مجدد در . (١٣) لیتنی . (١٤) ظ ، معه . (١٥) این . (١٦) ضا ،
مصراع . (١٧) یغشی . (١٨) سا . (١٩) شاید و باختیار واضطرار . (٢٠) باید .
(٢١) هریکی . (٢٢) مرجو و معهود . (٢٣) فرماید . (٢٤) خواهم . (٢٥) نبین .

تقرّر (۱) از میان برخیزد ' و بهروقت تشریف مخاطبات که غایت امانی و سردفتر شادمانی تقبیل آنست برسد ، (و بمهمات و خدمات ۲) اشارت رود ، تابرجریدهٔ دیگر حقوق نعمت ثبت افتد ، و بصدق نیت در اتمام آن مبادرت و باهتمام (۳) آن مفاخرت نموده آید (٤) .

هم بیکی از دوستان (نسا نبشته ٥) می آید

زندگانی مجلس خداوندی درنعمتی که امداد آن چون مکارم اخلاق آن مجلس وقصهٔ اشتیاق این (٦) کهتر بی پایان باشد فراوان سال (۷) باد زبان (۸) روزگار بنشر آن مناقب وشکر آن مواهب روان ، کمال دولتش بدوام (۹) پیوسته وایام حشمتش (میمون و خجسته ۱۰) .

آرزومندی و نیازمندی بسعادت خدمت خداوندی نه درآن نصاب است که عقل کوتاه (۱۱) نظر را از ادراك آن نصیبی تواند بود ، یا صبر گریز پای با دستبرد او پایداری تواند نمود ، و اگر چه (۱۲) حال این (۱۳) کهتر در (١٤) حضرت جلت در ترقی است و لطایف عواطف خدایگانی حرکات وسکنات او را بنظر رضا متلقی هر ساعت جاذبهٔ حقوق خداوندان وداعیهٔ (۱٥) عشق **لولا حب الأوطان** ناصیهٔ دل می گیرد ، و دیوانهٔ (سوداء آن سواد را زنجیر این عجایز فرسیخ موشح ۱٦) می جنباند '

اینجا می و نقل و شاهدی هست ولیك !!! بـی او همه هیچ نیست او بـایستی رنج (۱۷) فراق با دل مشتاق بطعنه می گوید ، (ای دل ۱۸) چو گنه توکردهٔ

---

(۱) و تقرز - ظ ، تفزز (بمعنی بریدگی و شقاق) . (۲) و بخدمات و مهمات . (۳) و اهتمام . (٤) ضا ، انشاء الله تعالی والحمد لله وصلی الله علی محمد وآله اجمعین . (٥) بجانب خطهٔ شهر نساء مذکور (ظ ، من کور) خراسان حماهاالله تعالی نوشته . (٦) آن . (۷) سا . (۸) و زفان . (۹) بردوام . (۱۰) خجسته . (۱۱) کوته . (۱۲) اگر چه . (۱۳) سا . (١٤) درین . (۱٥) و حادثهٔ . (۱٦) سواد را زنجیر از عجایز توبیخ (ظ ، سوداء آن سواد را زنجیر از عجاز توبیخ می جنباند (و عجاز بکسر اول ته شمشیر و مانند آنرا گویند که بدسته یابند متصل است) . (۱۷) آنچه . (۱۸) آری .

خون میشو ، که (۱) عقل پای بسته و دل (۲) شکسته را (باز می جوید ۳) که **لعل له عذر** (۴) **و انت تلوم** (۵) ، او را (۶) با چندین ندامت چه جای ملامت است ، (وبا چندین غرام چه مستوجب غرامت ۷) ، با حاکم قضا جز تسلیم ورضا چه فایده کند (۸) ، و دستگیری تدبیر بادستکاری تقدیر کجا نافع آید ، **المقدور کائن والهم فضل** ، اماّ دل بی حاصل که عاشق صادق است هم چنان که (۹) گرد پایهٔ حوض (۱۰) می گردد ، وروزگار که همه شکایتها ازوست بلعل و عسی می گذارد (۱۱) و هنوز امید تنفس صباح نجاحی می دارد ،

و اذا ماقنعت بالناس (۱۲) منها ❁ ادخلت شهبة (۱۳) علی الظنون
فی المنی فرجة (۱۴) و ان علیها (۱۵)
فی هوا ها (بیعص مالا یکون ۱۶)

فی‌الجمله درغیب عجایبست و شب آبستن ، وطمع بفضل ایزدی (۱۷) فسیح که حصول آن سعادت را برحسب ارادت **من حیث لایحتسب** طریقی گشاید ، وتباشیر صبح شادمانی برقضیت کلام ربانی که **ان مع العسر یسراً** پدید آید (۱۸) ،

وما انا من ان یجمع الله بیننا ❁ کاحسن ما کنا علیه بایس

خطاب (۱۹) خداوندی – که نقش بند فضایل بواسطهٔ خط دلگشای تصویر الفاظ آن (۲۰) فرموده بود و منشی اخلاص از منشأ اعتقاد صافی تلفیق معانی آن کرده – فلان **ادم تمکینه** بکهتر هوادار رسانیده است، و درسینهٔ که داغ عشق دیرینه دارد اثر **قمیص یوسف فی** (۲۱) **اجفان یعقوب** ظاهر گردانیده ، و ابواب سرور برین (۲۲) رنجور گشاده ، و جنون دل شیفته را سکونی داده ،

کتاب فی سرائره سرور ❁ مباحثة (۲۳) من الاحزان ناج

---

(۱) و . (۲) دل . (۳) می‌گوید . (۴) ظ ، عذرا . (۵) ملوم . (۶) واو را . (۷) و او باچنین غرام مستوجب جای غرامت است . (۸) سا . (۹) سا . (۱۰) کذا و شاید هوس باشد . (۱۱) می‌گذراند . (۱۲) الناس (ظ ، بالیأس) . (۱۳) شبهة . (۱۴) فرحة . (۱۵) حلما . (۱۶) لقص مایکون . (۱۷) یزدانی . (۱۸) ضا ، شعر . (۱۹) سا . (۲۰) الفاظ . (۲۱) در . (۲۲) ضا ، تن . (۲۳) مناجیه (ظ ، تناجیه) .

ازآن بزرگواری وخداوندی کرم (١) عهدونیکو پیوندی غریب نباشد، **ولا غرو من المسك ان يفوح** (٢) ، توقّع است که پیوسته برقرار حدایق مصادقت (٣) بانوار حقایق مخالصت تزیین دهد، وچهرهٔ مودّت را بجمال (٤) اخلاص بیاراید ، وعرصهٔ سینه را بنور موالات منوّر دارد، وموارد حقوق قدیم را (٥) بشوایب نسیان مکدّر نگرداند، ودرآنچه اجل محترم فلان **دام تأييده** که (٦) بامید شفقت واظهار عنایت آن مجلس آمده است (٧) رجوع کند حسن اهتمام بذل (٨) فرماید، وآثار اخلاص که عادت طبع کریم اوست فرا نماید، وکهتر را درموقف خدمتگاری ومقام هواداری ایستاده داند، (و گوش و هوش اشارت بزرگوار را ٩) نهاده ، تا بچه نوع (حق نعمتی گزارد، و شرط خدمتی ١٠) بجای آرد . والسلام .

رساله

قاضی **شمس الدين محمود الشاشي** را که صاحب دیوان انشا بود بعمل **جرجان** فرستادند ازحضرت ، چون معاملت بپرداخت آن کار برانداخت ، وبخدمت مخدوم خویش **عماد الدولة والدين محمد** والی **نسا** باز رفت ، در آن وقت این رسالت سوی او اصدار افتاد (١١)

* * *

زندگانی فلانی (١٢) در دولتی که دست در دامن دوام زند و حشمتی که پای بر ذروهٔ (١٣) کمال نهد مقرون برضای الهی قرون نامتناهی باد ، ساحت آرزومندی بسعادت (١٤) خداوندی طول و عرضی تمام دارد، بذراع فصاحت مساحت نپذیرد، و بارگی بیان را یارگی (١٥) پیمودن آن میدان نباشد (١٦) ،

وولهت مذ رمت (١٧) ركابك للنوى ❀ فكانني مذ غبت عني غائب

---

(١) و کرم . (٢) ضا ، و من البدران يلوح . (٣) مصادقت را . (٤) جمال . (٥) قديمه را ؛ (٦) سا . (٧) ضا ، بهر جه . (٨) بدان . (٩) گوش و هوش باشارت بزرگوار . (١٠) خدمتی گذارد و شرط . (١١) در نسخهٔ پاریس بجای این مقدمه این عبارت نوشته شده است : این رسالت هم بیکی از دوستان صادر شد . (١٢) فلان . (١٣) دیدهٔ . (١٤) ضا ، خدمت . (١٥) تازگی . (١٦) ضا ، شعر . (١٧) زفت (ظ ، زمت) ؛

اگر چه پیش ازین بامید دریافت آن سعادت دیدهٔ انتظار برراه بود، وسودای **ارنی انظر الیك** خاطر شوریده را (١) می رنجانید، ودل خام طمع هنوز دربلعجبی روزگار شکی داشت ، چون از راه فراست گمان می افتاد (٢) وبعد از آن بیقین معلوم گشت که روی بجوار نعمت وقرار خدمت مخدوم قدیم وخداوند کریم **عزنصره** آورده است وآن سعادت که مطلوب بسیار کسان است خویشتن را (٣) حاصل کرده این (٤) شادی حقیقی بر اتصال مجازی راجح آمد (٥)، و دل صلاح او بر آرزوی محال خویش اختیار کرد (٦)،

کار او بایـد که باشد بر قرار ※ کارهای عاشقان گو زار باش (٧)

فکم قلت شوقاً لیتنی کنت عنده ※ وما قلت اجلالا له لیته عندی

آن مجلس را زندگانی باد معلوم است که بسبب (٨) هجرت او و از خانه و غیبت او (٩) از خدمت مخدوم مشفق و التفات (١٠) خاطر بجماعت مخالفان (١١) که **کلهم علی وضم** مانده بودند بردل این خدمتگاران چه اثر کرد (١٢)، و دل بنظم مصالح و ترتیب کار او تا چه غایت نگرانی داشت ، شکر خـدایـرا که بتأیید آسمانی آن (١٣) **علی احسن الوجوه** بزمین آمد، ودلیل (١٤) دولت منهج (صلاح برایه عزیمت او نمود ، و دست ١٥) توفیق آینهٔ صواب پیش چشم (١٦) رویّت او داشت ، تابعد از یأس تمام و حیرت مستولی بغایت آرزو ونهایت (١٧) امل خویش و آن (١٨) سعادت خدمت مخدوم (١٩) بود باز رسید ؛ ممتع باد ، واگر چه (٢٠) روزی چند ارتکاب (٢١) روزگار ومکیدت ایاّم رنج حرمان آن سعادت کشید ومحنت فراق (٢٢) آن خدمت دید آخرالأمر **ربنا ظلمنا** خواند (٢٣) دست در حلقهٔ آن درگاه زد ، و عاقبت در ضمان عافیت ببرکات عقیدت پاك مجاور آن کعبهٔ اقبال شد ،

(١) شوریده . (٢) می‌افتد . (٣) خویش را . (٤) آن . (٥) آمده . (٦) کرده .
(٧) باشد ، شعر . (٨) سبب . (٩) سا . (١٠) والتفاتست . (١١) مخالفات .
(١٢) بود . (١٣) آن حال . (١٤) و دل . (١٥) صواب برایه عزیمت نمودن او دوست دست . (١٦) روی . (١٧) نهایت . (١٨) و از . (١٩) محروم .
(٢٠) اگرچه . (٢١) از نکادت . (٢٢) مفارقت . (٢٣) خوان .

و بفراغ (۱) بال خدمت آن حضرت را متقبل (۲) گشت .

ازغایت (دلبستگی بمصالح ۳) خداوندی آن روز که این بشارت بخدمتگار (٤) رسید و این خبر خوش دردلها تمکن یافت صفت نتوان کرد (٥) چه مایه سرور در خاطر جای گرفت (٦)

کانا من بشاشتنا ظللنا ❁ بیوم لیس من هذا الزمان

(بعد ازین ۷) اتفاق خوب یك دوخطاب بزرگوار بحضرت (۸) رسیده است ، وخدمتگاری (۹) بیاد داشت سلام شریف (۱۰) یافته ، وبرسم تبجیل و شرط تقبیل و آنچه ازین قبیل باشد استقبال آن واجب داشته ، و دوام آن نعمت و سعادت که بدان محسود (و مغبوط است ۱۱) باخلاص تمام خواسته ، قرین اجابت باد .

و درین (وقت یك دوکرّت ۱۲) نیز تشریف پرسش سلام (۱۳) مخدوم **عز نصره** که بازماندن از آن محنتی بزرك بود پرسیده (۱٤) آمده است ، وبزیادت استظهار (۱٥) در وظایف اخلاص (۱٦) آن مجلس کیفیت آن مشاهده کرده است و حقیقت آن بواجبی دانسته فزوده (۱۷) ، و اتصال آن سعادت که بعد از انقطاع امل بتازگی روی نمود نتیجهٔ فرط شفقت واثر حسن سعی آن مجلس که از رعایت (۱۸) مصالح دوستان (۱۹) بهیچ وقت غافل نباشد شناخته ، **هذا من برکة البرامکة .**

توقّع است که این شفقت درثانی الحال زیادت فرماید ، واز تصویرات اصحاب اعراض (۲۰) **تاب الله علیهم** اگر بر (۲۱) خاطر مبارك مخدومی خیالی مانده است بلطایف تقریر دارد ، و مغمر (۲۲) تمویهات و مکمن تاریخات (۲۳) ایشان باز نمایند (۲٤) ، و کهتر را بسعی کرم خویش از قصد هربی خرد باز خرد ، شکرانهٔ

---

(۱) بفراغ . (۲) متصل . (۳) بستگی مصالح . (٤) بخدمتگاران . (٥) ضا ، که .
(٦) ضا ، شعر . (۷) سا . (۸) سا . (۹) وخدمتگار . (۱۰) ظ ، تشریف .
(۱۱) است و مغبوط . (۱۲) یك دو روز . (۱۳) و بندهٔ (ظ ، وسلام) .
(۱٤) پوشیده . (۱٥) استظهاری . (۱٦) ضا ، ك . (۱۷) سا . (۱۸) و غایب .
(۱۹) دوستانه . (۲۰) اغراض . (۲۱) در . (۲۲) ومعمر (و شاید مأمن یا مسکن بوده و تحریف شده است) . (۲۳) تلویحات . (۲٤) باز نماید .

آنرا که بدین روزنهٔ ، علی الجمله می باید که خدمتکار چون درآن خدمت جز محض بندگی هیچ غرض ندارد بدل (١) فارغ بکار خویش (٢) آن دولت مشغول تواند بود ، واز مقابلهٔ معاملهٔ نکوهیدهٔ خصمان بقضاء حق (٣) آن نعمت تواند (پرداخت ، واز دوربی رحمت مضروتی (ظ ، زحمت مضربی) و تشویش مخلطی باخلاص دعاء آن دولت تواند ٤) گفت ، واین معنی جز بشفقت وعنایت آن مجلس (راست نخواهد آمد ٥) ، پس بکن آنچه می توانی (٦) کرد .

آزادی‌را که بافاضت خدمت (٧) نعمت بسیار بنده (٨) کرده باشند (٩) وببهای تمام خریده بی گناه فروختن بل که رایگان ازدست دادن ومخاصی (١٠) یگانه را بیگانه انگاشتن و سخن دشمنان در حق دوستان شنیدن همانا از جادهٔ کیاست دور افتد ، **ولذاتهم (١١) فی المنع والاجابة مزید العلو (١٢) والاصابة**

بیش ازین درد سرت (١٣) می ندهم ＊ وز غم خود خبرت می ندهم

باچندین (١٤) سوابق اواخی (١٥) که میان جانبین حاصل است همانا کهتر از آنکه خویشتن چون بیگانگان در مقام خدمت عرضه دارد و استیماری چنانکه از ابناء روزگار در اثناء مخاطبات معتاد است تقدیم کند مستغنی باشد ، امّا اگر خداوند دراتمام مهمات کرامت استخدام ارزانی دارد کرم عزیزی را (١٦) کار فرموده باشد ، و مهر طبعی را (١٧) مهر برنهاده ، وکهتر حقیقی را بزرك گردانیده (١٨) ، و السلام .

این رسالت (بخداوند قوام الدولة والدین نایب حضرت شادیاخ نبشته می آید ١٩) بعد از رفتن او از حضرت جلت (٢٠)

زندگانی مجلس عالی در نعمتی که صیت معالی بواسطهٔ آن منتشر شود (٢١)

---

(١) و بدل . (٢) ضا ، یعنی خدمتگاری . (٣) سا . (٤) سا . (٥) نخواهد بودن .
(٦) می تودانی . (٧) سا . (٨) سا . (٩) باشد . (١٠) و مخلص . (١١) و لذانهم . (١٢) العلوم ، شعر . (١٣) سرتو . (١٤) چندان . (١٥) ظ ، تواخی .
(١٦) ظ ، غریزی را . (١٧) طبیعی را . (١٨) ضا ، والله اعلم . (١٩) بقوام الدولة والدین نبشته می آید نایب حضرت شاد یاخ . (٢٠) سا . (٢١) گردد .

و دولتی که (دل موالی بمواتات آن متبشر گردد ۱) فراوان سال باد (۲) ، دواعی اقبال حصول امانی را (۳) متقاضی و ایزد عز اسمه در کل احوال راعی و راضی .

خدمتگار مخلص بازانکه در تلفیق سخن و ترتیب معانی چنانکه از خاطر کم بضاعتی زاید نه (٤) چنانکه مجلس خداوندی را شاید دست و پای (بتواند زد ٥) و مخدرات بیان را در پیش ارباب براعت و اصحاب صناعت جلوه (تواند کرد ٦) از کثرت تحیر و تلهف درموقف تردد و توقف است ، نمی داند تا مطلع این خدمت چگونه آغاز دومبدأ این عبودیت چه سازد ، اول شرح مواهب نعم و لطایف کرم خداوندی دهد (که بر ۷) خدمتگار وچندو صد هزار (شکر آن ۸) واجب ولازم است ، یا (۹) نخست بذکر رامش و آرامش خویش مشغول شود که علی (۱۰) رغم الأیام در جوار آن خدمت طایر این سعادت طاری شد و ناگاه هم از نکادت عادت روزگار در حجاب زوال متواری گشت ، یا ابتدا بشکایت ایام اشتیاق و حکایت رنج مفارقت (۱۱) کند که نکایت آن بحشاشهٔ (۱۲) که از جان باقی است رسید و هنوز بنهایت نمی رسد و شعلهٔ آن شعبهٔ را که از تن مانده است سوختن گرفت و هنوز منطفی نمی شود ، یا (۱۳) درمقدمه تقریر (۱٤) خلوص طویت وصدق نیت خویش که در هواداری آن خدمت و دعا گویی آن دولت دارد پیش گیرد و مجموع ابواب و محصول فصول آن را در تحت عبارت و حیز استعارت آرد ، اما چون نیك نظر می کند و ازمایه و پایهٔ خویش (نیك برمی اندیشد خویشتن را ۱٥) درهمه اقسام عاجز و قاصر می بیند ، و نطاق بیان از احاطت کمال آن متقاصر می یابد (۱٦) ، عاقبت حیران وار پای در دامن صبر می کشد و دست بدعاء خیر برمی دارد ، تا از ممکن (۱۷) غیب اعادت آن سعادت را لطیفهٔ ظاهر شود ، ودرقضاء آن حقوق اکید

---

(۱) در دل موالی مواتات آن مستبسر (ظ ، مستبشر) شود . (۲) ضا ، بحق محمد و آله . (۳) آمال را . (٤) سا . (٥) تواند زدن . (٦) توان داد . (۷) سا . (۸) سا . (۹) تا . (۱۰) سا . (۱۱) فراق . (۱۲) بحشاشی . (۱۳) تا . (۱٤) تقدیر . (۱٥) سا . (۱٦) می آید . (۱۷) مکمن .

و شکر آن نعم عتید مزید توفیق رفیق (۱) گردد، **والله ولی ذلك** .

فی الجمله خدای تعالی (گواهست و آگاه ۲) که خدمتگار طراز کسوت روزگار و عنوان صحیفهٔ افتخار و غرّهٔ صفحهٔ اقبال ونقد کیسهٔ آمال و سردفتر ایام حیات و واسطهٔ قلادهٔ عمر و گل بوستان معاش وثمرهٔ شجرهٔ زندگانی و نوباوهٔ باغ شادمانی و جمال چهرهٔ امانی (۳) آن روز (۴) چند را می داند که (۵) در جوار آن (۶) کعبهٔ سعادت (وملازمهٔ آن سدّهٔ سیادت گذاشت، وا کنون که دریای ۷) مال حرمان دست برد روزگار می بیند از آن ایام که سعادت فتوح بود وابواب آمال مفتوح یاد می آرد، و نومید وار قطرات حسرات از دیده می بارد، و از راه پند بادل نیازمند می گوید

امروز بمحنتت (۸) از آن آورده است

تادرد همان خورد که صافی خورده است (۹)

تفضلت الایـــام بـــالجمـــع بیننا

فلما (حمد انالم یدمنا ۱۰) علی الحمد

تشریف مخاطبات خداوندی که فخر اعقاب وذخر احقاب ونور حدیقهٔ فضایل بل که نور حدقهٔ اماثل باشد برتواتر بخدمتگار مخلص می رسد، ودیده که ازحرمان آن جمال مبارك تیرگی گرفته است بمطالعهٔ آن اکتحال می یابد، و قوت روح و قوّت دل مجروح می شود، ودر اعزاز مورد آن تعظیم (۱۱) که فرط عبودیت وصفاء طویت اقتضا کند تقدیم می افتد، (دراوراد ثنا ۱۲) ودعا که غایت اندیشهٔ دل (۱۳) بآن مصروف است و جهد مقل (۱۴) خاطر در آن مبذول افزوده می آید (۱۵)،

و غایة جهد امثالی ثناء ❊ یدوم مدی اللیالی او دعاء

(۱) سا. (۲) گواه و آگاهست. (۳) اوانی. (۴) روزی. (۵) و. (۶) سا. (۷) سا. (۸) بمحنت او. (۹) ضا، شعر. (۱۰) حمد نا نم ندمنا. (۱۱) تعظمی (ذا، تعظیمی). (۱۲) و در اوراد و ثنا. (۱۳) سا. (۱۴) مقلی. (۱۵) مثنا، شعر.

و تا این غایت هر خطاب مشرّف که رسیده است بنظر مبارك خدایگانی (سلطانی معظمی ۱) **اعلاه الله** مشرّف شده است ، و برسر آن باملاء اخلاص و اختصاص و تلقین ولا وهوا و تقریر (۲) دل و جان کلمات مطوّل ومحامد مفصل رفته است (۳) ، که اگرچه فضایل ومناقب خداوندی دراقطار وآفاق گیتی ازآفتاب تابان پیداتر است و از روز جهان افروز روشن تر و اعتقاد مبارك (خدایگانی در آن مکارم اخلاق که آثار مآثر آن درعالم مستفیض است ٤) بمقرّری محتاج نیست و امّا (٥) خدمتگاران هوادار و دعاگویان مخلص را (٦) تجنب از شیوهٔ قدیم و فطام (۷) از عادت مألوف خود صورت نبندد ، (**کل انسان و همه** ۸)

صدر عالی قوام دولت و دین * ای جهان را چو جان ودل درخورد
از کریمان بجود و بخشش طاق * وز بزرگان بفضل و دانش فرد
طبع فیاّض تو بآب لطف * شست ازچهرهٔ معالی(۹) گرد
بشکفانید رای صایب تو * باز در بوستان دولت ورد
بخدایی که چون تو شخصی را * در جهان کرم پدید آورد
بر کنار مبارك توفیق * ذات پاکت بناز می پرورد
گر (۱۰) رهی در فراق خدمت تو * جرعهٔ (باده بی ثناء تو ۱۱) خورد
بعد ازین نیز تا بفرساید (۱۲) * بیش ازین روزگار عمر نورد
سال ومه چاکر تو خواهد بود * روز وشب خدمت تو خواهد کرد

خلاصهٔ اخلاص و مکنون عقیدت و صورت حال آنست که در ضمن این ابیات مذکور و در اثناء این قطعه مسطور است ، **والله علی مانقول**(۱۳) **شهید** ، هذا (۱٤) باب چون مجلس عالی **لازال عالیا** درمدّت حضور بحضرت جلت اخلاص دعاگوی دربندگی آن حضرت وخدمتگاری آن دولت ــ تا (۱٥) قیام ساعت براشاعت

---

(۱) سا . (۲) و تقرر . (۳) برفته . (٤) سا . (٥) اما . (٦) مخلص .
(۷) فطام . (۸) قطعه . (۹) معانی . (۱۰) که . (۱۱) بادهٔ شباب .
(۱۲) نفرساید . (۱۳) اقول . (۱٤) وهذا . (۱٥) ظ ، کتا .

حسنات موفّق باد ـ مشاهده فرموده است ومعاینه دیده اگر مصلحت بیند بوقت (۱) فرصت (وهنگام غرض ۲) بندگان مخلص ذکر این داعی درحضرت همایون خداوند جهان ملك اسلام(۳) **خلدالله ملکه** تازه فرماید موهبتی باشد بر دیگر مواهب راجح وسعیی بغایت مشکور و منجح، **ولرایه مزید العلو .**

ابرامی که (باعتماد آن اکرام ٤) تقدیم افتاد از اندازه گذشته است (٥)، وتطویلی که بتعویل آن لطف صادر شد (٦) بحد تثقیل رسید، وعنان تمالك وتماسك وزمام اختیار واقتدار ازدست قلم بیرون رفت، بردعاء خیر اقتصار (۷) باید کرد (۸)، و ازمیان دل وجان باخلاصی (۹) تمام گفت، زندگانی مجلس عالی در دولت (۱۰) وافر و سعادت (۱۱) متواتر دراز باد، والسلام .

(۱۲) این رسالت هم بخداوند قوام الدولة والدین نبشته می آید از زبان دوستی حسب حال و مطابق واقعهٔ او

زندگانی مجلس عالی دردولتی بذروهٔ کمال پیوسته و نعمتی بناصیهٔ ابد بازبسته بزینت خلود حالی باد وحصول هر آرزو که دردل افتد حالی (۱۳)، حدایق حشمت ناضر ومثمر واحوال دولت برقانون ارادت مستمر وایزد **عز وعلا** (درکل احوال ١٤) حافظ و ناصر،

(شعر)

گردون مطیع بادش و ایام رام باد	خصمش بکام او و دلش شادکام باد
حال جهان ودولت(۱۵) او بانظام شد	پیوسته حال دولت او با نظام باد
شادند خلق عالم از اقبال او مدام	اقبال او همیشه بشادی مدام باد
تا دفتر سپهر مقوّم کند حساب	سر دفتر اکابر عالم قوام باد

نیازمندی خادم داعی که ازسر اخلاصی (۱٦) بدعاء آن (۱۷) دولت شتافته است

---

(۱) و وقت. (۲) هنگام عرض. (۳) الاسلام. (٤) با اعتقاد آن انعام. (٥) گذشت. (٦) گشت. (۷) اختصار. (۸) کردن. (۹) باخلاص. (۱۰) دولتی. (۱۱) و سعادتی. (۱۲) عنوان رساله درنسخهٔ پاریس چنین است: این رساله هم بخدمت قوام الدین نوشته شد از زبان دوستی. (۱۳) ش. فی الحال و زود. (١٤) سا. (۱۵) زدولت. (۱٦) اخلاص. (۱۷) این.

و بدین واسطه شرف اختصاصی (۱) در آن خدمت یافته از همه حدّها (۲) گذشته است ، و دریافت آن سعادت (که ورای آن غبطتی و زیادت ازآن عطیتی ۳) نتواند بود آرزوی (٤) دل وجان گشته ، واگر نه زمام اختیار در دست روزگارستی وعنان تدبیر در قبضهٔ تقدیر وآدمی زاد درتنگنای زاویهٔ تسخیر **سحباً علی الوجه اومشیاً علی الراس** بدان جناب عالی که مرکز (٥) معالیست رسیدستی ، و انامل مبارك خداوندی که ینابیع کرم وجود بل که واسطهٔ عقد وجود اند بوسیده (٦) ، (وباحرام اخلاص لبیك

قبل انامله فلیس انامِلا ❁ لکنهن مفاتح الارزاق

زده ۷) ، وخاطر شریف خداوندی را (۸) که جز خوشی مبیناد (۹) بطلعت ناخوش خویش زحمتها داده .

موجب نارسیدن بدین مقصود و نایافتن (۱۰) این مراد یا (۱۱) غایت اقبال خداوند است که (۱۲) نمی خواهد تاهیچ غبار از دیدهٔ (۱۳) اغبار برحاشیهٔ خاطر مبارك نشیند ، **وحق له** ، یانهایت حرمان خادم (١٤) که روا نمی دارد که (١٥) تا این محروم مرجوم یك مراد درهمه عمر بیند ، **فلا** (١٦) **غرو منه** ، اما منتظر است که چون بنظر (شفقت خداوندی شامل ١٧) گردد همه مقاصد در ضمن آن حاصل آید (١٨) ، **و هذه حقیقة** ،

(یك نظر ازتست وصد هزار عنایت ❁ منتظرم تا که وقت آن نظر اید ١٩)

اگر چه (هر چه ۲۰) خدمتگار نویسد و نماید ازگرانی خالی نباشد ، (**کل اناء** ۲۱) **یترشح بما فیه** ، این خدمت علاوهٔ (۲۲) زحمتی زیادت وسرباری (۲۳)

---

(۱) اختصاص . (۲) حد . (۳) که از قاضی و اقاصی آن عطیتی و زیادت از آن ان غبطتی . (٤) وآرزوی . (٥) شرب . (٦) پوشیده . (۷) سا . (۸) خداوندی .
(۹) مباد . (۱۰) و نایافت . (۱۱) تا . (۱۲) سا . (۱۳) دیدار . (١٤) سا .
(١٥) سا . (١٦) ولا . (١٧) شامل خداوندی مشرف . (١٨) شود .
(١٩) یك انتظار است و بصد هزار عنایت ❁ منتظرم که تا آن وقت آن نظر اید
(۲۰) سا . (۲۱) و الاناء . (۲۲) علاقه . (۲۳) و سربار .

تصدیعی تازه دارد ، امّا بحمدالله اکرام خداوندی (۱) جاوید زیاد برابرام خدم هر چند بسیار بود راجح است ، و **الضرورات تبیح المحظورات** داعی را عذر خواهی واضح .

برراًی عالی **لازال عالیا** (۲) **بمزید** پوشیده نباشد که هرکه باختیار یا باضطرار درمیان کاری افتاد (۳) وسمت شغل برخویشتن نهاد ــ خصوصا مخدوم اورا بزیادت اختصاصی مخصوص دارد و در قربت مجلس خویش بمنزلتی رسانند (٤) که اقران او را بازانکه خویشتن را اهلیت (تقدّم پندارند ه) از آن رتبت قاصر مانند (٦) و خود را از حلیت آن حرمت عاطل یابند (۷) و از دور بحیرت (۸) پشت دست غیرت (۹) گزند ـ از دوست و دشمن خالی نماند ، خاصه کسی (۱۰) با پدر زنده (مبلغی دشمنان زندگانی ۱۱) برسبیل ارث باو (۱۲) رسیده باشد (۱۳) ، و بتازگی دشمن زادگانی درخبث (وبلعجبی غریق **ولا** ١٤) **تلدالحیة الا الحیة** ـ که نسب (۱۵) خویش جز بعد اوت او درست نتواند (۱٦) کرد ــ در افزوده ، **انا** (۱۷) **و جدنا اباءنا علی امة وانا علی اثارهم مقتدون** را در مخاصمت او قدوه ساخته ، (واز سر **علی ابائناالاولین** باو رسیده ۱۸) و از سر جدّی (۱۹) تمام و عزیمتی ثابت و داعیهٔ قوی بقصد او برخواسته (۲۰) ، و در کمین عداوت منتهز فرصتی نشسته .

خدمتگار را که بدین حالت مبتلاست (۲۱) و نه باختیار بمزاولت خدمت مشغول شاك نیست جماعتی (۲۲) اصحاب اغراض هستند (جمعی که ۲۳) دریـن خدمت مرتب اند **تاب الله علیهم** ، وچه قومی که بسبب استزادت(۲٤) وجوقی (۲۵) از راه ضرورت نه بداعیهٔ طبیعت بدان حضرت انتما ساخته انـد (۲٦) ، **وقانا الله**

---

(۱) خداوند که . (۲) من العلاء (۳) افتد . (٤) رسانیده (ظ ، رساند) . (۵) تقدیم پندارد . (٦) ماند . (۷) یابد . (۸) بعبرت . (۹) حسرت . (۱۰) منا ، که .
(۱۱) مبلغ دشمنان بزرگانی . (۱۲) بدو . (۱۳) باشند . (١٤) بلعجبی عریق وهل .
(۱۵) نسبت . (۱٦) نتوانند . (۱۷) ظ ، که انا . (۱۸) سا . (۱۹) حدتی .
(۲۰) برخاسته . (۲۱) مبتلا . (۲۲) که جماعت . (۲۳) هی جمعی که (ظ ، چه جمعی که) . (۲٤) استرداد . (۲۵) ظ ، وجوقی که . (۲٦) ساخته آمده

و ایاکم من شر مکایدهم و خبث عقایدهم ، وهر دوقدم (۱) که **کلهم اروع** (۲) **من ثعلب** ، **ماشبه اللیلة بالبارحة** بهر وقت (۳) در حق خادم تخلیط و تضریبی نو از پرده بیرون می آرند ، و تقبیح حال داعی را تشبیبی تازه می نهند (٤) ، و حال عقیدت وطریقت خدمتگار برخلاف راستی برآراء (۵) عالیه عرض می دهند (٦) ، واز پدر او خداوند فلان **رده الله الی وطنه سالماً** (۷) - اگر چه معلوم جهانیان است که غیبت او را (موجب هر ۸) مزعجی اضطراری ومستحضی بی تدبیر نبوده است (۹) - دست موزه (۱۰) می سازند ، و خاطرها می سوزند که چون (پدر بجانبی ۱۱) دیگر است پسراعنی خدمتگار در(۱۲) خدمت این دولت **ثبتها الله** (۱۳) تقصیر می کنند ، **سبحانك هذا بهتان عظیم** (۱٤) ،

بالله اولـــی یمیناً برة قسماً ✿ **ما کان مازعم الواشی کمازعما**

من خود کیم وچه آید ازهم چو منی ، اما خدای علیم است **و کفی به علیماً** که آنچه مقدور خدمتگار بوده است درین مدّت از (خدمت بندگان آن ۱۰) دولت که پاینده و فزاینده باد بجای آورده است ، و همواره میان بندگی آن حضرت که ابواب سعادت برو گشاده باد بسته داشته است ، و اهمال جانب اخلاص بهیچ وجه جایز ندیده است .

اگر تقصیری بیرون مقدور (۱٦) رفته باشد همانا بدان (۱۷) معذور بود ، **لایکلف الله نفسا الا وسعها** ، و اگر از (جانب دیگر ۱۸) در خدمت تهاونی برزیده (۱۹) باشد (۲۰) و تکاسلی کرده و او را (۲۱) بدان جریمت (مخاطب فرمایند ۲۲) وبدان بد خدمتی متهم کنند (۲۳) همانا برین حکم درمذهب اریحیت

---

(۱) قوم . (۲) اعور (ظ ، اروغ) . (۳) ضا ، که . (٤) سا . (۵) رأی .
(٦) می دارند . (۷) ضا ، غانما . (۸) سا (ظ ، موجب) . (۹) ظ ، بوده است .
(۱۰) مهره . (۱۱) پدرم جای . (۱۲) ضا ، خدمتگاری . (۱۳) ضا ، تعالی .
(۱٤) ضا ، شعر . (۱۵) خدمتگاران این . (۱٦) ضا ، او . (۱۷) بدان .
(۱۸) جانبی . (۱۹) ورزیده . (۲۰) ظ ، باشند . (۲۱) او را . (۲۲) محافظت فرماید . (۲۳) کنند .

اعترافها (١) لازم باشد، **ولا تزر وازرة وزر اخرى**، هر مرغی را بپای خویش آویزند .

مجلس شریف زین الدینی **دام شریفا** ــ که موصل این خدمت است و این (حال مشرّح ٢) بررای عالی که درکشف حقایق بالهام حق (مؤیّد باد عرض ٣) خواهد کرد ــ شاهد عدل است وشاهد (٤) حال بوده است که خادم چه لطیفها (٥) انگیخت و چند منسوبها (٦) ساخت و چگونه تعبیها برآورد و بچه نوع حیلها کرد و با کدام (٧) حدّ دستکاریها نمود تا مگر بطریقی که دست رسد پدر را که آنجا پای بند موانع مانده است بدین جانب اندازد، امّا چون آن (٨) اندیشه متمشی نشد وآن (٩) آرزو در دل شکست وتدبیر با (١٠) تقدیر موافق نیفتاد بقضا رضا (بایست داد ١١)، چه از تقدیر یزدانی گریختن و باقضای آسمانی برآویختن تعذّری تمام دارد، **لامرد لقضاء الله ولا معقب لحکمه**، آخر توان دانست که آن (١٢) بیچاره را مفارقت ده (١٣) فرزند و نبیره در ایاّم پیری و عمر خریفی که **لاقیمة لها** نامانده (١٤)، وپشت امل منحنی شده، وآفتاب حیوة بسر (١٥) دیوار غروب رسیده، وسفینهٔ (١٦) امید زندگانی (بساحل انقطاع تنك ١٧) فراز آمده، و باستخدام عزیزان که برای این (روزگار را پرورند ١٨) حاجت ماسه ظاهر گشته، و فرزندان را غیبت او در چنین وقتی که خدمت او غنیمتی بزرك وسعادتی تمام باشد اختیاری نبود:

شبهتی نیست که اگر از سر تلطف و تعطف در مطالعهٔ (١٩) این خدمت تابدین مقام رسد بهمه حال ازآنچه برلفظ مبارك رود کمترین درجه این (٢٠) باشد کین (٢١) چه بسیار گوی گستاخی است (٢٢)، آری قصهٔ سینهٔ پرغصه دراز است،

---

(١) ظ، اعتراضها . (٢) حال را برح . (٣) آراسته باد عرضه . (٤) ظ، و مشاهد .
(٥) لطفها . (٦) منصوبها (ش، منصوبه بمعنی حیله و تدبیر است). (٧) و بکدام .
(ظ، و تا کدام). (٨) این . (٩) و این . (١٠) ها . (١١) باید دادن .
(١٢) ایـن . (١٣) در . (١٤) بازمانده . (١٥) بسرسر . (١٦) و سینهٔ .
(١٧) بانقطاع یان . (١٨) روز را ورند . (١٩) خدمت . (٢٠) آن . (٢١) که
این . (٢٢) گشخانی است .

و نیازتن سراسیمه بسیار ، وآز (۱) دل محنت پیشه بی نهایت ، ومراحل (ضجرت و حیرت ۲) که دایم مسافران را هم کشنده و هم کشنده (بود بی پایان ۳) ، و مراحل (٤) ضمیر که بخون آبهٔ دل مشحون است بر آتش اندیشه در غایت غلیان ، **و کانت (٥) تفیض النفس عند امتلائها** ، امّا بازین همه اگر نه باستماع این سخن آن خداوند را مثوبتی بزرگ متوقّع بودی و مثل این حسنات (٦) در کفهٔ اعمال برّ چون (۷) صدقات مقبول کرامتی (۸) تمام پیدا آوردی که **استماع کلام الملهوف صدقة** درین باب چندین اطناب نرفتی .

فی الجمله خلاصهٔ غرض ازعرض این حال آنست که رای عالی (۹) **لازال عالیاً** (حیلت این معنی معلوم باشد ۱۰) ، و صورت این حال از حجاب شبهت مکشوف شود ، واصحاب (۱۱) اغراض را بعد ازین بگفت این محال مجال نفرماید ، ومجلس همایون خویش را که همیشه بسعادات (۱۲) محفوف باد ذکر حمید و ثواب عتید حاصل آرد ، و اغراء اعداء وتسویلات دیو مردم را در حق او (۱۳) برکار نگیرد . **و یرحم الله عبداً (لایقبل شهادة ۱٤) الفاسقین علی المؤمنین** ، و اگر (۱٥) خادم را اهل خدمتی داند بکرامت اشارت مشرّف گرداند ، تا برقضیت فرط هواداری و شرط (۱٦) خدمتگاری تقدیم افتد **ان شاء الله تعالی** (۱۷)

(۱۸) هم باو نبشته می آید در وقت مقام نسا و ابتدای عهد مکاتبت

زندگانی مجلس عالی در ارتفاع اعلام دولت و اجتماع اقسام حشمت فراوان سال باد ، اسباب شادمانی موفور و جناب (۱۹) عالی بوفود کامرانی معمور .

نیازمندی خدمتگار که دعاگوی مخلص دولت و عاشق صادق خدمت مجلس

---

(۱) وراز . (۲) حیرت وضجرت . (۳) سا . (٤) ظ ، ومراجل (ش ، جمع مرجل بمعنی دیگ) . (٥) ظ ، وکادت . (٦) ضا ، که . (۷) جور . (۸) گرانستی (ظ ، گران سنگی) . (۹) عالی را . (۱۰) حلیت (ظ ، جلیت) شود اصحاب اغراض . (۱۱) اصحاب . (۱۲) بسعادت . (۱۳) سا . (۱٤) لایقلب سعادة . (۱٥) که اگر . (۱٦) شرط . (۱۷) ضا ، وحده الکریم . (۱۸) عنوان رساله در نسخهٔ پاریس چنین است : رسالة اخری ایضا . (۱۹) و جهان .

عالی(۱) خداوندی است ازحدّ تقریر بیان وتحریر بنان درگذشته است (۲)، وجملگی همت وهمگی نهمت با ادراك (۳) آن نعمت ودریافت آن خدمت باز آمده ، میسر باد.

خدمتگار اگر برموجب اعتقاد و قضیت اخلاص رفتستی و هوا و ولاء (٤) خداوند که سمیر ضمیر و ناظر خاطر و انیس دل و جلیس فکر اوست بواسطهٔ (٥) خدمات عرضه کردستی (٦) این غایت را ابرام بغایت و تصدیع (۷) بنهایت رسیده بودی، اما چون دانسته است که ساعات خداوندی که پیوسته (بسعادات پیوسته ۸) باد بنشر فضایل و فیض مواهب مستغرق باشد و باهتمام (۹) مهمات نازك و تقریر مصالح بزرك مصروف از زحمت و ابرام احتراز می کرده است، (و بتزاید امداد دولت خداوندی اهتزاز می نموده، و از دور بدعا و ثنا که وسیلت چنین ۱۰) خدمتگاران باشد مشغول می بوده (۱۱)، و باجانبین چنانکه آیین مخلصان بود خویشتن را (۱۲) بر رأی مبارك عرضه می داشته، وانتظار (۱۳) آن می کرده که آخر روزی‌کار این تیره روز بفرّ دولت مجلس عالی روشنایی گیرد، (ووقتی این ١٤) مستمند بتشریف خطاب خداند (١٥) مخصوص شود، واز آن (١٦) نسیم الطاف که نسیب (۱۷) روح باشد نصیبی یابد، واز آن انوار عواطف که برهمگنان فایض است بهرهٔ گیرد، و از اقداح لذّات که (درین دور جور ۱۸) نام آن جز از مجلس خداوندی برنمی آید جرعهٔ چشد، **وللارض من کاس الکرام نصیب** .

هنوز ازتغایر (۱۹) روزگار پرنکادت و نکایت تا این غایت (آن سعادت ۲۰) مساعدت ننموده است (۲۱)، و حرص مستولی نقاب (۲۲) حرمان در روی مقصود خدمتگار کشیده است ، بازین همه فسیح امل است که آخر هم شفقت خداوندی حالی (۲۳) او را یابد (٢٤)، و التفات نظر مبارك سایه بر روزگار (٢٥) او افکند،

(۱) سا. (۲) درگذشته. (۳) بادراك. (٤) ضا، آن. (٥) و واسطهٔ. (٦) سا.
(۷) ضا، بی نهایت. (۸) سا. (۹) و باتمام. (۱۰) چنین که. (۱۱) می بود.
(۱۲) خویشتن. (۱۳) انتظار. (١٤) و هم وقتی با این. (١٥) خداوندی.
(١٦) سا. (۱۷) ضا، مصیب (ش، نسیب بمعنی مناسب است). (۱۸) دور چون.
(۱۹) تغابن. (۲۰) این ساعت. (۲۱) نموده است. (۲۲) و نقاب. (۲۳) حال.
(٢٤) دریابد. (٢٥) روز.

و آن آفتاب اقبال تابنده که تا ابـد پاینده باد براحوال او تابد ، تا بـدیـن آرزو که (عمر بر بوی ۱) آن می گذراند رسد (۲) ، وفتح بابی که ریاض آمال این مرحوم، بواسطهٔ تدبیر (۳) آن مرهوم (٤) شود اتفاق افتد (٥) ، **اللهم حقق.**

ازمکارم اخلاق خداوندی که احوال خلایق را مراقبت (٦) باشد مرتقب است که خادم را بعد ازین از خدمتگاران خاص جـدا نیندازد ، و در صف دعاگویـان باخلاص دارد (۷) ،

از جملـهٔ (۸) مخلصان نیارم گفتن ⁂ از جملـهٔ بندگـان خـویشم پندار

و باوامر و نواهی که همواره مترّصد آنست اشارت دریغ نفرماید داشتن تادر طاعت برقدم خدمت ایستد وبرقضیت عبودیت رود، والسلام.

(۹) این خدمت هم بیکی از وزرا صادر می شود

زندگانی مجلس عالی خداوندی (صاحبی اجلی کبیری ۱۰) در وفود امـداد کامرانی و حصول اغراض و امانّی چندان باد که دل بندگان مخلص خواهد ورسوم عدل و فنون (۱۱) فضل خداوندی اقتضا کند (۱۲) .

همیشه از (فلك بخت ۱۳) کامرانی باد ❀ هزار سالت در ملك شادمانی (۱٤) باد

چنین نفاذ (۱٥) و چنین امر جاودانی (۱٦) به

نفـاذ امر (۱۷) و بقـای تـو جـاودانی بـاد

بنده و خدمتگار (۱۸) ـ که در خدمت حضرت عالی صاحبی (۱۹) **اعلاه الله** (۲۰) هر چه تمامتر اخلاصی دارد و خویشتن را درآن دولت که پاینده باد و فزاینده هر کدام زیادت اختصاصی داند ـ پیوسته دعای دولت می گوید ، واستسعاد بسعادت (۲۱)

---

(۱) غم و بوی . (۲) برسد . (۳) تأثیر . (٤) ش ، باران رسیده و رهمة بکسر اول باران سبك و دائم است . (٥) سا . (٦) مراقبت . (۷) ضا ، مصراع . (۸) از زمرهٔ . (۹) در نسخهٔ پاریس عنوان رساله اینست : رسالة اخری . (۱۰) سا . (۱۱) و صنوف . (۱۲) فرماید ، شعر . (۱۳) فلکت بخت و . (۱٤) زندگانی . (۱٥) بقاء . (۱٦) و جاودانی . (۱۷) و امر . (۱۸) ضا ، مخلص . (۱۹) سا . (۲۰) ضا ، تعالی . (۲۱) سعادت .

دست بوس مبارك می جوید ، مستجاب و میسر (۱) .

و اگر (۲) در اظهار شعار بندگی که (۳) بارسال خدمات و رفع ملتمسات قصوری باشدکه صورت تقصیر دارد موجب اجلال جناب عالی خداوندیست نه (اخلاص مراسم بندگی ، که چند ٤) کرّت برین ابرام اقدام نموده است و در معرض (این حساب ٥) بوده ، واز آن حضرت بکرامت جوابی و تشریف خطابی اختصاص نیافته است ، وسعادت قبولی که منتظر بوده است ندیده است (٦)، بدین سبب خویشتن را در صف مردان (۷) می پندارد ، ودر (صفت محرومان ۸) صورت می کند ، امّا چون شمول انعام وکرم عام خداوندی که بااهل علم زیادت اختصاصی دارد می داند (۹) **العود احمد** برمی خواند ، وروزگار همایون خداوند را (۱۰) که همیشه مبارك و میمون باد دیگر بار بلفظ ناخوش و خط مشوّش خویش (۱۱) زحمت می آرد ، **والمشرب العذب كثير الزحام** ، سزد از عواطف کرم و لطایف شیم مجلس عالی خداوندی (۱۲) **لازال عاليا** که بنده وخدمتگار را ازجملهٔ دعا گویان مخلص داند ، و از نظر قبول خویش که غایت اقبال او (۱۳) باشد محروم نگرداند ،

بپذیر مرا که خسروان را ❀ بسیار شکار لاغر آمد (۱٤)

بنده وخدمتگار در (۱٥) **آناء الليل و اطراف النهار** درمقام دعا وثنا ایستاده خواهد بود ، وگوش (۱٦) نهاده و چشم گشاده خواهد داشت ، تا نداء اجابت این (۱۷) التماس که (۱۸) شنود ، و اثر قبولی (۱۹) که چشم می دارد که (۲۰) بیند ، وتوقیع (۲۱) مبارك که غایت توقّع اوست (که بوسد ۲۲) ، وبالتمام خدمت مشرّف و مأمور گردد ، تا نهایت مجهود و مقصود (۲۳) بجای آرد (۲٤) .

---

(۱) ضا ، باد . (۲) آگر . (۳) سا . (٤) اخلال بمراسم بندگی چه چندین . (٥) جسارت .
(٦) ظ ، ندیده . (۷) مبرزان (ظ ، مردودان) . (۸) صورت محرمان (۹) ضا ، کی .
(۱۰) خداوندی را . (۱۱) خود . (۱۲) سا . (۱۳) سا . (۱٤) افتد .
(۱٥) سا . (۱٦) ضا ، و هوش . (۱۷) سا . (۱۸) اسی . (۱۹) قبول .
(۲۰) کی . (۲۱) وقع . (۲۲) چگونه پوشد (ظ ، کی بوسد) . (۲۳) و مقصود .
(۲٤) ضا ، والسلام .

(۱) این خدمت هم سوی وزیری از وزراء روزگار صادر شد در افتتاح مکاتبت

زندگانی مجلس عالی (۲) در دولتی فراخور آن (همت و نعمت ۳) لایق آن انعام و منصبی ملایم آن افضال بی نهایت باد ، و تأیید آسمانی در تحصیل اغراض و امانّی برسرمزید عنایت ، وبخت (٤) واقبال تاابد باقی ، وایزد تعالی حارس وواقی ، **بمحمد (٥) و آله .**

ذکر مناقب مجلس عالی در اقطار عالم از آن سایر تر است و آثار مواهب خداوندی درآفاق جهان از آن ظاهر تر که مستمعان را (٦) بواسطهٔ جز (۷) مشتاق آن خدمت ونیازمندان (۸) آن حضرت نگرداند ، **والاذن تعشق قبل العین احیاناً** ، فکیف (کسی که از آن ۹) مشرب عذب تعطش دیرینه نشانده باشد ، واز آن طلعت مبارك نصیب استراحت گرفته ، و خلعت آن کرامت پوشیده ، و راحت آن خدمت یافته ، چنانکه خدمتگار هوادار وبندهٔ دوست دار است ، لاجرم دلی دارد برهوا (۱۰) و ولاء آن حضرت مفتون و زبانی بثنا و دعاء آن دولت مقرون (۱۱) ،

افادتکم النعماء منی ثلثة ❊ یدی ولسانی والضمیر المحجبا

ایزد تعالی آن (۱۲) مجلس عالی را که بقیت کرام عالم است تاقیام ساعت باقی داراد ، وارباب هنر را که استظهار (۱۳) **بعد فضل الله** (١٤) باو دارند وبس (١٥) بامتداد مدّت و بقای دولت او ممتع گرداناد ، و صروف زمانه از آن ذات بزرگوار که زبدهٔ ابناء روزگار (١٦) و خلاصهٔ خلق آفریدگار است (۱۷) مصروف باد ، و عین الکمال از آن (ذات بی همال عین کمال ۱۸) است مکفوف (۱۹)

---

(۱) در نسخهٔ پاریس عنوان این رساله چنین است : رسالة اخری . (۲) ضا ، خداوندی .
(۳) نهمت و نعمتی . (٤) ضا ، و تخت . (٥) بحق محمد . (٦) مستعدان را . (۷) خبر .
(۸) ظ ، و نیازمند . (۹) که کسی که . (۱۰) بهوا . (۱۱) ضا ، شعر . (۱۲) سا .
(۱۳) باستظهار . (١٤) ضا ، تعالی . (١٥) و بس . (١٦) روزگار است .
(۱۷) آفریدگار . (۱۸) شخص بی همال که عین الکمال است . (۱۹) ضا ، شعر .

فهي لبد اولى وعز (١) تحوطه ※ (وثانية يكفي ونعمى به ٢) تنيلها
(ودم للمعالي ٣) فهي عندك يبتغي (٤)
ومشتبه الا عليك سبيلهـــا

خدمتگار برموجب اعتقاد بهر وقت که معروفان بدان حضرت شتافته اند و خدمت درگاه خداوندی که ورای آن سعادتی نتواند بود دریافته خواسته است تا اگر با (٥) موانع روزگار که یکی را سر اندر دم دیگر است پای در کوی طلب آن سعادت نمی توان (٦) نهاد و دست در فتراك خدمت آن جناب نمی توان زد باری سطری چند درشرح اخلاص خویش تحریر کند، وشطری از آنچه شرط (٧) خدمتکاری باشد بجای آرد، امّا خاطر مبارك را از ابرام صیانت کردن و بخدمت (٨) قناعت نمودن اولی می دانسته است،

وفي اجتناب (٩) المرء تثقيله ※ ضرب من الخدمة محمود

بازین همه چون مدّت حرمان امتداد گرفت و عرصهٔ اشتیاق دراز و پهن گشت و مخلص (١٠) از حبایل علایق و تفصی (١١) از مضایق عوایق متعذّر بود و کرم عمیم خداوندی رخصت انبساط (١٢) می داد آخرالأمر دواعی طبیعت را اجابت کرد، (و بارسال این خدمت دلیری ١٣) نمود، و عزیمتی که مدّتها دل در آن اندیشه ووقت درآن اقتضا بود ازقول بفعل آورد، اگر زکات ایّام دولت را که بخلود معقود باد ساعتی بمطالعهٔ آن صرف فرماید و باصدار جواب ــ که ابواب سرور بر دل خدم (١٤) بگشاید و دست روزگار (از تعرّض ایشان فرو بندد ١٥) ــ مثال دهد، صحایف مناقب (بدان مکرمت ١٦) مختوم گردد (١٧)، و صفایح مدایح بدان

---

(١) وعن. (٢) وباينه تكفي ونعمتي (ظ، وثانية تكفي ونعمى). (٣) ودام المعالي.
(٤) تبتغي. (٥) از. (٦) نمی تواند. (٧) فرطا. (٨) ضاء ودعا. (٩) حيوة.
(١٠) وتنلص. (١١) ومقتضى. (١٢) انبساطی. (١٣) وبارسال این خدمتگاری اقدام. (١٤) خدمتگار. (١٥) تعرض ایشان بندد. (١٦) بدان آن. (١٧) ضاء مکرمت.

موهبت مرقوم شود، ودرسر (١) چهار سوی عنایعنی صحن سینهٔ چاکر شوارد راحات رمیده را ایناسی دهد، وموارد لذات شوریده را (٢) بقرار صفا باز برد، توقّع است که این التماس بوسیلت کرم خداوندی که شفیع مشفع است مشمول کرامت (٣) اجابت گردد، و خدمتگار بدین (٤) تجاسر و بی خردگی (٥) معذور باشد، و بخدمتی که اهلیت آن دارد مأمور گردد، (تا اعتضادی که باآن شفقت و استنادی که برآن ٦) عاطفت همواره داشته است تزاید گیرد، والسلام.

(٧) این رسالت بخداوند قوام الدین یدیم الله نعمائه می نویسد

زندگانی مجلس رفیع (٨) در دولتی که دست زوال (در دامن ٩) کمال آن نتواند رسید وپای اندیشه گرد حقیقت آن برنتواند آمد نامحصور باد، ودست نوایب از ساحت کریم مقصور.

من کهتر بااین (تن و توان ١٠) و قدرت و امکان که دارم دست بشرح آرزومندی نمی یارم برد، کانرا نه بپای چون (١١) منی بافته اند (١٢)، در جمله با دستکاری رنج جدایی (١٣) اگر دستگیری فضل خدایی (١٤) که دست آویز درماندگانست نباشد (١٥)، از پای در آمدیم و از دست شدیم، پیوسته دست (١٦) تضرّع و ابتهال بحضرت ذوالجلال برداشته ام، و چشم انتظار بر ره گذر (١٧) **لاتیاسوا من روح الله** نهاده، که مگر موسم سعادت دررسد، ونفحات صفحات (١٨) راحات بوزد (١٩)، و وصول را بدان خدمت سببی (در خیر ٢٠) ساخته شود، و دل از غصهٔ روزگار ناسازگار پرداخته گردد، **والله لطیف بعباده.**

---

(١) سا. (٢) شوریده. (٣) کرامات. (٤) بدان. (٥) و بی خرد (ظ، و بی خردی). (٦) باعتضادی که بدان شفقت و استنادی که بدان. (٧) عنوان رساله در نسخهٔ پاریس چنین است: رساله ایضا. (٨) عالی صاحبی معظمی. (٩) بدامن. (١٠) توان. (١١) همچو. (١٢) بافته نرند (ظ، یافته اند). (١٣) خدای تعالی. (١٤) فضل تعالی. (١٥) سا. (١٦) سا. (١٧) ره گذاری. (١٨) سا. (١٩) بورود. (٢٠) درجه.

خدمتگار (١) بحکم فرمان اعلی **اعلاه الله** (٢) درین حضرت جلت که مدار عدل و کرم و مرکز (٣) سلاطین عالم است مقام ساخته است و بتقریب و ترحیب مجلس (اعلی خداوند عالم سلطان اعظم **اعلی الله شانه و خلد سلطانه** ٤) مخصوص شده و مجال مقال وفرصت تقریر احوال یافته خدای علیم است که (درپیش تخت بکرّات ومرّات ٥) شرح اخلاص آن مجلس جاوید (٦) زیاد دربندگی وخدمتگاری این دولت **ثبتها الله** بواجبی داده است ، و دواعی حسن التفات بجانب آن خداوند درخاطر مبارك خدایگانی پدید آورده ، وآن (٧) اعتقاد درضمیر پاك راسخ ومتمکن شده ، و اظهار آثار آن (٨) لازم و متعین گشته ، و بحمدالله (٩) در هر دعوی که این داعی کرده است از آن شیوه مسلم (١٠) و مصدّق شده است ، (و مصداق بزرگواری ١١) مجلس خداوندی مبرهن و محقق گشته ، و تا این غایت بر قضیت اعتقاد خویش و اعتمادی که بر آن مکارم داشته است خواسته است که بافراد خدمات (١٢) وایراد کلمات زحمت دهد ، وخویشتن را (١٣) در مقام خدمتگاری و موقف هواداری قدیم عرضه دارد ، وعهد خدمتی (١٤) باآن مکارم (١٥) اخلاق وحسن اشفاق تازه می کند (١٦) ، امّا (می ترسید که از ١٧) کلمات نامهذّب نامرتّب (١٨) موجب سآمت شود ، وخدمتگار (١٩) بدان خدمت ناپسندیده مستحق غرامت گردد ، اکنون (٢٠) مدّت تجنب (٢١) امتداد گرفت و اجلال و توقیر بحد اخلال (٢٢) وتقصیر رسید ووقت انقراض عهد انقباض (درآمد اواعیج ٢٣) آرزومندی وتنایج (٢٤)

---

(١) ضا ، تا . (٢) ضا ، تعالی . (٣) ومزار . (٤) عالی اعلی الله شانه . (٥) بکرات ومرات در پیش تخت . (٦) خ ، که جاوید . (٧) واین . (٨) سا . (٩) ضا ، تعالی . (١٠) مستعلم . (١١) و بمصداقی بزرگوار . (١٢) سا . (١٣) وخویشتن . (١٤) ضا ، که . (١٥) سا . (١٦) شد . (١٧) می ترسد که این . (١٨) و نامرتب . (١٩) و خدمتگاران . (٢٠) چون اکنون (خ ، اکنون چون) . (٢١) بحث . (٢٢) ابلا . (٢٣) آمد ، و اواعج (ش ، جمع لاعج یعنی عشق باحرارت) . (٢٤) و تنازع (خ ، و تباریح) .

اشتیاق بیکبار غلبه (کردند و در عشق ۱) آن خدمت سلاسل دل نیازمند (۲) در جنبانید ومالك ناصیهٔ اختیار ومحرّك داعیهٔ طبیعت شد وعنان اقتدار (۳) ازدست در ربود وقدم (٤) بربساط انبساط نهاد. وبارسال این خدمت هر چند مایهٔ (٥) زحمت است رخصت داد، رأی رفیع (**زید رفعة** ٦) در قبول اعذار هوادارن و تجاوز از جرایم خدمتگاران و پوشانیدن ذیل اغماض برهفوات (۷) مخلصان موفّق باد.

کیفیت انتظام احوال حضرت و اتساق اعمال (۸) ذولت چون از مثال اعلی خدایگانی **لازال نافذا** و از زبان (۹) جماعتی که روی بخدمت (۱۰) دارند **یالیتنی کنت معهم** (۱۱) معلوم خواهد شد (۱۲)، صیانت خاطر بزرگوار (۱۳) که (بتدبیر مصالح مملکت وتقریر قواعد دولت مشغول باشد ١٤) اززحمت (۱٥) تکریر تحریر بخدمت (۱٦) شایسته برخداوند می شمرم، و متوقّعم که برقضیت کرم چون عرض خدم آغاز نهد خدمتگار را مخلص و موالی بل که ازجملهٔ موالی شناسد، وتشریف مخاطبات متوالی فرماید، وبخدمتی (۱۷) اگر اهل بیند فرمان‌دهد، تا (خدمتگار در اتمام آن ۱۸) صد منت برخویشتن (نهد **ان شاء الله وحده** ۱۹).

(۲۰) این رسالت بیکی از وزرا نبشته می آید بتهنیت جلوس در مسند وزارت

بشری لقد ادرکت ایامنا الأربا ✲ ورف نبت الامانی ناضراً و ربا
اذ وافت الدولة الغراء صاحبها ✲ واحمر خدالمعالی بعد ما شحبا
عشنا (۲۱) الی ان راینا ماتؤمله
(قدماً و فی المثل ۲۲) المضروب عش رجباً

(۱) کرد و در عشق بازی. (۲) نیازمندی. (۳) اقطار. (٤) ظ، قدم. (٥) سا.
(٦) زیدت رفعته. (۷) ضا، زحمت. (۸) اعمار. (۹) زفان. (۱۰) بحضرت.
(۱۱) ضا، فافوز فوزا عظیما. (۱۲) شدن. (۱۳) ظ، بزرگوار را. (١٤) سا.
(۱٥) ضا، تقریر و. (۱٦) بخدمتی. (۱۷) ضا، که. (۱۸) خدمتگاران.
(۱۹) نهند. (۲۰) عنوان رساله درنسخهٔ پاریس چنین است: رسالة استیفاء الوزراء، شعر.
(۲۱) وعشنا. (۲۲) قد قوما وفی مثل.

دوش با روزگار می گفتم ✻ چند بدسیرتی و بدگهری

با هر آنکس که نیك نیك شوی ✻ چون نکوتر نگه کنم بتری

نیم نانی ببخردان ندهی ✻ آب(١)روی هنروران ببری (٢)

فضلا را که بر فلك سپرند ✻ چون زمین زیر پای (٣) می سپری

غم آنها که از تو هر ساعت ✻ غصها می خورند می (٤) نخوری

روزگارم جواب داد که تو ✻ مگر از کار و حال بی خبری

از برای مرا توانی کرد ✻ کز سر این سخن فرا گذری

شرح بیداد ظلم (٥) من ندهی ✻ پردهٔ راز جرم من ندری

صاحب مملکت نصیر دین (٦) ✻ وآنکهی سیرتی (٧) نه داد گری

آن نیکو (٨) خلق خوب خلق که کرد ✻ باری از جملهٔ بد یش بری

آن رسیده برتبت ملکی ✻ در گذشته ز حالت بشری

آن وزیری که می رسد اورا ✻ بر سران زمانه تاجوری

یافت برسروران سری وسزاست (٩) ✻ کوست مطلق سری واین (١٠) سری

(رتبت خاك پای او چو بدید ✻ در گذشت آسمان زباد سری ١١)

هست ازغیب این جلالت وقدر (١٢) ✻ حضرتش را هنوز مستحضری

کوکب قدر (١٣) او درفشان باد ✻ تا فروزد (١٤) کواکب سحری

زندگانی (١٥) مجلس عالی خداوندی در رفعتی که نسبت (١٦) قدر آن رتبت تدویر (١٧) تزویر نماید و ذکر حامل (١٨) خامل گردد و مراقد فراقد (١٩)

---

(١) و آب. (٢) چه بری. (٣) بی چاه. (٤) بچون. (٥) و ظلم. (٦) ظ، الدین. (٧) صورت (ظ، سیرتم). (٨) نکو. (٩) و سزد. (١٠) ذاین. (١١) سا. (١٢) ظ، قدر. (١٣) بخت. (١٤) درفشد. (١٥) رسالهٔ اخری، زندگانی؛ (١٦) بنسبت. (١٧) ش، باصطلاح علمای هیئت قدیم فلکی است از افلاك منسوب بخمسهٔ متحیره که جرم کوکب در ثخن آن مرکوز است. (١٨) نام فلکی است از افلاك منسوب ببعض سیارات وآنرا نسبت بشمس خارج مرکز نامند. (١٩) ش، جمع فرقد نام ستاره ایست و فرقدان معروف است.

بست (۱) نهاد شود و حشمتی که خرشید (۲) بدم دوی (۳) آن خرسند (٤) باشد و ایاّم فضل و قدرت از آن ایام (٥) کند ، دراز (٦) باد ، ذیل اقبال بدامن قیامت معقود و نیل آمال را هر (۷) موجبی که باید موجود ،

(روزجش ۸) خجسته باد و خزانش بهار باد

شادیش بی قیاس و طرب بی شمار باد

بندهٔ مخلص اگر چه درین مدّت بسبب غلبهٔ حرص ازبلاء حرمان امان نیافته است و ازدست وقایع روزگار وموانع زمانهٔ غدّار بدریافت دستبوس مبارك نپرداخته است پیوسته (از دوری ۹) عشق آن خدمت میتاخته است (۱۰) ، وپنهان ازبخت خویش استسعاد آن سعادت را می ساخته ،

و ان الكثيب (۱۱) الفرد من جانب الحمى

(الــى و ان لــم آتــه لحبيب ۱۲)

و بتقبیل بساط عالی و انتظام (۱۳) در سلك موالی که مقصد اصلی و مقصود کلی اوست چندان (١٤) نیازمندی داشته است و دارد که اگر پرده در آن باب از روی کار بردارد (۱٥) واطناب سراپرده اطناب بکشد ازمواظبت دعاء دولت ومراقبت حدّ ادب در (١٦) خدمت باز ماند ، وتا بشارت شنیده است که کردگار نمونهٔ ازآنچه غایت همت بندگان و کمال استحقاق مجلس عالی خـداوندی بود عطا داده است و روزگار از گذشته ها در موقف اعتذار و مقام استغفار ایستاده (۱۷)

ارضى الزمان نقوساً ظالماً (۱۸) سخطت ❁ واعتب الدهر قوماً ظالماً (۱۹) عتبوا

---

(۱) ش ، بضم اول ساعاتی است که منجمین بحساب و ترتیب خاص بهر یك از سیارات نسبت دهند و آن ساعات را بست آن سیاره نامند مقدار بست هر کوکب دوازده ساعت و بعقیدهٔ منجمین نحس است . (۲) خورشید . (۳) روی . (٤) خورسند . (٥) ظ ، اوام (بمعنی قرض) . (٦) زیادت . (۷) ساء . (۸) روزش . (۹) از دورنرد . (۱۰) میباخته است . (۱۱) کثیب . (۱۲) الیه وان لم احمه لجیبی . (۱۳) و انتظامی . (١٤) دندان . (۱٥) برگیرد . (١٦) آن . (۱۷) استاده ، شعر . (۱۸-۱۹) ظالما .

و منصب معالی بذات عالی که مجمع کرم و منبع حکم است (متزّین شده است ۱) و اقبال خداوندی که سبب آرایش جهان و آسایش جهانیان باشد انجاح حاجات (خلایق را معین ۲) گشته

اتته (۳) الوزارة منقادة ❁ الیه تجرر (٤) اذیالها
ولم تکن (٥) تصلح الا له ❁ ولم یك یصلح الا لها
ولو رامها احد غیره ❁ ازلزلت الارض زلزالها

بنده در اجابت دعوت وتاثیر همت خویش اعتقاد کرده است ، و روی بشکر فضل ربّانی که مستدعی مزید آن (٦) کامرانی باشد آورده ، و اگر چه (۷) این شادی که بردوام باد خاص و عام را عام بوده است بنده بزیادت (۸) اخلاصی که دارد (۹) خود را زیادت اختصاص (۱۰) دانسته است ، و تیسیر (۱۱) این شادمانی و اعتداد برخویشتن اعتداد کرده است (۱۲) ،

ورد البشیر بما اقر (۱۳) الاعینا
وشفی (۱٤) النفوس فنلن (۱٥) غایات المنی
و تقاسم الناس المسرة فیهم
قسماً فکان (۱٦) اجلهم حظاً انا (۱۷)

وقوی امل بل که راسخ اعتقاد بوده است که (این غیضی است ۱۸) ازفیض فضل حق تعالی که درحق مجلس عالی خواهد فرمود ، ومقدمه ایست ازقضایای (۱۹) آسمانی که موجب صد هزار (۲۰) کامرانی خواهد بود (۲۱) . عشق تو پروبال کند باش هنوز (۲۲) ،

هذی القناة التی شاهدت رفعتها ❁ تعلو (فتنبت انبوباً فانبوباً ۲۳)

---

(۱) مزین . (۲) جهانیان را متعین . (۳) شعر ، ابیت . (٤) تجررن . (٥) ولم تك . (٦) این . (۷) اگر چه . (۸) زیادت . (۹) سا . (۱۰) اختصاصی . (۱۱) و بیشتر . (۱۲) ضا ، شعر . (۱۳) یقر . (۱٤) و شفی . (۱٥) فنیل . (۱٦) وکان . (۱۷) انی . (۱۸) آن غضبی است . (۱۹) قضاء . (۲۰) ضا ، تتایج . (۲۱) ضا ، شعر . (۲۲) ضا ، شعر . (۲۳) وتنبت هوانا فان هوانا .

خصوصا داعی استحقاق استغراق جمله دولتها را ایستاده است و اجابت دعاء (۱) مخلصان را گوش گشاده (۲) ،

وما رقیت (۳) الی حال یسر (٤) بها ❊ الا وانت بحـــال فوقهـــا قمن

غرض ازاصدار این خدمت وانذار بدین زحمت ـ که چون جفاء زمانه دراز گشت و چون جور روزگار از حد گذشته است (۵) و قبول معذرت و فیض مغفرت را جز فضل عمیم وطبع کریم خداوندی (متمسکی نماند ـ آنست ٦) که چون بندهٔ مخلص در آن دولت که پاینده و فزاینده باد **ویرحم الله عبداً قال امینا** از جملهٔ عالیان وزمرهٔ (۷) موالیان است بعواطف بنده نوازی ولطایف خادم پروری خداوندی **اعزالله انصاره وضاعف اقتداره** متوقع است که او را بلطف (اکرام وانعام ۸) عام یعنی قبول خدمت خویش که (قضا رای همت ۹) اوست مخصوص فرماید ، و از (۱۰) تقریب وترجیبی که بندگان خاص بدان اختصاص دارند کرامت نصیبی ارزانی دارد ، (چه اگر ۱۱) امثال او درمعرض هیچ خدمت نیاید (۱۲) آخر دعاء دولت را بشاید (۱۳) ،

گر دستهٔ گل نیاید از ما ❊ هم هیمهٔ دیك را بشاییم

ایزد تعالی (آن دولت را که مجتمع ۱٤) صلاح دو جهانی است هر روز فزاینده‌تر داراد (۱۵) ، و آن آفتاب بزرگواری را بر فلك کامگاری (۱٦) هر ساعت تابنده تر ،

ولا زال مثل الشمس فی فلك العلی ❊ ینور نـــا مـــا نو ر القمـــر ا ن

ولا زال مثل الرخ (۱۷) حول بساطه ❊ فان الهوی و الشوق قد قمرانی

چون دعاء دولت گفتن ازراه (۱۸) صورت تن (۱۹) جز بمعاینه (۲۰) صورت

---

(۱) دعوت . (۲) ضا ، شعر . (۳) ترقیت . (٤) تسر . (۵) شد (ظ ، گذشت) .
(٦) نیست و جز آن متمسکی نمانده است . (۷) و بصره . (۸) انعام و اکرام .
(۹) قصارای نهمت . (۱۰) و آن . (۱۱) که اگر چه . (۱۲) نباشند (ظ ، نیایند) .
(۱۳) بشایند ، شعر . (۱٤) این دولت و کامرانی را که مستجمع . (۱۵) دارد .
(۱٦) کامرانی . (۱۷) البرج . (۱۸) کز راه . (۱۹) بس . (۲۰) معاینه .

نمی بندد باری (۱) از راه اخلاص دل بعضی بمخاطبه (اولی باشد ۲)

این منصب وزارت شاهت خجسته باد
(ازدست رای تو همه خصمت شکسته باد ۳)

(هر بند حاجتی ٤) که گشاده کند فلك
در اقتضای رای رفیع تو بسته باد

صد دسته باد از گل اقبال در کفت
بر فرق دشمنانت تیغ دو (٥) دسته باد

آنکس که خواست (٦) در دل او دوستی تو
دایم بکام (دل خوش ۷) و خرّم نشسته باد

وانکس که دل (۸) ندارد درخدمتت (چو تیر ۹)
از زخم تیر حادثه پیوسته خسته باد

چاکر که بیخ (۱۰) مهر تو رسته است دردلش
از دوری جناب رفیع تو رسته باد

(۱۱) این رسالت بمخدوم عماد الدولة و الدین والی نسا نبشته می آید جواباً عن خطابه

بزرگوارا شاها خدای میداند
که چیست در دل چاکر زعشق (۱۲) حضرت تو

ز خدمت چو تو شاهی چگونه سیر شود
هرآنکه یافت چون (۱۳) من بنده دون (۱٤) خدمت تو

ندیم مطوّق دانی و هست گردن من
چنانکه بود مطوّق بطوق (۱٥) نعمت تو

---

(۱) پای . (۲) اولیتر باشد ، قطعه . (۳) خصم از درست رای تو دل شکسته باد . (٤) جزبند حاجتت . (٥) تو . (٦) ظ ، خاست . (۷) خوش دل . (۸) ظ ، تن . (۹) چنین . (۱۰) رنج . (۱۱) درنسخهٔ پاریس عنوان رساله محذوف وبجای آن کلمهٔ آخر نوشته شده است . (۱۲) شوق . (۱۳) چو . (۱٤) ذوق! (۱٥) زطوق .

مرا (۱) تنیست بجان تحت منت تو وکیست

که منتی ننهد (۲) امروز فوق منت تو .

زحشمت تو رسیدم (بنان و نام ۳) و مباد

گسسته از مدد بنده جود (٤) حشمت تو

زندگانی خداوند (٥) ولی النعم چنانکه هست تاابد بزینت کامرانی حالی باد ، و از شوایب نوایب زمانه (٦) خالی ، و امداد تایید آسمانی بدان جناب معالی (۷) متوالی ، و بخت و دولت برعتبهٔ همایون اخدم (۸) وموالی .

نیازی که بنده را بیوسیدن (۹) دست مبارك هست ورازی که از (۱۰) تیسیر آن مراد باخدای دارد خدای (۱۱) داند، ور (۱۲) خلق نداند تو (۱۳) شاهی دانی، و علی الحقیقه حقوق نعم خداوندی که زبان (۱٤) حال بذکر آن ناطق است و زبان (۱٥) مقال بشکر آن منطلق برتحقیق این معانی شاهد (۱٦) عدل وبینتی ظاهر و دلیلی واضح و برهانی روشن و مصداقی دلپذیر است، چه اگر بسهو و غفلت **نعوذ بالله** تقصیری افتد (۱۷) در اقامت مراسم سپاسداری و ادامت وظایف حق گذاری اتفاق افتد (و طول العهد که فریاد ازو خواهد بود ۱۸) تا حجاب نسیان پیش خاطر ندارد، و دواعی آن (۱۹) حقوق در حرکت آید و گریبان دل محکم بگیرد (۲۰) وچنك دردامن خرد سخت کند که هان (تغافل وتکاسل ۲۱) چیست، (واهمال وامهال ۲۲) ازکجاست ، بدخدمتی اساس نهادی تو ناخلف ، همین (۲۳) نطاق نطق بگشای و میان بشکر بربند (۲٤) ، **واما بنعمة ربك فحدث** ،

---

(۱) نسخهٔ پاریس این بیت را ندارد . (۲) ظ ، نهد . (۳) بنام و نان . (٤) جوق . (٥) خداوندی . (٦) زمانی . (۷) عالی . (۸) از جملهٔ خدم . (۹) بوسیلت . (۱۰) در . (۱۱) ضا ، تعالی . (۱۲) که . (۱۳) که تو (ظ ، تو که) . (۱٤) زفان (ظ ، بیان) . (۱٥) وزفان . (۱٦) شاهدی . (۱۷) سا . (۱۸) ظ ، طول العهد فرا یاد او خواهد نبود . (۱۹) سا . (۲۰) گیرد . (۲۱) تکاسل وتغافل . (۲۲) و امهال واهمال . (۲۳) ظ ، همین . (۲٤) دربند .

ولو کان ۱ لی فی کل منبت ۱) شعرة ❀ **(لسان یبث الشکر منك لقصرا ۲)**

ایزد تعالی بنده را که قضای (۳) سینه بنور اخلاص آراسته دارد قضای بعضی زآن حقوق کرامت کناد، وخداوندرا جاوید باد (٤)، **وهذا دعاء لوسلت (٥) کفیته**، مثال (٦) خداوندی ـ که نقش بند خرد بدست لطف و صورت (۷) دلگشای آن بسته باد (۸) و تقبیل مساطر آن مرهم دل خسته (۹) ـ دیروز ببندهٔ مخلص رسید، و بنده بدان کرامات موفور مکرّم ومشرف شد، واسماع بدان لئالی منثور مقرّط ومشنف گشت، وبعد ازتقدیم ابواب تعظیم ازمیان جان ببشارتی (۱۰) تمام (گفتم که این ۱۱) نخست خداوندی تو نیست

ای **انوریت** بنده و چون **انوری** هزار

و اتفاق را طرف النهار خداوند عالم باجمع (۱۲) بندگان بنشاط شکار آهو (بره نشسته ۱۳) بود، و خداوند عالم بواسطهٔ مثال بی مثال خویش بعزم شکار دل بندگان برخاسته، چون هر دو را نجاح غرض حاصل (آمد و موکب ١٤) همایون خدایگانی بعد ازنماز شام نزول فرمود، وبنده (۱٥) بشرف حضور مجلس اعلی (١٦) **اعلاه الله** برعادت اختصاص یافت، از رسیدن **امیر جمال الدین دام تاییده** و کیفیت (احوال و حقیقت پیغام ۱۷) پرسید، و بنده چنانکه وقت دست داد و اخلاص تلقین کرد آن (۱۸) فصول را بعبارتی که (۱۹) لایقتر بود و باخاطر اشرف (۲۰) موافقتر نمود عرضه داشت، و برلفظ گوهر (۲۱) بار کلماتی که بدان مستظهر باید بود و از آن حسابها شاید گرفت رفت، و راستی شفقت و حفاوت این پادشاه **خلدالله سلطانه** برآن خداوند (۲۲) زندگانیش باد نه از راه خدمتی است که تقدیم

---

(۱) فی کل المنابت. (۲) یبث الشکر منك الشکر تقصیرا. (۳) ظ، فضای. (٤) ضا، که در بنده پروری ید صناع است الهام احسان و اصطناع زیادت داراد. (٥) شکرت. (ظ، سألت). (٦) ضا، عالی. (۷) صورت. (۸) بود. (۹) ظ، خسته بود. (۱۰) بنیسازی. (۱۱) گفتم، شعر، گفتم. (۱۲) جمعی. (۱۳) بره نشسته. (١٤) موکب. (۱٥) بنده. (١٦) عالی. (۱۷) احوال و حقیقت احوال. (۱۸) سا. (۱۹) ضا، بحال. (۲۰) شریف. (۲۱) گهر بار. (۲۲) ضا، که.

می افتد واثر اخلاصی که ظاهر می گردد، بل که چون دیگر (۱) کارهای خداوندگاری خدایی (۲) و چیزی آسمانی است، ایزد تعالی در زیادت داراد (۳)، تا کور شود هرانکه نتواند دید.

شك نیست که (٤) تااین غایت نه چنانکه ازرای رزین خداوندی سزد درمناهج اخلاص سپردن و مهمات دولت راست کردن (تخلفی و توقّفی ٥) رفت، درثانی الحال همت مبارك برتلافی آن باید (گماشت، و کار باتقان (ظ، باتفاق) دولت باز نشاید گذاشت ٦)، و رسوم تقدیم را (۷) در تحرّی رضای خدایگانی مراعی باید بود، و بزرگی را که رای عالی را (۸) بیند (با خدمات قراری ۹) روزی پیشتر روان (۱۰) باید کرد، تازبانی که در (رفیعت حاسدان گشاده شده است ۱۱) بریده گردد، و زبانی (۱۲) که نه باختیار در ولایت می افتد **ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها** (۱۳) زود تر زایل شود، و داعیهٔ انتظار عنان گیر مواکب عالیه نیاید.

بنده پای از حدّ ادب بیرون نهاد، و عنان تمالك ازدست داد، و باستظهار آن تطوّل تطویل ازاندازه درگذرانید، امیدوار است که اگر چه تصدیع (١٤) دراز گشت زبان (١٥) ملامت درحق او دراز نگردد، وبرقرار قدیم کرم خداوندی (ساتر سایر ١٦) عیوب او آید، تا ثناء خداوند (برزبانها ۱۷) سایر تر وآثار عبودّیت او ظاهر تر (شود، والسلام ۱۸).

---

(۱) دگر. (۲) خدای تعالی. (۳) ضا، شعر. (٤) ضا، بسوانح اقدار وسوابغ اعذار. (٥) توقفی و تخلفی. (٦) گذاشت. (۷) قدیم را. (۸) عالی. (۹) بخدمات. (۱۰) روانه. (۱۱) وقیعت حاسدان را گشاده باشد. (۱۲) وزفانی. (۱۳) ضا، و جعلوا اعزة اهلها اذلة. (١٤) تطویل. (١٥) زفان. (١٦) سایر ساتر. (۱۷) تعالی در زفانها. (۱۸) گردد.

فصل فی آخر هذا الکتاب

فلان بزرگی (۱) کرده بود ، وغیبتی نتوانم گفت طیبتی فرموده ، از آن طینت (۲) پاك سخن طیبت (۳) پاك غریب نباشد ، از کوزه (همان برون تلاود ٤) که دروست ، با این (٥) همه باثنیهٔ فایحه که رایحهٔ اخلاص درارجاء آن (٦) منتشر باشد مذکور است ، و آرزومندی بجمال مبارك او نامحصور ، بهر مزاح (۷) که فرماید وبهر مزاح که گردد دل (۸) برجادهٔ (هوا وولا ۹) ثابت قدم باشد ، وجان در خدمتگاری و دوست داری راسخ اعتقاد ،

و اعلم ان الجور من (۱۰) مذاقه ❁ ولکنه منها وفی حبها حلو (۱۱)

(۱۲) رسالهٔ دیگر بخداوند ولی النعم صدر صدور الشرق و الغرب نبشته می آید در شکر شفقتی که ارزانی داشته بود

بهاء دولت و دین ملك شاه (۱۳) دین پرور

ز یك نتیجهٔ رای تو صد بها دارد

(بها و قدر ۱٤) تو هر دم زیادتست آری

چو درّ نفیس بود لاجرم بها دارد

زندگانی (۱٥) مجلس عالی خداوندی (۱٦) در اقتناء اسباب (شادمانی و اغتنا ۱۷) باکتساب خوب نامی وتیسیر مقاصد دولت بتمامی سالیان نامتناهی باد (۱۸) ، سلك معالی بوفود دولت عالی منظوم ، و صحیفهٔ کامرانی بارتسام (۱۹) فضل یزدانی مرقوم ، و اوج حشمت مرتفع ، و فوج نعمت مجتمع ، و روزگار (۲۰) همایون ، و بنشاط (۲۱) و خرّمی مقرون (۲۲) ،

---

(۱) ضا ، که . (۲) طینتی . (۳) طیب . (٤) برون همان تراود . (٥) بازین .
(٦) سا . (۷) مزاج . (۸) و دل . (۹) ولا و هوا . (۱۰) من . (۱۱) حلوا .
(۱۲) در نسخهٔ پاریس عنوان این رساله چنین است : رسالة اخری . (۱۳) ضا ، ملك و .
(۱٤) بها، قدر . (۱٥) رسالة اخری ، زندگانی . (۱٦) سا . (۱۷) شادکامی و اعتنا .
(۱۸) ضا ، بمحمد و اله . (۱۹) بارقام . (۲۰) ضا ، و روز و روزگار . (۲۱) بنشاط .
(۲۲) ضا ، شعر .

روزش چو سال نو همه نوروز عید (۱) باد

دست فنا ز دامن عمرش بعید باد

بنده (۲) و خدمتگار مخلص از غایت قصور و عجز خویش عظیم متحیر و بغایت متفکر است تا شرح نیازمندی که بدریافت خدمت خداوندی دارد چگونه دهد، و شکر آن مواهب جسیم و عذر آن لطایف عمیم که (۳) از جناب کریم خداوند **عزنصره** (٤) در حق او فایض (٥) شده است (و بکدام زبان ٦) تمهید کند، و حق دعاء آن دولت و ثناء آن حضرت که دارد (۷) زبان خواطر فضلا و ورد (۸) مشام ضمایر عقلاست بچه نوع گزارد، اماّ (۹) بحقیقت نیك تأمل می کند وبچشم خرد ژرف در می نگرد می بیند که (شرح بیان او چگونه کاری دراز است، **فیانها قصة فی شرحها طول** و می داند که ۱۰) شکر نعم خداوندی تاچه غایت امدی بعید دارد، شکر انعام تو گفتن کار هر بیچاره نیست، پس دست از آن شیوه بداشتن (۱۱) و بدعاء دولت عالی برداشتن و جوامع اندیشه برآن خدمت موقوف کردن بمراقبت حدّ ادب و محافظت شرط عبودّیت نزدیکتر می شناسد، ایزد تعالی دولت خداوندی را که طراز کسوت معالی و زینت ایاّم و لیالی است روز افزون داراد، وعید آینده را (۱۲) بامداد اقبال پاینده مقرون (۱۳)، و روز و روزگارش چون عید ونوبهار چنین که هست خجسته ومیمون، وکمال جلالش ازنقص (١٤) زوال محروس و مأمون، **بحق نبیه المختار واله المجتبین (۱٥) الاخیار**

بدین لطف (١٦) اشفاق که برقضیت محاسن اخلاق (و بتازگی که ۱۷) درحق بنده و خدمتگار فرموده (۱۸) و در اجازت خواستن خداوند او که دعا گوی قدیم خداوند است **شرف الدولة والدین** زندگانیش باد سعی جمیل که موجب صد هزار (۱۹)

---

(۱) و عید. (۲) و بنده. (۳) سا. (٤) ضا، که. (٥) قابض. (٦) بکدام زفان. (۷) ورد. (۸) ودرد سینهٔ. (۹) ضا، چون. (۱۰) سا. (۱۱) داشتن. (۱۲) امید را. (۱۳) و مقرون. (١٤) نقص. (۱٥) المنتجبین. (١٦) لفظ. (۱۷) بتازگی. (۱۸) ظ، فرمود. (۱۹) ضا، ثواب.

جزیل است ارزانی داشت وبرسر او که خاك قدم خداوند است منت جان نهاد همه عمر بنده و خدمتگار که غریق آن نعم وعتیق (۱) کرم شد درخدمت (دعا وثنا ۲) که بهترین سرمایهٔ اوست مجتهد خواهد بود ، وخدمات و بندگیها را (۳) تا کران عمر از میان جان مترّصد و متطلع و متوّقع ، تاخداوند (٤) جاوید باد بعد ازین نیز او را در سلك خدم خاص کشد ، و نظر زیادت شفقت براحوال او گمارد ، و ازآن انعام عام او را بمزید اختصاصی مخصوص دارد ، و **اتمام المعروف خیر من ابتدائه** را کار بندد ، چنانکه با (٥) این شفقت که فرمود (٦) دیگر عواطف یار (۷) گردد ، وچون بی سابقهٔ خدمتی چنین نعمتی ارزانی داشت (۸) مادهٔ آن کرامت منقطع نگرداند ، و نهالی را که در روضهٔ مکارم نشاند از پرورش خالی نگذارد ، و بهر وقت تشریف امثلهٔ عالیه که روز دولت او منیر وچشم دولت (۹) او قریر کند ارزانی فرماید ، تاداعی مثنی (۱۰) برقاعدهٔ اخلاص می دارد ، وتازه (و تازه عشق آن خدمت را تخمی در ساحت سینه می کارد ۱۱) ، اگر چه بنده و خدمتگار کاری را (۱۲) که ازآن حسابی گیرند و درحضرت خداوندان (خویش بدان دالت عرضه دهد ۱۳) نشاید ، اماّ (١٤) بازین همه در مقام خدمت انتظار می رود تا اگر نظر مبارك را که محل (١٥) اهل هنر است ازو ایناس اهلیتی اتفاق افتاده است ودر (١٦) توّسم خیری (۱۷) کرده بخدمتی فرمان باشد ، تاجهد المقل درعبودّیت صرف افتد ، **ان جهد المقل غیر قلیل** ، والسلام (۱۸) .

---

(۱) وعاشق آن . (۲) ثنا ودعا . (۳) و بندگیها . (٤) ضا ، که . (٥) تا . (٦) ضا ، با . (۷) باز . (۸) داشته است . (۹) حشمت . (۱۰) مثنی منتی مثنی مبنی . (۱۱) سا . (۱۲) کاری . (۱۳) خویشتن بدان واسطه عرض دهند . (١٤) سا . (١٥) ظا ، محلك . (١٦) ظا ، ودر و . (۱۷) جیزی . (۱۸) سا .

(۱) این رسالت مصدر بدین دو قطعه بسوی مولانا برهان الدین مفتی الشرق والغرب صادر می شود در جواب خطاب او

بخدایی که هست در ملکوت ✿ زیر فرمانش هفت کشور چرخ
هست الطاف صنع و قدرت او ✿ زینت روزگار و زیور چرخ
دروه (سرّ حکمتش ۲) گم شد ✿ فکر انسان و عقل ره بر چرخ
گر (۳) چو **برهان دین** فضل (٤) و هنر ✿ هیچ فرزند زاد مادر چرخ
آن مبرّز که ذات کامل او ✿ بارز آمد ز حشو دفتر چرخ
وآن بزرگی (که چرخ فخر ٥) کند ✿ گر (٦) بود قدر او برابر چرخ
چار ارکان کمال فضلش را ✿ (پنج نوبت زنند بر در چرخ ۷)
(لشکر فضل و دانش او را ۸) ✿ عرضی(۹) مشفقست جوهر(۱۰) چرخ
باد تا چرخ پایدار بود ✿ پای قدرش همیشه برسر چرخ

جناب رفیع مولوی (صدری اجلی کبیری ۱۱) که مرتقای عزّ و حشمت و ملتقای دین و دولت ومتکای ملك وملت و مستقرّ امن و امان ومتنزّه اهل ایمان و مزار ارباب معنی و مدار (۱۲) درس و فتوی است بسعاداتی (۱۳) که از حضرت **یرزق من یشاء بغیر حساب** فایض شود و از شایبهٔ انقطاع و احتباس منزّه باشد (محفوف و ١٤) مشمول باد، وکمال سیادت جاودانی ازفیض رحمت یزدانی منتظر و مامول ، (**بحق محمد ١٥) وآله** .

(اگر چه ١٦) خادم داعی را بداعیهٔ اخلاص درین (۱۷) چند روز که در (۱۸) مفارقت سعادت آن خدمت بسالها گذشته است آرزوی آن دامن گیر (بوده است که بارسال خدمتی ۱۹) زحمتی دهد ورمزی از نکایت اشتیاق بزفان (۲۰) قلم

---

(۱) عنوان رساله در نسخهٔ پاریس اینست : جواب خطاب مولا نابرهان الدین . (۲) شکر همتش . (۳) که . (٤) بفضل . (٥) چرخ فکر . (٦) که . (۷) سا . (۸) سا . (۹) عارضی . (۱۰) و جوهر . (۱۱) سا . (۱۲) و مزار . (۱۳) بسعادتی . (١٤) سا . (١٥) بمحمد . (١٦) اگر . (۱۷) بدین . (۱۸) سا . (۱۹) بود که بارسال خدمتْ . (۲۰) زفان .

حکایت کنند امّا سائِس عقل که مدّبر مصالح (۱) انسانی ودلیل منهج صواب است ازاقدام برین (۲) ابرام مانع می آمده است (۳)، واین مناصحت واجب می داشته (٤) که پایهٔ حضرت مولوی نیك بلنداست (٥) وعرصهٔ حشمت خداوندی بغایت فسیح (٦)، ارتقاء آن کار هرقدمی واختیار آن اندازهٔ هرقلمی نباشد، **ومامنا الاّ له مقام معلوم**، در چنین مقام همت (۷) بردعا و ثنا گماشتن و زحمت مکاتبت دور داشتن و بساط نوشتن در نوشتن بمراسم (۸) خدمت نزدیکتر (۹)،

و فی اجتناب المرء تثقیله ❊ ضرب من الخدمة محمود

چون اکنون (مجلس رفیع **زید رفعة** ۱۰) که در احسان واجمال واشفاق واسبال (۱۱) ومراقبت دقایق کرم ورعایت حقوق خدم وتألیف قلوب (۱۲) مخلصان وتحقیق آمال هوا داران ای (۱۳) **المجد الاّ ان یکون له السبق** شفقت (١٤) فرمود وآن شفقت که ازچنو (١٥) وکوچنوی متوقّع باشد ارزانی (داشت وخدمتگار را بخطاب ١٦) بزرگوار که تاریخ روزگار او خواهد بود مخصوص گردانید و بخط مبارك که آرام (۱۷) فتنه ها بدو باشد میان چشم و لب او که این نظر از جمال او برنمی دارد (وآن بتقبیل صورت آن ١٨) اثر نمی گذارد (۱۹) فتنهٔ بزرك ومکاوحتی قدیم (۲۰) پدید آورد و بمقدم میمون آن بیت الأحزان دل خلوتخانهٔ سکون (۲۱) گشت خدمتگار نیز بدان وسیلت رخصتی وفسحتی یافت ، و با این جرأت باستظهار آن کرامت دست یافت (۲۲)، و بررأی رفیع مولوی که همیشه (بشادی گذرادی گذراند ۲۳)، که گفتهٔ طبع لطیف (وسفتهٔ خاطر شریف ومصداق وفور یقین و ٢٤) بکر فکر ثابت (۲۵) خداوندی‌را - که مشاطهٔ فضل الله چهرهٔ خور آسای آنرا آرایشی

(۱) صلاح . (۲) بدین . (۳) آمده است . (٤) داشته . (٥) بلند . (٦) فسیح است . (۷) زبان . (۸) و بمراسم . (۹) ثنا ، شعر . (۱۰) آن مجلس زید رفعته . (۱۱) و آمال (ظ ، و اشبال) . (۱۲) فتوت . (۱۳) ابی . (١٤) سبقت . (١٥) چنوی . (١٦) داشته است وخدمتگارانرا بخطاب . (۱۷) ابرام . (١٨) آن از تقبیل صورت او . (۱۹) برنمی گذارد . (۲۰) قوی . (۲۱) سلوت . (۲۲) بافت (ظ ، یافت) . (۲۳) شادی گذارد می گذراند . (٢٤) ومصداق رموز یعنی . (٢٥) ثاقب .

بواجب داده بود و زلف مشك ساى او را پیرایشی زیبا کرده و آتش طبع الفاظ آنرا (۱) سبکی تمام واجب داشته و در قالب آرزوی مستمعان مفرغ (۲) گردانیده . الفاظ (۳) عذب و دل آویز و معانی (٤) بدیع و جان فزای و سیاقتی خوش و تازه (و اسولی ٥) غریب مرغوب (٦)

سرتاپایش چنانکه باید بوده است ❁ گویی که کسی بآرزو فرموده است

- موجب (۷) اشارت رفیع (۸) بسمع اشرف خدایگانی سلطانی معظمی **مُلئت سروراً** رسانیده آمد (۹) ، وبرسر آن عالم الأسرار مطلع است که چه ثناهای طویل عریض (۱۰) رفت ، و برلفظ مبارك چه لطایف محامد گذر کرد ، و در اثناء ثنا که ایراد می افتاد (۱۱) خدمتگار این معنی گفت که مرتبت ومنزلت آن یگانهٔ زمانه یعنی مجلس رفیع مولوی از آن عالی تر است که خاطر وقاد اورا (بتلقین مقـ ۱۲) شعری التفاتی صورت توان کرد ، **کبر عمر و عن الطوق** ، اما حرص ثنا وعشق مدحت (۱۳) خداوند عالم اورا برین شیوه باعث (می آید ، ومی خواهد ١٤) که بهر دوزبان (۱٥) تازی وپارسی ازهر دونمط نظم ونثر درهردوحالت خلا وملاهر (۱٦) دوخدمت دعا وثنا قیام نماید ، وچون میامن اقبال خدایگانی بامحاسن فضل او جمع شده است لاجرم سخن چنان می آید که باید ، و حضرت چنین پادشاه عالم عادل را شاید .

اگر چه ابرامی که بیشتی (آن اکرام رفت ۱۷) از حد شد و خوش خوش بناخوشی تطویل ادا کرد اما همانا بحکایت صورت حال وتقریر (۱۸) کیفیت ماجرا چون خدمتگار بآن (۱۹) مأمور بوده است معذور باشد ، **والرای** (۲۰) **رفیع** (۲۱)

---

(۱) سا . (۲) مفرح (ش مفرغ بمعنی ریخته شده) . (۳) الفاظی . (٤) ظ ، ومعانیی . (٥) و اسلوبی . (٦) و مرغوب . (۷) بر موجب . (۸) ضا ، بوقت فرصت . (۹) می آید . (۱۰) و عریض . (۱۱) افتاد . (۱۲) بتلفیق مقدمات (ظ ، مقالات (یا) مقطعات) . (۱۳) خدمت . (١٤) می افتد میخواهد . (۱٥) زفان . (۱٦) بهر . (۱۷) اکرام شد . (۱۸) وتقرر . (۱۹) بدان ة (۲۰) ظ ، وللرأی . (۲۱) الرفیع .

المواوی فی ان یلاحظه بعین الارتضاء و یسحب علی هفواته ذیل الاغضاء مزید الرفعة و العلاء .

ایزد تعالی مجلس رفیع را در میان عالمیان برفعت و غبطت همواره محسود و مغبوط داراد ، ومصالح دین و دولت را بحسن اهتمام واصابت نظر او (۱) مرعّی ومضبوط ، وسایهٔ شفقت اورا که آفتاب دانش‌استت برسر افاضل عالم ممدود ومبسوط ،

و هـــذا دعـــاء لا یـــرد فانـــه

علی سنن (۲) لا وکس (۳) فیه ولا سرف (٤)

(٥) این رسالت بمجلس مخدومان نظام الدین علاء الاسلام الحمامی (٦) و مجد الدین تاج الائمة الکسکی (۷) یدیم الله فضلهما صادر شد از ظاهر خراسان

سلام علی رمل الحمی عدد الرمل ❋ وقل له التسلیم من عاشق مثل (۸)

ای بزرگان و دوستان عمریستت ❋ تا (۹) دلم بستهٔ هوای شماست

(چشم من عاشق جمال شما ❋ طبع من طالب رضای شماست ۱۰)

بر دل من گذر نیارد کرد ❋ هر چه جز مقتضای رای شماست

حاصلم در حضر لقای شما ❋ مونسم در سفر ثنای شماست

با جفای جهان و جور فلك ❋ این دل خسته در وفای شماست

ورد عیشم اگرچه تیره شده‌است ❋ ورد جان و دلم ولای شماست

چشمم آنجا رود (۱۱) که روی شماست ❋ سرم آنجا بود که پای شماست

آرزو ها بود خلایق را ❋ آرزوی دلم لقای شماست

هر کسی قبلهٔ دگر دارد ❋ قبلهٔ من درسرای شماست

دل خود آن شماست و اندر تن ❋ نیم جانیست وهم (۱۲) برای شماست

---

(۱) و . (۲) منن . (۳) ش ، کم وکاست . (٤) شرف . (٥) عنوان رساله در نسخهٔ پاریس اینست : رسالة اخری الی جماعة ایضا . (٦) کذا و شاید الحامی باشد . (۷) کذا . (۸) مثلی . (۹) که . (۱۰) سا . (۱۱) بود . (۱۲) و آن .

تنم از عمر خویش بر مخوراد ✲ گر مرا هیچ کس بجای شماست

زندگانی خداوندان مکرّم و مخدومان مشفق ویاران (۱) غار ودوستان یگانه فلان وفلان دردولتی که از رفعت (سر بر ۲) آسمان دارد و تا دامن قیامت (در آن خدمت برآستان ۳) دارد دراز باد ، چهرهٔ امل از نظر محرمان (٤) محجوب و دست تمنی (٥) حمایل گردن مطلوب .

برعادت قدیم سوی جناب (کریم خداوندان ٦) امداد دعاء که داعی (مزید دولت ۷) گردد و وفود (۸) ثناء که ثانی اعطاف الطاف باشد متوّجه می گردانم ، و اگر چه بمیامن همت خداوندان که سعادت (۹) اقبال خدمتگاران باشد (درخدمت مجلس اعلی ۱۰) خدایگانی **اعلاه الله** روزگار خدمتگار طراوتی تمام دارد چون (۱۱) در مفارقت خدمت خداوندان **یدیم‌الله نعمائهما** بسر می شود آنرا از حساب عمر (نمی پندارد ، و در عدد ۱۲) ایاّم حیات نمی آرد ،

ولست (۱۳) احسب من عمری وان حسنت

ایامه بك (الا یوم ١٤) القاك (١٥)

هر دم که نه در خدمت تو بگذارم ✲ ایزد داند که آن نه عمر انگارم

(چه نعمتهای همه جهان ١٦) بایك ساعته دریافت خدمت آن خداوندان که سلوت دل خسته درآن بسته است برابر نتوان کرد ، و همه محنتهای روزگار بایك روزه مفارقت آن سعادت که عادت غارت جان دارد مقابل نیاید ،

(شعر)

رایت مقاسات الشدائــد کلها ✲ سوی فرقة الاحباب هینة الخطب

امید بفضل ربانّی قوی است واحنای ضمیر برتمنی (۱۷) تمام منطوی وعرصهٔ

---

(۱) یاران . (۲) شریف . (۳) سر بر آستان . (٤) حرمان . (٥) تلقی . (٦) کرم خداوندگاران . (۷) دولت مزید . (۸) و وفور . (۹) معادن . (۱۰) که در مجلس اعلی و خدمت حضرت . (۱۱) و چون . (۱۲) نمیشمرد اعداد . (۱۳) فلست . (١٤) فی الیوم بعد ما . (١٥) ظ . القاکا . (١٦) سا (ظ . چه نعمتهای همه جهان‌را) . (۱۷) تمنای .

آرزو فراخ ونهال امل شاداب ودست نهمت دراز ودر لعل وعسی باز ورایت طمع (۱) برکار و دیدهٔ انتظار بررهگذر (۲) اقدار

عسی فرج یاتی به الله انــه ❊ له کل یوم فی خلیقة (۳) امر

خدای (٤) تعالی علیم است و برخفیات (سرایر و خبیات ٥) ضمایر مطلع که تا ازآن سعادت که اعادتش بزودی (٦) باد محروم مانده ام وباغلیان نوایر اشواق ازآن منهل عذب دور افتاده با (۷) خیال هریك (۸) ازایشان درعشق بازی دیگرم ، و از فراق هر (یك علی حدة ۹) سوزی جداگانه دارم ،

وقال (۱۰) ابو المغوار ایهما (۱۱) الذی

تهیم بــه وجــداً فقلت کلاهما

و تا امید تحصیل ارادت اصلی و احراز سعادت کلی یعنی خــدمت مبارك خداوندان ازپردهٔ غیب روی ننمود و ازمیزان اقدار کفهٔ امل راجح نیامد ومقدّر ازل نداء **کل شئی عنده بمقدار** درنداد ووعدهٔ حصول مقصود بگوش تمنی نرسید (۱۲) و تباشیر صباح نجاح دراقطار اوطار (۱۳) و ارجای رجا منتشر نگشت درخویشتن قدرت آن نمی یافتم وخودرا امکان آن (۱٤) نمی دیدم که شرح (۱۵) نیاز خویش که قصهٔ بس دراز است خدمتی نویسم ، (و از عهــد ۱٦) مواصلت (**ایام لم یلج الصبابین الغضا ولحائها** ۱۷) یادی کنم ، **وکیف اذکره اذلست انساه** ؛ بامیدی که اکنون (۱۸) **اللهم حقق** آخر (۱۹) قوّتی دربنان (۲۰) و قدرتی دربیان (۲۱) بیدا آید (۲۲) ، و خاطر پژمرده بتازگی تازکی (۲۳) یافت ، و باین (۲٤) خط

---

(۱) طمع . (۲) گذر . (۳) خلیقة (ظ ، خلیقته) . (٤) امر خدای (ظ ، آری خدای) . (٥) سا . (٦) بروزی (ظ ، بزودی روزی) . (۷) تا . (۸) یکی . (۹) یکی . (۱۰) و قالوا . (۱۱) بایهما . (۱۲) رسیده . (۱۳) و اوطار . (۱٤) سا . (۱۵) در سر (ظ ، در شرح) . (۱٦) وآن عهــده . (۱۷) مصراع ، زمن و ماله من بــدل ❊ اعد اللهم ذاك الــزمنا . (۱۸) سا ، افتاد . (۱۹) سا . (۲۰) بیان . (۲۱) بنان . (۲۲) آمد . (۲۳) تازگی . (۲٤) و بدین .

مشوّش مشوّش روزگار خداوندان شد ، و این حرفها سلخ جمادی (الأخر
ی نویسد ۱) .

و نحن فی روضة جرالنسیم بها ❊ ذیلا به بلل من ادمع السحب
اذا ذکرت بهـا نجداً و ساکنه
وضعت حبوة حلمی فی یـد الطرب

اما خدای تعالی گواه است **و کفی به شهیداً** که در چشم و دل من کهتر بی خدمت ایشان هرنزه تازه (۲) می نماید ، و هر عشرت (عسرت می فزاید ۳) ، و شراب طهور سراب (غرو را می ماند ٤) ، بی او همه هیچ نیست او بایستی ، و انجلاً شدّت این کربت جز بانقضاء (٥) مدّت این غربت نخواهد بود ، وحصول این مقصود جز بوصول آن مقصد دست نخواهد داد ، بار خدایا میسر کن (٦) ، **فانت علی ان تجمع الشمل قادر .**

راستی درین مدّت (۷) دراز و مفارقت (۸) دیر باز توّقع می بود تطلع (۹) می رفت که چون آن خداوندان برخلاف خدمتگار فراغتی دارند و دایم باد آخر باجانبین تشریف خطابی یاترتیب سلامی ارزانی (۱۰) فرمایند ، امّا (آن فـراغت تا ۱۱) بدرجهٔ بوده است که ازین معنی هم فراغت تمام داشته اند ،

سحائف (۱۲) عندی للعتاب طویتها ❊ ستنشر یوماً و العتاب یطول (۱۳)

درجمله جناب کرم ایشان (ازنسبت تقصیر منزّه باشد وذیل معاشرت ایشان ۱٤) ازتشبث ملامت آزاد ، اگر خللی هست از حرمان خدمتگار است ، وحرص مرده ریك که درهوای ایشان بدان آفت مبتلا گشته ام (۱٥) چنین ثمرها بسیار دهد (۱٦) ؛ هوای دل چنین بسیار کرده است .

---

(۱) الأخر (ظ ، الأخرة) می نویسم ، شعر .   (۲) ظ ، بزه .   (۳) عبرت می افزاید .
(٤) غرور می نماید ، شعر (ظ ، غرور را میماند) .   (٥) باقتضاء .   (٦) ضا ، شعر .
(۷) مدتی .   (۸) و مفارقتی .   (۹) و تطلع .   (۱۰) سا .   (۱۱) این فراغت .
(۱۲) صحائف .   (۱۳) طویل .   (۱٤) سا .   (۱٥) گشته اما (ظ ، گشته‌ام ، که) .
(۱٦) ضا ، شعر .

زحمت خدمتگار برقانون معتاد دراز شد ، و از حدّ ادب برفراز (١) قدم تجاوز حاصل آمد ، اگر برمنوال (٢) معهود کرم فرمایند (٣) ودر اقالت عثرت این اطالت برقاعدهٔ مألوف روند تازه تازه (٤) بی انـدازه داشته می آید (٥) ، و بادیگر حقوق برصفحهٔ خاطر هر چند (هیچ گوشه بی رسم مکرمتی نگذاشته ٦) شود .

بازانکه درفراق خدمت ایشان دل وتن هیچ کار ندارم انتظار می رود که اگر پیش از اتفاق ملاقات خدمتی باشد فرمایند ، تا جانی که درین مفارقت بلب رسیده است بدان بهانه برمیان بندم ، ناگاه (٧)چون بساحل حیوة نزدیك آمده است کاری راست (ناشده کژی ندهد ٨) ، زندگانی خداوندان دردولت واقبال کامکار تاغایت آرزو ونهایت ادوار باد.

فی آخر هذا الکتاب

اگر بسبکساری (٩) خادم حمل (ننمایند و سبکبای ١٠) خویش نطلبند و نگران نـدارند نام چند بزرك که خاطر بخدمت ایشان التفات (١١) زیادت دارد برشمرده (١٢) آید و التماس اتصال (١٣) دعا کرده شود ، **مع القصة فی الاشتیاق بطولها** ، و هم فلان و فلان (١٤) ،

اخرت ذکر الذی یقدمه انفضل ❀ و یـــزری (علاه بالأول ١٥)
و انما القطر (١٦) تلو بارقة ❀ و اول الفکـــر آخر العمل

غرض ازانشاء این شعر واتلاء (١٧) این عذر ذکر مجلس رفیع (١٨) فلانی است **دام رفیعا** که ازین خـدمتکار تحیات (١٩) فراوان و اثنیهٔ بی نهایت ــ که مباشر آن وظیفهٔ اخلاص وافی باشد وناشر آن صحیفهٔ اعتقاد صافی ـ مذکور است ،

---

(١) قرار . (٢) منوالی . (٣) فرمایند . (٤) ضا ، منت . (٥) آید . (٦) گوشهٔ بی رسم نگذاشته‌اند نگذاشته . (٧) تا ناگاه . (٨) ناشده را راه گریزندهد ، فی آخر هذا الکتاب . (٩) برسبکساری . (١٠) نفرمایند و سبکباری . (١١) التفاتی . (١٢) شمرده . (١٣) ظ ، ایصال . (١٤) ضا ، بشعر . (١٥) بـه بالأول الأول . (١٦) ضا ، قبه . (١٧) و املاء . (١٨) سا . (١٩) بتحیات .

واشتیاق بخدمت او که ورای آن سعادتی (۱) نمی دانم چون فضایل (۲) او که برآن
مزیدی نتوان جست نامحصور؛ واگر نه دواصدار خدمات که خاطر نازك (۳) اورا
تجشم مطالعهٔ آن باید کرد (٤) نوعی از تکلیف (که مظنهٔ تکلف ٥) و صورت ترك
ادب دارد مندرج بودی - و مرا برك آن بی خردگی نیست - درین مدّت عنان
قلم (٦) در راه مکاتبت کشیده نداشتمی، و طریق (۷) مراسلت گشاده کردمی (۸)،
امّا صیانت جانب آن مجلس برتتبع هوای خویش گزیدن اولی می نموده است، و
برسلامی که صیقل رنك (۹) نسیان ومذکر (۱۰) خاطر بزرگان باشد وثناء (۱۱) که
مجلس (۱۲) اعلی **اعلاه الله** بازار قبول خویش (۱۳) بذکر آن رائج می کرده ام
اقتصار می افتاده است، ایزد تعالی آفتاب فضل و افضال (را بزواهر ١٤) معانی و
معالی‌او منوّر داراد، وملك دانش‌را برروّیت صایب و المعیت ثاقب‌او مقرّر (۱۵)،

و هذا دعاء قد تلقاه ربنا ❊ بحسن قبول قبل ان یرفع الصوت

(۱٦) این رسالت بمجلس عالی خداوند ولی النعم بهاء الدولة
و الدین صدر صدور الشرق و الغرب عز نصره صادر شد
در رفع حاجتی

بزرگوارا صدرا تویی که همت (۱۷) تو
هزار کار بیاك (سعی لطف ۱۸) بگذارد
لطیف خاطر پاکت چنان کریم افتاد
که هیچ کس را در هیچ بند نگذارد
بلی کسی را کاین خوب سیرتی نبود ❊ خدای بر سر ارباب عقل نگمارد

---

(۱) سعادت. (۲) فضایای. (۳) مبارك. (٤) فرمود. (٥) سا. (٦) سا.
(۷) سا. (۸) کردی. (۹) زنك. (۱۰) وتذکر. (۱۱) ظ، و ثنائی.
(۱۲) درمجلس. (۱۳) سا. (۱٤) باز واهر. (۱٥) متقرر. (۱٦) عنوان درنسخهٔ
[illegible] چنین است: این رقعه ایست که ... بمجلس عالی بهاء الدولة و الدین صادر شده در
رفع حاجتی، شعر. (۱۷) حاجب. (۱۸) لطف سعی.

چو نوك كلك تو گريان شود گهی (۱) توقيع
بطبع (خوشت فضل و افضال بگمـارد ۲)
بخدمت تـو رود سوی درگه (۳) تـو دود
زخاص و عام هرآنكس كه حاجتی دارد
رهی (كه روز ٤) وشب اندر دعاء دولت تست (٥)
غريب نبود اگـر نيز رحمتی (٦) آرد
اگر برآيد مقصود از تو خواهد ديـد
و اگر (۷) نيايـد از بخت خويش پندارد

چون لطف طبيعت و نظر شفقت مجلس عالی خداوندی **لازال عاليا** گره گشای بند (حاجت عالميان ۸) و انگشت نمای تحصيل (مقاصد آدميان ۹) شده است و جناب همايون او (محل رجال ومحط رحال گشته ۱۰) و حضرت والای او (در ازل ۱۱) مطمح نظر اقبال و مسرح امانی وآمال افتاده و تاباد چنين باد وهمگنان زحمت بدان خدمت می آرند وخاص وعام (چشم بدان ۱۲) انعام می دارند و جهانيان بضاعت حاجت خويش درمجلس او می گشايند (۱۳) و دل در كارگزاری همت بلند او (۱٤) می بندند اگر بنده و خدمتكار ـ كه خويشتن را باستظهار آنـند (ربيب اين ۱٥) نعمست رب البيت اين (۱٦) دولت می پندارد و خود را بوسيلت اخلاصی كه درين خدمت دارد ازاهل اختصاص می انگارد ـ حاجتی بدين حضرت بردارد و زحمتی بمجلس خداوندی (آرد همانا بزبان ۱۷) ملامت وغرامت (معترض و ۱۸) وقيعت هر صاحب غرض را عرض (۱۹) نشود ، **والمشرب العذب كثير الزحام** ،

---

(۱) ظ ، گه . (۲) خوش لب افضال فضل (ظ ، و فضل) بگمارد (ش ، بخندد و تبسم كند) . (۳) خدمت . (٤) بروز . (٥) تو . (٦) ظ ، زحمتی . (۷) ظ ، ور .
(۸) بند عالميان وحاجات آدميان . (۹) خاتميان وغمگسار سنه ودل ماتميان . (۱۰) محط رحال و محل رجال گشته است . (۱۱) سما . (۱۲) مشغوف بر آن . (۱۳) گشايند .
(۱٤) سما . (۱٥) زينت آن . (۱٦) آن . (۱۷) بزبان . (۱۸) و [illegible] وقيعت .
(۱۹) ظ ، غرض .

اگر نیارم زحمت برتو پس چه کنم ٭ غریب واهل هنر جز توکس کرا دارد

چند کرّت بجهت التماس (آسیابی از ۱) حضرت اعلی **اعلاه الله** (۲) که اسباب معاش خدمتگار (۳) بدان مهیا می شود ابرام داده آمده است ، وخداوند که جاوید زیاد (٤) درعرض آن (٥) معنی چنانکه ازمخدوم معنی آید دست قبول برسینه زده ، وبنجاح غرض زبان (٦) داده ، اگر گفتن این معنی صوابست ومجال انتهاز را (۷) فرصتی هست **فبها ونعمه** ، واگر این ساعت توّقف اصلح است وتاّخر (۸) اولی برآنچه رأی عالی بیند مزیدی نتواند بود ، **فی التاخیر آفات** (۹) ماند.

التماس (۱۰) دیگر توّقعست که حسن عنایت مبذول فرمایند و همت مبارك برگمارد ودواعی تربیت را (۱۱) درحرکت آرد تامواجب خدمتگار را چنانکه مکنتی مبین شد برسبیل اقطاع معین گردد (۱۲)، چه دیوان را بس تفاوتی نکند وخدمتگار را (۱۳) حالی از جذب منفعتی خالی نباشد (۱٤) ، سودیست مرا ترا زیانی نکند ، **خواجه امام رشید** (۱٥) **رحمه الله** در حضرت **اجلها الله** اقطاع داشته است ، و خدمتگار باتنگی عرصهٔ **نسا** درمدّت مقام آنجا هم متصرّف اقطاع بوده است ، درجمله باتفاق استحقاق حاصل است ، چون عنایت خداوند **عز نصره** باضافت آن (۱٦) شود و صورت التماس را جلوه گری مشفقانه چنانکه او داند (و بحمدالله ۱۷) تواند بفرماید (۱۸) در تجلی جمال مقصود و تحلی بزیور حصول (سعی نماید ۱۹) .

خدمتگار را (بعنایت خداوندی ۲۰) امید بسیار (تربیتهاست ، اماّ حال را ۲۱) اگر ازین دو التماس یکی بشفقت خداوند که در آن شبهتی نیست تمام شود در (۲۲) حق او موهبتی تمام خواهد بود ، واز لطایف کرم ونتایج اقبال خداوندی

(۱) اسبابی که . (۲) ضا ، تعالی . (۳) خدمتگاران . (٤) باد . (٥) این . (٦) زفان . (۷) انتهاز . (۸) و تأخیر . (۹) فی التاخیر خیرة ماند (ظ ، و التاخیر خیرة باشد) . (۱۰) التماسی . (۱۱) ترتیب . (۱۲) شود . (۱۳) و خدمتگار . (۱٤) ضا ، شعر . (۱٥) ضا ، الدین . (۱٦) ما . (۱۷) الحمدلله و . (۱۸) ضا ، تا . (۱۹) سخنی نماید (ظ ، سخنی نماند) . (۲۰) در غایت خداوندگار . (۲۱) تربیتهاست ، اما چاکر . (۲۲) و در .

خواهد شناخت (۱)، اگر زمین (۲) حاصل گردد شکر او برآسمان خواهد رسید، واگر اقطاع (۳) باشد ثنای او را انقطاع (٤) نخواهد بود، واگر نیز (٥) حرمانی درراه است (بیش ازروزی رفتن ٦) محال است باری زودتر **الیاس احدی الراحتین** برخود خواند، و خداوند را (۷) زندگانیش باد از دست ابرام خویش باز رهاند.

اقبال مستدام باد واحوال در سلك انتظام، و جناب عالی مآب ارباب حقایق و قبلهٔ حاجات خلایق، تامنقرض ایاّم والسلام (۸).

الرقاع (۹)

(این رقعه بقوام الدولة و الدین فرستاده می آید ۱۰) در کرت اول که بحضرت آمد و بعذر رنجوری شرط استقبال او باقامت رسید (۱۱)

قوام دولت و دین ای یگانهٔ دو جهان ⁂ تویی که مهر تو دارا برابر جانست

زبس که لطف و کرم کردهٔ ترا امروز ⁂ بهر چه خواهی برجان خلق فرمانست

کمینه پایهٔ قدر تو اوج گردونست ⁂ کمینه نایب دست تو ابر نیسان است

بدان خدای که دعوی وحدت او را ⁂ زهر(نتیجه وصنعش ۱۲) هزار برهانست

که زندگانی بی خدمت مبارك تو (۱۳) ⁂ براهل عقل درین روزگار تاوان است

زخدمت تو بتن دور مانده ام زیرا (١٤) ⁂ تنم چو دل زجفای زمانـه نالان است

(حریص خدمت بودم ازآن شدم محروم ⁂ بلی حریص همیشه اسیرحرمان است ۱٥)

اگر زعارضه رنجی است بردل و تن من
خدای داند ازین غم هزار چندانست (۱٦)

---

(۱) سا. (۲) زمینی. (۳) اقطاعی. (٤) انقطاعی. (٥) سا. (٦) ظ، وبیش از روزی یافتن. (۷) ضا، که. (۸) عالم، ولازال محسوما (ظ، محسوبا) و ان زعم (ظ، رغم) العدی ... باب النقص (ظ، النقض) و الابرام والقبض و البسط. (۹) سا. (۱۰) رقعهٔ دیگر بقوام الدولة و الدین بنیشابور فرستاده. (۱۱) ظ، نرسیده. (۱۲) نتیجهٔ صنعش. (۱۳) او. (١٤) زیراك. (۱٥) سا. (۱٦) ضا، شعر.

لقد نافسني الدهر بتأخيري عن الحضرة

فما القى من العلة ما (۱) القى من الحسرة

خدمتگار و دعاگوی مخلص که پیوسته تولّا بولای آن دولت (۲) داشته است و تمنّای دریافت آن سعادت کرده است و همیشه عاشق صادق آن (۳) خدمت می گوید ، و زمین می بوسد ، و گرد (٤) شرح نیازمندی قدیم و غصهٔ حرمان او (٥) تازه نمی گردد ، (چه که آن ٦) قصه را دلی میباید و من آن ندارم ، و همانا در تقریر این معنی و تحقیق این دعوی (۷) زیادت مؤنتی و بیشتن (۸) تکلفی حاجت نیفتد ، چه هرکه چون من چاکر (مدّتهای مدید درآرزوی خدمت چنان خداوندی و مخدومی زندگانیش باد ۹) بوده باشد و در دل و دماغ تحصیل آن (۱۰) مراد را بسیار سودا ها پخته (و بیشتر این امنیت را با خویشتن صد وجه ۱۱) برانداخته و بهزار تعبیه دریافت آن سعادت را قلب و جناح ساخته و روزگار برعادت نکادت (خویش اورا عمری ۱۲) دراز در کنج محنت گرفتار بند انتظار داشته و درتمنی اعتناق مقصود دست حرمان برسینه نهاده اکنون چون بطفیل اقبال چنین حضرتی آن شاخ امید ببر آید وآن بخت (ناگهان بدر آید وآن شادی نابیوسان ۱۳) حاصل شود و آن (١٤) آرزوی دیرینه رتبت (١٥) نجاح گیرد و آن (١٦) همای سعادت سایه افکند و آن (۱۷) آفتاب اقبال طلوع کند و آن (۱۸) کوکب سعد درفشان شود وکار بمشاهده وعیان و نواله بلب و دهان رسد وجوارح واعضا باستقبال (۱۹) دل که ملازم آن جناب همایون بوده است و هست (خدمت رامیان بندد ۲۰) ودر ابتدا (۲۱) بخدمت و مسارعت (باحراز آن ۲۲) سعادت از هر عضوی باعثی مزعج

---

(۱) وما . (۲) دوست . (۳) ضا ، حضرت بوده دعا و . (٤) واگر در . (٥) سا.
(٦) که این . (۷) سا . (۸) و بیشتر (ظ ، و بیشی) . (۹) سا . (۱۰) این .
(۱۱) و تیسیر این امنیت با خویشتن بوجه . (۱۲) او را عمر . (۱۳) زآکیان بدوران شادی پای بوسان . (١٤) واین . (١٥) ترتیب . (١٦) واین . (۱۷) واین .
(۱۸) واین . (۱۹) باستقلال . (۲۰) خدمتی را میان بندند . (۲۱) ظ ، ابتدار .
(۲۲) باحوار این .

و از هر موی شخصی مهیج پدید آید ناگاه روزگار ناسازگار پای فضول (درمیان نهد ۱) و دست غیرت دراز کند (تعویق پیش کمال آرزو ندارد و آن ۲) بیچارهٔ مشتاق را در بادیهٔ حیرت وزاویهٔ حسرت باتنی رنجور و خسته و نیم جانی شکسته بسته بگذارد ، توان (۳) دانست که (٤) حال این بیچاره در ناکامی و بی آرامی (ازین ۵) خیبت وغیبت (تاچه درجه باشد، وسورت ٦) وضجرت او ازین تخلف و توقّف بچه اندازه شده (۷)،

اری ماء ولی (۸) ظمأ شدید * ولکن لاسبیل الی الورود

مع هذا فسحت امل حاصل است که میامن (۹) قدوم خداوندی که بر همگنان مبارك و میمون باد و بحصول مقاصد مقرون رنجی که دور از ساحت کریم همت براحت بدل شود، وحصول آن خدمت که سرمایهٔ (همه سعادات ۱۰) و سر دفتر (همه مرادات است ۱۱) مساعدت نماید، **وذلك علی الله یسیر** .

(۱۲) رقعهٔ دیگر بیکی از وزرا می نویسد در غیبت موکب اعلی از حضرت

جلال حضرت عالی صدر عالی رای (۱۳)

چو لطف و مکرمتش (۱٤) دایم و موفّر باد

همیشه مملکت پادشاه روی زمین * زرای روشن او روشن و منوّر باد

محافلی که درو اهل فضل جمع شوند * زشکر و ذکر معالی او معطر باد

بفر دولت او شد قرین چشم جهان * همیشه دولت او درجهان مقرّر باد

مراد بنده که جز خدمت جنابش (۱۵) نیست

بیمن همت (۱٦) عالی او میسر باد

---

(۱) سا . (۲) و حجاب تعویق در جمال آرزو بدارد و این . (۳) تن ، جواب (چه هر که چون من بجا کر ....) است . (٤) سا . (۵) از . (٦) وصورت . (۷) رسد ، شعر . (۸) وبی . (۹) بیامن . (۱۰) هر سعادت . (۱۱) هر مرادات . (۱۲) در نسخهٔ باریس بجای عنوان فقط کلمهٔ (شعر) نوشته شده است . (۱۳) را . (۱٤) مکرمتش . (۱۵) جلالش . (۱٦) و دولت .

بندهٔ داعی (١) اگر از خدمت مجلس عالی **(لازال عالیا ٢)** غایبست دل و جان برخدمت دعا و ثنا مواظب است ، و درکل احوال از فضل ذي الجلال مزید آن دولت مسؤل است (٣) ، واستسعاد بسعادت آن خدمت مأمول ، در محل اجابت وقبول باد ، مقدمات (٤) یمن تربیت وحسن عاطفت خداوند بنتایج تقریب وترحیب خدایگانی می رسد ، و مطلوب قربت که این غربت (٥) بدان اختیار افتاده است بحصول می پیوندد ، و چون آن تربیت و حسن اشفاق که معاد (٦) مکارم اخلاق خداوندیست در تزاید است و بندهٔ مخلص در مقام شکر و موقف حمد متشمر (٧) بفرّ ودولت (٨) خداوندی توقّع مزید آن نعمت ودوام آن قربت (٩) کرده می آید ، **والله المحقق .**

مثالی که تعلق (١٠) بخداوند زاده (١١) جاوید زیاد داشت فراخور مساعدت وقت تحریر افتاد ، و خلوص طوّیت در عبودّیت زیادت اطناب در آن باب اقتضا می کرد ، امّا موانع راه ناخوش بر (١٢) راه بود ، و رحلت گاه و بیگاه در میان ، و برودت (١٣) هوا و حرارت مزاج که (قوّت و قدرت ١٤) حرکت دور از سعادت باطل کرده بودند (برسری ، ان شاء الله که ١٥) عذر قصور و تقصیر مقبول باشد ، و اهمال دقایق خدمت برتشوّش خاطر محمول (١٦) ، **والعذر عند کرام الناس مقبول .**

(رقعهٔ دیگر در استدعاء حضور یکی از افراد روزگار ١٧)

ان شهر الصوم قد ودعنا ❁ صد عنا بعد ان صد عنا

فاغتنمنا (١٨) للاماني جلسة (١٩)

من زمـان بعد مـا طـاوعنا

و اجتمعنا زمرة معدودة ❁ ترتجي (٢٠) منك اجتماعاً معنا

---

(١) و داعی . (٢) بتن . (٣) مسئول . (٤) سا . (٥) غربت را . (٦) معتاد .
(٧) متسم . (٨) ظ ، دولت . (٩) مرتبت . (١٠) سا . (١١) ضا ، که .
(١٢) دز . (١٣) برودت . (١٤) قدرت و قوت . (١٥) و بر سر این سابقه .
(١٦) محمود . (١٧) رقعهٔ دیگر ، شعر . (١٨) فاغتنمه . (١٩) ظ ، خلسة (وخلسة بروزن غرفة بمعنی فرصت مناسب و زود گذر است) . (٢٠) نرتجي .

ایّام دولت خداوندی که محسود عهود سالف (۱) ومغبوط ازمان متقدّم است در افضالی که بر دقایق آن روش (۲) او مطلع است (و حقیقت آن در ۳) طبیعت پاك او منطبع چون اعداد ادوار آسمانی و امداد اقدار یزدانی محصور (٤) باد ، و درجهٔ جلالش برفلك سیادت میان ادلاّء سعادت محصور ، و نهایت عمرش تابدایت نفخ صور ، و طاعات گذشته و عبادات مقبول ، و ساعات آینده بسعادات موصول .

خدمتگار (۵) که معتقد آن سعادت است اخلاص قدیم برخاطر کریم تازه می گرداند ، و خدمتی نه (٦) چنانکه معهود اهل عصر ورسم ابناء روزگار است که از سر تبرّم (یاتکرّم ۷) گویند می رساند ، ومی نماید که خدمتگار ویك (۸) دو دوست یك دل (که یك سر همه را ۹) عشق آن خدمت است نشسته اند وساعتی ازکشاکش دست روزگار بیك پای بیرون جسته (وآرزو چنانست ۱۰) میسر باد که ازین خلوت سلوتی که درین عهد عزیز الوجود است حاصل شود ، ومواتات این سعادت بی (۱۱) ملاقات خداوند (۱۲) تعذّر تمام دارد ، ازکرم (۱۳) عمیم که همگنان ازآن موهبت جسیم می یابند (و چشم می دارند که اگر ۱٤) سبکساری انبساط (او بگران نشمرد ۱۵) تشریف حضورا (۱٦) که جهانی در آرزوی آنند **و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء** ارزانی فرماید (۱۷) وصورت حال خدمتگاران را (جمال مبارك ۱۸) روح افزاید حالی گرداند ، وعقد اجتماع دوستان را بتخلف وتوقّف که درکرم او نخورد گسستن روا ندارد (۱۹) .

و جالس (۲۰) الدهر یوماً صالحاً غفلت
عنه الخطوب (فاوقات الفتی خلس ۲۱)

---

(۱) سالفه . (۲) رای روشن . (۳) و حقایق آن بر . (٤) تا محصور . (۵) ضا ، معتقد . (٦) سا . (۷) تاتکرم . (۸) بایك . (۹) یك سر . (۱۰) و مگر که آرزو چنانست که . (۱۱) که . (۱۲) خداوندی . (۱۳) بدان کرم . (۱٤) چشم می‌دارد اگر . (۱۵) بگرانی شمرد . (۱٦) حضور (ظ ، حضور را) . (۱۷) دارد . (۱۸) بجمال مبارك که روح . (۱۹) ضا ، شمر . (۲۰) ظ ، وخالس . (۲۱) وماب الماء حلس (ش ، خلس بروزن غرف جمع خلسة بروزن غرفه بمعنی فرصت است) .

دریاب که آتش جوانی (چو آبیست ۱)
بشتاب که بیداری دولت خوابیست (۲)

و بدین گستاخی که از سر اعتمادی (۳) که مستأهل آنست نگیرد ، توفیق استرقاق احرار (٤) زیادت باد و جریان احوال برمنهج ارادت . والسلام .

رقعهٔ دیگر

در مجلس شراب جماعتی حاضران اقتراح کردند تا در استحضار قومی از دوستان (لایق وقت فصلی ازعربیت خالی حالی نبشته آید ، خاطر را برفور این فوز حاصل شد ٥) .

جهان بکام (بزرگان جهان ودوستان ٦) یگانه ویاران یکدل وخواجه تاشان دیرینهٔ (ما باد ، شادمانی و خرّمی ۷) از اندازه بیرون و کامرانی و خوش دلی روز افزون ، و روزگار سازگار و پروردگار نگه دار .

کهتران دوستان (۸) که پیوسته یاد ایشان بسر زبان (۹) پیوسته و مهر ایشان بگوشهٔ جان باز بسته اند ازسپیده دم تا این دم بادلی در آرزوی آن خداوندان برخاسته نشسته‌اند ، وخوش خوش(۱۰)سیکی از شب گذشت (۱۱) وسیکی (۱۲) در بردن (۱۳) روشنایی افتاد (١٤) و ریشها که (١٥) در پیش مه رویان که آشوب شهرند جنبان گشت (١٦) و جز بادیدن (۱۷) آن بزرگان که بردل (۱۸) کهتران رنجی بزرگ باشد سپاس ایزد را ناخوش دلی نیست ، وراستی بی دیدار جهان آرای جان افزای ایشان که روشنایی دیدهٔ دوستان بود کارما روشنایی نمی گیرد ، وبازانکه می برسر (دوید و مستی پای ببالا برنهاد ۱۹) دست درهم زند (۲۰) ، اگر این

---

(۱) آبست . (۲) خوابست . (۳) ضا ، میرود عیبی . (٤) ضا ، در . (٥) لایق الوقت مبعوث شد ، والسلام . (٦) دوستان وبزرگان . (۷) باشادمانی و خوبنامی . (۸) دوستدار . (۹) زفان . (۱۰) سا . (۱۱) ظ ، گذشته . (۱۲) کذا ، و شاید سیهی باشد . (۱۳) بروت . (١٤) ظ ، افتاده ، (١٥) سا . (١٦) گشته . (۱۷) نادیدن . (۱۸) ضا ، این . (۱۹) دویده و مستی پالا بربالا نهاد کار شادی . (۲۰) نمی زند .

دوستان را یکبارگی ازدست نخواهد (۱) داد زودتر (۲) پای برگیرند ، وبیش ازین گرد سر و پای بهانه که ازو بوی راستی نیاید و در تو‌ی راستی (۳) روا نباشد برنیایند (٤) ، وبرین دوستان آرزومند نیازمند و دلهای (غمزدهٔ محنت کده ٥) و تنهای زار ونزار ببخشایند ،

(ورنی دامن ٦) ز مهر مادر چینند ؛؛ یاران دگر بجای (۷) ما بگزینند
وآن داو (۸) که بشنوند (۹) ازخود دانند (۱۰)
وآن بد که بدیشان رسد از خود بینند (۱۱)

(زندگانی در شادمانی جاودانی باد ، **ان شاء الله وحده العزیز** ۱۲) .

(رقعهٔ دیگر اززبان ۱۳) دوستی می‌نویسد که آفت حادثه کشیده بود (۱٤)
درجواب کتاب غیری که همین شربت درمقدمه چشیده بود (۱٥)

روزگار فلان که روز بازار فضایل است تا دامن قیامت باقی باد (۱٦) وایزدش ازتزلزل اقدار وتصاریف زمانهٔ غدّار حارس ووافی (۱۷) ، خدمتگار هوادار خطاب بزرگوار ــ که همواره بورود آن نازد و دل و جان باخیال آن مجلس بوسیلت آن عشقها بازد ــ و بوسید (۱۸) ، ودر تعظیم آن بحدّی (که صورت امکان دارد ۱۹) رسید ، و از آن نثر (درربار با نظم ۲۰) آبدار در یك اسلوب که سالب عقول بود آمیخته واز آن نیف (۲۱) مصنوع باظرف (۲۲) مطبوع دریك قالب که مقلب قلوب (ریخته آمد ۲۳) تعجبها (نمود ، و برآن ۲٤) الفاظ چون درّ مخزون که جلای دل محزون شد آیت **ان یکاد** (۲٥) برزبان راند ، (و **افسحر** ۲٦) **هذا ام انتم لاتبصرون** (۲۷) برحاضران (۲۸) خواند ، راستی در سر چنین وقتی که محنتهای

---

(۱) نخواهند . (۲) زود . (۳) دوستی . (٤) برنیاید . (٥) سفتهٔ تفته . (٦) گرنه دل من . (۷) زبهر . (۸) داه (ش ، داو بمعنی دشنام و فحش است) . (۹) بشنوید . (۱۰) دانید . (۱۱) بینید . (۱۲) سا . (۱۳) و این رساله ایست که از زفان . (۱٤) باشد و . (۱٥) باشد . (۱٦) ضا ، آمین ؛ (۱۷) و واق . (۱۸) بوسید . (۱۹) امکان ندارد . (۲۰) در بار نظم (ظ ، در ربار که بانظم) . (۲۱) ظ ، نتف . (۲۲) باظرف . (۲۳) آمد ریخته . (۲٤) نموده و بر . (۲٥) ضا ، الذین کفروا . (۲٦) نص افسحر . (۲۷) سا . (۲۸) خاطران .

جهان برسر من فرو (۱) باریده است و غمهای گوناگون در دل من جمع گشته و جان بلب رسیده دور از آن سعادت هدف تیر عنا شده (۲)

یك تیر جفا نماند در جعبهٔ چرخ ❊ کان بردل وجان من زمانه نزده است

این چنین سعادتی ناگاه و شادیی نابیوسان و دولتی بی انتظار غریب و بدیع نمود (۳)، مکارم اخلاق چنین باید و حسن عهد (این باشد ٤) که در مضایق احوال دقایق دلجویی دوستان تقدیم افتد، والتفات خاطر را داعیهٔ استظهار کهتران ساخته شود، سبقت نموده بود و شفقت فرموده و غمخواریها (٥) کرده، و از سر تعطف و تلطف هر دل سوزی بی شایبهٔ تکلف در قلم آورده، و تفقدی که در اثناء چنین حالات ازابناء این (٦) روزگار غریب است واجب داشته (۷)، اما آن بزرك دوست (۸) یگانه است (و نه بر ۹) مزاج اهل زمانه (۱۰)،

و انك لاعــد منك العلــى ❊ اخ (لا کاخوة ۱۱) هذا الزمان

رای سامی را **زید سموه** مصوّر (۱۲) باد که اگر روزگار نه برمذاق استحقاق شربتی دهد وزمانه نه برقضیت اهلیت حکمی کند وایاّم ابام(۱۳) خویش یعنی (١٤) حق فضل بگـزارد وگردون درسرگردانی مارا باخود شریك دارد و دوستان ویاران که (۱٥) در تیرباران حوادث

(حسبتهم دروعاً سابغات ۱٦) ❊ فکانوها ولکن للاعادی

باروزگار درآزار (۱۷) جستن وبیزار گشتن (ما یار ۱۸) گردند وبتمازج (۱۹) این اسباب ازهر باب (با امدی درراه آید بحمدالله ۲۰) صبر ثابت رای است وعقل پا برجای، ودل بتلوّن روزگار وتغیر احوال متعوّد، وتبلج صبح تفرّج را مترّصد، و تن بتحمل اعباء نوایب و ممارست معظمات شؤون مستقل، (و نیك و بد ۲۱)

---

(۱) سا. (۲) ضا، شعر. (۳) بود. (٤) آن بود. (٥) و غمخوارگی ها. (٦) سا. (۷) ضا، آید. (۸) سا. (۹) و بر. (۱۰) ضا، شعر. (۱۱) ولا کاخوان من. (۱۲) متصور. (۱۳) وام (ظ، اوام). (١٤) اعنی. (۱٥) ظ، زائد است. (۱٦) واخوان حسبتهم دروعا. (۱۷) دراز. (۱۸) بساز. (۱۹) و تمازج. (۲۰) ناامیدی در راه آمد بحمدالله تعالی. (۲۱) و بد و نیك.

زمانه را بطبع خوش و روی تازه مستقبل (١) ،

(فان خاشنتی النائبات تشبثت ٢) ☆ باروع عبل (٣) الساعدین مخاشن

اذا شمته (٤) خسفا تلظی جماحه

و اخلس (٥) عن قرن (الذ مشاخن ٦)

این حالت که مارا (٧) افتاده است اگر چه شنیع است درین عهد بدعهدان بدیع نیست ، و در حرفتی (٨) که لازم حرفت ادبست بسیار فضلا باما مساهم اند ، **و المصیبة اذا عمت خفت** ، آری احوال روزگار نیز بریك نسق نماند ، و زمانه نیز نیرنك همه یك رنك نیامیزد ، و بد و نیك هم روزی بسر آید ، و بخت اگر چه بسیار (بخسبد آخر هم ٩) برخیزد ، و علم اگر چه دیر ثمره دهد آخر هم (١٠) بدهد ، **العلم یعطی وان کان یبطی .**

درجمله این دوست در (١١) سر رشتهٔ خویش است واز آنچه بوده است بصد درجه بیش ، وبجوامع اندیشه درترتیب‌کار برکار ، وهمت دراکتساب معالی واقتناء نیکونامی برقرار ، و چشم انتظار برسر راه اقتدار (١٢) ، که **کل شئی (عنده بمقدار ١٣)**

گردد فلك تند مرارام آخر ☆ وزکرده پشیمان شود ایام آخر

آنچه سرمایهٔ جهد وجدّ است براجتذاب ناصیهٔ مقصود که همانا قریب المتناول (گشته است ١٤) اتفاق (١٥) کرده می آید و افشاء این سرّ بانشاء این شعر که (تقریر حال در ارتحال ١٦) گفته شد اتفاق می افتد

لئن صرفتنی عن مرامی (١٧) و نیلها

صروف عرتنی لیس یکنیهما (١٨) حد

---

(١) مستقل ، شعر . بوامی که برروزگار است مارا ☆ اگر او ندارد بدارمش مهلت اگر دولت آید وگر محنت آید ☆ بنزدیك ما هر دو را هست آلت کسی کو مهیا بود دواتی را اگر نجوید (ظ ، او نجوید) بجویدش دولت . (٢) وان خاشن النائبات تشبث . (٣) حبل ، (٤) سمته . (٥) ظ ، واخنس . (٦) الدماء دواخن (ظ ، الدمشاحن) . (٧) مرا . (٨) حرمتی (ظ ، حرقتی) . (٩) خسبد آخر . (١٠) سا . (١١) بر . (١٢) اقدار ، (١٣) شعر . (١٤) است . (١٥) ظ ، انفاق . (١٦) در تقریر حال برارتجال . (١٧) منادی (ظ ، منای) . (١٨) یکنفها .

فساعد جـــدی لایطور به ونی ❁ وصارم عزمی لایجوز (۱) له الحد
فان علینا الجد فی طلب العلـــی ❁ و لیس علینا ان توافقنا (۲) الجد

علی الجملة و التفصیل دل عزیز فارغ فرماید (۳) داشت ، وصورت خیبت **لاتیاسوا (من روح الله** برصفحهٔ ٤) خاطر نشاید نگاشت

(ایئاس ان یری فرجاً ٥) ❁ فاین الرب و القـــدر

و یقین (بفضل ربانّی ٦) که **لله الطاف خفیة** درست باید گردانید (۷) ، و بهمت بزرگوار که **اللهم** (۸) **آثار** مدد باید فرستاد ، وبمعاودت دولت **و العود احمد** فسیح امل باید بود ،

فبین (۹) ترقی (حوزة انحدارها ۱۰)
فکال (۱۱) اسیر (و انحبار ۱۲) کسیر

کار نیکو کند خدای منال ❁ راه کوته کند زمانه ملنك
بگذرد محنت تو چون بگذشت ❁ ملك **جمشید** و دولت**هوشنك**

رزقنا الله و ایاکم (ملیا عیشا رخیا و ذرعا خکیا وکفی بالله ولیا ، و السلام ۱۳) .

رقعـــــه

(اجل عالم محترم ١٤) **حمید الدین المستوفی** که خاطر وقّاد او جوامع علوم را استیفا کرده است (۱٥) و بدان وسیلت مالك رّق احرار و سر دفتر اکابر روزگار گشته بمن دوست که بموالات او مباهات (۱٦) تمام دارم رقعهٔ فرستاد مشتمل برنظم رایق و نثر فایق مطلع نظم و دیباچهٔ سخن برین منوال (۱۷)

زهی مهر تو دل را لهو ومدحت طبع را شادی
(دل تو ۱۸) معدن نیکی (کف تو ۱۹) مبنع رادی

---

(۱) لایخون . (۲) ظ ، یوافقنا . (۳) ظ ، می باید . (٤) بر صحیفهٔ . (٥) اساس (ظ ، اتیأس) ان تری فرجا . (٦) بالطاف باری تعالی . (۷) کردن . (۸) ظ ، للهم . (۹) و بین . (۱۰) جوره و انحدار ها . (۱۱) ظ ، فکاك . (۱۲) واما بالحبار (ظ ، و انجبار) . (۱۳) صبر امليا و عیشارخیا و ذرعا خلیا و کفی بالله نصیراوالله اعلم والسلام . (١٤) دیگر . (۱٥) کند . (۱٦) مباهاتی . (۱۷) ضا ، شعر . (۱۸) همی دل . (۱۹) همی کف .

(درازاء آن ماء زلال که ازمنبع کمال فایض بود این عجالهٔ ما حضر وعلاا مختصر فرستاده شد وآن شعر چو آب زر را بنقدی مزیّف که ازبوتهٔ خاطر بی سرمایه بیرون آمد مبادله رفت .

زهی بنیاد فضل واصل ولطف (۱) وکان آزادی
مسلم گشت طبعت را بر اهل علم استادی ۲)

تویی کز مبدأ فطرت سزای سروری بودی
تویی کز منشأ قدرت برای مهتری زادی

جهان فضل (دانش را بفضل ۳) تست آرایش
مکان وعقل (٤) وحکمت را زرای تست آبادی

چو تو مردی وپس مهمل زهی گردون دون پرور
چو تو اهلی و پس ضایع زهی ایاّم بیدادی

میان بست از بن دندان عطارد پیش طبع تو
بهنگام سخن گفتن لب دانش چو بگشادی

سر سوسن بنوك خامهٔ تو نسبتی دارد
از آن او را مسلم شد سخن گویی و آزادی

نماید اهل معنی را بخوبی نظم و نثر تو
چو مهجوران غمگین را جمال چهرهٔ شادی

دل من شاد و خرّم شد تنم زاندیشه بی غم شد
(بدان نظم ٥) بدیع آیین که نزد (٦) من فرستادی

روانی دارم وبامهر تو صد گونه دل بازی (۷)
زبانی (۸) دارم واز لطف تو صد نوع آزادی

---

(۱) ظ ، لطف . (۲) از کلمهٔ درازاء تا بدینجا از نسخهٔ پاریس افتاده است . (۳) و دانش را بطبع . (٤) ظ ، عقل . (٥) بدین نظمی . (٦) پیش . (۷) دلداری . (۸) زفانی .

اگر پرسند نام و نسبت من بعد ازین گویم

غلام (۱) **حمد مستوفی محمد شمس بغدادی**

ملطفهٔ پرلطایف مجلس سامی **اسماه‌الله** رسید، ونظمی که سلك فضایل بدان منتظم شود و نثری که جانها نثار آن شاید مطالعه افتاد ، و برحسب خلوص اعتقاد از (۲) بیم نظر حساد آیت (۳) **ان یکاد** خوانده آمد ، و بعد افاقت (٤) از غشی تحیر (٥) بقدر طاقت ثنا ودعا گفته شد ، و ساحت سینه را بمزید هوا وولا منوّر کرده آمد ، و در اثناء آن (٦) ثناء که رفت (۷) براشارتی که فرموده بود وبشارتی که داده (اندیشهٔ زیادت ۸) مباسطت و عزیمت انمأ غریس (۹) مخالصت اطلاع باصد هزار ارتیاح حاصل شد ، و دل نعره زنان پیش آن (۱۰) کرامت پذیره (۱۱) گشت ،

جانا بزبان (۱۲) من سخن میگویی

یا خود سخن از زبان (۱۳) من می گویی

چه نعمت تواند بود ورای این (١٤) مکرمت وکدام عطیت خواهد بود زیادت ازین ملاطفت ، (آن کیست ۱٥) که نخواهد که تو جانش باشی ، خدمت را (۱٦) ایستادهام و چشم انجاز آن وعده را نهاده ، **والکریم اذا وعدوفی .**

رقعه (۱۷)

هم آن (۱۸) مجلس **دام سامیاً ولحمی (۱۹) الفضل حامیاً** تفضل کرده بود وتطوّل فرموده ومرا بمدحی غرّا که درحسن قدح معلی داشت بزرك گردانیده(۲۰)، وقافیتی غریب رفته برین جملت (۲۱)

---

(۱) غلامی . (۲) و از . (۳) آیتی . (٤) الاًفاقة . (٥) تحریر . (٦) سا .
(۷) میرفت . (۸) این اندیشه (ظ ، از اندیشهٔ زیادت) . (۹) غرس . (۱۰) از آن .
(۱۱) پذیرفته . (۱۲) بزفان . (۱۳) زفان . (١٤) آن . (١٥) شعر ، کیست آن کس که نخواهد . (۱٦) خدمات را . (۱۷) سا . (۱۸) بدان . (۱۹) و یحمی .
(۲۰) ضا ، بود . (۲۱) ضا ، شعر .

بزرگوارا آنی که در ترسّل و نظم (۱) * زنکتهای بدیعت کنند خلق نسخ

و در آخر قطعهٔ نثری که آن او بثریاست و آن ما بثری نبشته (۲) بود ، و این معنی درقلم آورده که در (۳) جملهٔ قوافی درسلك نظم این قطعه کشیده آمد ، چون چند قافیه که درآن عداد نیامده بود ـ هر چند چون سخن خامه (٤) از طبع دور است و خاطر از استعمال آن نفور ـ یافته شد قطعهٔ مبنی بر قوافی باقی مصدّر بنثری صادر گشت کماتری :

نتایج طبع لطیف ولطایف خاطر شریف مجلس بزرگوار بهتر دوستدار رسید ، وآن سعادت که بعمرها درنتوان (۵) یافت مساعدت کرد ، وبرقضیت اخلاص بتقبیل و آنچه ازین قبیل باشد تلقی افتاد (٦) ، و این (۷) ابیات که آیات کمال فضل درو ظاهر بود و نکت (۸) نادر آن بافهام بادر (۹) **تکل عن** (۱۰) **وصف کما لها الالسن وفیها ما تشتهی الانفس و تلذ الاعین** عنوان مفاخر وسلوان خاطر ساخته آمد ، و اگر چه درمقابلهٔ آن سحر حلال سخن گفتن حرام باشد ، (و ذرّه را در ۱۱) پیش خرشید عرض (۱۲) کردن (و غرّه را در ازاء ذرّه ۱۳) آوردن غرّت تمام باشد ، و هر که را عقل یار بود و اندیشه برکار باختیار پردهٔ راز خویش ندرد ، و پیش آن آتش طبع آب کار خویش نبرد ، (ونقد نبهره را برنقاد تیز بین ۱٤) کامل بصیرت عرضه ندهد ، و ترّهات **طیان** را (در مقابلهٔ کلمات قران ننهد ۱۵)

همایون نامهٔ تو نقش **مانی** است * جواب آن نبشتن حدّ ما نیست

چه هیچ بلید بدرجهٔ **لبید** (۱٦) نرسد ، و هیچ ناتمام منصب **بو تمام** نیابد ، و هیچ اعمی گرد **اعشی** نبیند ، و هر عمید (۱۷) اسیر **ابن العمید** وزیر نشود ، (وازچا کر اگر چه عبد **حمید** ۱۸) است **عبد الحمیدی** نیاید ، (بازین همه آن ۱۹)

---

(۱) نظم . (۲) نوشته . (۳) سا . (٤) خامه ([illegible]) . (۵) توان .

(٦) یافت . (۷) و آن . (۸) [illegible] . (۹) [illegible] . (۱۰) [illegible] . (۱۱) و ذره .

(۱۲) چه محل دارد عرضه . (۱۳) و غرة درازاء ذره . (۱٤) [illegible] بر نقاد .

(۱۵) مقابل کلمات قرآن [illegible] . (۱٦) بلید . (۱۷) [illegible] که قادر بر نشستن

باشد [illegible] . (۱۸) از [illegible] .

(۱۹) بازینهمه از آنکه (ظ ، بازینهمه از) جواب شرط ([illegible]) است .

ترك الجواب داعية الارتياب اندیشه آمد ، و خود گفته شد (۱) که در مجاوبه و مکاتبه مقابلهٔ معنوی و مساوات حقیقی شرط نیست ، و این باب میان عبید (۲) و ارباب گشاده است ، بدین رخصت **علی استیلاء الفرق** (۳) (**و تحترز من ملام الخلق** ٤) و رعایت (٥) رسم و عادت را چند قافیه که برآن روّی مانده بود بنوی درکار آورده شد ، وباصد هزار (تشویر پیش خدمت ٦) فرستاده آمد ، **کمستبضع تمراً الی اهل خیبرا** (۷) ، و معتمد (۸) و معوّل (و بآخر و باوّل ۹) در اقالت عثرت خاطر وازالت زلّت قلم (۱۰) کرم آن مجلس که (باو همیشه ۱۱) گستاخیها هست نیست ، **و لرایه مزید من السمو (و القطعة هذا ۱۲) :**

حمید دین تویی آن کس که فضل و دانش را
گزیده چون دل وجانی عزیز چون اب واخ

چو سر فرازی در باغ فضل سوسن وار
نهد (۱۳) افاضل برخاك روی چون فرفیخ (۱٤)

زمرك **صابی** چون فضل بود ناخوش دل ٭ بیافریدت یزدان و گفت **ما ننسخ**

زرنج واقعه بدگوی تو چو (۱٥) ناله کند
زمانه گوید جان کن برو که **فوك** (۱٦) **نفخ** (۱۷)

معاندان ترا حدّ فضل هیچ (۱۸) نبود
بسی تفاوت باشد زسبزه تا بسبخ (۱۹)

چگونه درصف مردان کار لاف زنند ٭ جماعتی که ندانند نیزه از ناچخ

سپهر خواست که بافاضلان نبرد کند ٭ زمانه گفت که زنهار با **حمید** مچخ

---

(۱) آنچه خود گفته شود . (۲) عبد . (۳) ش ، بروزن سبب بمعنی ترس . (٤) و تحترز من ملازم الفرق ـ ظ ، والتحرز من ملاء الفرق (و فرق بروزن عنب جمع فرقه بمعنی گروه و طایفه است) . (٥) ظ ، رعایت . (٦) تشویش بخدمت . (۷) خیبر . (۸) و اعتماد . (۹) بآخر اول (ظ ، بآخر و اول) . (۱۰) قدم جز . (۱۱) با او همه . (۱۲) شعر . (۱۳) نهاد . (۱٤) ش ، خرفه . (۱٥) دو . (۱٦) فوك . (۱۷) ش ، قطعهٔ از مثالی معروف و مفادش اینست که ای از خودنمائ (دهان خود تو دمیده) . (۱۸) تو . (۱۹) بسنج (وسبخ بمعنی ویرانه و شوره زار است) .

چه پای دارد با انتقام بازان کبك
کجا برآید با قوّت نا (۱) نهنگان مخ (۲)

همیشه تا که نیابند آسمان بی قطب
همیشه تا که (همت نتابند ۳) ریسمان بی نخ

ولیت باد بدل خرّم و بدست قوی
عدویت (٤) باد بچشم اعمی وبگوش اسلخ (٥)

(٦) بیکی از دوستان صادق نویسد

ای عهد (۷) تو عید اهل معنی ※ وی روز فضایل از تو نوروز
ای منتهیان عالم غیب ※ در مکتب دانشت نو آموز
طبع تو که پهلوان فضل است ※ بر لشکر جهل گشته پیروز
از ذرّه حقیر تر نماید ※ با رأی تو مهر گیتی افروز
نظم تو نیکو (۸) تر است هر دم ※ نثر (۹) تو زیادت است هر روز
من عاشق صادق تو گشتم ※ ای همچو منت هزار دل سوز

فلان که حامل این (۱۰) صحیفه و موصل این لطیفه بود آن درج گوهر را — که جوامع لطایف درج آنست (۱۱) وارتقاء درجهٔ آن بر ارباب بلاغت عظامتی (۱۲) تمام دارد — تادی (۱۳) شبانگاه — که دل ازحرارت شراب (۱٤) یك هفته تفته بود وخاطر ازکوفتگی ادمان مفرط زیادت کلال (۱٥) داشت — بدین دوست دار مخلص نرسانیده (۱٦) بود، و اگر نه در اقامت رسم جواب که فرضی (عین وفرضی ۱۷) لازم باشد تأخیری که صورت تقصیر دارد نرفتی، چه که (۱۸) درشیوهٔ انسانیت اهمال

---

(۱) سا . (۲) ش ، زنبور گزنده . (۳) نیابند . (٤) عدوت . (٥) ش ، ل .
(٦) عنوان در نسخهٔ پاریس چنین است : رقعهٔ دیگر بدوستی نویسد و مطلع آن قطعه گفته بر این نمط . (۷) عید . (۸) نکو . (۹) اطف . (۱۰) سا . (۱۱) است .
(۱۲) عظمی . (۱۳) دل . (۱٤) سا . (۱٥) [illegible] . (۱٦) [illegible] .
(۱۷) متعین و فرضی . (۱۸) سا .

جانب بزرگان را (۱) خصوصا که (۲) چنو بزرگی متعرض (۳) است و در مذهب مروّت مجازات (٤) دوستان بقدر امکان مفرض (٥)، بخت و دولت برافزون باد و حرکات وسکنات چنانکه هست بمیزان خرد موزون، (**والله اعلم بالصواب** ٦).

(۷) ***

زندگانی فلان (۸) در اقتبال سنن (۹) اقبال و اعتدال مزاج اعمال (۱۰) دراز باد بسیار سال، اطناب درشرح آرزومندی ازشرط خردمندی دور است و خاطر در اجتناب آنچه بکنه آن (نتوان رسید ۱۱) معذور، کهتر (۱۲) بارأی دوربین و صدق تفرّس خداوندی بشاهد (۱۳) قلوب چاشنی داده (۱٤) از تمهید این (۱٥) قاعده و تحریر (۱٦) حال اشتیاق مستغنی (۱۷)،

تو خود دانی که من بی تو چگونه تنك دل باشم

مبادا کاندرین معنی ز روی تو خجل باشم

و اگر **والعیاذ بالله** که (۱۸) طول العهد که همه آفتها ازو خاسته است غبار نسیان برصحیفهٔ (۱۹) اعتقاد مبارك نشاند (۲۰) ومبادا که (۲۱) اعتماد برقرار معتاد مانده است (۲۲) ایزد تعالی برخفیاّت اسرار و خبیاّت سرایر (۲۳) ضمایر مطلع است (که داند ۲٤) و می بیند کز رنج فراق تو چها می بینم، هیچ برید از آن

---

(۱) بزرگان. (۲) سا. (۳) متعرض (ظ، معترض). (٤) مجازات و محافات (ظ، مجارات و محابات). (٥) مفترض. (٦) سا. (۷) در نسخهٔ پاریس در این موضع این عنوان نوشته شده است (**التشبیبات، مطلع نامه و مشرع سخن و تشبیب آرزومندی**) و این عنوان چنانکه از مندرجات مجموعه نیز مستفاد می شود حاکی از آنست که در ذیل آن نمونه های انشا، که برای آغاز مراسلات مناسب میباشد درج شده است، و در نسخهٔ پاریس در آغاز بعض نمونه ها (نوع اخر) عنوان قرار داده شده ولی هیچیك از این عنوانها در نسخهٔ متن نبود و بجای آنها ستاره گذارده شد. (۸) سا. (۹) سنن. (۱۰) اعمار. (۱۱) نرسد. (۱۲) و کهتر. (۱۳) بمشاهدت (ظ، که بشاهد). (۱٤) دارد. (۱٥) آن. (۱٦) و تقریر. (۱۷) ضنا، مصراع. (۱۸) سا. (۱۹) صفحهٔ. (۲۰) نشانده است. (۲۱) سا. (۲۲) نمانده. (۲۳) سا. (۲٤) می داند.

مرکز سعادت بمحیط (۱) این حضرت نرسد و هیچ نسیم از مهب آن جناب کریم تنفس نکند که همان نفس دل بیقرار (تازه تازه ۲) در جنبش نیاید ، (و شیوهٔ نی بدگرگون ۳) بردست نگیرد ، و پای در رکاب مفارقت نیارد ، و عنان تمالک ازدست صبر در نرباید ، و بزبان (٤) حال این ترانه آغاز ننهد (٥) ،

کای (٦) گردش ایام ترا هر دو یکیست

جان برسر امروز دهم دی بازآر (۷)

منی (طارفتی نفخة عضوبة ۸) تفوح بر یاها (العدار والرند ۹)

ازالت فـواد (۱۰) الصبر عن مستقره

یوجد (۱۱) کما یفتر عن تارة (۱۲) الزند

فی الجمله (همت عزیزان ۱۳) برکار است و چشم آرزو (جهان و زبان نماز دعا ۱٤) منطلق و عرصهٔ امید بفضل حق (۱۵) منفسح که آخر تیر دعوات (۱٦) برنشانهٔ اجابت (۱۷) آید ، و دست همتی بدامن مقصود (۱۸) رسد ، و رایحهٔ سوزی روضهٔ عرض (۱۹) باز یابد ، **والله ولی ذلك وعلی (۲۰) بذلك**

همان خدای که ما را طریق هجر نمود

امید هست (۲۱) که آسان کند طریق وصال

❊

وصف کمال آرزومندی بکدام عبارت تلفیق (۲۲) کنم ، وشرح حال نیازمندی بچه (حال و بچه ۲۳) استظهار آغاز نهم ، که بآتش (۲٤) هجران و محنت حرمان

(۱) بمحیط (خط ، بمحط) . (۲) تازه تازه . (۳) [illegible] (خط ، و شیوهٔ نی دگرگون [illegible] . (٤) و بزبان . (٥) [illegible] . (٦) ای (۷) [illegible] . (۸) طارفتی نفخة عضوبة ([illegible]) . (۹) العرارة والرند ([illegible]) . (۱۰) [illegible] . (۱۱) یوجد . (۱۲) [illegible] . (۱۳) [illegible] (۱٤) [illegible] . (۱۵) [illegible] . (۱٦) [illegible] . (۱۷) [illegible] . (۱۸) مقصودش . (۱۹) [illegible] . (۲۰) [illegible] . (۲۱) [illegible] . (۲۲) [illegible] . (۲۳) [illegible] . (۲٤) [illegible] .

نه (۱) خاطر را قدرت فکرت معنی (۲) است (ونه زبان را ۳) طاقت سیاقت الفاظ ، و اگر در حقیقت این سخن شبهتی می آرد و این دعوی بمصداق حاجتی دارد **والقلب (٤) عندك فانظر ما ترى فيه .**

علی الجمله زندگانی با وحشت فراق نعمتی ناخوش گوار است ، و شادمانی با محنت اشتیاق آرزوی محال ، وصبوری (٥) بادوری عزیزان **ضدان لایجتمعان** ، ومسارح لذّات بی صحبت دوستان یك دام (٦) معطل ، ومشارب راحات بی خدمت یاران موافق ومکدّر (۷)، خاصه دوستی بواجب ومخدومی بشرط چنانکه آن مجلس است که (۸) در سفر و حضر رفیقی بارفق و در غم و شادی همدمی (محضر بوده باشد ۹) ، و در مضایق احوال و مناجح آمال دستگیرها (۱۰) کرده و دستکاریها نموده (۱۱) ،

یذکر نیه (۱۲) الخیر و الشر و الذی
اخاف و ارجو و الذی اتوقع

یعلم الله که هیچ عقد (۱۳) اجتماع با دوستان منتظم نشود و درهیچ مجلس انس بصحبت (بزرگان که ١٤) استیناسی جسته نیاید مگر درآن حال که (١٥) خیال آن مجلس نصب دیده باشد ، واندیشهٔ آن بزرك مجاور خاطر ، و فتح باب مفارضه بذکر جمیل (١٦) او اتفاق افتد ، ومساق حدیث بثناء فضایل او رسد ، ومقطع سخن بدعاء جاه وجلال او انجامد ، وخلاصهٔ (آرزوی که ۱۷) لقای مبارك او باشد (۱۸) ،

ولما نـزلنا منزلا طله الندی ❀ انیقاً (وبستاناً من الروض خالیا ۱۹)
اجد لنا طیب المکان (۲۰) وحسنه ❀ (متی فتمنا ۲۱) فکنت الأمانیا

---

(۱) سا . (۲) معانی . (۳) وزفان را . (٤) القلب . (٥) صبوری . (٦) یك دل .
(۷) مکدر . (۸) سا . (۹) محرم بوده باشد نموده (ظ ، محرم بوده) .
(۱۰) دستگیریها . (۱۱) خنا ، شعر . (۱۲) تذکرنه . (۱۳) سا . (١٤) دوستانی .
(١٥) سا . (١٦) حمید . (۱۷) آرزو . (۱۸) ثنا ، شعر . (۱۹) وبستانا من النور
خالیا . (۲۰) الزمان . (۲۱) متی قد تمنینا (ظ ، منی فتمنینا) .

پیوسته بتضرّع و زاری از حضرت باری استدعا می رود تا آن مجلس را (۱) که پشت سپاه دانش (۲) و سرفراز عالم علم و دستگیر اهل معنی و پای مرد فضل (۳) و کرم است چنانکه دل عزیز او خواهد چندانکه (٤) رای شریف او اقتضا کند بازانکه (٥) طبع لطیف او پسندد زندگانی دهد (٦) ، و یکبار دیگر محافل بزرگان ولایت و چشم دوستان مخلص را بجمال راحت افزای و روح (۷) پرور او گلشن (و روشن گرداند ۸) . **و الله تعالی یونس (۹) بلطفه مناجیه ولا یویس من فضله راجیه .**

❊

(اگر چه خواهم ۱۰) که دست بشرح آرزومندی برم و در راه وصف آن (۱۱) حال قدم زنم نه خاطر بدان معنی مواتات می کند و نه عبارت در آن باب دست می دهد و نه اندیشه بدان شیوه (۱۲) مساعدت می نماید (۱۳) .

کو عبارت که بدان شرح غم خویش دهم
یا تن و جان که بدان بار فراق تو کشم

راستی جدایی دوستان عزیز کار (۱٤) عظیم است ، و مفارقت رفیقان (موافق آفتی ۱٥) بزرگ ، و هجران (۱٦) یاران یکدل محنتی شگرف (۱۷) .

حال هجران دو یار هم دم ❊ من چه گویم تنوان (۱۸) دانست

ان المنیة و الفراق لواحد ❊ او توامان تراضعا بلبان

امید (از فضل ۱۹) ربانی منقطع نیست که امداد توفیق متصل گردد تا بیمن آن سعادت اتصال حقیقی (که بشوایب نوایب مشوب و منغص نباشد ۲۰) روی نماید **والله تعالی**

(۱) مجلس . (۲) ضا ، و روی لشکر فضل . (۳) افضال . (٤) و چندانکه .
(٥) ظ ، با آنکه . (٦) دهاد . (۷) روح . (۸) [illegible] و بدان بهجت روشن گرداند . (۹) سا . (۱۰) اگر چه می خواهم (ظ ، هر چند خواهم) . (۱۱) این .
(۱۲) شیوت . (۱۳) ضا ، شعر . (۱٤) کاری . (۱٥) — . (۱٦) و هجر .
(۱۷) ضا ، شعر . (۱۸) که بتوان . (۱۹) بفضل . (۲۰) بشوایب مشوب منغص نماند — ظ ، که بشوایب نوایب مشوب و منغص نباشد .

یخص الراجی بتقریب مطلبه و ینجح (للآمل و یاتی المطالبه ۱) .

☆☆☆

وخدمتگار (۲) هوادار که حلقهٔ اخلاص آن خدمت در گوش دارد و غاشیهٔ عشق آن حضرت بردوش زمین خدمت می بوسد، وشکر نعم (۳) خداوندی برآسمان می رساند، و بردوام مزید کامرانی خداوند و شادمانی خویش بواسطهٔ دریافت آن سعادت ازباری **تقدست اسماؤه (و عظمت کبریاؤه ٤)** می خواهد، درمحل قبول و اجابت باد . (که آرزومندی ٥) بتقبیل انامل مبارك که منتهای همت و قصارای امنیت (٦) اوست تا حدّی دارد (۷) که شرح آن در دهان بیان نگنجد . و وصف آن در حیز (۸) امکان نیاید، و اگر چه در آن باب اطناب وافر رود دل رخصت **حدث (۹) عن البحر و لا خرج** (۱۰) می دهد، و خاطر رخنهٔ **العجز عن درك الادراك** (۱۱) می طلبد، دواعی رجا در ارجای ضمیر متمکن است که ناگاه از مهب عالم غیب نسیم لطفی درجنبش آید، واز افق توفیق صبح نجحی روی نماید، و **من حیث لایحتسب** سعادت خدمت (۱۲) خداوندی مساعدت کند،

فضوء (۱۳) الصبح مرتقب لسار ❊ تـردد بین اثناء الظلام .

☆☆☆

نیاز (١٤) بسعادت خدمت (١٥) خداوندی نه با آن (١٦) حدّ است که اوهام را حدّ ادراك آن تواند بود، و افهام را (١٧) اندازهٔ معرفت آن صورت تواند کرد (١٨) خدای (١٩) علیم است که دربن مفارقت (دیر بازجان گداز ٢٠) ازعمر

---

(۱) الا مل و یابی المطل به . (۲) **نوع آخر** — خدمتگار . (۳) نعمت . (٤) سا .
(٥) سا (ظ ، آرزومندی) . (٦) انسیت . (۷) ظ ، است . (۸) حد . (۹) حدث .
(۱۰) ولاجرح (ظ ، ولا حرج) . (۱۱) للأدراك ادراك . (۱۲) سا . (۱۳) وصول .
(١٤) **نوع آخر** — نیازمندی . (١٥) ادراك (ظ ، ادراك خدمت) . (١٦) بدان .
(١٧) و انهام . (١٨) سا . (١٩) ضاً ، تعالی . (٢٠) دیر یاز جان گز (ظ ، دیر پای جان گزای) .

هیچ لذّت ندارم، و از زندگانی هیچ راحت نمی یابم، و خود درین (۱) روزگار ناموافق مردم (۲) چگونه چشم شادی دارد، وبکدام استظهار توقّع استراحت کند، و از گشایش کار و آسایش دل بچه نوع حساب گیرد (۳)،

فما (٤) الدهر و الأیام الا کما تری

رزیـــة مالی (٥) او فراق حبیب

نه در مزاج (٦) لیل ونهار از منزل بی غمی خبری است، و نه درشب (۷) حوادث روزگار از صبح خوش دلی اثری، بادیهٔ اشتیاق را پایانی پدید نیست، و درد فراق را درمانی پیدانی (۸)، و اگر آن مجلس که زندگانی اش دراز (۹) باد درآینهٔ عقیدت صافی نظری واجب دارد و ازمکنون (۱۰) ضمیر مبارك باز اندیشد و بچشم اعتبار در تصاریف روزگار نگرد حدیث این احوال بعین الیقین مشاهده فرماید، و در تصدیق این معنی قصد (۱۱) چندین که قلم بتقریر آن وفا نمی کند (توقّف نماید ۱۲)، مفتح الأبواب این بیچارگان نومید را بفضل خویش (نومید نگرداناد ۱۳)، و جمعیتی کامل و اتصال (١٤) حقیقی در (تیمن و پیروزی ١٥) کناد، و حصول امل را (١٦) پیش از حلول اجل لطیفهٔ (سازد، **انه سمیع ۱۷) الدعاء سریع الأجابة (الندی، والله اعلم ۱۸)**.

*

آرزومندی (۱۹) بخدمت خداوندی از همه حدّها متجاوز است (۲۰)، و شداید افتقار چون مکاید روزگار (روز افزون، و **یعلم الله** که این سخن ۲۱) نه آن

---

(۱) در. (۲) ضا، عاقل. (۳) ضا، شعر. (٤) وما. (٥) مالی. (٦) مراحل. (۷) ضا، عجایب. (۸) نه. (۹) سا. (۱۰) سا. (۱۱) وصد. (۱۲) متوقف ماند (ظ، متوقف نماند). (۱۳) نومید گرداناد (ظ، نوامید گرداناد). (١٤) ظ، و اتصالی. (١٥) یمن و پیروزی روزی. (١٦) سا. (۱۷) سازاد، وهوالسمیع. (۱۸) والنداء (ظ: للنداء). (۱۹) **نوع آخر**- آرزومندی. (۲۰) بیرون است: (۲۱) افزون، یعلم الله که این.

مـذاق دارد که ارباب سخن و اصحاب قلم از راه وفاق (با آن ۱) وجه نفاق در (اول مکاتبت ۲) و مبادی مخاطبت (۳) بجهت نسبت (٤) رسالت و ترتیب عبارت و عرض قدرت و مهارت بی آنکه (برصحیفهٔ دل ٥) از آن وسم اثری و در ممالك جنان(٦) از آن رسم خبری باشد (می نویسند ، و خوش آن شیوه که مألوف و عادت معروف ۷) شده است ، و دیباچهٔ مفاوضات را (۸) چون حتم مفضی (۹) و قضای مبرم ازلوازم گشته ، بل که (۱۰) رازی‌است که از راه نیازمندان(۱۱) باملای‌اخلاص درمیان(۱۲) ، وپیغامی است که ازسرسوز خاطر مستمند بسفارت(۱۳)عبارت تبلیغ (۱٤) می کنند ، و نه همانا که هیچکس را برین مقالات جای اعتراض باشد ، (یا دل را هیچ وقت ازین اعتراض اقتداری ۱٥) ،

کان (۱٦) حب غیر حبك زایلا ❀ وکل فؤاد غیر قلبی سالیا (۱۷)

ایزد تعالی (جمعیت عطیت ۱۸) کرامت کناد ، و از نعمت بقیهٔ عمر که در جوار آن سعادت گذرد برخوردار (گرداناد ، **والله ولی التوفیق** ۱۹) .

***

اگر چه (۲۰) خدمتگار می خواهد که درشرح برح نزاع ونیازمندی بسعادت اجتماع شرعی (۲۱) ، و برعادت معهود بقدر مجهود (در آن شیوه ۲۲) خوضی کند ، وبدست بیان گرد سروپای آن براند (۲۳)، وجمل وتفاصیل آنرا چنانکه داند و چندانکه تواند بقلم در رقم گیرد ، وفضل ریزهٔ که بدان متسمست هرچند ندارد

---

(۱) با از . (۲) اوایل مکاتبات . (۳) مخاطبات . (٤) تشبیب . (٥) صحیفه .
(٦) جان . (۷) می نویسد ، و خوش خوش آن شیوه سنتی معروف و عادتی مألوف .
(۸) مفاوضات . (۹) مقضی . (۱۰) بل . (۱۱) نیازی دل نیازمند . (۱۲) ضا ، می نهد . (۱۳) سا . (۱٤) بتبلیغ . (۱٥) ودل را باهیچ (ظ ، ویادل را هیچ) ازین حالت رای اعراض افتد ، شعر . (۱٦) اری کل . (۱۷) سائلا . (۱۸) عطیت جمعیت .
(۱۹) گرداند ، والله منجح ماطلبت به . (۲۰) **آخر** - اگر چه . (۲۱) شروعی پیوندد ،
(۲۲) سا . (۲۳) سخن بسر آیـد ،

عرضه دهد، امّا عقل راهنمای (۱) که پیرایهٔ وجود انسانی و مدبّر مصالح آدمی است از امضای آن عزیمت منع می کند، و صیانت خاطر بزرگوار (۲) که بکفایت مهمات دین (۳) و دولت مستغرق باشد همواره (٤) چنین باد بر آرزوی دل خدمتگار **و الفاسقون** (٥) **الاهواء** مقدّم می دارد، **لاجرم** این تکلف (درین توقف نهاده می آید ٦) وبرخدمت ودعا که دست (۷) حاجتمندان (است اقتصار ۸) می کند، تاناگاه ونابیوسان بی رنج انتظار چو (۹) اقبال ناگهان آن سعادت که (۱۰) قدر آن بواجبی نتوانست شناخت **وما قدروه حق قدره** دیگر بار روی نماید (۱۱)، و از (۱۲) سلوتی که درین ایاّم نام آن چون عهد کرام مندرس است اثری پدید آید (۱۳).

***

بخدایی که (١٤) حکمت ولطفش (١٥) * خلق را درد داد و درمان داد
کرم بی دریغش انسانرا * خلعت عقل ونعمت (١٦) جان داد
که بتو اشتیاق چند است (۱۷) * که بصد نامه شرح نتوان داد

اگر چه مدّت (۱۸) مفارقت از آن خدمت اندك است شدّت رنج حرمان چون لطایف خداوندی (نهایت ندارد، بحمد الله که کهتر آن ۱۹) ایام را ازحساب عمر نمی شمرد (۲۰)، که چون روزی برو سالی می گذرد روزگار (بس بود عمر عزیز را برو نارد، و متقاصی احمل ۲۱) دور از سعادت بدین (۲۲) خانه آید، و

---

(۱) رهنما. (۲) ظ، بزرگوار را. (۳) سا. (٤) وهمواره. (٥) والعاشقون کثیرة. (٦) در تقدم نهاده بود ودر توقف آماده می آید. (۷) دست آویز. (۸) باشد اختصار. (۹) چون. (۱۰) ضا، کسی. (۱۱) نمود. (۱۲) وآن. (۱۳) ضا، و پیوسته سبحه و حرز زبان اینست که اللهم اسمع و استجب. (١٤) **قطعه** بخدایی. (١٥) لطفش. (١٦) ورحمت. (۱۷) چندانست. (۱۸) سا. (۱۹) حدی ندارد، فیوم لاارك کالف شهر ﷺ وشهر لاارك کالف عام، والحمدلله که کهترین. (۲۰) نمیگیرد. (۲۱) بس زود عمر عزیزان را بیوبارد و متقاضی اجل. (۲۲) بدر.

هنوز در جوار (۱) آن سعادت دستی خوش بدل فرو ناورده من دست خوش را پای درراه باید نهاد، وبمنزل اجتماع نارسیده بگذرگاه وداع باید رفت، **هیهات و ما (۲) قضی الله فهو آت**، ایزد تعالی پیش از وصول (واندامست بحصول آن ۳) امنیت منت نهاد، و کهتر (٤) بدریافت (آن خدمت و آن سعادت جای تازه ٥) در آن خدمت می پرورد باز دهاد، **وما ذالک علی الله بعزیز**.

❊❊❊

سلام (٦) و تحیت فراوان (۷)، و آرزومندی چندانکه در خیال تواند آورد (۸) ازآن تصوّر کنند (۹)، دل میخواست که ازابرام (وزحمت شکایتی کنم، وازانماء اشتیاق بی رحمتی حکایتی نویسم۱۰)، اما گفتم که نه (۱۱) آن دراز نایی دارد، هر رحمت (۱۲) که او ترا آورده است تو بمجلس بزرگان نتوانی فرستاد، و هرابرام که او ترا می‌دهد (۱۳) عادت وسیرت نباید شناخت (١٤)، صبر وشکیبایی را (۱٥) شعار سازد (۱٦)، وپای در کوی طلب نه، و دست بآستین اجتهاد بیرون کن، بوکه (۱۷) روزی در ادامت (۱۸) دامن مقصود (اودست ۱۹) آویزی، که **من طلب شیئاً جد (۲۰) وجد، ومن (قرع الباب لج و لج ۲۱)،**

اخلق بذی (۲۲) الصبر ان یحظی بحاجته

(و قل من اقرع ۲۳) الابواب ان یلجا

---

(۱) در خور. (۲) هیهات ما. (۳) راید منیت و حصول این. (٤) وکهتر را. (٥) این سعادت جانی تازه تا. (٦) **آخر**- سلام. (۷) ضا، بخواند. (۸) ضا، زیادت. (۹) کند. (۱۰) فراق شکایتی کند و از الام اشتیاق پر زحمت حکایتی نویسد. (۱۱) سا. (۱۲) زحمت. (۱۳) دهد. (١٤) ساخت. (۱٥) و سکینه را. (۱٦) ساز. (۱۷) تو که. (۱۸) سا. (۱۹) سا. (۲۰) وجد. (۲۱) قرع با باو لج ولج، شعر. (۲۲) بندا. (۲۳) وقد من (ظ، و قل لمن قرع).

❀❀❀

(۱) (اگر در وقت نهضت رایات عالیهٔ ۲) خـدایگانی **حفت بالمیامن** وجنبش (۳) رکاب همایون خداوندی ولی النعم که پیوسته عنان گیر کام و مراد باد درتوقّف افتاد بردل وجان مخلصان دولت آن تأخیر تأثیر (٤) تمام داشت، که فطام ازآن سعادت مألوف محنتی (٥) ودل نگرانی بمارضهٔ مبارك (٦) عارضی قوّی، اکنون معلوم می شود که آن اتفاق هم از دستیاریهای (۷) اقبال و دستکاریهای (دولت خداوندی ۸) **عز نصره** بود، **و عسی (۹) ان تکرهوا شیئاً و هو خیر لکم**، چه درایّام آن غیبت که تاریخ (۱۰) خیبت بندگان بود همگنان را (۱۱) غایت افتقار وکمال احتیاج بوجود مبارك خداوندی محقق شد، و ساده دلان را (۱۲) ازآفتاب

---

(۱) ابتدای تشبیبّ جداگانه است و در نسخهٔ پاریس در آغاز این قسمت قطعهٔ منظومی بشرح ذیل علاوه دارد : (**قطعه**)

بزرگوارا آن صدر کامگار تویی ❀ که مثل و شبه تو از مادر زمانه نزاد

بزرك همت و فایض نوال و روشن رای ❀ ستوده سیرت و عالی تبار و پاك نژاد

ز عدل شاملت امروز در بسیط زمین ❀ مگر ز دست بزرگان نمیرود بیداد

بروزگار تو آن راستی است در ایام ❀ که کژ نمی‌جهد اندر فضای عالم باد

چنان شده است زحکمت که کس درین درگاه ❀ مگر نقیب ز عدلت نمی کند فریاد

کدام دولت کانرا زمان حواله نکرد ❀ کدام دانش کان در نهاد تو ننهاد

ببندگیت چنان فخر می کنند که و مه ❀ که خشم گیرد سوسن چو گویمش آزاد

تویی که اهل هنر زنده از جمال تواند ❀ کسی که بی تو بماند خداش (خدایگان اش) مردن باد

زشوق خدمت میمونت گرچه من بنده ❀ چنانکه بی تو توان بود بوده‌ام ناشاد

سپاس و شکر خدارا که هم بدولت تو ❀ امید بوسش دست مبارکت افتاد

همیشه از دل و جان لاجرم همی گویم ❀ که بنده بی تو مباد و زمانه بی تو مباد

(۲) اگرچه درین وقت نهضت عالیهٔ رایات . (۳) چون جنبش . (٤) اثری . (٥) ضا، یزدان بود . (٦) ظ، ذات مبارك . (۷) دستبازیهای . (۸) خداوند . (۹) عسی . (۱۰) سا . (۱۱) و همگنانرا . (۱۲) ضا، نیز

روشن تر گشت که بی سایهٔ حشمت خداوند (۱) شعاع آفتاب سعادت برهیچ آفریدهٔ نمی افتد ، و بی لطف (۲) انماء وحسن انتماء (۳) آن دولت و تنفس روایح لواقح آن تربیت هیچ گل آرزو وحجاب (٤) غنچه نمی گشاید ، وحایل شبهت (وربت از میان برخاسته ٥) که شفقت وعاطفت خداوندی (٦) تا ابد پاینده باد چه نعمتی بزرك و سعادتی شگرف و موهبتی عظیم و عطیت (۷) جسیم است ، **نعم الله تعالی مجهولة فاذا فقدت (عرفت ، بحمد الله ۸)** اکنون آن ذات عالی ـ که فهرست مکارم وپیشوای اکارم است وخود درین روزگار جز او که باقی باد که (۹) مانده است ـ صحت کامل که صلاح جهانیان را شامل است باز یافته است (۱۰) ، ودور ونزدیك بدین بشارت که ازلذّت آن عبادت (۱۱) نمی توان کرد مهیا (۱۲) شدند ، **اذا سلمت وکل (۱۳) الناس قدسلموا** ، و نیز تتمهٔ آن (١٤) سعادت را امید انعطاف برسمت حضرت واعتکاف برسدهٔ دولت یعنی جناب خداوندی روی نمود ، ومورد این (۱۵) مراد اگر روزگار چنانکه فعل اوست (حالی در آن نباشد آن (ظ ، از) شایبهٔ ۱٦) تعذّر و تعسف (۱۷) مصفی شد ، و خیال جمال خداوند (پاره پاره دل و جان را ۱۸) درکارسازی عشق بازی افکند ، (بیت ۱۹) **فلا ادری بای امرین (۲۰) بفتح (خیبرام ۲۱) بقدوم جعفر** ،

اندازهٔ خوش دلی زانـدازه برفت

اندوه (۲۲) کهن بشادی وتازه (۲۳) برفت

ایزد تعالی برتحقیق این امل که مادهٔ حیات جهانیست (٢٤) لطایف صنع خویش برگماراد (۲۵) ، وبنده را روزی (۲٦) بیشتر متقبل اعمال اقبال یعنی مقبل

---

(۱) خداوندی . (۲) تالطف . (۳) ایماء . (٤) ظ ، حجاب . (٥) وربیت از میان برخاست . (٦) ضا ، که . (۷) و عطیتی . (۸) عرف قدرها . (۹) سا .
(۱۰) ضا ، و مزاج مبارك عنان برصوب اعتدال تافته . (۱۱) ظ ، عبارت . (۱۲) مهنا .
(۱۳) فکل . (١٤) این . (۱٥) آن . (۱٦) خاك در آن نباشد . (۱۷) وتعسر .
(۱۸) بتازه دل و جان . (۱۹) شعر . (۲۰) الا مراسری (ظ ، الامرین اسر) .
(۲۱) الخیبر او . (۲۲) واندوه . (۲۳) تازه . (٢٤) جهانیانست . (۲٥) برگمارد .
(۲٦) ضا ، روزی .

دست مبارک گرداناد (۱)، **ولا یخیب فضل الله راجیه**.

❊❊❊

(۲) زندگانی مجلس عالی (در تمهید اساس دولت و تجدّد ۳) لباس حشمت سالیان فراوان باد، امداد تأیید یزدانی روزگار (٤) مبارک متصل و تباشیر فتح (٥) وپیروزی ارجاء حضرت را شامل، کمال موالاتی که میان مجلس علی (٦) خداوند عالم **اعلی الله شانه** و مجلس عالی بندگی **لازال عالیا** از قدیم باز حاصل (آمده است ۷) و قواعد آن بر تقادم (۸) روزگار استحکام یافته هم از عهد صبا و ابتدای نشو ونما اغراس هواداری آن حضرت در صحن سینهٔ این کهتر نشانده است، و اعراق آن (در احنا ضلوع متشابک گشته، و اکنون که بهمت مجلس ۹) عالی درجهٔ استقلال پیدا آمد و شاخ عمر بالا کشید و دوحهٔ دولت بر (صحن آن ۱۰) دیار اسلام سایه افکند بحمدالله آن نهال محبت بزلال اخلاص که از مشرع دل صافی جاری باشد پرورش بیابد (۱۱)، و بلواقح حسن عهد که از مهب اعتقاد پاک در جنبش آید (۱۲) بارور می شود، وبر تجدّد ایام ثمرهٔ آن شجره (۱۳) ظاهر تر است، وفرط نزاع که یکی از ثمرات آن باشد غذای دل وجان گشته است، لاجرم جناب ضمیر بانواع ذخایر آن معمور است، و جوارح و اعضا باقتنا و ادّخار آن مأمور (١٤)، وهمت برادراک آن (١٥) ملاقات که طبیعت را از آن تعذّری (ووراى آن ١٦) مطمح نظری نتواند بود مقصور، برحسب مراد میسر باد (۱۷).

❊❊❊ (۱۸)

جانب عزیز فلان (۱۹) **دام عزیزا** بسلام وتحیت مجلس ما محفوف و مشمول

---

(۱) گرداند. (۲) در نسخهٔ پاریس این عنوان علاوه است: **خطابی که از زبان خداوند زاده بملک غور نوشتند**. (۳) پ: خداوندی در تمهید اساسی و تمهید اساس دولت و تجدید.
(٤) بروز (ظ: بروزگار). (٥) ضا: و کامرانی. (٦) عالی. (۷) است.
(۸) تقادم. (۹) مجلس. (۱۰) صحنی از (ظ: صحن از). (۱۱) می یابد.
(۱۲) آمد. (۱۳) ضا: ظاهر. (١٤) معمور. (١٥) ضا. (١٦) وزاءرا از آن.
(۱۷) ضا: بمحمد و آله. (۱۸) در نسخهٔ پاریس در این محل این عنوان نوشته است: **این مثال بیکی از کبار ریمه و عهد (ظ: عهد) نوشته آمد**. (۱۹) فلانی.

ست ، و جوامع همت ما بادای حقوق مؤکد او مصروف و مشغول ، و اتمام ذکر مساعی جمیل (۱) او بساحت خاطر مبارك بر دوام ، دولت (۲) قاهره را (بادعیهٔ صالحهٔ او استظهاری تمام ، وحضرت زاهره را ۳) بمکان مبارك او بهتر (٤) موفور ، و اقوال و افعال او بعین رضا (٥) و سمع قبول مسموع ومنظور ، چه رأی انور را که صحایف ضمایر بندگان از راه فراست املا کند پوشیده نمانده است که منهج حقیقت (٦) او درمطاوعت دولت قویم است (۷) ، وثبات قدم او درمشایعت حضرت قدیم (۸) ، **القی (۹) اباه بذاك الكسب مكتسباً** (۱۰) ، خدمتی که پیش ازین ببارگاه نبشته (۱۱) بود رسانیده آمد ، وبرآن کمال هواداری و صدق مخالصت وفرط (اعتقادی تازه ثناهای بسیار فرموده ایم ۱۲) ومحمدتهای بلیغ رانده ، وببصر بصیرت حقیقت دیده و باعتبار دانش یقین ساخته (۱۳) ،

اذا نحن اثنینا علیك بصالح ❊ فانت کما نثنی و فوق الذی نثنی

(مطلعی که مقطع سخن است بنا نهاده می آید ١٤)

زندگانی مجلس عالی خداوندی در دولتی معانق دوام ونعمتی موافق انعام بدامن ابد باز بسته باد واز دامنگیر زوال رسته ، آستان (۱۵) دولت رفیع وجناب حشمت(۱۶) منیع ، (دولت اقبال برخنده و روزگار فرخنده ، بیت ۱۷)

دهرش بطوع چاکر و فتح و ظفر قرین
چرخش بطبع بنده و اقبال و بخت یار
تا وقت نشر صیت معالیش منتشر ❊ تا روز حشر دولت عالیش پایدار

---

(۱) سا . (۲) ظ ، ودولت . (۳) سا . (٤) ابهی . (٥) الرضا . (٦) عقیدت . (۷) قدیم است . (۸) ضا ، شعر . (۹) الفی . (۱۰) یکتسب . (۱۱) ما نوشته . (۱۲) خوب اعتقادی تازه تازه ثناهای خوب فرمودیم . (۱۳) ضا ، شعر . (١٤) مطلعی دیگر که مقطع سخن این رساله است . (۱۵) سدهٔ . (۱۶) سا . (۱۷) واقبال فرخنده و روز و روکار (ظ ، و روزگار) پرخنده ، شعر .

• چون آنچه خلاصهٔ غرض بود از جمع این مجلد که ذکرش بر روی روزگار مخلد خواهد بود حاصل (شد برین ۱) دعا که برای نظام (کار عالم ۲) اعنی دوام دولت خداوند **ولی النعم ملك اکابر (۳) العرب و العجم عز نصره** گفته شد (و بحمدالله اثر ٤) اجابت آن ظاهر است ختم کرده آمد · **الحمد (٥) لله علی الاٌ تمام والصلوة علی خاتم النبیین و آله الکرام** (بیت ٦)

خدای جهانرا هزاران سپاس [illegible] که گوهر سپردم بگوهر شناس

چون این مجموع در خدمت (۷) مجلس عالی (خداوندی **لازال عالیا** ۸) بموقف عرض خواستم برد دو قصیده یکی پارسی (صادر در ۹) معنی این تالیف و دیگر تازی مشتمل برتهنیت ایاّم شریف انشا افتاد · ودر طی این (۱۰) اوراق درج کرده شد (۱۱) .

هر که ایاّم را غلام کند ※ بخت بر درگهش مقام کند

کرهٔ تند طبع گردون را ※ زیر فرمان خویش رام کند

فخر خود داند (۱۲) آنکه پیوسته ※ خدمت خسرو کرام کند

صدر عالی **بهاء دین** (۱۳) فلك ※ رفعت از (همتش التام ١٤) کند

کامرانی که بخت رام (۱٥) شود ※ هر که [illegible] احترام کند

دهد انعام بی قیاس (۱٦) دهد ※ [illegible] (۱۷) کند

رایش آن (۱۸) صد **نظام** [illegible] ※ [illegible] کند

هیچ خسرو بصد مصاف نکرد ※ [illegible] کند

خشمش از تیغ قهر برگیرد ※ [illegible] کند

عقد پروین زهم فرو ریزد ※ [illegible] کند

---

(۱) ازین · (۲) ملك · (۳) الاکابر · (٤) و الحمد لله · (٥) و الحمد ·
(٦) شعر · (۷) ساحة · (۸) سا · (۹) صادق · (۱۰) [illegible] · (۱۱) [illegible] و هی
هذه القصیدة · (۱۲) دارد · (۱۳) [illegible] · (١٤) همتش [illegible] (همتش اوام) ·
(۱٥) [illegible] · (۱٦) بی قیاس · (۱۷) وبرخواه · (۱۸) [illegible] .

راستی خواهد او و اگر (۱) نه الف * پشت در خدمتش چو لام کند
جاهل است آنکه وصف اخلاقش * بنسیم گل و مدام کند
زآنکه می زحمت خمار دهد * بوی گل آفت زکام کند

نیست جز خلق او که در همه عمر (۲)
نیکی محض و خیر تام (۳) کند

خصمش ازغم بسوخت وین بیند * هر که اندیشهای خام کند
برتن و جان خود بخون جگر * گریه از دیدهٔ مسام کند
ای بزرگی که هر چه فرمایی * دولت آنرا بجان تمام کند
چرخ هم بستهٔ اوامر تست * چه کند چون کند کدام کند
دهر هر (٤) روز دولتی زاید * وانگهش بندهٔ تو نام کند
کیست کیوان که باجلالت تو * دعوی جاه و احتشام کند
این قدر بس بود که شاد کنی * بجوابیش چون سلام کند
هر کجا مقبلی است در عالم * بپناه تو اعتصام کند
هر کجا عاقلی است در دنیا * بولاء تو اتسام کند
خدمتی کرده ام جناب ترا * نه از آنها که خاص و عام کند
منشآتی که عجز از آن شیوه * رخ هر طبع زرد فام کند
ذکر او همچو صیت سایر تو * صحن عالم بزیر گام کند
یاد می گیردش عطارد چرخ * تاجهان سخن بکام کند
نه همانا که دیگری جز من * بچنین خدمتی قیام کند
(نعل هم ٥) آهن است و می نکند * آنچه وقت هنر (٦) حسام کند

نه هر آنکس که نام او حسن است
همه افعال (۷) چون نظام کند

---

(۱) اگر (ظ ، وگر) . (۲) وقت . (۳) عام . (٤) سا . (٥) نه همه ,
(٦) هنی . (۷) احوال .

گر باعزاز ها (۱) کنیش الزام ٭ چکند گر نه التزام کند
تا که آرایش مراسم عمر ٭ گه کند عید و گه صیام کند
باد عدل تو مستدام که عدل ٭ موسم عمر مستدام کند
هر چه (می بایدت همی فرمای ۲) ٭ خود بجان دولت (۳) ارتسام کند

(قصیدهٔ تازی ٤)

سری طیفها و اللیل (تحبو کواکب ٥)
وجنح (٦) الدجی فی الافق یجثو (۷) غیاهبه (۸)
الم بقلبی و هو فی الم النوی
یهیب به داعی الهوی (۹) فیجاوبه
و کان تمنیه مثال (۱۰) و صالها وبعض الامانی لیس ینجح صاحبه
(صلابته کالبدر صام بحبها ۱۱)
فؤاد بتاریخ (۱۲) الهموم ملاعبه (۱۳)
لها مقلة تسبی القلوب بنظرة و وجه به یستحسن العشق عاتبه
(۱٤) وصدغ یحاکی الایم (۱٥) عند التوائه (۱٦)
تدب علی قلب المحب عقاربه
وریق لغلت (۱۷) الراح تحکیه (۱۸) لذة
لو اختص بالعمر المؤبد شاربه
(اتتنی تمنینی ۱۹) الوداع و دمعها
علی رقبة (۲۰) العذال (۲۱) ینهل ساکبه

---

(۱) باعزاز ما . (۲) فرمایدت همی فرمسان . (۳) دهر . (٤) القصیدة الثانیة .
(٥) تحبو کواکبه (ظ ، تخبو کواکبه) . (٦) وغیم (ظ ، و جنح) . (۷) ظ ، تحبو (نزدیک می شود) . (۸) ش ، تاریکی ها . (۹) النوی (فراق و دوری) . (۱۰) ظ ، منال (رسیدن) . (۱۱) هلالیة کالبدر هام بحبها . (۱۲) تباریح (اندوهها و سختی ها) .
(۱۳) ظ ، تلاعبه . (۱٤) نسخهٔ پاریس این بیت را ندارد . (۱٥) ش ، افعی نر .
(۱٦) ش ، پیچیدن . (۱۷) اقلب . (۱۸) احلمه (ظ ، یحکیه) . (۱۹) واتتی یمتن .
(۲۰) ش ، مراقبت و پاسداری . (۲۱) بالعدل .

و يصفر طوراً خدها (۱) خشية النوى
كذا (۲) رمق قامت عليه نواد به (۳)

تقول و ايدى الوجد كانت تنوشنى (٤)
و ينزع (٥) منى ملبس الصبر سالبه

(لتهجر من فى الحسن قل شبيهه ٦)
الا ان صرف الدهر جم (۷) عجائبه

فما حل شكواها نطاق عزيمتى   وكم فرق الأيام (۸) ما انا طالبه

سواى (۹) الذى حل الهوان بداره (۱۰)
فتيده (۱۱) احبابه و حبائبه

على طلاب العز و المجد واجب
وان كان قلبى ليس يهدا واجبه (۱۲)

(تشب فى قلب ۱۳) الهوى غير انني (١٤)
رحلت (و اظفار الهموم تناشبه ۱۵)

علوت لاحراز العلى غارب النوى
وقد (۱٦) جاش بحر (۱۷) الشوق يعلو (۱۸) غواربه (۱۹)

ولاقيت من برح (۲۰) النوى كل متعب
ولا غرو ان المجد يتعب كاسبه

---

(۱) خدمه . (۲) ظ ، كذى . (۳) درنسخهٔ پاریس چنین است : ويصفر طورا خدمه (ظ ، خدها) خشية النوى ؛ و تلعامه حينا فيحمر شاحبه ؛ فقامت بقربى تشتكى حادث النوى ؛ كذا (ظ ، كذى) رمق قامت عليه نوادبه . (٤) تنوسنى ظ ، تنوشنى (... و ...) . (٥) و نزع . (٦) من الهجر بين الحسن ماقل شبهه (ظ ، ازين ....) (۷) ش ، بسيار وانبوه . (۸) الانام . (۹) سوا . (۱۰) بداره . (۱۱) ... (ظ ، تفقده) . (۱۲) ش ، لرزان و مضطرب آن . (۱۳) تنبت فى قلبى . (١٤) انى . (۱٥) و اظفار الغموم تناسبه (ش ، مناشبت بمعنى آويختن و... شدن و ... است) . (۱٦) فقد . (۱۷) نحو . (۱۸) ظ ، تعلو . (۱۹) ش ، موجهاى بلند آن . (۲۰) ش ، سختى و خشم .

(وقايمه الارجا بهما مهجل ۱) يسد على السرحان فيها مذاهبه
حدوت اليها العيس و النجم سددت
معاقـده و الليل مرخى ذوائبـه
و ما كان لى غير الحسام مصاحب
و من طالب العليـاء قل مصاحبـه
اروم العلى و النائبات تعوقنى وكم طالب عزت عليه مطالبه
فان اجدرت (۲) نفسى المعالى فحقها
وان اخفقت فالسيف (۳) تنبوا (٤) مضاربه
ومن جعل (الجدا اليها كخلقه ٥) لنجح مساعيه ستقضى ماربـه
بيمن بهاء الدين و الدولة الذى علت ذروة المجد الاشم مواكبه
سيملك ما تهوى (٦) ولا شك يحتظى
بنشر (فتات المندلى ۷) مصاقبـه (۸)
هو الفاضل المفضال و المكرم الذى
ضرائبـه (۹) طابت و قلت ضرائبـه
(هو الصدر الموقر الصاحب القوم ۱۰)
فطوبى لملك الشرق اذ هو صاحبه
محصل ارزاق الورى وكفيلها و مختار سلطان البرايا و نائبه
همام يفيد الملك فى كل حادث كتابته مالـم تفده كتائبه
صبور و قور قلمته اياته (۱۱) (لسب ارت حسلته بجاربه ۱۲)

---

(۱) و قائم ارجاها بها جهد مجهد (ظ ، و قائمة الارجاء بهماء مجهل - ش ، قائمة بمعنى تيره و گرد آلود و بهماء و مجهل بیابانی است که آدمی در آن گم و آواره شود) . (۲) احرزت . (۳) بالسيف . (٤) ظ ، تنبو . (٥) الجهاى حامه (ظ ، النهائى حلفه . ش ، حلف بروزن جسم بمعنى دوست هم پیمان و ملازم است) . (٦) ظ ، يهوى . (۷) فان الهادى صاف (ظ ، فتات المندلى — ش ، فتات بضم اول خرده وریزه و مندلی منسوب بمندل و آن عود بسیار خوشبوست) . (۸) ش ، رو برو شونده و مواجه . (۹) ش ، اخلاق و عادات و در آخر بیت بمعنى امثال و نظائر است . (۱۰) كذا . (۱۱) ظ ، اناته (وانات بفتح همزه بمعنى برد باری و وقار است) . (۱۲) ظ ، لبيب اريب حنكته تجاربه .

لقد غلب القلب (۱) الضواري و كلهم (۲).

لقد حفظ (۳) هذا القول فی الرق (٤) کاتبه

فاشرق وجه الشرق و اهتز عطفه

وجدد غرب (٥) (الغروب واشد ٦) جانبه

الك الله من حام حمی (الملك و العلی ۷)

مناقبــه عند (النصال مناقبــه ۸)

(و عاف تاثیر ۹) القفر کان مکیلا (۱۰)

(نجا اذنجا قصد الکیل ۱۱) نجائبه

(الکیك نشید اظل بتشیه ۱۲) امرؤ

حمید السجایا صائب الکر ثاقبــه

فسیح مجال الرای رحب فناؤه رفیع محل القدر عالی (۱۳) مناصبه

فتی (یسرق المناظرین کلامه الــــ رفیق و یعنی الحاضرین ١٤) مناقبه

ولا یزدهبه مدح کل مبخل (۱٥) قلیل ایادیه کثیر معائبه (۱٦)

و ما شانه التقریض لکن مقلم (۱۷)

کثیر فیقض (۱۸) بالمدائح واجبه

---

(۱) ش ، گرگان . (۲) ضا ، رأی مارأی فلیلق ممن یغالبه ـ بلی خصه رب السماء بفضله فمن شب نار الحقد شب (ظ ، شبت) مصائبه ـ اصدر صدور الشرق والغرب کلهم . (۳) خط .
(٤) الورق . (٥) ش ، نشاط و چابکی . (٦) الغرب و امتد (ظ ، واستد) . (۷) حوزة العلی .
(۸) النضال مقانبه ـ ش ، نضال بکسر اول مجادله و دفاع و مقانب جمع مقنب دستهٔ سواران را گویند . (۹) رعان (ظ ، وعان) باسر . (۱۰) ظ ، مکبلا (ش ، در بند کشیده).
(۱۱) نجبا اذقصداها الیك (ظ ، نجا اذنجا قصدا الیك) . (۱۲) الیك یشد الرجل سه (ظ ، الیك نشیدا ظل ینشه) . (۱۳) عال . (١٤) یسترق الحاضرین کلامه الدقیق (ظ ، الرقیق) و یغشی الناظرین . (۱٥) ممحل . (۱٦) معاتبه . (۱۷) حقیکم .
(۱۸) و یقضی .

(لسات و كان الشعر باقل محمد ۱)

(فانشات حتى يطلع اليوم ۲) غاربه

على ان فرض (۳) الشعر يزرى على الفتى

اذا لم يكن فضل كمالى يناسبه

(مضى الا ان شهر الله محذورا كانه ٤)

وقد ملئت بالشكر منك حقائبه (٥)

(و اقبل عيد الفطر ٦) طلقـاً جبينه

يسر (۷) بمـا تهوى اليك ركائبـه

تمتع به والعيش صاف (۸) رداؤه

و صاف على رغم الحسود مشاربـه

(ودم راعياً للدهر تجبر (ظ، يجبر) وهنه ۹)

بذاك (۱۰) كما توهى (۱۱) عداك نوائبه

(وعش كيف ما ۱۲) تهوى فجدك صاعد

وسل (۱۳) كل ما ترجو فربك واهبه

(تمت بعون الله و حسن توفيقه على يد العبد الفقير الضعيف المحتاج الى رحمة الله تعالى و لجميع المسلمين و لمن قال آمين، و الحمد لله رب العالمين، و الصلوة على محمد و آله اجمعين، في الثالث من شهر ربيع الآخر سنة ثمانية وستين وستمائة ١٤).

(۱) لسان وكان الشعر لال محمد (ظ، نشأت وكان الشعر يافل نجمه). (۲) نامات حتى عاود الشرق. (۳) فرض. (٤) ترحل شهر الصوم يحدو ركابه (ظ، مضى الآن شهر الله يحدو ركابه). (٥) ش، جمع حقيبة بمعنى بسته وبار و توشه دان كه پر فتراك بندند. (٦) واسفر وجه العيد (ظ، العيد). (۷) ظ، نسير. (۸) ضاف ش، كامل و تمام اندام. (۹) ودم داعيه الدهر بجبر رهمة. (۱۰) ظ، نداك. (۱۱) نوهى. (۱۲) فعش كما. (۱۳) وسال. (۱٤) در نسخهٔ پاريس بجاى اين عبارات جملهٔ (بعد القصيدة) نوشته شده وپس از آن رسالهٔ مفصلي است كه مؤلف در حبس شادياخ انشا كرده است.

مکتوب تاریخی

که در آخر نسخهٔ پاریس علاوه است (۱)

این رساله در حبس شادیاخ در بند انشا کرده آمد

لعمرك ان العمر اكثره فني ❁ ويهدم بنيان (۲) الزمان ولا يبني
و حملني الايام مالا اطيقه ❁ فجسمي مهزول وقدي منحنى (۳)
تبدد شملي بالفراق و انما ❁ زمان (٤) بتفريق الاحبة قدبني

---

(۱) بطوریکه از تاریخ جهانگشا مستفاد می شود در سال ۵۸۱ طغانشاه پسر مؤید آی آبه که بر نیشابور استیلا داشت وفات یافت و پسرش سنجر شاه را بجای او نشانیدند و اتابك این پسر که نامش منگلی بیك (و بنا بمندرجات این رساله منگلی تکین یامنگلی تکز) بود زمام کار ملك را در دست گرفت و بمردم ظلم و تعدی بسیار کرد . در سال ۵۸۲ علاء الدین تکش لشکر بخراسان کشید و شادیاخ را دو ماه محاصره کرد ولی بفتح آن موفق نشد و پس از صلح گونهٔ بخوارزم باز گشت ، و برای تکمیل صلح حاجب بزرگ خود شهاب الدین مسعود و خوانسالار خود سیف الدین مردانشیر را با بهاء الدین محمد بغدادی . کاتب بشادیاخ نزد منگلی بیك فرستاد ، و وی آنها را مقید کرد و نزد سلطانشاه برادر علاءالدین که با برادر مخاصمت داشت فرستاد . علاء الدین تکش در سال بعد ۵۸۳ مجددا لشکر بجانب نیشابور کشید و در این نوبت شادیاخ را فتح کرد و منگلی بیك را بقتل رسانید و پسر خود ناصرالدین ملکشاه را ولایت آن شهر داد . اما محمد بغدادی و همراهانش همچنان در نزد سلطانشاه گرفتار بودند تا سال ۵۸۵ که بین علاء الدین و سلطانشاه صلح شد و سلطانشاه آنها را بنزد علاء الدین فرستاد . بنا بر این مدت گرفتاری محمد بغدادی قریب سه سال بوده و این نامه را در اوقات گرفتاری (و ظاهرا بعد از مقتول شدن منگلی بیك) نوشته است . (۲) خذ : بنیانی . (۳) ظ . منحن . (٤) ظ . الزمان .

و تنهد (١) ارکانی ولاغروانها ✻ علی (جرف هار ٢) من الدهر تنثنی

فلا تعجبن انی منیت (٣) بحادث ✻ فما الدهر الا بالحوادث یعتنی

اذا مااقتنی السالون (٤) مالا و ثروة ✻ فلست اری قلبی سوی الهم یقتنی

فها انا اشکو صبوتی (٥) وصبابتی ✻ واذکر ایام الصبی ثم انثنی

الفارسی

بخدایی که بذل جان او را ✻ اولین پایهٔ زاحسان است

کمترین مایه لطف صنعش را ✻ باد نوروز و ابر نیسان است

که مرا در فراق خدمت تو ✻ زندگانی و مرگ یکسان است

از هر آسانیی که بی تو بود ✻ خاطر وطبع من هراسان است

نه همانا که هیچ رنج دگر ✻ که بر انسان بود برین سان است

می کشم در فراق سختیها ✻ هجر یاران بگفتن آسان است

دل وجان درنعیم **خوارزم** اند ✻ وای برتن که در **خراسان** است

خوشدلی درجهان طمع کردن ✻ هم ز سودای طبع انسان است

امداد تحیت (و وفود آفرین ٦) ـ که از طی آن نسیم نعیم آید و از توی آن بوی (قدیم عهد ٧) زاید ـ و از کلبهٔ (٨) عنا و زاویهٔ غم که می گویند دل است بمرتع مربع (٩) کرم ـ و آن خود جز جناب مأنوس خداوندم امام اجل اخص **شهاب الدین جمال الاسلام تاج المحققین منشی النظار افضل خوارزم یدیم الله علوه** نتوان بود ـ می فرستم . **یالیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما .**

و دور ازآن جناب از دوری آن جناب چندان اندیشهٔ شوخ داده بمن محیط

---

(١) ش ، فرو میریزد و درهم می شکند ، وغره بمعنی تعجب است . (٢) ش ، لب رودخانه که ازصدمت آب سست وفرو ریخته باشد . (٣) ش ، مبتلا شده ام . (٤) ش ، مردمان آسوده و بی غم و شادخوش . (٥) ش ، غرور و شادانی جوانی و صبابت بمعنی عشق است . (٦) خا ، و وفود آفرین . (٧) خا ، عهد قدیم . (٨) خا ، از کلبهٔ . (٩) خا ، مربع (بمعنی با خیر و برکت و حاصل خیز) .

شده است و چنان صبر کار نادیده مرکز خالی گذاشته که اگر چه دل می خواهد خاطر (ما مواسات ۱) نمی کند که محافظت عادت قدیم بجای آرم، ومراقبت سنت معهود واجب دارم ، و زندگانی (۲) باجملهٔ ادوات و حشوات که رسم است دیباچهٔ سخن سازم ، و نیز راستی آن رسم وسم تکلف گرفته است ، ودر کشا کش استعمال خلق خلق گشته، و چون شکایت روزگار پیرزی تیرزی (۳) شده ، و تتبع رسوم باستانی ـ که با بلادت همداستانی دارد ـ داند که عادت من کهتر نیست .

بشیوهٔ (٤) مخلصان که همانا از آن فوجم ـ (دلیل بر آن که ٥) خطر های عظیم مشاهده می کنم (٦) ـ دعوت خلوت ـ که باسابقهٔ رضا همراه باشد نه باشایبهٔ ریا ممزوج ـ لایق تر ، ودر هر حال که هست ازآن خدمت فارغ نیستم ، وهمواره ورد زبان دارم، ش ،

(ای خیل هنر وثاق باشی ٭ آن روز مبا که تو نباشی ۷)

جمال اللیالی فی بقائك فلیدم ٭ بقاؤك فی عز علیهن زائد

این تحیت اواخر جمادی الأخر (۸) می نویسم ، **ویمحوا (۹) دموعی ما یخط بنانیا** ، از (۱۰) حالی که شکر باری عز اسمه برآن واجب است، وسپاس ایزد تعالی در آن لازم ، (شعر)

بهر حال مر بنده را شکر به ٭ که بسیار بد باشد از بد بتر

---

(۱) ظ ، مواتات (بمعنی موافقت و همراهی) . (۲) مرادش موضوع (زندگانی دراز باد) است که باآب و تاب مخصوص در آغاز نامه ها مینوشته اند . (۳) یعنی مانند تیر دلخراش شده و محتمل است که پیرزی بمعنی زی کهنه ومنسوخ و پیرزی اول بمعنی بسیار زیست کننده و کهن سال باشد ، واگر هر دو را پیرزی بخوانیم جناس کاملتر می شود . (٤) ظ ، پس بشیوهٔ . (٥) ظ ، دلیل ، آنکه (یا) دلیل براین آنکه (یا) بدلیل آنکه . (٦) بعبارت معروف حدیث و المخلصون فی خطر عظیم اشاره کرده است . (۷) کذا و بمناسبت یکی از قطعات انوری که مصراع دوم ظاهرا از آن گرفته شده محتمل است که چنین باشد ، ای خیل هنر را و ثاقباشی ٭ آن روز مبادا که تو نباشی . (۸) ظ ، الآخرة . (۹) ظ ، و تمحو . (۱۰) ظ ، در .

و اگر چه بدان خدمت نیاز بیش دارم از شرح آن نیاز باری بی نیازم ، چه توان دانست که در چنین حالتی - که **لو رأیناه فی المنام فزعنا** پاداش (۱) سپیده کاری سپهر فیروزه کار نیلفام روز امیدواری و روی بخت من سیاه کرده ، و چیره دستی روزگار رنگ آمیز بخون دل بررخ بی رنگ من بیرنگ (۲) زده ، واز هر جنس خطرات اضجار (۳) در صحن ضمیر چون از هر نوع طبقات آدمی در صحرای عرفات طواف عادت ساخته ، وسینهٔ که بیت الحرم کرم بود بیت الأحزان مصایب شده (و دلی که قبلهٔ محنتها بود کعبهٔ منحتها را حجر الأسود حجر الأسود وار نشانه گشته ٤) ، و تنی که رکن فضایل بود از کعبهٔ آمال بمقام خدمت باز آمده واز صفای سینه در منای تمنی احرام انتظار گرفته ، تا که داعی اجل لبیك زند و ره عمر را در نوردد ، و ازین بادیهٔ پرآفت بدار السلام سلامت رسد ، (شعر ٥) **فیا حبذا منی لمن یسکن القبرا** ، و گردون دون چون مرا بسته دید و میدان تنگ در معرکهٔ تعریك من شاکی السلاح ایستاده ، و در شکستن جیش امید من شکسته دل تعبیه های عجب ساخته ، و از سپاه غم و اندیشه که چون ادوار آسمانی نهایتی نابیدا دارد گرد دل من قلب و جناح برکشیده ، و میمنه و میسره را بحوادث مختلف ، و وقایع متفرق آراسته ، و وفات عزیزان را بروجه طلیعه فرستاده ، و فراق دوستان را سابقهٔ (٦) آن گردانیده ، و صف جفا راست کرده ، و رایت بیدادی افراخته ، و کمان ستم در بازوی طبیعت افکنده ، و جعبهٔ حوادث بخدنگ آفت آکنده ، و کمین قصد برگشاده ، وترك وتاز (۷) فتنه آغاز نهاده ، و باچندین ... در شوکت خصومت من بیچاره را بحرب وخراج (۸) برداشته ، و نهب مال و غارت جان را بشکرده (۹) ،

---

(۱) ظ ، بپاداش ، و محتمل است که زائد و از الحاقات ناسخ باشد . (۲) ظ ، بیرنگ (بمعنی طرح نقاشی و امثال ان که بر کاغذ رسم کنند) . (۳) کذا . (٤) این جمله تحریف شده و شاید چنین بوده است : و دلی که قبلهٔ محنتها بود حجر الأسود محنتها را حجر الأسود وار نشانه گشته . (٥) از اضافات ناسخ است ولا اقل ... بجای آن مصراع بنویسد . (٦) ظ ، سافه . (۷) ظ ، تر تاز . (۸) ظ ، و خراج . (۹) ظ ، و شکرده شده یا شکرده شده (و این هر دو کلمه بمعنی آماده و مهیا و جست و چالاك است) .

و این نیم خرد بی مایه که آخر بهر وقت دستکاری (۱) آغاز کردی پشت بهر بمتب داده ، و صبر گریز پای که هم پای (۲) بر زمین زدی بیکبارگی از دست بیفتاده ، و دل که در دیگر وقایع جائی می کند بمأمن **خوارزم** پناه دوستان جسته ، و حالت **ان الله یحول بین المرء و قلبه** محقق کرده ، وعقل در (۳) هستی آن خود برگمانم از شداید گوناگون **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین** برخوانده ، و تن خستهٔ شکسته بسته در اندیشه سر فرو برده که (مصراع) چه باید کرد با گردون بدین لشکر که من دارم ، ضرورت (٤) حال بحدّی رسیده وحیرت وضجرت (٥) بنهایتی انجامیده که آتش بار (٦) شدم (۷) تااین عمر باد پای را که خاکش بر سر چگونه فرا آب دهم ، و زفان خاطر ازین معنی چنین حکایت کرد (**بیت**)

تا داد فلك ببند و زندان پندم ٭ می گریم وبرکار جهان می خندم

دل از تن و جان و خان و مان بر کندم

از مرك بتر چیست بدان خرسندم

و بیابان بادیه آسای و عدم استطاعت برسدّ باب زیارت احباب که کعبهٔ جان ودلند حاصل (۸) شده ، ودلنوازی وصال بلعبت بازی خیال باز آمده ، وچشم آرزو در طلب هم نفسی که آخر یك نفس دلداری کند (و بامن سوخته دو سه حدیث برنمك زند ۹) چهار گشته ، وتن خام طمع که در پنجهٔ عنا و ششدر بلا افتاده است

---

(۱) ظ ، دستکاری . (۲) ظ ، پایی . (۳) ظ ، که در . (٤) ظ ، و ضرورت .
(٥) ش ، بضم اول بمعنی دلتنگی و نفرت است . (٦) ظ ، آتش پای (بمعنی بی قرار و کنایه از جلد و چست و چابك) . (۷) ظ ، شده ام . (۸) ظ ، حامل . (۹) معنی این جمله بدرستی مفهوم نشد ، و در مورد اینگونه جمل و عبارات جعل ناسخ و تصرفات او از قبیل تقدیم و تاخیر و حذف و ابدال کلمات و حروف قویا احتمال میرود ، وبدین جهت نمی توان از روی اطمینان حدس و تخمینی زد ، و بهر تقدیر در مورد این جمله باید برنمك زدن را بقیاس نمك شکستن کنایه از سخن شیرین گفتن فرض کنیم و یااصل جمله راعبارتی از این قبیل (و این سوخته را بدو سه حدیث نمك برزند) تصور نمائیم ...

بامید آنکه درین هفت و هشت از دیوان نه فلك ده یازدهٔ (۱) خبر سلامتی بدو رسد و محصول (۲) دوازده برج را هزاران بار بمنها و من ذلك پرداخته - آرزومندی (۳) و نیازمندی و التیاح (٤) و التیاع (٥) و نزاع (٦) و تعطش (۷) و تحنن بدوستان یگانه و یاران یکدل وعزیزان محرم و رفیقان همدم (۸) وحریفان موافق ومخدومان مشفق و برادران مهربان - که در وقت حوادث خویشتن را سپر تیر بلا سازند و ازگزارد حق صحبت یاران بتیغ دریغ روی نتابند و برقانون حرّیت و قاعدهٔ اریحیت چون بیچارهٔ را پای در (۹) سنك نامرادی آید دستگیری مشفقانه لازم شمرند وچون آزادهٔ را در بند محنت بیند (۱۰) گشایش کار او را مردانه وار میان در بندند (شعر)

اذا استنجدوا لم یسألوا من دعابهم ❊ لایـــة حرب ام بأی مکان

و آن مجلس بحقیقت پشت آن سپاه و سر آن غوغا و روی آن زمره و صدر آن جریده است - چند (۱۱) و چگونه و چه و چون (۱۲) باشد ، (دل و جان را که با احسن اشفاق و مکارم اخلاق جان بر حمایت تلهف و تاسف روی

---

(۱) بطوریکه از عبارت مستفاد می شود ده یازده نام مبلغی بوده است که کار کنان دیوان از مؤدیان خراج بعنوان ده یك برای خود می گرفته وفی‌المثل هرده دینار را یازده دینار وهرده خروار را یازده خروار در یافت می‌داشته‌اند . (۲) خ ، محصول (بدون واو) . (۳) خبر (چه توان دانست که در چنین حالتی) است ، و جواب یا خبر خود آن در هفت هشت سطر بعد می‌آید . (٤) تشنگی . (٥) سوز و گداز . (٦) اشتیاق و کشش . (۷) احتمال قوی میرود که بعضی از این کلمات معطوفه را ناسخ از خود علاوه کرده باشد . (۸) در این عبارت اثر یکی از تصرفات کاتب یعنی تقدیم و تاخیر کلمات که در مقدمه بآن اشاره شده است احساس می شود و آن تقدیم و تاخیر همدم و محرم است ، چه همدم با عزیز و محرم بارفیق مناسب تر مینماید ، و کاتب بر عکس کرده است . (۹) خ ، بر . (۱۰) خ ، بینند . (۱۱) خبر (آرزو مندی و نیاز مندی) است . (۱۲) این دو کلمه از الحاقات کاتب می‌نماید .

نماید ۱)

(شعر)

زمانه محنت ورنجم یکی هزار کند * کهی که با دلم اندیشهٔ تو یار کند
خیال طلعت تو سوی خاطرم هر دم * دو اسبه تازد تا صبر من شکار کند
بسا غما که دلم خورد در جدایی تو * اگر دلم نخورد غم بگو چه کار کند
زغم بنالم هر شب چو مادر مشفق * که در فراق پسر ناله های زار کند
اگر ضمیرم بر چرخ سایه اندازد * زهاب چشمهٔ خورشید را شرار کند

نشاط بود مرا با تو در شمار بسی
گر (۲) آید آری هرچ آدمی شمار کند

شراب وصل تو بسیار خورده ام چه عجب
اگر کنون زغم فرقتم خمار کند

ز روزگار بدین روزگار افتادم * چنین ستمها برمرد روزگار کند
نگار خانهٔ اندوه شد دلم ز آنروی * زراه دیده بخون روی من نگار کند

بلی چو دامن برچید از کسی دولت
زمانه خون دلش زود در کنار کند

ز بیقراری کارم بجان رسید همی * نعوذ بالله اگر هم برین قرار کند
بصد جفا (و بلای زمانه ۳) دربندم * بلی زمانه گراینست ازین هزار کند
چو مرد را همه بی اختیار باید زیست * عجب نباشد اگر مرك اختیار کند
بکردگار پناهنده ام که چارهٔ من * اگر کسی نکند فضل کردگار کند

ومی خواهم که بیش ازین درشکایت نکایت روزگار که بروی دلم محنتها آورده است وبامن مسکین معاملتهای (٤) کرده - که نه آن شرعی بود ونه دیوانی - خوضی پیوندم (٥)، و حکایت حوادث ایام که چون قطرات باران نیسانی و خطرات

---

(۱) این جمله متزلزل و ظاهرا چنین بوده است : و دل و جانرا که بمحاسن اشفاق و مکارم اخلاق آن جناب برجاست چه تلهف و تاسف روی نماید . (۲) ظ ، کز . (۳) ظ ، و بلا ز زمانه . (٤) ظ ، معاملت ها . (٥) ظ ، نپیوندم .

خطوات (۱) انسانی که (۲) هر یکی را سر اندر دم دیگر است سر باز نکنم ، و در جصر (۳) عثرات بخت مرد ریك (٤) — که رقم اصحاب الرقیم برخود کشیده است و در کهف غفلت اگر مهلت یابد خواب سیصد و اند ساله را (در میان بسته ٥) — لب گشاده نگردانم ، که طرفی از آن قصهٔ پرغصه فزاید (٦) (شعر ۷)

گر شرح دهم هزار دل خون گردد ،

لو ان علی الافلاك مافی قلوبنا ❊ تهافتت (۸) الافلاك من كل جانب

و همان بهتر بود (۹) که آن مجلس زندگانیش دراز باد نیز باستکشاف آن خاطر رنجه ندارد تارنجور دل نشود ، که ازذکر آن وقایع جانگداز جگر سوز (جز بحقیقت ۱۰) دردسر ورنج دل حاصل نیاید ، **یا ایها الذین آمنوا لاتسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم ،** (قطعه)

گر دهد کس بزفان حالت این واقعه شرح

ور کند کس بقلم صورت این حال رقم

نفس (۱۱) سینه زفانه زند از راه دهان

صفحهٔ کاغذ پرخون شود از نوك قلم

اماً با این همه دل قرار نمی گیرد ، و پای و دست برکار نمی رود ، و این غمها (۱۲) لقیة (الموقور نفثة ۱۳) المصدور اتفاق نیفتد (تاچندانکه هنر ۱٤) حقایق آنرا برأی العین مشاهده کرده است — **وحاشا المجلس السامی** — که (۱٥) درمیان آن مجلس شطری ازحکایت (۱٦) برگوش گذرانند ، ومساهمتی که درمیان دوستان

(۱) ظ ، و خطوات . (۲) ظ ، زائد است . (۳) ظ ، حصر (بمعنی شمردن) .
(٤) ظ ، مرده ریك . (٥) ظ ، میان در بسته . (٦) ظ ، بی مورد و زائد است .
(۷) ظ ، مصراع . (۸) ش ، تهافت بمعنی فرو ریختن و روی یکدیگر افتادن است .
(۹) ظ ، بود (و محتمل است که مطلقاً زائد باشد) . (۱۰) ظ ، بحقیقت جز .
(۱۱) محتمل است آتش باشد . (۱۲) ظ ، و این غمها را . (۱۳) ظ ، الموتور نفثة . (۱٤) ظ ، تاجائکه بنده . (۱٥) ظ ، زائد است . (۱٦) ظ ، از حکایت آن .

در سرّا و ضرّا شرط است محفوظ ماند ، **ولا ینبئوك مثل خبیر .**

علی الجملة والتفصیل و قصیره (۱) **عن الطویل** ، از حوادث ایّام محنتها
(دیدم که اگر حکایت آن ۲) بر پیکر آفتاب نورانی نویسند سیاه شود و نکایت آن
اگر بردل سحاب نیسانی رسد آتش بارد ، واز مکاید زمانه غمهای (۳) خورده‌ام که
ذوق آن باد آب حیات بنشاند و سوز آن خاك در چشم آتش دوزخ اندازد ، و از
فرقت (٤) عزیزان حرقتی (٥) بدل من رسیده است که شعبهٔ ازشعلهٔ آن گر (٦)سوی
گردون یارد (۷) سیاره را در درجات اوج محترق گرداند واثر شرر آن اگر بادریا
آسیب زند ماهی را از (۸) غمرات موج بریان کنند ، (شعر)

جار الـزمان علینـا فی تصرفـه

و ای دهر علی الاحرار لم یجری (۹)

عندی من الهم مالو ان ایسره ❁ یلقی علی الفلك الدوار لم یدر

و راستی چنین (۱۰) ترشیها که روزگار بیمزه برمن می کند وچنین تلخیها
که ازناشیرینی بخت شور بکام دل میرسد درتعجبم تاجان ستمدیده کرا می پاید (۱۱)،
درجمله نمیدانم تامن مسکین ازمکمن صلب بمسکن رحم بکدام سعادت انتقال کرده‌ام
و ازتنگنای مشیمه بفضای زمانه بچه حالت بیرون آمده‌ام که چندین محنت استقبال
برمن واجب داشته است ، وعلی الخصوص (حضرت **خوارزم** بدین سفر ـ که
شقة من النار نیاك بر دوخته است وآیت **لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا** برخوانده آمد
درشأن او منزل گشته ـ بکدام اختیار می بینم و نشان بختیاری نمی یابم ۱۲) ، در

---

(۱) ظ ، و قصیر . (۲) ظ ، دیده‌ام که حکایت آن اگر . (۳) ظ ، غمها .
(٤ ـ ٥) هردو بضم اول است . (٦) ظ ، اگر . (۷) ظ ، یازد (یعنی بلند شود) .
(۸) ظ ، در . (۹) ظ ، لم یجر . (۱۰) ظ ، باچنین . (۱۱) ش ، برای که و بامید
و آرزوی کدام کس مانده واز تن مفارقت نمی کند . (۱۲) این عبارت بواسطهٔ تصرفات و
تحریفات ناسخ متزلزل و ظاهرا چنین بوده است : از حضرت خوارزم بدین سفر ـ که شقة
من السقر نشانه برآن دوخته است و آیت لقد لقینا من سفرناهذا نصبا در شأن او منزل گشته ـ
بکدام اختیار خوانده آمد که اختیاری نمی‌بینم و نشان بختیاری نمی یابم .

هر منزلی بلایی نو خاسته نازل میشود ، و در هر گامی ناکامیی بیگانه روی بسلام می آرد ، ودرهر قدمی المی خیره خشم (۱) سر برمیزند ، ودرهر فرسنگی خرسنگی درشت زخم در پای می افکنند (۲) ، هر روز غمی و هر زمانه (۳) المی .

پدر زیبا منظر خوب مخبر ستوده سیرت زدوده بصیرت پاك فطرت خوب فطنت کامل دیانت هم بقدم انبساط بساط ملوك و سلاطین سپرده و هم در صدر پادشاهان در صدد حساب دوست و دشمن بوده (شعر)

فتی کان فیه مایسر صدیقه ❊ علی ان فیه مایسوء الاعادیا

ـ که مدار کار وعمدهٔ استظهار ومادهٔ افتخار ودوست بی غرض ومشفقی (٤) بی ریا و مخلصی (٥) بی شبهت و معشوقی (٦) بی تهمت و ولی نعمت بی منت و خداوندگار بی سآمت من بود درمهمات مغلق مفتاح مصلحت هدایت رای ساقی (۷) او را شناختمی و در حوادث مظلم مصباح صباح (۸) از رای روشن او ساختمی و ارتقاء (۹) مدارج مهتری که بی تحمل مشاق میسر نشود و ابتهاج (۱۰) مناهج سروری که بی اقتحام مهالك ممکن نگردد استظهار (۱۱) همت بلند و مدد اهتمام بلیغ او پیش نرفتمی (۱۲) (شعر)

یذکرنیه الخیر و الشر و الذی ❊ اخاف و ارجو و الذی اتوقع

ـ ناوکی که ازگشاد حکم انداز قضا روان شد برمقتل خرد (۱۳) وهاتف حق را اجابت کرد ، **ان المنایا (لایطیش سهاما ١٤)** ، و بحقیقت تا آن خدای آمرزید (۱٥) که پشت و پناه من بود پشت بمسند عدم باز نهاده و روی بدیوار لحد آورده و رفیقان منزل فنا را وداع کرده و بنقاب خاك محتجب شده کهتر را آبی راست بحلقهٔ دامی که آنرا خلق (۱٦) می خوانند فرو نشده است ، و بادی خوش

(۱) ظ ، خیره چشم . (۲) ظ ، می‌افتاد . (۳) ظ ، و هر زمانی . (٤) ظ ، و مشفق .
(٥) ظ ، ومخلص . (٦) ظ ، ومعشوق . (۷) ظ ، صافی . (۸) ظ ، فلق (یا) نجاح .
(۹) ظ ، ودر ارتقاء . (۱۰) ظ ، و انتهاج . (۱۱) ظ ، باستظهار . (۱۲) ظ ، رفتمی .
(۱۳) ظ ، خورد . (١٤) ظ ، لاتطیش سهامها . (۱٥) ظ ، آمرزیده . (۱٦) ظ ، حلق .

برآتشکدهٔ ایام که نام دل براو نهاده اند نجسته . (شعر)

وماکان قیس هلکه هلك واحد ❁ ولـــکنه بنیان قوم تهدما

(پارسی)

بخوبنامی یکچند روزگار گذاشت ❋ برفت ومحنت واندوه یادگار گذاشت

و پسر محبوب خلقت میمون طلعت موزون حرکت راست طبع سبك روح

(شعر)

فی المهد ینطق من (۱) سعادة جده

اثر النجـــابـــة ساطـــع البرهـــان

ـ که میوهٔ دل و راحت جان و قرهٔ عین وقوّت خاطر و لذّت طبع وآسایش سینه و شفیق (۲) تن و شقیق (۳) روح و شریك ذات وعدیل نفس و زبدهٔ خلقت و خلاصهٔ وجود و ثمرهٔ حیات و ذخیرهٔ عمر و مایهٔ شادمانی و حاصل زندگانی بود و در خوف و رجا جهان روشن بروی او دیدمی و در شدّت و رخا جان شیرین برای او خواستمی ودرایاّم حیوة گوارش نعمت شادی بقاء (٤) او دانستمی وصفدر سیاه اندوه لقاء (٥) او شناختمی و بعد از انقضاء مدّت عمر در احیاء رسوم وابقاء ذکر خویش چشم بر بقاء او داشتمی (و حمایت حریم حرم و نظم شمل اعزّه توقع قاعدهٔ آن ازو کردمی ٦) ودوام نام اسلاف وثبات عاقلهٔ خاندان‌را حساب ازو گرفتمی ـ ذات نور بخش او (۷) خورشید طلعت هنوز اوج کمال نادیده هم از مطالع عمر در عقدهٔ تقدیر بلا مبتلای کسوف فنا گشت ، و هلال بدر آسای آن مهر چهر هنوز عزّ استقبال نایافته هم ازمنزل اجتماع بمسیر قضا اسیر محاق اجل شد ، (وشکوفهٔ حیات آن گل هنوز باد حجاب غنچه ناگشاده و نفحات ذکر بمشام مسامع

(۱) ظ ، من . (۲) ظ ، وشفیق . (۳) ظ ، وشفیق . (٤) ظ ، لقاء . (٥) ظ ، وفاء . (٦) این عبارت خالی از تحریف نیست و شاید چنین باشد : و حمایت حریم حرم و نظم شمل اعزه را توقع از و کردمی . (۷) ظ ، آن .

نارسیده ۱) بسعی تند باد اجل درکنار خاك افتاد ، ومرا برآتش (۲) نشاند که آب زندگانی در تسکین نایرهٔ آن برکار نتواند بود ، (شعر)

در چشم من او همچو یکی برق نمود

کز ابر بجست و باز پنهان شد زود

والحق درین صاعقهٔ آفت و طوفان بلا وآبخیز (۳) محنت وسیلاب نکبت کهتر نصیبهٔ خویش می نگریست و برتن ناتوان و عمر ناچیز خود می گریست ، که چون اصل ثابت برافتاد وفرع شاداب پژمرده گشت تنهٔ بی طاقت بادستکاری عواصف نوایب چند پایداری کند ، (و از نوحه‌های دل مجروح در شرح آن برزخ رقم کرده است ٤) این نفاثات خاطر است (رباعی)

ازمرك پدر هست غمم هر دم بیش * وز داغ جگر گوشه دلی دارم ریش

این واقعه ایست همگنانرا در پیش

اکنون غم (ایشان دو ٥) خورم یاغم خویش

(شعر)

ولما رمتنی فلذتی بفراقها * وقد فات عنی والد ای والد

عزمت علی ترکی حیاة تنغصت * بفقد هما والمرء لیس بخالد

ایعجبنی فیها تلید و طارف * وقد سلب الدنیا رتلید وطارف ٦)

اگر (۷) میسر شود تسلیم لایقتر است و در این حال اگر دست دهد صبر نیکو تر ، که در مصائب بصبر تمالك کردن به از آنکه در جزع تهالك نمودن ، چه

(۱) این عبارت تحریف شده و شاید چنین باشد (وشکوفهٔ حیات آن نوگل هنوز حجاب غنچهٔ مراد ناگشاده و نفحات ذکر جمیل بمشام مسامع نرسانیده) . (۲) ط ، آتشی ، (۳) ش ، موج ، (٤) کذا ، واین عبارت را بکلف ، وان چنین فرض کرد ، و ازنوحه‌ها که در شرح این برزخ برزخ دل مجروح رقم کرده ، (٥) ط ، اندوشان (یا) آن دوتن ، (٦) ط ، طریفی و تالدی ، (۷) از ابتدای این جمله بقرینهٔ معنی کلماتی از قبیل (درین بلا) یا (در این اهوال) افتاده است .

دست تدبیر از گشاد بند تقدیر قاصر است ، و علت فنا ازقبول علاج حدّت (۱) ابا منافر ، و چون سپاه قضا تاختن آورد سلامت آرزوی محال (۲) ' و چون سایس اجل صفرا آورد کوششی (۳) عاجزانه سودای بیهوده، **المقدور کائن والهم فضل .**

وبشرّیت را (٤) درین قضیت محال (٥) نیست وداب (٦) این مقدّمه ازعیب منزّه هست که چون انفاس معدود سپری شد و اجل محدود فرا رسید و دست فنا صحیفهٔ حیات را بختام قضا مختوم کرد (وغریم ازل ۷) باسترداد ودیعت روح بدر آمد وداعی تقدیر **یاایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك (الآیة)** بگوش جان رسانید و شاهین قضا در فضاء عالم ارواح جان شکردن را شکرده (۸) شد و ادوار آسمانی بساط ایاّم زندگانی **کطی السجل للکتب** (۹) تبدیل (۱۰) وتغییر وامتثال را تقدیم و تاخیر صورت نبندد ، **فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولا یستقدمون**

(شعر)

حکم المنیة فی البریة جار ✻ ماهذه الدنیا بدار قرار

(پارسی)

برانیم سخت و بتازیم تیز ✻ چو آرام گیریم گویند خیز

وهر که ازعقل بهرهٔ دارد و ازخرد حصهٔ و بزیور فکر متحلی باشد وبزینت فطنت متحلی (۱۱) دل برمقام این (۱۲) محنت خانهٔ دنیا ننهد ' و جهان گذرنده را چون پای برثبتی (۱۳) ندارد پشت پای زند ، و داند که شیون او برسوز (١٤) بچربد ' و محنت او برسرور راجح آید ' و دلنوازی او در ازای بد سازی نیفتد ،

---

(۱) این کلمه ممکن است زائد و الحاقی باشد . (۲) ظ ، محال بود . (۳) ظ ، کوشش .
(٤) ظ . وربیت را . (٥) ظ ، مجال . (٦) ظ ، ودلالت . (۷) ظ ، وعزرائیل .
(۸) ش ، آماده وچست و چابك . (۹) از آخر این جمله کلمهٔ از قبیل (در نوردید) یا (درهم پیچید) افتاده است . (۱۰) از اول این جمله کلمهٔ از قبیل (مثال را) افتاده است .
(۱۱) ظ ، متجلی . (۱۲) ظاهراً زائد است . (۱۳) کذا و شاید ثربتی باشد وثربت بمعنی درنك کردن است . (١٤) ظ ، سور .

وشراب عشرت او خمار عبرت در پی دارد، و راحت اهل (۱) اورا جراحت اجل براثر (۲)، وچون دنیا جای گذر است مقام (۳) اقامت ومنزل حذر است نه محل استقامت حساب دوام ابد و بقای سرمد برنگیرد، و آرزوی امتداد عمر در دل هم شیرین نکنند تاشربت مرگ بمذاق تلخ برنیاید ازین سرای سپنجی چون (٤) بضرورت بسیج رفتن می باید کردن (٥)

چون تو خواهی بعاقبت رفتن ... سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

انما هذه الحیوة الدنیا متاع و ان الآخرة هی دار القرار ، و حامل اعباء بنوّت و مبلغ انباء رسالت این معنی (٦) چنین عبارت فرموده است، **من امسی فی الدنیا فهو ضیف وما فی یده عاریة و الضیف مرتحل والعاریة مردودة .**

بعد از آن (۷) دوضربهٔ جان کوب که مزاج حربهٔ اجل ونایك فنا داشت بدل رسید و آن (۸) دوشربت زهر مذاق که حمیم شراب همیم (۹) و قریب عذاب الیم بود تجرّع افتاد و روزگار که مکاری بس کامکار (۱۰) وغدّاری ناپایدار است ازپای ننشست تا پدر و پسر بیك صفقه از دست برنخاست وهنوز (۱۱) بادی ناخوش (۱۲) دردل ناجسته وآتش غم سکونی نا گرفته (بازی تازه تازه ۱۳) برآب زد که محنتهای گذشته را در خاك می جستم ، **جری الوادی فطم علی القری** (۱٤) ، و ـــ دور ازسعادت ـــ عارضهٔ قولنج سمند بلا زیر رکاب آورده ، ... ... شده و قصد جان را میان بسته بدین کلبهٔ درهم شکستهٔ تنم رسید ، و ... ... الموت را خانه آب زد، واز گلشن حیاتم آب (۱٥) برآورد ، و آتش بیقراری در ... جانم پیدا کند ،

---

(۱) ظ ، عاجل . (۲) ظ ، برائر باشد . (۳) ظ ، ... مقام . (٤) ظ ، زائد است .
(٥) ظ ، کرد . (٦) ظ ، ازین معنی . (۷) ظ ، پس از آنکه ... . (۸) ظ ، واین .
(۹) ظ ، حمیم بمعنی ... وحمیم اول بمعنی نزدیك و خویشاوند ... است . (۱۰) ظ ، نابکار . (۱۱) جواب ... بعد از آنکه آن دو ضربه ...) ومانحن هنوز بدون واو است . (۱۲) ظ ، خوش . (۱۳) ... ... بوده وتحریف شده است . (۱٤) این جمله از امثال عرب است ... (آب از سر گذشت) است . (۱٥) ظ ، گرد ... .

و خرمنْ امیدم یکسر برباد داد ، ودرد بغایتی رسید که صبر بی طاقت ــ که آن نیز چون دل (ترا بقا باد) نماند ــ عقلق (۱) نفیس جان در من یزید نهاد ، و بر سر چهار سوی **کل من علیها فان** آواز می داد (۲) **الا موت یباع فاشتریه** ، و نحول (۳) بدرجهٔ رسید که اگر دوستی عادت عیادت بجای آوردی یا (٤) قرب مجاورت تاآغاز محاورت نرفتی در هستی من بگمان بودی ، **لولا مخاطبتی ایاك لم ترنی** ، و ضعفی (٥) بنهایتی کشیده که موی برتن از حملهای قوی گرانتر بود و دم زدن از حملهای (٦) گران صعبتر می نمود ، **و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الاهمسا** (۷) ، وبیخوابی بحدّی ادا کرد که اگر هرگز (۸) خیال آن درخواب زیارت (۹) بخت خفتهٔ من آمدی چون چشم نرگس ودل موحّد بیدار بودی و از خواب غفلت بچنین روز نیفتادی ، و اگر نه وازع (۱۰) عقلی و مانع شرعی حجاب گشتی صفت (۱۱) **لاتأخذه سنة ولا نوم** درمحل شرکت افتادی ، نه اندیشهٔ خواب برخاطر می گذشت و نه طیف خیال در خیال می آمد و نه میان رفیقان نیك (۱۲) گشایش (را و زیارت ۱۳) صورت می بست ،

کان الجفون علی مقلتی ❁ ثیاب شققن علی ثاکل

و در شبهای چون روز محشر دراز وچون دور محنت کشیده (سیاره چون ثوابت لنگر وقارورهٔ قار فرو فرو هشته و ثوابتی ١٤) چون قطب آسمانی قرار حکم (۱٥) کرده ازآنگاه باز که روشنان فلکی درلباس ظلمت (خویش جلوه دهند ١٦)

---

(۱) ظ ، علق (وآن بکسر اول بمعنی مال نفیس وگرانبهاست) . (۲) ظ ، آواز در داد که .
(۳) ش ، لاغری و نزاری . (٤) ظ ، با . (٥) ظ ، وضعف . (٦) ظ ، حمله های .
(۷) ش ، آواز نرم . (۸) ظ ، زائد است . (۹) ظ ، بزیارت . (۱۰) ش ، بازدارنده و مانع . (۱۱) ظ ، وصفت . (۱۲) ظ ، پلك . (۱۳) ظ ، راه زیارت .
(١٤) ظاهرا چنین بوده است : که سیاره چون ثوابت لنگر از قارورهٔ قار فرو هشته و ثوابت (و قارورهٔ قار کنایه از آسمان است) . (۱٥) ظ ، محکم . (١٦) ظ ، خویش را جلوه دادندی .

مرا جز شمار ایشان در شمار نبودی ، **الی ان یضیئی الفجر (ابقی افول به ۱)** ، نه دعوت **ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا (و توفنا مع الأبرار ۲)** بمحل اجابت می رسید ، و نه مناجات **ربنا لاتحملنا مالا طاقة لنا به** سمت قبول نمی یافت (۳) ، و نه نالهٔ **انی مسنی الضر** حوالت کرده فراز می آمد ، و نه امنیت **توفنی مسلما والحقنی بالصالحین** بحصول موصول می شد ، و علاجها را (٤) هم اثر مضمحل شده بود و داروها را خاصیت باطل گشته ، و از سقمونیای (٥) رومی اثر خرنوب (٦) بنطی معاینه می گشت ، وازمعجون تمری عمل سفوف (٧) طباشیر در وجود می آمد ، و در (مرق دیك هرم ۸) خاصیت کماك (۹) بغدادی یافته می شد ، و از ماء اللحم گوسفند یکساله کیموس قدید (۱۰) دو ساله تولد می کرد .

ودر (۱۱) کیفیت هیأت فلکی واشکال طالع نیز چون تامل کردم (دل گفت که روشنایی بدید ۱۲) ، واز تنسم آن حال جز تقسم (۱۳) دل نیفزود ، که هریك از کواکب با کوکبهٔ ضدمن ساخته بود ودر (و بال مهبط نحوستی ١٤) افتاده ، و نیر اعظم (۱٥) که خداوند طالع است درعذاب اکبر کسوف هم ازاول تحویل تأویل

---

(۱) کذا. (۲) ظ ، از اضافات کاتب است که چنانکه معمولش بوده قسمتی از آیه را که بخیال خود محفوظ داشته برآنچه مورد تمثل مصنف بوده است افزوده ، غافل از اینکه آیهٔ افرغ علینا صبرا در سورهٔ بقره و توفنا مع الأبرار درسورهٔ آل عمران است. (۳) ظ ، می یافت. (٤) ظ ، علاجها را (بدون واو). (٥) ظ ، از سقمونیای بدون واو ، و سقمونیا شیرهٔ گیاهی است کوهستانی شبیه بلبلاب که در انطاکیه بخوبی وفراوانی بعمل می آید و بدین جهت برومی معروف شده است . (٦) ش ، نام نباتی است که بچندین قسم می روید. (۷) ش ، بفتح اول دوای کوبیدنی که معمولا چون آرد نرم می کنند و همچنان می خورند. (۸) ش ، آبگوشت خروس پیر . (۹) ، ش ، نوعی ازنان خشك که صاحبان قولنج را مضر است . (۱۰) ش ، گوشت خشك کرده . (۱۱) ظ ، در . (۱۲) ظ ، چنین بوده است : دل گفت که روشنایی نیست بدید . (۱۳) ش ، پریشانی و پراکندگی. (١٤) ظ : وبال نکبت و مهبط نحوستی . (۱٥) ظ ، نیر اعظم بدون واو .

می جست تا چگونه از خسرو (۱) سیارگان (خویشتن تسییر ۲) خلع کند، وبرید
فلك (۳) که صاحب هیلاجی (٤) دعوی می کرد هنوز داغ خسوف برپیشانی داشت
و بند عقدهٔ ذنب (٥) برپای، وهندوی فلك (٦) ترکی آغاز نهاده بود و دربیت‌المال،
خول و خدم را فوجی آمده که عزم دولتخانهٔ شرف دارم تجمل از سود و زیان تو
میباید ساخت، و مشتری که قاسم (۷) بود (اما سست حلقهٔ یستهول گشته ۸) از
غایت عوانی وزرووبال اختیار کرده بود، (و از سنبله عطارد دانهٔ من دید ۹)،
و زهرهٔ بی دل و زهر (۱۰) که می گفت (سالنبی نزولهم ۱۱) از بیم بهرام کژرو
که برتربیع (۱۲) او مربع نشسته بود نه مارا می نواخت ونه مریم را (۱۳)، وکاتب
فلك که بانی حجرهٔ ثانی بود هزار بار (از مادبیر تدبیر پیشه ١٤) سرگردانی بیش
داشت، نه راه (۱٥) بیرون شدن روشن می دید ونه طریق باز گشتن مهیا می یافت،
و در حیز اقامت و موقف حیرت گامی می نهاد.

چون ازهمه درها باز گشتم و از همه حیله ها عاجز ماندم و نیك نیك (۱٦)

---

(۱) ظ، خسروی. (۲) کذا، وشاید (خویشتن را بتسییر) باشد. (۳) ش، کنایه
از ماه است. (٤) ش، منجمین در استخراج احکام موالید دلایل روح را هیلاج ودلایل
جسم را کدخدا می نامند. (٥) ش، یکی از دو عقده است که از تقاطع منطقهٔ فلك
جوزهر با منطقهٔ فلك مایل حاصل می شود، وعقدهٔ دیگر را رأس نامند، وذنب بعقیدهٔ علمای
احکام نحس و رأس سعد است. (٦) ش، کنایه از زحل است. (۷) ش، باصطلاح
اهل تنجیم کوکبی است که دلایل عمر مولود را تقویت یا تضعیف می کند. (۸) کذا.
(۹) کذا وشاید چنین باشد: وعطارد ازسنبله دانهٔ من دیده. (۱۰) ظ، بی دل وزهره.
(۱۱) کذا. (۱۲) ش، از نظرهای نحس است خاصه در مریخ که تربیع آن را در
نحوست قویتر ازمقابله می دانند. (۱۳) دو جملهٔ اخیر از کلمهٔ (مشتری) تا بدینجا کاملا
مغلوط و نامفهوم است. (١٤) ظ، از مادبیر پیشگان (یا) از من دبیر پیشه.
(۱٥) ظ، ونه راه. (۱٦) ظ، زائد است.

بدانستم که **ان لا ملجا من الله الا الیه** آخر **بعد اللتیا و التی** یك تیر دعا برهدف اجابت آمد، ویك آه سحرگاهی بمسامع قبول رسید، و رحمت ایزدی که دستگیر درماندگان باشد **وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الاهو** سایه گسترانید، و تن نیم مرده را که (در اجل مانده بود ١) حلهٔ حیات پوشانید، وصورت **اومن کان میتا فاحییناه** مشاهده (٢) دیدهٔ حقیقت شد، و حشر اجساد و احیاء اموات ازعلم الیقین بعین الیقین رسید، و بعد از ده پانزده روز بصد هزار حیله ابلالی (٣) و انتعاشی حاصل آمد، و هنوز ساقی بلا جرعهٔ باقی داشت برعادت (٤) مجلس تازه می کرد، و متقاضی قضا مگر حوالتی تازه خواست آورد برقرار (٥) خراج جان می خواست، وعارضه چون (٦) او حریفی دستخوش آب دندان (٧) دست برنهاده بود تا ازپای در نیاورد از دست نمیتوانست داد، درنگی نیفتاد که **العود احمد** (برمی خواندمی پای نشست ٨) بکوی طلب محکم کرد، و دست بررك جان نهاد، (شعر ٩) ای دوست گل سرشته را آبی بس، بیك دست آزمای پای امید ازجای بشد، در راه نهادم و دست بدعا برداشتم، (ولرز دست برخاست و این نفس که از قفس بیش باشد بکمال خود باز رفت ١٠)، باخود گفتم **اطرح و افرح**، یك مزبله گو مباش چند اندیشی، و **قوله** (١١) **تعالی و ماالحیوة الدنیا الا لعب ولهو وللدار الآخرة خیر للذین یتقون افلا تعقلون**.

مگر بخت بد بخواب دید که ازین حبایل بلا گشایش طلبم وازین گشایش (١٢) دنیا رهایش جویم اگر (١٣) بواسطهٔ وداع جان بود ـ بخشای برآنکه راحتش مرك بود ـ اول (١٤) چون نامهٔ (١٥) آسایش و صورت گشایش داشت هم رخصت نداد،

---

(١) ظ، که اجل (یعنی مدت زندگانی) مانده بود. (٢) ظ، مشاهد، بفتح‌ها. (٣) ش، بهبود. (٤) ظ، که برعادت. (٥) ظ، کبر قرار. (٦) ظ، بر چون. (٧) ظ، و آب دندان. (٨) ظ، بر خواند و پای نشست. (٩) ظ، مصراع. (١٠) معنی این دو جمله بخوبی مفهوم نشد. (١١) ظ، قوله. (١٢) ظ، کشاکش. (١٣) ظ، اگرچه. (١٤) گشا و بشاید (که دل) باشد. (١٥) ظ، نام.

و آواز بر کشید که ازضجرت هجرت نتوانی کرد، وتوقفی شرط است که هنوز زخم مردان کاربواجبی ندیدهٔ و آسیب محنت روزگار تمامی (۱) نیافتهٔ ، از کمین عالم ترکتازی تازه منتظر است دفینهٔ جان بصحرا آورد (۲)، ودر جعبهٔ روزگار بیلکی (۳) خونخوار مدّ خراست نشانهٔ دل پیش دار ، هنوز بادی درسر (٤) که آبم ازسر گذشته است باش تاآتشی برسرت ریزم که بحق خاك برسر کنی ، از نقش دو دیده دودهٔ باش هنوز .

درجمله بعد از آنکه حقیقت **امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین** نقاب شبهت بگشاد و برمقی که باقی بود دل دربستم هنوز در صدمت عارضه (افتادن خیزان ٥) واز انحراف (٦) بتحمل اعباء مشاق مبتلا (۷) که لطف **منگلی تکز** در آن میانه سروارهٔ (۸) خویش (برسر باز نهاده ۹) ، تا (انواع محنت وآسیب رنج وبلیت ۱۰) رسید هنوز تاچه رساند (۱۱) ، **بقی الشد و هو الاشد** ، واین از آن سرگذشتها نیست که از آن درتوان گذاشت (۱۲) بی آنکه گرد سر و پای و تفصیل آن برایی ، **فاوصغ (۱۳) الیها ان فیها عجائب .**

چون موکب عالیه (١٤) نایب کردگار وراعی روزگار خداوند عالم سلطان اعظم **لازالت بالظفر محفوفة و ایدی الصروف عنها مکفوفة** بـدر **شادیاخ** نزول فرمود ومهر گیاهی را که پیش ازین ببذل مواهب دردل خلایق کشته بود وبزلال (۱٥) عدل وانصاف پرورش داده (١٦) و شکوه وهیبت پادشاهانه در ساحت ضمیر عاصیان

---

(۱) ظ ، بتمامی . (۲) ظ ، آر . (۳) ش ، بیلك بفتح اول بروزن عنیك تیری **است** که پیکان آن دوشاخه باشد و بکسر اول و یاء مجهول نوعی از پیکان است که مانند بیل پهن سازند . (٤) ظ ، در سر داری . (٥) ظ ، افتان و خیزان . (٦) ظ ، از اینجا کلمهٔ از قبیل مزاج افتاده است . (۷) ظ ، مبتلا بودم . (۸) ظ ، سرواری بمعنی سرباری است . (۹) ظ ، بر سر بار نهاد . (۱۰) با سابقه که از تصرفات ناسخ در دست است احتمال میرود که (انواع رنج و بلیت و آسیب و محنت) بوده و تقدیم و تاخیر شده است . (۱۱) ظ ، رسد . (۱۲) ظ ، گذشت . (۱۳) ظ ، فاصغ . (١٤) ظ ، عالی . (۱٥) ظ ، بزلال . (١٦) ظ ، داد .

وداعی (١) فکرت وحیرت را کامروا گردانیده (٢) وازحریم سیاست ملکانه رشعب (٣) سینهٔ مخالفان مسرعان رعب وهراس شد وآمد گرفتند و برقانون معتاد ورسمی (٤) مألوف که بهر کجا عنان مبارك معطوف گردد فتح و نصرت بارای و رایت همایون مقرون باشد صباح نجاح هم از مطلع کار روی نماید (٥) **سنة الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا** ، منگلی تکن چون راه فرار بسته دید و وجه قرار متعذّر متضرّع (٦) وزاری را سپر تیر بلاساخت تااز نکایت شمشیر خسروانه (بحساسهٔ زفان ٧) که باقی داشت دریابد (٨) ، و آن کیست که سیاست خدایگانی ابروی انتقام فراهم کشند (٩) وگرنج (١٠) هیبت درپیشانی آورده چشم خشم بروی اندازد و روی قهر بدو نهد که نه لب بخواهش بگشاید و دندان کنان (١١) رخسار خاك سوساند (١٢) و چون کمال پاکدینی و خوب اعتقادی پادشاهانه ساخت (١٣) وانواع (١٤) چاپلوسی ودمدمه و دروغ مدد آن گردانید ، از آنجا که شمول رحمت و فیضان رأفت خداوند عالم **خلدالله** (١٥) است **هینون لینون** (١٦) خواست که باکمال (١٧) قدرت دنیوی تااجر (١٨) سعادت اخروی مشفوع گرداند ، **اذا ملکت فاسجح** را کار بست ، وعفو قدرت آمیز را از متممات محاسن اخلاق ساخت ، و جراید جرایم آن منافق را بآب مغفرت فرو شست ، وجناح اغماض ظاهر ومبسوط گردانید ، واعزاز ونوازش (١٩) که آن ناشایسته شایستگی آن نداشت ارزانی فرمود ، و باکمال پیش بینی و دور اندیشی و امعان نظر در عواقب امور ازین دقیقه غافل ماند که نادان جز بعذاب عاجل از ارتکاب معاصی اجتناب ننماید ، و ناکس حقوق

---

(١) ظ ، دواعی . (٢) ظ ، گردانید . (٣) ظ ، بشعب . (٤) ظ ، و رسم .
(٥) ظ ، نمود . (٦) ظ ، تضرع . (٧) کذا . (٨) ظ ، دور ماند (یا) امان یابد .
(٩) ظ ، کشیده . (١٠) ش ، بضم اول و کسر ثانی بمعنی چین و شکنج است . (١١) ش ، بیتابانه و نومیدانه . (١٢) ظ ، ببوسد . (١٣) ظ ، شناخت . (١٤) ظ ، انواع .
(١٥) ظ ، خلدالله ملکه . (١٦) ظ ، که المؤمنون هینون لینون . (١٧) ظ ، که تاکمال .
(١٨) ظ ، باجر . (١٩) ظ ، و نوازشی .

نعمت و لطایف عواطف را جز بکفران عصیان و طغیان مقابل (۱) نکنند ، (و اگر چه هیچ پیرایهٔ پادشاهان فاقد را چون گذاشتن از طریق حزم دور افتد ۲) ، چه مقرر است که هر که باعتماد سایهٔ ابر درصمیم هواجر (۳) هجرت خانه اختیار کند از دستبرد حرارت آفتاب مسلم نماند ، و هر که بمعونت روشنایی برق در سویدای سواد شب راهی گم در پیش گیرد از تزاحم خیل ظلام جز برسرگردانی نرود ، و هر که درراه دل بازی پشت بمهر زنان و پیمان خوبان باز گذارد (حقیقت آن ۴) پویهٔ وصال در بوتهٔ محنت گداخته شود ؛ و هر که وجه تناسل از زیارت خیال معشوق سازد هراینه بانقطاع عقب وخمول ذکر خاندان مبتلا گردد ، وهر که برخوب عهدی شریران وحقگذاری ناکسان دل نهاد بی شك درمحل فنون (۵) ومقام امتحان از وصمت ندامت وضیاع بذل (۶) حقوق بهرهٔ تمام برگیرد ، و داعیهٔ شك را درین معنی مدخل نیست که درصحن شورستان باومید ریع تخم پراکندن ودر لجهٔ دریا برای ذخیرهٔ اعقاب توشه نهادن و شیطان را بطمع انابت کلمهٔ شهادت تلقین کردن وگرزه (۷) مار را بانتظار حق شناسی دربستر جای دادن و ازصحیفهٔ ماهتاب صفحهٔ تعلیق ساختن و در تیزاب جست زدن حتی بموضع تراز آن باشد (که تا دربارهٔ ۸) ناکسان بطمع حقگذاری و اومید وفاداری اصطناع و انعام فرمودن ، چه از سپهر ازرق زرّاق هنوز مردمی از آن زیادت آید و از روزگار مکار مکارم عهد بیش از آن خیزد که از ارباب فجور و فسق وفاداری و رعایت حقوق و هواداری ، و بحقیقت حالتی (۹) تقدیر بود که زمام رای پادشاه را باین راه نبهره و مسلك و عزّ (۱۰) کشید تاحجت **ان الله یحکم مایرید**(۱۱) سرگواه گردد و منشور (**ان الحکم لله** ۱۲)

---

(۱) ظ ، مقابله . (۲) این عبارت افتاده دارد و نا مفهوم است . (۳) ش ، جمع هاجرة بمعنی سختی گرما و ظهر روز تابستانی که گرمترین اوقات روز است . (۴) ظ ، بحقیقت از .
(۵) ظ ، فتون . (۶) ظ ، زائد است . (۷) بفتح و ضم اول نوعی از مار بزرك و یا ماری پر خط و خال است که هیچ تریاقی علاج زهر آن نکند . (۸) ظ ، که در بارهٔ .
(۹) ظ ، جالب . (۱۰) ظ ، وعر (بمعنی سخت وسهمناك) . (۱۱) ظ ، مایرید را .
(۱۲) ظ ، ان الحکم الالله .

توقیع مزید تحقیق یابد ، (و الاراء مشرفه که ١) باوّل فکرت نظر بأواخر اعمال اندازد ، و هم در فاتحهٔ کار بتدبیر عاقبت پردازد ، **ولکل جواد کبوة .**

حاصل الأمر بعد از آنکه چند کرّت اختلاف رسولان اتفاق افتاد و عهود و ایمان که بناء ارکان ایمان است در میان آمد و فرمان (٢) خدایگانی برفتن جمعی از بندگان که من کهتر یکی ازایشان بودم درآن بقعهٔ مبارك **لا بارك الله فی طولها و عرضها** صادر گشت ، وقضاء مبرم - که مرغ را از اوج هوا پرواز کنان سوی دام آورد و ماهی را از قعر دریا دندان کنان بساحل فنا اندازد و مارا (٣) از مأمن سوراخ بسردوان سوی شارع خطو (٤) راند - متقاضی قضاء (٥) نفاذ آن فرمان شد ، **وکان ذلك علی الله یسیرا ، وکان ذلك فی الکتاب مسطورا ، و اذا اراد الله بعبد خیرا (الآیة) ، واذا اراد الله بقوم سوءاً (الآیة) .**

چنانکه (٦) گفتم که امضاء آن (٧) عزم از حزم درست (٨) و رفتن درین خطه خطری بزرك را محتمل ، وزیادت (٩) آن ترك ترك مصلحت را شاملتر بود ، بزور مصانعت او فریفته نباید شد ، و بتعبیهٔ تهیئه (١٠) که می سازد جادهٔ صلاح رها نباید کرد ، و تمنی (١١) که شیطان وار می کند عدم التفات بایسد زد (١٢) ، و اعتماد (١٣) آنکه هدنه کرده است و حسن توسر (١٤) بجای آورده خویشتن درکام اژدها و دام بلا نشاید نهاد ، **ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة** . که اگر (حیلت حیلت گر بدارد ضایع فرو گذارد ١٥) ولؤم ظفری که بدو لایق است کار بندند (١٦) چون مرغ پای بسته بدام آن شریر پای بند شویم ، و چندانکه سر برقفص زنیم روی خلاص نیابیم ، چه گشاد کمین از مکمن قدر (١٧) که اخفاء آن میسر نگردد ،

---

(١) ظ ، و الا آراء مشرفه . (٢) ظ ، فرمان . (٣) ظ ، ومار را . (٤) ظ ، خطر .
(٥) ظ ، زائد است . (٦) ظ ، چندانکه . (٧) ظ ، این . (٨) ظ ، دور است .
(٩) ظ ، وزیارت . (١٠) ظ ، و تهیئه . (١١) ظ ، و بتمنی . (١٢) ظ ، باید نمود .
(١٣) ظ ، و باعتماد . (١٤) کذا و شاید توسلی باشد . (١٥) ظ ، حیلت حیلت که دارد ضایع فرو نگذارد . (١٦) ظ ، کار بندد . (١٧) ظ ، غدر (و بعد از این کلمه عبارتی افتاده است) .

و قرحهٔ در دل دولت پدیدار آید که اندر مال (١) آن صورت بندد (٢)، اقتحام در چنین مضایق لایق اصحاب حقایق نباشد، **الحزم (٣) سوء الظن**؛ البته این نصایح مقبول نیفتاد و محل استماع نیافت، و هر چند که بیش گفتم التفات کم گرفت (٤)، **لیقض (٥) الله امرا کان مفعولا**، چون خواستم که من باری دست درشاخ قدری (٦) زنم و پای از آن جمع باز کنم (٧) حیله بحصول غرض مفضی نبود، **ولارأی لمن لایطاع**، و بحقیقت هر که پای در رکاب خدمت آورد عنان اختیار از دست بباید داد، و هر که بنزدیك (٨) پادشاه مبتلا شد هوس وکام وهوا ازدل دور باید داشت، **والضدان لایجتمعان (ولا یرتفعان ٩)**.

تا نماز شام ـ که آفتاب نورانی در کلهٔ (١٠) ظلمانی متواری میشد و جمال روز روشن بنقاب شب دیجور محتجب می گشت وعرصهٔ هوا بموافقت کار شوریدهٔ ما تیرگی می گرفت ـ بزرگان راه صواب گم کرده بطالعی که پیدا کنند ازدل تقویم راه استادند، و پند من که فساد آن کار و سوء مغبهٔ آن حرکت بچشم خود مشاهده می کردم در گوش نگذاشتند، و نصیحت مرا که گویی محض حق و نتیجهٔ الهام بود پاس نداشتند، **وکم آمر بالرشد غیر مطاع**، و من که نه سر کار ایشان روشن می دیدم ونه پس کار خویش می توانستم رفت پیاده راه اندیشه گرفته وبرمرکب (١١) سوار گشته پای از پس کشان باز میشدم (١٢)، و باخویشتن بدرد دل می گفتم (شعر ١٣) بپای خود ببلا می روم زهی سر و کار.

هنوز درین فکرت و ضجرت بودم که چهار دیوار **شادیاخ** بما محیط (١٤).

---

(١) ظ، اندمال. (٢) ظ، نبندد. (٣) ظ، والحزم. (٤) ظ، کم رفت.
(٥) ظ، لیقضی. (٦) ظ، تدری (بمعنی فرار کردن از کاری وپنهان شدن برای فریب حریف.
(٧) ظ، باز کشم. (٨) ظ، بنزدیکی. (٩) ظ، از الحاقات کاتب است. (١٠) ظ، کله بمعنی پردهٔ خیمه گون و پشه بند. (١١) از سیاق عبارت می توان حدس زد که این کلمه نیز مضاف الیه تشبیهی از قبیل ضجرت و حسرت داشته است. (١٢) کذا و شاید (باز پیش میشدم) باشد. (١٣) ظ، مصراع. (١٤) ظ، از اینجا فعلی از قبیل شد، و آمد و گشت افتاده است.

و پنج و شش هزار خام کلتبان چنانکه بهنگامه (گردانیدن بما همان هنگام جمع شدند برما ۱) ، و منگلی تکین ناسپاس ناحقشناس ازسرخبث عقیدت کمین مکیدت ساخته و برشکستن عهد عزم درست کرده و بربساط خدیعت ازسر نشاط (ثابت قدم گردانیده ۲) و هم از سر خیانتی در دست جباری نشسته و بپای مکاری بر خاسته

(شعر)

وفی عینیه ترجمة اراها ❊ یدل (۳) علی الضغائن والحقود

چه از راه تلاحظ نواظر برسریر (٤) ضمایر واقف توان شد ، و از هیأت ظاهر (ترهم ٥) عقیدت باطن استدلال توان کرد ،

بر چهره بـدی باشد آنرا که بتنها تو

از مجلس عالی وی بی وجه رخی تابان (٦)

هم در دم آن کریه لقاء گربه چشم - که برروباه بازی خویشتن را موش مرده و گربهٔ روزه دار ساخته و بگفتار خویش کفتار (۷) مارا می بست - چون شیر را بسته دید سك خویی پیش آورد ، وهنوز جای گرم نکرده بودیم که سخن سرد آغاز نهاد، وزفان مردمی لال گردانید، وچشم وفا باز بست ، ورخسار جفا (۸) بخراشید، و روی مروّت سیاه کرد ، نقض (۹) عهد را دامن برزد ، و نسیان حقوق را میان در بست ، و مرکب غدر را تنك برکشید ، و بارهٔ عصیان در جولان آورد ، و یارهٔ بدنامی در ساعد افکند ، وحالی جایگاه خالی گذاشت وشرف غیبت ارزانی داشت ، و صورت واقعه ازغبار شك بیرون آمد ، **ولات حین مناص** ، و مواشی وحواشی و تالد و طارف همان طرفة العین در حیزّ تفرقـه افتاد ، و تتق (۱۰) خیبت پیش

(۱) کذا و شاید چنین باشد گرد آیند همان هنگام برما جمع شدند . (۲) ظ ، قدم ، ثابت گردانیده . (۳) ظ ، تدل . (٤) ظ ، سرایر . (٥) ظ ، هم بر . (٦) معنی این بیت مفهوم نشد واحتمال میرود که از الحاقات کاتب باشد ولی چون برخلاف سایر موارد قرینهٔ الحاق از قبیل علامت زائد و غیره نداشت عینا ثبت شد . (۷) ظ ، کفتار وار . (۸) ظ ، صفا . (۹) ظ ، و نقض . (۱۰) ش ، بروزن افق ، چادر و پردهٔ بزرك .

اومید ما بسته گشت ، و تیر محنت سوی دل ما کشیده شد ، **ولو تری اذفزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب** ، و هم بشبگیر بند و زنجیر تقدیم فرمودند ، و موکلان گر انجان که دیدار ایشان دل سبك کند مرتب گشتند ، و هر یك از آن سگان چون سك اصحاب الکهف **باسط ذراعیه بالوصید** معتکف خانهٔ کهف آسای ما شدند .

و راستی چون من خود را نه استعداد گریختن حاصل می دیدم ونه استحقاق بند نهادن ثابت غروری داشتم که ازآن خطاب مفروز باشم واز آن عقاب مسلم مانم ، اتفاقا (ازآن ستوران ۱) سر طویلهٔ آن عقوبت مرا ساختند ، وآن بیعقلان آن عقال محنت نخست برپای من نهادند ، وباخود گفتم جرم خود کرده را چه تاوان است ، هر که سجاده برروی آب اندازد و مسجد ازلجهٔ دریا سازد هراینه فاتحه غواص وار درمیان غوطه خواند ودعاء ذی النون وار در شکم ماهی کند ، و هر که باستظهار مساعدت اقبال واتفاقات دولت؛ درمضمار اخطار چابکسواری نماید عاقبت عافیت اورا بگذارد وبیك سر درآمدن برگردن افتد ، وهر که خدمت مخلوق مرکب هوا دارد؛ و از واضع (۲) خرد پند نشنود از امثال آن (۳) واقعهٔ خطرناك دنیای (٤) ناحفاظ محفوظ ماند (٥) ، **ولعذاب الآخرة اشد و ابقى** ،

اما چه کنم که این دل غم فرسود ☆ بیدار کنون شد که نمیدارد سود

قربت پادشاه را طلب کردن و کار و بار و گیر و دار را مزید (٦) بودن و نفاذ امر و عتو (۷) منصب را سغبه (۸) گشتن و حب جاه و دوستی دنیا را قبله ساختن ؛ آورد لاجرم چنین اخوات ، **یداك اوکتا و فوك نفخ** (۹) ، و از ابیاتی که قریحه باقتراح خود درین معنی املا کرده است این قطعه است :

---

(۱) ظ ، ان ستوران . (۲) ظ ، واعظ . (۳) ظ ، این . (٤) ظ ، در دنیای .
(٥) ظ ، نماند . (٦) ظ ، مرید . (۷) ظ ، علو . (۸) بضم و فتح اول ، فریفته و مغرور . (۹) از امثال عرب و ترجمه اش اینست که مشك را بدست خود سربستی و بادهان خود در آن دمیدی ، و حاصل معنی اینست که برخود کرده پشیمانی خوردن بی حاصل است .

کردم از جهل خدمت مخلوق ☆ تا ز خالق کنون سزاش اینست
عقل میگویدم برو جان کن ☆ هرکه خدمت کند جزاش اینست

و در آن شب سیاه (۱) از نامهٔ گناهکاران و دیر بارتر (۲) از محنت روزگار (۳) **کالف سنة مما تعدون** همه شب باندیشه (٤) دامن دردامن بسته بودم، و دست بآستین (٥) بیقراری بیرون کرده و پیراهن (٦) کوتاه بالای صبر را چاك میزدم، تا آنگاه موافقت (۷) دست بلورین صبح قرطهٔ نیلین فلك را چاك کرد، و آفتاب نور بخش سر از گریبان افق برزد، ودرردرازی (۸) از دامن سپهر فرو ریخت، و نقاب ظلام از رخ هوا مرتفع گشت، و اگر چه ما در آن ورطهٔ هایل و سهمگین و سمج (۹) تنك و تاریك شب از روز نمی دانستیم و هیچ بام از شام نمیشناختیم وچندانکه نظر می انداختیم **ظلمات بعضها فوق بعض** می دیدیم چون حاضران بوقت نماز اعلامی کردندی فرض ایزدی بادا رسیدی.

و هم در حداثت سر حادثه ـ که هنوز از خمار شراب شبانه سرکشی (۱۰) باقی بود و از سکرات دهشت واقعه افادت (۱۱) ناپدید ـ برعادت آنکه بزرگان چون افتادهٔ را در محل حاجت یابند پایمردی دریغ ندارند ـ دوستی را از لشکرگاه توفیق رفیق شد تا چند بند کاغذ در مساوی من چون دل ونامهٔ خود سیاه کرد، و ببدایع تمویهات و لطایف تزویرات آنرا لباس قبول پوشانید، و لطف کرم **منگلی تکز** (۱۲) نیك بدین کرامت آب داد، وپاره پارهٔ آتش گرفته را (استعمال آورد ۱۳)، تابو که پاره پاره (تازه تازه) بادی درسر افتد که خیره خیره مرادردل خاك جای دهند (١٤)، و اگر نه (۱٥) وثیقت محکم بودی ویقین حاصل که **قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا**، اما بیم (١٦) و هراس که نباید (۱۷) که قضا موافق آن قصد جان طلب و سعایت

(۱) ظ، سیاه‌تر. (۲) ظ، و دیر پای‌تر. (۳) ظ، روزگاران. (٤) ظ، باندیشه.
(٥) ظ. از آستین. (٦) ظ، پیراهن. (۷) ظ، که موافقت. (۸) ظ، دراری.
(۹) ش، بضم اول، مغاره و غار. (۱۰) ظ، سرگیجش. (۱۱) کذا و شاید افاقت بوده و تحریف شده است. (۱۲) ظ، منگلی تکزرا. (۱۳) ظ، اشتعال آورد (یا) اشتعال افزود. (١٤) ظ، دهد. (۱٥) ظ، و اگر چه. (١٦) ظ، اما از بیم.
(۱۷) ش، مبادا.

خون (مخوار باشد و قرار از دل و دیدهٔ ۱) من پریشان فکرت سراسیمه خطر دور و نفور گشت ، و اگر نه بیگناهی من شفیع مشفع بودی و فضل ایزدی و حصن (۲) حصین نزدیك بود - دور ازسعادت - خطایی ظاهر صادر شدی وخطابی در وجود آمدی که همای همت خلق در قضای (۳) تدارك آن پرواز نتوانستی کرد و نقاش چابکدست اندیشه در هوس خانهٔ ضمیر تیرنك (٤) تلافی آن نتوانستی زد ، **الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین .**

و آخر آن بیم وهول که هم شکم عذاب الیم بود پس پشت کرده شد ، (ودر دیوان بست ٥) **شادیاخ** روی بچهار دیوار شکیبایی آورده آمد، ونزدیك هفتهٔ مدت مقام در آن منزل خشن امتداد پذیرفت ، و دعای ما بحضرت که **ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها** تواتر گرفت ، وحالی چون امید فرجی و وجه مخرجی نبود **سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیص** خوش خوش بامحنت وناکامی الفی حاصل شد ، و بارنج وغم سازگاری پیدا آمد ، **مثل المصافاة بین الماء والراح ،** با خود (٦) گفته شد (مصراع) گر (۷) زمانه باتو نسازد تو با زمانه بساز ، چون هرچه سر نبشت است بروی آمدنی است جز سر ببخت باز نهادن روی ندارد ، آخر این کار را سری (باید روی ۸) ؛ بدامن خرد تمسك نمای ، و شکیبایی را شعار ساز ، و ثبات مردانه را کار بند ، و صبر عاقلانه را پیش گیر ، و جزع عاجزانه را درتوقف نه ، وفزع نامفید ازدل دور کن ، **و اصبر حتی یحکم الله ،** که فزع بیهوده دافع تنگدلی نگردد و برهان تنکدلی (۹) باشد ، و جزع (۱۰) نامعلوم (موجب

---

(۱) ظ ، خوادباشد قرارو خواباز دلو دیدهٔ . (۲) ظ ، حصن . (۳) ظ ، در قضای .
(٤) ظ ، بیرناك . (٥) ظ ، و دردیوار بست . (٦) ظ ، و باخود . (۷) ظ ، زائد است .
(۸) کذا و محتمل است آید روی (یا) باشد (یا) آید (یا) کلمهٔ نظیر اینها باشد .
(۹) ش ، بروزن سبکدلی . (۱۰) ظ ، وجزع بر .

سبکساری ۱) دارد (و نتیجهٔ خرد را بیروز و عقل خویش را بکار کن ۲) ،

(شعر)

گرچه باشی زغم بآتش تیز ⁂ خرمن صبر را مده برباد
ورچه کارت بجان رسد زعنا ⁂ رنج بردل نه و مکن فریاد
که ز فریاد غم نگردد کم ⁂ برسر (۳) دشمنت شود دلشاد

آخر در لافگاه مردان خاطرت چنین دعوی کرده است

لئن صرفتنی عن مناى و نیلها ⁂ صروف عرتنی لیس یکنفها حد
فساعد جدی لایطور به ونی (٤) ⁂ و صارم عزمی لایخون له حد
فان علینا الجد فی طلب العلی ⁂ و لیس علینا ان یساعدنا الجد

و بروزنامهٔ (٥) محرر داران (٦) و در نگارخانهٔ (۷) مصور گردان که شادی و راحت در دنیای اغبر کبریت احمر است ، تا (۸) نقش بنداز از تصویر وجود ایشان فارغ بود (و باهم ۹) بعهد قدیم قدم در راه عدم نهادند و از هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا ؛ در جستجوی آن تکاپوی کردن و اندیشهٔ انکساب (۱۰) آن در ضمیر آوردن ازخیالات فاسد و آرزوهای محال باشد ، و باسودای اعادت عمر سابق قرون (۱۱) سالف دریك قران (۱۲) افتد ، **ومن ورائهم برزخ الی یوم یبعثون ،** وطبیعت روزگار بربدسازی ولئیم نوازی مجبول است ، (احراز را ازاعادت او ۱۳)

---

(۱) از این عبارت کلماتی افتاده و آنرا میتوان بدینگونه حدس زد : موجب سبکباری نشود و عنوان سبکساری دارد . (۲) این عبارت را با در نظر گرفتن طرز تصرفات و تحریفات ناسخ میتوان بدینگونه حدس زد : و عقل خویش‌را بیروی ونتیجهٔ خاطر خودرا بکار کن . (۳) ظ ، برسری (بمعنی علاوه برآن) . (٤) ش ، سستی وناتوانی . (٥) ظ ، بدون واو و (برروزنامه) و مضاف بکلمهٔ از قبیل (اعمال) بوده است . (٦) ظ ، دار . (۷) ظ ، مضاف بکلمهٔ از قبیل (آمال) بوده است . (۸) ظ ، یا . (۹) ظ ، و یا باهم . (۱۰) ظ ، اکتساب . (۱۱) ظ ، وقرون . (۱۲) ش ، بکسر اول ریسمان ومهار و رشته است و اگر قرن بروزن چمن بخوانیم مناسبتر است زیرا قرن بمعنی ریسمانی است که بوسیلهٔ آن دو شتر را بهم بندند . (۱۳) ظ ، احرار را از عادت او .

تحفهٔ سعادت انتظار کردن و در ساحت او فعالهٔ (١) راحت جستن ترجمان ضلالت و برهان جهالت باشد،

شعر،

هوالدهر لایبغی (٢) الحقیقة عنده ✿ وان شئت ان تکفی اذاه تغالطی (٣)

واقبال این جهانی و دولت آسمانی قدمگاه (٤) بس مزلزل و تکیه جایی نیك نامعتمد و دست آویزی سخت سست است، **سحابة صیف لیس یرجی دوامها**، پشت بثبات آن باز گذاشتن و چشم بدوام آن داشتن کار عاقلان و شیوهٔ هنر مندان نیست،

دل چه نهی بر وصال کان بنماند ✿ هرچه نهی دل برآن چنان بنماند
گریهٔ عاشق مبین وخندهٔ معشوق ✿ عاقبتش بین که این و آن بنماند

اما مرد کار که نام مردی برو درست آید و اوصاف مردمی (برو پیدا ٥) آنست که درحال استغنا وایام دولت نظر بطر وطشیان (٦) براخلاق او (برنیفتد ٧) و نخوت تجبر وتکبر درمروت او قاد (٨) نیاید، و در مدت شدت (وهنگام فطرت حیرت و ضجرت و جزع و ناکامی ٩) براحوال او مستولی نشود، و تبدل احوال عرض او را عرضهٔ ابتذال نسازد، و در محفل هنر مندان لاف از وی درست آید،

(شعر)

اگر دولت آید وگر محنت آید ✿ بنزدیك ما هر دو را هست آلت

و راستی چون اصل مولد من از **بلخ** بوده است و نشو و نما درجناب **مرو** اتفاق افتاده واقبال (١٠) موسم شباب و انتظام سلك احوال (١١) در بقعهٔ **نسا** بوده است و مقام محمود (و اولاد و احوال یکدل که مقصد ١٢) و مقصود دل و جان حضرت **خوارزم** است و این (١٣) واقعه را مزبلهٔ **شادیاخ** در می بایست، تانسج

---

(١) کذا و شاید نواله یا فضاله باشد. (٢) ظ، لاتبغی. (٣) ظ، فغالط. (٤) ظ، قدمگاهی. (٥) ظ، درو پیدا نماید. (٦) ظ، وطیشان. (٧) ظ، نیفتد. (٨) ظ، قادح. (٩) کذا و شاید چنین بوده است: وهنگام ناکامی جزع حیرت و ضجرت. (١٠) ظ، اقبال. (١١) ظ، احباب. (١٢) ظ، اولاد و اخوان و یگانه مقصد. (١٣) ظ، این.

طبع **بوتمام** (برقدر جال ۱) تمام آید ، (شعر)

(بالشام قومی ۲) و بغداد الهوی و انا

(بالرقفتین و بالفسطاط ۳) اخوانی

وما اظن النوی یرروی (٤) بما صنعت

حتی یسافر فی (٥) اقصی خراسان

بگذاشته هر شهر بشهر آرایی ٭ دل جایی وتن جایی و دلبر جایی

علی الجمله بعد از آنکه شقصی (٦) تمام از ایام عمر در گذشت و چند بار اجرام علوی باجرام (٧) سفلی زیر و زبر آمد واین ابلق تیز گام را چندان میدان در مضمار زمانه بتاختند (وامتلاء ماه را ۸) باجتماع مادهٔ نور در استقبال حاصل آمده بود ازمقاسات رنج مسیر ناچیز گشت وارتقاب میرفت که غرهٔ همایون ازنقاب حجاب بیرون آرد ناگاه تباشیر صبح سعادت لایح شد ، و سوی **منگلی تکز (۹)** غدار مکار بدعهد بی حیا ازسلطان قادرقاهر بخشندهٔ بخشاینده **جلال الدنیا والدین اعلی الله اوامره** (۱۰) بارسال من و جماعتی بزرگان مثال رسید ، **ذلك ماکنا نبغی** ، و **منگلی تکز** راامتدادحال ضرورت خویش واقتراب موسم سعادت مابر امتثال فرمان باعث آمد ، و پیغام داد که بسیج رفتن باید کرد ، گفتم **سمعاً و طاعة** ، مصراع ، خود آمدن چه بود که پایم شکسته باد .

روز دوم فرمان **ولا ترکنوا الی الذین ظلموا** را دلیل ساختم و رخت عزیمت بربستم و بازاد توکل روی براه آوردم ، و راستی پیمودن عرض آن مسافت

---

(۱) ظ ، برقدحال . (۲) در بعض نسخ دیوان (الشاه داری) است . (۳) ظ ، بالرقتین و بالفسطاط . (٤) ظ ، یرضی . (٥) ظ ، بی . (٦) ش ، بکسر اول بمعنی بخش وبهره است . (۷) ظ ، بااجرام . (۸) ظ ، کامتلای که ماه را . (۹) این کلمه در بعض موارد منگلی تکن و منکلی تکین نیز خوانده می شود و درهر مورد چنانکه خوانده میشد نوشته شد . (۱۰) مقصود سلطان شاه برادر تکش خوارزمشاه است .

ازعوارض آن (۱) مخافت خالی نبود، (وساوس افکار وهواجس اخطار ۲) برخاطر می گذرانید ، و از راه سابق (۳) احوال دواعی اهوال در دل سانح می گشت ، و برسری از لفظ مبارك پادشاه وعیدی که از شکوه آن زلزله برکوه و ولوله در چرخ افتد **تکاد السموات یتفطرن** (٤) **و تنشق الارض و تخر الجبال هدا** اهل غوایت روایت می کردند ، امازفان خرد بتلقین (بادل ٥) می گفت برو، باری ازذل اسیری وننك امیری آن غدار اشیر (٦) که شرّ خلق‌الله است بازرهی، و بحضرت پادشاهی رحیم و کامرانی کریم پیوندی، و نفی و اثبات تو بحضرت او تعلقی (۷) گیرد ، شعر (۸) ، گر زنده کند ور بکشد او داند ، و واثق امل باش که پادشاهان نامدار و سلاطین کامگار عفو و رحمت را درمقام قدر (۹) غنیمت شمرند ، واگر نیز حد عقوبت برانند ازحد عزیمت نگذرند، و در هنگام غلبهٔ خشم (را واغماض را مجال باشد، از کس نستانند ۱۰) که در ایام حصول رضا دست ارادت بباز فرمودن آن نرسد .

خود مقارن وصول معسکر همایون آن کامل قدرت فایض رحمت جان بخش جهانگیر **عفاالله عما سلف** برخواند، و خطاب رحمت از در در رسید که **لاتخف انك من الامنین** ،

(شعر)

تا بیاموزند شاهانی که زر بخشند و سیم

رسم جان بخشیدن ازسلطان دین **بهرام شاه**

و دل چون ببقای جان مستظهر شد و از دعا و ثنا فارغ آمد و بآواز (۱۱) بلند گفتن گرفت

(تازی)

---

(۱) ظ، زائد است. (۲) در این عبارت ناسخ تقدیم و تاخیر معمول ومعهود را بکار برده وصحیح آن چنین مینماید : و هواجس افکار و ساوس اخطار. (۳) ظ، سوابق . (٤) ظ، یتفطرن منه. (٥) ظ، دل (یا) امل . (٦) ظ، اشر ، بفتح اول وکسر ثانی است. (۷) ظ، تعلق . (۸) ظ، مصراع. (۹) ظ، قدرت. (۱۰) ظ، برایشان عفو و اغماض را مجال باشد و از کس آن نستانند. (۱۱) ظ، بآواز.

و او عدتنی حتی اذا ماملکتنی ❁ **صفحت و صفح المالکین، جمیل**

بعد از آنکه دوروز شرف مثول پیش بارگاه و وصول مجلس مبارك (شد و غمهایی که ۱) صورت آن **کالنقش فی الحجر** برصحیفهٔ دل منقش شده بود بواسطهٔ شراب جان افزای (در آن خدمت ۲) روح پرور از صحیفهٔ دل محو گشت، و مقدماتی که منتج ناخوشدلی و تصوراتی که رابطهٔ محنت بود بایجاب وقبولی که (برکرم ۳) فرمود از خاطر مسلوب شد، و چون از جنس سرمایهٔ خویش فصلی راندم درحق من خاصه نوعی اعزاز فرمود که (مذلت غرض ٤) درجوهر دل جوی باقی ماند (٥)، (شعر)

آن شد که زگردش فلك می گفتم ✻ گرهست غمی مونس وهمخوابهٔ ماست

ودل ازغایت شادی این تمنی آغاز نهاد (٦) **یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی و جعلنی من المکرمین**، وخاطر بوجه ترنم گفتن گرفت (۷) **یاطالع السعد اطلع وجهك الحسنی** (۸)،

و اعادت این سعادت و فتح باب این فتوح را وسیات جز شفقت بی دریغ و عنایت برکمال و تربیت بی قصور مجلس عالی خداوندی صاحبی اجلی کبیری عالمی عادلی صدر الدنیا والدینی نظام الأسلام و المسلمینی قوام الملکی خواجهٔ جهان (۹) دستور صاحب قرانی **اعزالله انصاره وزین بمثله امصاره** نبود، صاحب صدری که جز اورا براطلاق خواجه نتوان خواند، و عالی قدری که مگر اورا بحقیقت وزیر نشاید گفت، نه مسرعان اوهام برشه ره کمال او گذر توانند کردن، و نه منهیان افهام از حقیقت جلال او خبر توانند داد (۱۰)، با کمال کفایت او بزرگی که (۱۱) بردیگر هنر وران تاوان است، و آثار مناصحت او برچهرهٔ ملك تاوان (۱۲)،

---

(۱) ظ، حاصل شد غمهایی که. (۲) ظ، آن خدمت. (۳) ظ، بکرم. (٤) ظ، ازمذلت عرض. (٥) ظ، نماند. (٦) ظ، نهاد که. (۷) ظ، گرفت که. (۸) ظ، الحسنا. (۹) ظ، جهانی. (۱۰) ظ، دادن. (۱۱) ظ، زائد است. (۱۲) ش، تابان.

(شعر)

اذابات فی امر تفکر (۱) وحده ❁ غدا وهو من آرائه فی کتائب

بامتانت تدبیر واصابت رای رنك برروی ملك باز آورده است وزنك از چهرهٔ دین زدوده ، ودل دولت شاد کرده ودست انصاف قوی گردانیده ، (ونه برهرچه ۲) کنند زمانه را محل اعتراض (و نه برهر چه ۳) فرماید چرخ را مجال اعراض ، و اگر (٤) اخبار فضایل و طیب شمایل او — که با باد صبا هم عنانست و آثار آن چون نور آفتاب عیان — از آن شایعتر و ظاهر تر است که آفریدهٔ (آن از سماع لذت ۵) بی نصیب مانده باشد اما **لیس الخبر کالمعاینة** ، عیان برخبرش (٦) می افزاید (و مخبر آن منظر ۷) زیبا تر می نماید ، **واما التقینا صغر الخبر الخبر .**

و تا بدلالت اقبال در جوار (۸) منبع سعادات است مخیم ساخته‌ام (۹) سرادقات امان گرد ما درکشیده اند ونایبات زمان دندان ازما برکشیده اند (۱۰) ، و در مدت اندك پیدا (۱۱) عواطف و فیض عوارف (۱۲) باتنگی عرصهٔ فرصت وضیق مجال وقت نسبت تنگی از دست و دل ما برخاست ، و برذمت (۱۳) حقوقی مؤکد گشت تا عمر (١٤) دامن در نچینند (نسیان دامن ۱۵) باز نزند وتا جان ازمنزل تن برنخیزد غبار اهمال برغدّار (۱٦) آن ننشیند ، اکنون باری از بخت گله نتوانم کردن واز روزگار هیچ شکایت (نتوانم کردن اقداح امداد و کامرانی ۱۷) مالامال گشته است و اعداد اعتداد شادمانی مال المال (۱۸) شده ، درخدمت چنین پادشاهی

---

(۱) ظ ، یفکر . (۲) ظ ، نه برآنچه. (۳) ظ ، و نه از آنچه . (٤) ظ ، و اگر چه . (٥) ظ ، ازلذت سماع آن . (٦) ظ ، برخبر . (۷) ظ ، و منظر از مخبر . (۸) ظ ، در جوار آن حضرت که . (۹) ظ ، ساخته ایم . (۱۰) ظ ، برکشیده . (۱۱) کذا و شاید (بیذل) باشد . (۱۲) ظ ، عوارف او . (۱۳) ظ ، و برذمت ما . (١٤) ظ ، که تاعمر . (۱۵) ظ ، باد نسیان دامن آن . (۱٦) ظ ، عذار . (۱۷) ظ ، نیارم آوردن که اقداح امداد کامرانی . (۱۸) ش ، از مصطلحات جبر و مقابله و بمعنی قوهٔ چهارم عدد است .

عادل لباس عفو پوشیده و کاس لهو نوشیده ، و در جوار چنین صاحبی مفضل کام و هوا یافته و دست نوایب بر تافته ، و برسر (۱) **منگلی تکین** - که دم **انا ربکم الاعلی** میزد وترانهٔ **ما اظن ان تبید هذه ابدا** می گفت و کرد باما آنچه کرد - ومقام (۲) عجز واضطرار (صورت زلت ۳) وانکسار بندامت مبتلا گشت(٤) وبغرامت مأخوذ شده ، (اختران پروین وار برو جمع آمده اختران نبات کردن فرو پاشیده مشاهده می افتد ٥) ، و حقیقت (٦) هر که از غدر و بی انصافی آن کند که او کرد از صدمات روزگار آن بیند که او دید ، یا از (۷) نقمات کردگار چه خواهد دید ، **یوم ینظر المرء ماقدمت یداه و یقول الکافر یالیتنی کنت ترابا** ، چه ظلم مرتعی نیك وخیم است و غدر مشربی بس ذمیم ، و اگر راست میباید گفت سزای آن در دنیا باتفاق دیدنی باشد و جزای آن در عقبی بیشك منتظر ، **وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** .

آری (آن همه سعادتهای او زیادت است از آن ۸) اما دل (بغم نعره همی زد که از آن ۹) ماکو ، چون صحبت عزیزان و مشاهدهٔ یاران یاد می کنم وازآن موسم عشرت واز آن ایام راحت برمی اندیشم و آن (مجالس انس ومقر ومقار ۱۰) قدس را **بمنزل الحی بین الضال و السلم** (۱۱) درخیال می آرم اواعج فراق چنان در دل خیال (۱۲) می گیرد و داعی (۱۳) اشتیاق چنان برخاطر مستولی می گردد که همه لذتهای خوشگوار نامسوغ می شود وهمه نعمتهای بزرگوار ناچیز میباشد(۱٤)،

(شعر)

اقرا علی الوشل السلام وقل له ❁ کل المشارب مذ هجرت ذمیم

---

(۱) ش ، و بعلاوه . (۲) ظ ، در مقام . (۳) ظ ، وصورت ذلت . (٤) ظ ، گشته . (٥) معنی این دوجمله مفهوم نشد . (٦) ظ ، و بحقیقت . (۷) ظ ، تا از . (۸) جمله تحریف شده وشاید چنین بوده است : این جمله سعادت همه از آن تن است . (۹) ظ ، نعره همی زند که زآن . (۱۰) ظ ، مجالس انس و مقار . (۱۱) ضال سدر دشتی وسلم درختی خار دار وبلند است که برگ آن در دباغی بکار میرود ، ومراد از این دو کلمه در این عبارت ظاهرا دومحل است . (۱۲) کذا . (۱۳) ظ ، و دواعی . (۱٤) ظ ، مینماید .

و اگر راست میباید گفت تا شعبدهٔ روزگار بوالعجب از دیدار عزیزان چشم بندم کرده است نظرم بـرهیچ مراد دل نیفتاده است ، و تـا عکس طبیعی (۱) سپهر آینه فام صورت دوستان را برمن محجوب گردانیده است چشم بدیدن هیچ محبوب شاد نشده ' وتا خرده گیری پیر طریقت (تقدیر مرا غرامت فراق کشیده است ۲) دل که داغ ارادت دوستان دارد صوفی‌وار از معلوم دنیا خرقهٔ صبر پوشیده است و در جماعت خانهٔ ضمیر زاویهٔ قناعت نهاده واز اصحاب (۳) در یوزهٔ دعا می کنند و در معبد توکل چلهٔ محبت می دارد و ریاضت محنت می کشد تا کشف **ربنا اکشف عنا العذاب** کی حاصل آید ، و این چرخ کبود پوش (سیه بخت ٤) سیه گلیم سپید کار درین انتظار چشم و مویم سپید کرده است و اکنون رویم بخون خضاب می کنند تا عاقبت کار بکجا انجامد ' در جمله درین فراق که فریاد (۵) چندان غمهای ثابت قدم بخاطر من روی داده است و چندان محنتهای دست قوی در پیش من دست درهم زده که اگر اثر آن بتصاعد هوا (٦) میل کند اطباق فلك ازهم فرو ریزد ' و اگر (چاشنی آن بترشیح ۷) بقعر ثری رسد ارکان زمین تزلـزل گیرد ' (و از سوزن ببخارات ۸) بدل کوه باز خورد جواهر در صمیم کان خونابهٔ ناب و لعل مذاب گردد '

هر شب دل من چنان بسوزد ✲ کز سوزش او جهان بسوزد
گر من نفسی ز دل بر آرم ✲ سیاره بر آسمان بسوزد

آری فراق دوستان یگانه و جدایی یاران قدیم پیش آهنك محنتها و پیشوای آفتهاست ، ودرصنعت رنجانیدن آب دستی دارد که کوه را بیك انگشت باد پای کند '

(شعر)

و ان مقاساة الشدائد کلها ✲ سوی فرقة الأحباب هینة الخطب

---

(۱) ظ ، طبعی . (۲) کذا . (۳) ظ ، واز اصحاب همت . (٤) ظ ، زائد واز الحاقات کاتب است . (۵) ظ ، که فریاد از آن . (٦) ظ ، بهوا . (۷) ظ ، چاشنی آن بترشح . (۸) ظ ، و اگر سوز آن ببخار (یا) بتبخر .

اگر ازجفای روزگار چنانکه رسم است ناکامیی روی نماید بروی دوستان آن غم بتوان گشاد و بمعونت ایشان از آن عبارت (۱) بساحل توان رسید ، که **لقاء الاخوان (ملاءة الاخوان ۲)** ، اما (چون عین احزان فراق ۳) وراه مخوف و وصول ناپدید و عاقبت نامعلوم و عمر ناپایدار و زمانه غدار .

بازین همه از فضل ربانی بعید نمی نماید که عن قریب چنانکه **من حیث لایحتسب** واقعهٔ حادث شد **من حیث لاینتظر** لطیفهٔ روی نماید واین بیچاره را (٤) که الحق درکار صبوری نیك پیاده است **وکان یدعو ثبورا** بربراق سرور سوار گردد، **و ینقلب الی اهله مسرورا** ، (شعر)

منی (٥) ان تکن حقا تکن احسن المنی و الا فقد عشنا زمانا بها رغدا

ان شاء الله که (٦) روزگار عهد شکن که هر لحظه غدری دیگر می اندیشد این یك روز را (٧) که رگی باجان دارد در دل شکسته نکند، (و زمانهٔ بر لباسات که هر دم گهی نو میشود ۸) درین یك ندب (۹) که دست خون است کمترین امید من باز نمالد ، (وراستی چنانکه ازراه نجوم هجوم این حادثه آنکه اقتضا می کند که جیب این عارضه درین نزدیکی دلیل دلیل است ۱۰) و می نماید که آخر ماه اصم این غمها ــ که چون (جذ را صم است ۱۱) نهایت پذیر نیست ــ بآخر رسد، **قد جعل الله لکل شئی قدرا** ، ازاحکام الحاکمین درخواسته می آید تااین حکم را

---

(۱) کذا وشاید از آن عباب یا از آن غمارت باشد . (۲) کذا وشاید ملاذ الاحزان باشد .
(۳) ظ ، دستخوش تصرفات کاتب شده و ممکن است بدینگونه خوانده شود (اما چون احزان عین فراق اخوان) لیکن باز جمله ناقص می نماید وظاهرا بعد از (زمانهٔ غدار) هم کلماتی افتاده است . (٤) ظ ، و این بیچاره . (٥) ظ ، منی . (٦) ظ ، زائد است . (۷) این یك آرزو را . (۸) کذا و شاید چنین باشد ، و زمانهٔ بر لبس (یا بر ملابسات) که هر دم کهنه و نو می شود . (۹) ش ، چون ادب ، شرط وگرو وداو در قمار . (۱۰) این عبارت بواسطهٔ تصرفاتی که در آن شده مشوش و نامفهوم است . (۱۱) ظ ، جذ را اصم .

سر حکم احکام (طوفان باز نگرد ۱) واین طوفان آفت برما فرو نگذارد ، **وذلك علی الله یسیر ، انه ولی التیسیر و مسهل کل عسیر .**

اما تاموضع حمل این آرزو اتفاق افتادن (وضع حمل آن ۲) قصه مقرر گشتن چون یار غار ورفیق مشفق و صدیق صادق من کهتر آن بزرك است (واگر وقت شریف نعمتی تدر که گرفته است چون آب معین شده است ۳) و اگر روزی کوب (٤) نکبت بر دل (جملگی افکنده است چون او سهیم بوده است سلیم بوده است ٥)

تمسکت منه ان یکون کساءه (٦) علی حالتی خفض الحوادث والرفع
باوعظ من عقل و ایس من الهوی (۷)
و انس من انس و انفع من الطبع (۸)

چشم دارم که درین مدت غیبت وایام محنت مصالح کهتر را درحجر اهتمام خویش گیرد ، وحجر نابکاران مصنع (۹) وبدکرداران طبع (۱۰) واجب دارد . که عاقلهٔ قوم از عقیلهٔ (۱۱) ابرام نجات یابد (۱۲) ، و مشرب عذب از کثرت ازدحام خالی نماند ، و درخت مثمر از درد سر اطماع مسلم نجهد ،

عدب کده واصبر لها (۱۳) واغفر لجاهلها (وردی محالها ۱٤)

---

(۱) ظ ، طوفان باد نگیرد (و محتمل است که اشاره بحکم انوری در مورد اجتماع سیارات در برج هوائی باشد) . (۲) ظ ، و وضع حمل این . (۳) از این عبارت کلماتی ساقط و چند کلمه تحریف شده و شاید چنین بوده است : که اگر وقتی مشرب نعمت تیرگی گرفته چون او معین بوده آب معین شده . (٤) ش ، کوفت و آسیب وصدمه وضربت . (٥) ظ ، حملی افکنده است چون او سهیم بوده سلیم مانده است . (٦) کذا و شاید اذبلوت کفاءه باشد . (۷) کذا و شاید و ایسر (یا) و الین من هوی باشد . (۸) کذا و شاید و انفع من انس وآنس من طبع باشد . (۹) ظ ، متصنع . (۱۰) ظ ، متطمع . (۱۱) ظ ، عقله (و آن بروزن غرفه بمعنی بند و قید است) . (۱۲) ظ ، نیابد . (۱۳) کذا و شاید عودت کنندهٔ عادهٔ فاصبر لها باشد . (۱٤) کذا .

و مجالس (١) عالیهٔ خداوندی **فخر الدولة والدین صدر الصدور وشمس الدولة والدین ملك الوزرا یدیم الله علو هما** خدمتهای متعدی که چون از گلشن خاطر روان شود نسیم آن قسیم روان گردد اتصال (٢) فرماید ، چون (٣) ازین زحمت برآساید (که زمانی ٤) گرد شرح اشتیاق برآید ، که اگر چند نیاز خدمت ایشان که نقد وقت است (نه آن عبارت دارد که محکم نیاید که ٥) محل اظهار حقیقت آن باشد اما همه (٦) اهمال رسوم معهود صورت اغفال دارد و تغییر سنن مألوف سمت تقصیر ، بازانکه ازعلو همت جز غلو دررعایت جانب خدم منتظر باشد (٧) ولکن **لیطمئن قلبی** برسبیل اخطار اذکاری فرماید ، نباید (٨) دست گرفتن من کهتر ازین عثرت وتقدیم عنایت درین فترت ازموجب سیادت شناسد (٩) ، و دلبستگی بگشادن آن عقده (ازعهدهٔ ١٠) کرم لازم دانند ، چه ارباب مکنت اگر درماندگان محنت را بادست نیارند در احکام مروت آنرا (چه رخصت توانـد ١١) جست ، که همه (١٢) بزرگوار برترتیب آن کار گمارند ، و تعیین وجه مصلحت باز نگذارنـد (١٣) ، چه اندیشهٔ من (بمحاورت سپیده ١٤) مجروح است و ارباب وقایع را ابواب صواب نامفتوح ، و چنین دستکاری که گردون مینماید بدین (١٥) زشتی که بخت حرون (١٦) در سر می آید اگر عنان بصارت از دست برود و پای از رکاب حصافت بشود غریب نباشد ، چه درمقام حاجت سبك روح و گران (١٧) آید سبك سنك (١٨) گران سایه نماید ، و در ایام نکبت عاقل مدبّر غافل مدبر (وفرا چشم ١٩) آید .

---

(١) ظ ، و بمجالس . (٢) ظ ، ایصال . (٣) ظ ، و چون . (٤) ظ ، زمانی . (٥) ظ ، نه آن عیار دارد که محکی باید تا . (٦) ظ ، هم . (٧) ظ ، نباشد . (٨) ظ ، شاید . (٩) ظ ، شناسند . (١٠) ظ ، برعهدهٔ . (١١) ظ ، وجه رخصتی توانند . (١٢) ظ ، که همت (و پیش از آن کلمهٔ از قبیل « مأمول و منتظر » افتاده وچنین بوده است ، مأمول آنکه ، توقع آنکه . (١٣) ظ ، پیش از این کلمه کلمهٔ از قبیل (بعهدهٔ این کهتر) افتاده است . (١٤) ظ ، بمجاورت سینه . (١٥) ظ ، و بدین . (١٦) ش ، سرکش . (١٧) ظ ، گران . (١٨) ظ ، و سبك سنك . (١٩) ظ ، فرا چشم .

و خداوندان و بزرگان که منزل (۱) من کهتر در دوستی خویش می دانند و منزل دوستی خود در دل من می شناسند هر یك سرباری این تطویل و علاوهٔ این تثقیل شود ـ و راستی ازین گرانجانی چندان گرانباری حاصل آمده است که بهیچ علاوه حاجت ندارد واگر زحمتی در افزاید هم بخاطر ایشان عاید خواهد بود ـ علی الخصوص مخدومان خاص **نظام دولت و دین سیدالمحققین و مجد الدین تاج الائمة دامت نعمائهما** مخصوص و مذکورند بتحیاتی که مزاج روایح اخلاق ایشان دارد ، شعر (۲) ، **کنشر الخزامی (۳) حین بلله القطر** ، و آرزومندی بجمال مبارك هر یك (چنانکه هست از آن ٤) باز مپرس ، شعر ،

جسمی معی غیر ان الروح عندهم ❁ فالروح فی غربة والجسم فی وطن
فلیعجب الناس منی ان لی بدنا ❁ لاروح فیه ولی روح بلا بدن

و بکرم (۵) ذو فنون و لطف منون (٦) ایشان که از فواید عواید آن نصیبی مفروض و حصتی معین داشته ام متوقع است که بجهت تیسیر این عسیر و خلاص این اسیر از راه اخلاص برید دعا را بحضرت ملکوت روان دارند ، ودر فتح باب نجح مقصود چشم بردریچهٔ غیب نهند ، و بنتایج صبح تفرج (۷) ثقت افزایند ، چه مقصود گرامی تر هنوز در پردهٔ ضمیر مستور است ، و درّ شریفتر هنوز در صدف خاطر مکنون ، شعر (۸) ، **و انما القطر قدتلووا (۹) بوارقه ، و اول الفکر آخر العمل .**

و در خدمت مجلس عالی مولوی صدری امامی اجلی کبیری **برهان الملة والدینی** صدر الأئمة فی العالمینی مفتی الشرق والغربی **لازال عالیا** صحایفی که از طی (۱۰) نشر اخلاص شنوند و برقعهٔ اختصاص اندازند می خوانم ، و چون عنایت (۱۱) عجزی که تنم را شامل است میدانم و نهایت شوقی که دلم را حاصل

---

(۱) ظ ، منزلت . (۲) ظ ، مصراع . (۳) ش ، خیری دشتی . (٤) ظ ، چندان است که از آن . (۵) ظ ، واز کرم . (٦) بفتح اول بمعنی منعم و منان . (۷) ظ ، فرج . (۸) ظ ، مصراع . (۹) ظ ، قدتتلو . (۱۰) ظ ، که از طی آن . (۱۱) ظ ، وچون غایت .

است می بینم وشرح (١) آن شروع پیوستن ازمحظورات شرع خرمی (٢) میشناسم ، ومتیقنم که اگر بتقدیر آفریدگار کافهٔ آفریدگان کسوت صورت بشری پوشند وجملگی آدمیان در صنعت کتابت (بهی ایند ٣) وهمگی کتاب جوامع اعمار بردوامت (٤) تحریر نفقه کنند **و لو ان مافی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده من بعده سبعة ابحر** بشرح یك جزو از اجزاء لایتجزّی نیازی که بـدان خدمت دارم قیام نتوانند نمود ، واثقم که درین نوبت نکبت و مدت شدت که خدمتگار ازآن حضرت دور می گردد آنچه لایق کرم آن خداوندان باشد از بذل اشفاق مدخر نماند ، ودر تقدیم آنچه بصلاح او پیوندد تأخیر نرود ، (سرود نوازان محال غنیت ٥) درغیبت او مطلق عنان و منطلق زفان نگذارند ، ورجوعی که معتمدان او در مهمات کنند بگران نشمرند ، و گفتهٔ (٦) حسنات را باحسان در حق ایشان کرانبار فرمایند ، چه حقی که درایام غیبت و آنکه چنین غیبتی ثابت شود موقع منت اندر آن هرچه مشکور تر باشد ، وشفقتی که در حال ضرورت و خاصه چنین ضرورتی مبذول گردد ومحل (٧) شکر اندر آن هر کدام معمور تر بود ، **ولرأیه فیما رام و یری اصابة اولی النهی ، والسلام** (٨) .

زندگانی (٩) خـداوندان و بزرگان در ناز و نعیم دراز باد ودست نوایب از ساحت کریم کوتاه ، و مهمات دین و دولت مکفی و اندیشهٔ مفارقت **شادیاخ** ازپیش خاطر منفی ، و امداد سعادت در جناب همایون موفر و من کهتر را بطفیل این خدمت تشبث بذیل سعادتی میسر ، بجوده و نعمه

(و حکمه و محمد رسول الله وآله اجمعین سلم ١٠)

---

(١) خ ، در شرح . (٢) خ ، حزم . (٣) خ ، بهم آیند . (٤) خ ، برادامت .
(٥) خ ، و سرود نوازان مجالس غیبت را . (٦) خ ، و لفة . (٧) خ ، محل ،
(٨) این کلمه در نسخهٔ پاریس در آخر صفحه مقابل وسط سطر آخر نوشته شده و دلیل برآنست که مابعد آن از مراسلهٔ دیگر است . (٩) پیش از این کلمه که در ابتدای صفحه واقع است دو کلمه که خوب نمایان نیست نوشته شده و بتقریب و حدس (اخری تتمه) خوانده میشود . (١٠) خ ، از الحاقات کاتب است .

✿✿✿

تمت والحمدلله وحده والصلوة والسلام على المحمد (۱) المختار وآله الأبرار فی اوایل ذیحجة حجة خفد (۲) هجریه منسخه سوق عطر الأنطالیة المحفوفة (۳)

توسل منشآت شمس بغداد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ باستسواد نقلش دادشان داد
و اجمل منه للأکمال کلا ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بیوتا بالبیوت که (٤) الأستاد
سوادش را رعایت کرده آمد ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که تامرعی بود هم کردنش یاز (٥)
چو برنسخه نبد توثیق کلی ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ علی وفق کذا تحریرش افتاد
مضمن گشت با ابیاتش ابیات ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ که شد مستحسن آراء هر راد
که تاماند ابد اینها چو آنها ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ چو عمر آب وخاك وآتش وباد
چو بد سر دفتر سر نامها زان ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ مولد گشته چون مولود آزاد
همه مستشهداتش نص واشعار ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هوس در کتبت (٦) او این رخص داد
بروزی چند شد مزبور ومنقول ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بذی‌القعدة زروز ارد واستاد (۷)
باول از مه ذی‌الحجه در ثغر ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ بچار وششصد ازتاریخ وهشتاد
تمام آمد برای اجمل الخلق ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ جمال دولت ودین کش دول باد

که منسوب است در نسبت بـزفتاو (۸)
که هست آن مولدش در مصر آباد

---

(۱) کذا . (۲) بحساب جمل ٦٨٤ است که سال تحریرکتاب باشد . (۳) پس از این کلمه درذیل صفحه خطی ریز ومبهم که خواندن آن میسرنشد نوشته است . (٤) این کلمه درعکس ناتمام افتاده و بحدس و تقریب (کبیت) خوانده میشود وممکن است کذا وکلمهٔ بعد از آن الأستاد باشد . (٥) کذا . (٦) این کلمه درنسخهٔ اصل بی‌نقطه نوشته شده است . (۷) ظاهرا اشتاد است بروزن هشتاد وآن نام بیست و ششمین روز از هر ماه شمسی است چنانکه ارد بکسر اول نام بیست و پنجمین روز است . (۸) زفتا بکسر اول و سکون ثانی نام شهری است در نزدیکی فسطاط مصر و کاتب این کلمه را منتهی بواو پنداشته و نوشته است .

برای خدمتش با اقتراحش — که تشریفات و نعمتها فرستاد
هم از بهر بسی نسخ وتحاریر — که نام نیك هم برنیك ماناد
چه جمع کتب کسب مال و ملکی است
براهین است و فضل از روز فریاد
مضاف آمد بهر جا چند بیتی — چو با هرنو عروسی نیز داماد
هم از بهر افادت واستفادت — که بخرد روز جهل خود مبیناد
بنسخ داعی ابن الفلك هم — بعشقش همچو باشیرین زفرهاد
ولله المحامد و الصلوة — علی خیر الرسل فخر الوری باد (١)

(١) دو کلمهٔ اخر بحدس و تخمین خوانده شده است.

اعداد حواشی که مابعد آنها صحیح تر از متن مینماید و یا وجه صحیح از آنها استنباط می‌شود با بعض توضیحات دیگر .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۴	(٤) محتمل است کلمهٔ از اینجا افتاده و اصل عبارت چنین باشد : دین پرور دادگر برسر ایشان بگسترانید ، (س۱۳) بجای کلمهٔ تقدیر (تقریر) مناسب‌تر مینماید .
۸	(٦) این خداوند (بدون را) .
۹	(س۱) پیش از کلمهٔ (ادوار) ظاهرا کلمهٔ از قبیل (تا مختتم) افتاده است ، (س۱۹) بنزدیک مهرهٔ صناعت سخن ، (س۲۱) و عرصهٔ بغایت عریض .
۱۰	(٤) محتمل است چنین باشد : و هر طبقه شیوهٔ دیگر پسندیده دارند ، (س۸و۲۱) نهج در نسخهٔ اصل منهج نیز خوانده می‌شود ، (٦) اگر در سطر ۱۸ (پس من که اگر چه) و (در نسج) را بی واو احتمال دهیم ، مناسب تر است .
۱۲	۸ ، (۹) و آن ، ۱۲ ، ۱٦ ، ۲۱ .
۱۳	۱۰ ، ۲۰ ، ۲٤ .
۱۴	۲ ، ۳ ، ٤ ، ۵ ، (٦) کردن و آثار آن مزیت را ، ۸ ، ۹ ، (۱۳) ، ثغر محکم‌تر و هیچ شهر ، ۱۵ ، (۱٦ و ۱۷) از ترکیب عبارات دو نسخه چنین حدس زده می‌شود : منبت و مغرس نهال اقبال و مبیت و معرس حشم منصور و منشأ و مبدأ دولت قاهرهٔ ما ، (س آخر) در نسخهٔ پاریس (ولایت را) بدون(را) نوشته شده و این صحیحتر مینماید .
۱۵	۲ ، ۹ ، (س ۱٤) و یصداقدامنا ، (۱٦) روزکار ، بدون (است) .
۱٦	(۳) اختصاص و ابن السری ، ٦ ، (۷) اعتداد او ، (۸) متعلق بکلمهٔ (واول) است ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱٤ ، ۱۹ .
۱۷	(۱۳) واز عداد اشقیا ، ۱۹ ، (۲۰) ایزدی در نگذرد ، و از همگی .
۱۸	۳ ، ۷ ، ۱۳ ، ۱٤ ، ۱۵ ، ۱٦ ، ۱۸ .
۱۹	(۲) از پادشاه ، ۳ ، ٦ ، ۸ ، ۱۳ ، ۱٤ ، ۱۵ ، ۱٦ .
۲۰	۵ ، ۱۱ ، ۱٤ ، ۱۵ ، ۱٦ ، ۱۸ .
۲۱	۱ ، ٤ ، ۵ ، (س۷) و او از رأس المال ، ۸ ، (۱۱) از معرت ظلم متجنده و شاهکار و بیگار متغلبه ، ۱۲ ، ۱٦ .
۲۲	۱ ، (۲) و افنـاء متجنده را ، ٤ ، ٦ ، (س ۱۱) در خدمـات دولت ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱٦ ، (س۱۷) بتمامت برسانند ، و ایشانرا از ظلم ، ۱۹ .
۲۳	(۵) استبقـاء فساد ، ٦ ، (س ۱۹) و ضجرت را .
۲۴	۲ ، (٤) نیز تا ، (۲۱) آن مهم اهم ، ۲۲ .

در این جدول بعض احتمالات و تصحیحات که پس از طبع در وقت مقابله بذهن رسیده باشاره بعدد سطر ، نیز ذکر شده است . رقمهای بی قید نمایندهٔ حواشی و باحرف (س) نمایندهٔ سطور است . نسخهٔ پاریس در این فهرست (نپ) است .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
٢٥	٣، ٤، ١٠، ١١، ١٢، ١٥.
٢٦	٢، (٥) چه در وقت فوران نایرهٔ، (٦) باتانی و توانی، آن، ٨، ٩، (١٠) یافته نشود، ١١، ١٩.
٢٧	٧، ٨، ١١.
٢٨	٤، ٥، ٦، ٧، (س١٢) تاهر که درین ابواب، ١٩.
٢٩	٥، ٦، ١٢، ١٤، ١٥، (١٦) او را از فرایض.
٣٠	٣٠.
٣١	١، (٩) و کفه که باز انکه، (١٥) و موالات دولت خودرا در موالات، (١٦) که کس بدان زیان نکند.
٣٢	(٣) مقطعانه می‌کنند، (٦) تهییج و تحریض و تصریح و تعریض، (٩) قدرت در جمن فطرت، ١٣، ١٤.
٣٣	٣، ٤، ٥، ١١، ١٢، ١٣.
٣٤	١، (٤) که بتخصیص آن، ٧، ٨، (٩) وصایت کنند تا از حسن عنایت در حق ایشان چیزی باقی، ١٩، ٢١، ٢٢.
٣٥	١، ٢، ٢٣، ٢٥، (٢٦) است که، ٢٧.
٣٦	(١) و جز بعد از استیمار، ٦، ٨، (١٠) سزای ایشان باشد، ١٧، ٢٠، ٢٢، ٢٣، (س١٦) و شکر.
٣٧	١، ٥، ٧، (١١) حسن مضائه مانند یرفقه لمایر تضیه و یحقق منه مانر تجربه، (س١٠) که در دیوان اقطاع، ١٤، ١٥، (١٨)، طاعت آن دیوان برعادت معهود غایت مجهود، (٢٠) اعذار و انتظار، (٢١) فرزندی را زاده الله شرفا.

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
٣٨	٣، (٤) آرند تا از سلامت دوجهانی و سعادت جاودانی، (٧) و مواظبت و ظایف، ١١، (س١٤) و ارجای مملکت، (١٤) ربیت بدکرداری، ١٥.
٣٩	(٣) ولایت بار جانغ را، (٤) اهالی آنرا شامل، (٧) العاف و ا [illegible]، ١٠، (١٢) فلان ادامالا [illegible] (١٤) و حمایت، ١٦.
٤٠	(٦) مفوض داشته و چنو عزیزی را، (٧) و [illegible] وجیر وا [illegible]، (١١) گردانید و رباط متقاضی را، ١٣، ١٥، ١٨.
٤١	١، ٢، (٣) بحسن، (س٥) بر اختلاف، (س٦) و جانب هر یك را، ٨، ١٣، ٢١.
٤٢	٤، ٦، ١٥، ١٦، ١٩، ٢٠.
٤٣	(٣) مال معامله، (٧) و مصالح دعاء صالح، (٨) مالی که، ١١.
٤٤	٣، (٤) ارزانی داریم و در فسحت عرصهٔ، ٥، ٩، ١٠، ١٢، (١٨) یسیر.
٤٥	٢، ٣، (س٥) و اشراف، ٧، ١١، ١٣، (١٨) رعاعوا [illegible] مامور [illegible] بدانکه در مطاوعت و [illegible] آن در [illegible] و گماشتگان آن دیوان، ١٩.
٤٦	(٩) سبل الصلاح و الرشاد، ١٢، ١٤، (١٨) الثمین.
٤٧	٦، ٧، (س٥) وسنی، ١٠، (١١) بدینگونه [illegible] داده و فرمان ما را در [illegible] ١٢، ١٣، (١٥) [illegible] داده است و عقلی متین و [illegible] صافی و [illegible]، (١٦) و [illegible] که، ١٨.

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۴۸	١ ، (٣) الایة و همواره برقدر ، ٤ ، ٩ ، ١٠ ، (١٦) معرفت و درازی فلك حقیقت .
۴۹	٩ ، ١٠ ، ١٩ .
۵۰	٣ ، (٦) شاید (متواصل) باشد ، ٧ ، (٩) اقضی القضات دام شریفاآن سوابق نسب ، ١١ ، ١٨ ، ٢٢ .
۵۱	(س٢) دهاء و مضاء ، ٢ ، (٦) و وصمت ریبت ، ٨ ، (١١) کبار علما ، ١٤ .
۵۲	(٥) بجانب شریف او ، ١٠ ، (١٢) و مسترفعی را که از دیوان عامی حماه الله ، ١٤ ، ١٧ ، ١٨ .
۵۳	١ ، (٢) عبارت متن (اخطار و اعادت) ظاهر تر از وجهی است که بمناسبت عبارت (نپ) احتمال داده شده است ، ٥ ، ٩ ، ١٣ ، ١٤ ، (١٩) موقفی است ، ٢٣ ، ٢٦ ، (٢٢) بدینگونه هم محتمل است : و بخوبی رستن از چنان مقام مخوف بحصول رضای مولی و دریافت بهشت اعلی جز از راه قضیت در سویت متعذر باشد .
۵۴	١ ، (٤) هدایت درایت او تقریب و ترحیب ، ٨ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٥ ، ١٦ .
۵۵	١ ، ٥ ، ٧ ، ١٣ ، (١٥) اینگونه هم محتمل است : از مداخلت و معارضت در معاملت و مفاوضت ایشان ، (س٢٠) متوصی ، صحیح نمی نماید و شاید (موصی) یا (متفطن) بوده و تحریف شده است .
۵۶	١ ، ٣ ، (س٧) زادها الله بسطة ، ٩ ، ١٧ .
۵۷	(٢) هدم (یا) مهدوم ، ٣ ، ٥ ، (٦) سهم بصرف ، (٧) قضات و حکام واحکام ، ١٠ ،
۵۸	(١٤و١٥) انسب اینست که اولین را (و مباد هرگز) و دومین را (وفساد) بخوانیم ، ١٦ . (٥) عین رقبت خویش را ، (٩) انسب اینست : باهمال جانب مجلس قضا رضاندادهایم ، ١٤ ، ١٧ ، ١٨ ، (٢٠) صحیح این کلمهٔ مفهوم نشد و شاید (و با عمال بر) باشد ، (٢٥) کهولت نیز .
۵۹	٢ ، ٣ ، ٥ ، ٦ ، (٨) سریانی ، ١١ ، ١٣ ، ١٥ ، ١٦ ، ١٨ ، ٢١ ، ٢٢ ، ٢٤ .
٦٠	٤ ، (٥) صدرالدین را بر محك سبر و اختبار زده بودیم و تحرج او را از مطامع دنی و تخرج او را در علوم دینی بحقیقت ، ٧ ، ١٥ ، ١٦ ، (١٨) و هو ها دینا الی طریق الرشاد و حادینافی سبیل ، ١٩ .
٦١	١ ، (٥) و اگرچه فلان بخرد شامل ضافی و عقل کامل کافی ، (س ٨) بجهت آنکه نواب را ، ٩ ، ٢٠ ، ٢٢ .
٦٢	٢ ، ٨ ، ٩ ، ١٤ ، ١٧ ، ١٨ .
٦٣	٣ ، ٦ ، (٧) و بجلایل اخلاق و عادات او که فهرست سعادات باشد ، ١١ ، (٢١) تلقی مضنةٌ (یا) تلقی علق مضنةٌ .
٦٤	٢ ، ٦ ، ٧ ، ٩ ، ١٣ ، ١٤ ، ٢٠ ، ٢١ ، ٢٢ .
٦٥	(١) گرداند که چون او ، (٣) تصدی اعانت ، (٦ و ٧) عبارت با وجود تصحیح احتمالی فصیح نیست ، ٨ ، ١٦ ، ٢٤ ، (٢٦) شاید چنین باشد : رای حجت قاطعه برنصی .
٦٦	١٦ ، ١٧ ، ٢٠ ، (٢١) کیاست فرا نماید و صدق فراست را .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۶۷	(۱) عبارت نپ (بر رسد) اظهر است ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، (۱۰) ابقاء صحیح و تعابی که در حاشیه احتمال داده شده بنسخهٔ پاریس مربوط است ، ۱۹ ، ۲۵ .
۶۸	(۱) نیك که ، ۶ ، ۲۱ .
۶۹	۲ ، (۶) کفات (یا) اکفاء آنان ، ۸ ، (۱۱) بعد از ، ۱۴ ، ۲۲ ، ۲۴ .
۷۰	۱ ، (س ۳) حماه الله ، ۸ ، ۱۶ ، ۲۳ ، (۲۶) تحبیر یا تقریر .
۷۱	۱ ، (۳) باشند و بتقدیر ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲ ، (س ۱۸) که غبار ، ۲۳ ، ۲۴ .
۷۲	(۲) دیه جهاد را ، (۸) اجارت آن ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۲۰ .
۷۳	(۵) واحوال حکمی ، (۱۱) منتظر است در تقیل ، ۱۲ ، ۱۳ .
۷۴	۱ ، (۲) تابیده و زاد تسدیده دانند و بر احتشام او احتشاد نمایند ، ۴ ، ۵ ، (۸) و بتحصل ، ۱۰ ، (۱۲) و امانت و ثقوت خویش جریانی تمام ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۳ ، (۲۵ و ۲۶) ومال اجارات و رسوم که در قانون قدیم متولی را مبین و معین بوده است بنواب او رسانند .
۷۵	(۲) و هیچکس را نرسد که درین معانی تمرد و تفرد کند ، ۵ ، ۷ ، (۸) مهمات صدر الدین ، (۹) آرامش ایشان که در تکثیر (س ۱۴) حاجات (نب) ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ .
۷۶	(۲) بزینت کمال متحلی و در سلطانات ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ، (۲۲) حماه [illegible] عدل پرور نشانده فرمودیم .
۷۷	۲ ، (۸) و دیوان ما را ، (۱۱) و مقتضی بآن که چون ، (۱۳) او بما ، ۱۵ ، ۱۸ .
۷۸	۳ ، (۸) و در امتثال آن ، (۹) مجلس ما که هر که ، ۱۴ ، ۱۷ ، (۱۸) بحق .
۷۹	۳ ، ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، (۱۴) مقتضی ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۲ .
۸۰	۱ ، (س ۱۱) و در انواع انواع فضایل ، (۱۶) و بالین [illegible] ، (۱۸) ماحقوق قدیم که [illegible] و شوارد نعمت را [illegible] .
۸۱	۱ ، ۳ ، ۶ ، ۱۰ ، ۱۲ ، (۱۳) و خویشتن را در [illegible] سعادت جاودانی و [illegible] ، ۱۶ ، ۱۷ .
۸۲	۷ ، ۹ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، (۱۸) و روای [illegible] ، ۲۳ ، (۲۵) همداستان بوده ، ۲۶ ، ۲۸ .
۸۳	۴ ، ۷ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۹ ، (۲۰) [illegible] .
۸۴	۱ ، (۲) [illegible] ، ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، (۱۳) [illegible] ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۹ .
۸۵	۲ ، (۳) [illegible] ، ۶ ، ۹ ، ۱۰ ، (۱۲) [illegible] ، ۱۵ ، ۱۶ ، (۱۷) و شرط [illegible] .
۸۶	۱ ، (۴) [illegible] ، ۸ ، ۱۲ ، ۱۴ ، (۱۵) [illegible] ، (۱۶) اوقاف [illegible] ، ۲۱ .
۸۷	۴ ، ۷ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۹ .
۸۸	۱ ، ۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، (۱۵) [illegible] خواهد آورد ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ ، (س [illegible]) و مقتضای .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۸۹	۱ ، (۲) را بتخصیص درسایهٔ حمایت وپناه عنایت او شناسند ، ۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۵ ، .
۹۰	۹ ، ۱۰ ، (س۹) یرتقی به ، (۱۱) با اصلاح سطر نسهم اظهر (و یمتری منه) است ، ۱۴ ، (۱۵)آن اعم ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، (۲۱) گردانیده که هر یك ، ۲۴ .
۹۱	۷ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۱ .
۹۲	(۲) تواند نمود ، (س ۴) عمدهٔ کار ، (۴) که آن ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۸ .
۹۳	۱ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۴ .
۹۴	۱۰ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۲ ، (۲۴) خط پیمان او قدمی وا بیشتر ننهند و امتثال فرمان او را .
۹۵	(۵) ایده الله ، باحذف (اقباله) نیزمحتمل است ، ۱۱ ، ۱۵ .
۹۶	۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، (س۱۵) بدینگونه هم میتوان فرض کرد: و رغبت بندگان در طاعتداری هر ساعت بیفزاید ، ۱۸ ، ۱۹ .
۹۷	۱ ، (۲) نهد ، ۳ ، (۵)وحسب استحقاقی ، ۶ ، ۸ ، (۹) نهیده و حرس تاییده هر چند ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ .
۹۸	۲ ، ۳ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۵ ، (س ۱۴) و بار نشندگان دولت اویند ، ۱۹ ، ۲۱ .
۹۹	(۱) ندارند و لا یکلف ، ۴ ، ۵ ، ۷ ، (۹) ما اوجبنا علیه و تقبل ماهدیناه الیه انه الموفق للسداد والمیسر ، ۱۰ ، ۱۳ ، ۱۵ .
۱۰۰	(۳) وخامت عاقبت ، ۷ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ .
۱۰۱	۳ ، ۴ ، ۵ ، ۸ ، (۹) داشته و درین ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۲۴ .
۱۰۲	۸ ، ۱۴ ، (۱۵) سوی ودواعی ، ۱۷ ، (۱۸) مؤید و بحمدالله .
۱۰۳	۲ ، ۵ ، (۶) نحمده حمد ایستجلب مزید عطائه ویستحلب لبان نعمائه ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۰ .
۱۰۴	۳ ، (۹) چه علم که جوهری عزیز است، (س۹) و فضل که رایدی ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۷ ، (۱۹) راضی نابودن و بحسب وفور منقبت او درجه ومرتبت .
۱۰۵	(۷) بتمکینی ، ۸ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ .
۱۰۶	(س ۱و۲) بدینگونه می توان اصلاح کرد: و فرموديم تامراقبت شرایط ارکان و حدود و مواظبت دقایق رکوع و سجود نماز (س ۴) جاودانی است پیوسته ، ۴ ، ۱۳ .
۱۰۷	۱ ، (۴) دین وقرهٔ ، ۵ ، ۷ ، (۸) وسنت ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۰ .
۱۰۸	(۲) جادهٔ طریقتند ، ۴ ، ۶ ، ۹ ، ۱۲ ، (۱۷) تذکرون این معانی بسمع امتثال بشنود تا عرضهٔ اعتراض که ، ۱۸ .
۱۰۹	۱ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، (۷) بدان ، ۹ ، ۱۲ ، (۱۴) شاید (و حسن مآل) باشد ، (۱۶) محتمل است چنین باشد : و صایتنا هذه مثالا .
۱۱۰	۲ ، (۳) و موقعی جسیم دارد ، ۴ ، ۶ ، (۱۱) اموالرا فروع و اصول متبین ، ۱۲ ، (۱۳) قصر پادشاهی هرروز مشیدتر و منیع‌تر

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
	شود و اساس کامرانی هر ساعت ، ۱۴ ، (۱۵) ولا عمارة الا بالعدل ولا عدل الا بالسیاسة .
۱۱۱	۱ ، ۳ ، ۵ ، (س۴) و کدور بصفاء ، (۱۴) اعقاب امور ، ۱۵ ، ۱۶ ، (۱۷) افکنده ، چه او صنیع دولت و رضیع ، ۱۸ ، ۱۹ ، (۲۰) بوده و حسب زاهر .
۱۱۲	(۴) ودأب ذات حمید (یا) و از ادب [illegible] (۸) حمیده و افعال پسندیدهٔ پدر ، ۹ ، (۱۰) که ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۷ .
۱۱۳	۳ ، ۴ ، (۷) این عبارت و ما قبل آن را بدینگونه هم میتوان اصلاح کرد : بمشاهدهٔ اثر سعی نجیح خویش مبتهج ، ۸ ، (۱۰) از ضلالت و توبه ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۸ ، ۱۹ .
۱۱۴	(۲) گمارد ، چنانکه ، ۴ ، ۷ ، ۱۱ ، (۱۴) آنکه باو تعلق دارد تعجیل ومسارعت نمایند ، و در آنچه ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ .
۱۱۵	(۵) مسلمانی ، ۷ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۷ ، (۲۰) او بانظر اختیار ما مسوق شده و اقبال ما سایه بر احوال او افکنده .
۱۱۶	۱ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۸ ، (۲۰) که تقدیم کرده ، در حضرت .
۱۱۷	۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۶ ، ۲۱ ، ۲۲ .
۱۱۸	۲ ، ۶ ، ۹ ، ۱۰ ، (۱۶) و معالم آن بر تجدد روزگار مجدد ، ۱۷ ، ۱۹ .
۱۱۹	۴ ، ۷ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۳ .
۱۲۰	۱ ، (۶) شاید (رغائب را موجب) باشد ، (۱۰) راحماه الله بافسحت عرصه ، (۱۲) و انماء او ، و بحمدالله ، ۱۴ ، ۱۷ .
۱۲۱	۱۰ ، ۲ ، (۴) حمادالله تعالی [illegible] ، ۶ ، [illegible]
	(۸) از یک جانب ، ۱۴ ، ۱۷ .
۱۳۲	۱ ، (۴) عاطفت و اسفاق را ، (۹) احسان و اجمال ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، (۱۳) اورا رسد که هم در حسب [illegible] است و هم در نسب این [illegible] ، ۱۴ ، ۱۷ .
۱۳۳	(۲،۳) [illegible] و اقیر من الشمس ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، (۱۴) این [illegible] هم میتوان اصلاح کرد : [illegible] ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۱ .
۱۳۴	(۳) [illegible] اسم آن [illegible] ، ۴ ، ۶ ، (۷) [illegible] ، ۱۳ ، (۱۶) در سرای و ، ۱۹ .
۱۳۵	(۲) [illegible] ، (۶) [illegible] تا از محمدت و [illegible] ، ۱۰ ، ۲۰ ، ۲۱ .
۱۳۶	۶ ، ۷ ، (س ۴) [illegible] ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳ ، (۲۶) شکفته شدند .
۱۳۷	۲ ، (۳) [illegible] ، ۴ ، ۷ ، (۱۲) [illegible] ، ۱۳ ، ۱۴ ، (۱۹) [illegible] .
۱۳۸	(۱) [illegible] بر ایشان ، ۲ ، ۴ ، (۵) از [illegible] ، ۶ ، ۷ ، (۸) دوازدهم ماه [illegible] و [illegible] گران ، (۷،۰) [illegible] ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۶ .
۱۳۹	(۲) [illegible] زیان شود ومسلمانانی که [illegible] در مانده بودند ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۹ ، (۱۵) بیننهٔ خرد (یا) [illegible] ، ۱۷ ، (۱۹) [illegible] ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۱۳۰	(۲) گمراهان را ، ٤ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱٦ .
۱۳۱	(س٥) این و فود ، ٤ ، (٦) مداومت ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، (۱۵) تجاوز جایز ندارد و حق نعمت ، ۱٦ .
۱۳۲	۳ ، (٥ تا ٦) با اعلی برابر و تمایزی که ، (س۱۰) محتمل است (در پی فتراك) باشد ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۵ .
۱۳۳	۱ ، ۱۰ ، (۱٦) بودند از انوار ، (س۱٦) تمام یافت .
۱۳۴	۱ ، ۷ ، رس۱۲) لاتعرف ، ۱۱ .
۱۳۵	۱ ، ۲ ، ۳ ، (٤) بعاقبت با دستبرد ما پای نیارد ، ٦ ، ۱۰ ، ۱٦ ، ۱۷ ، ۱۸ ، (س۱۸) دراز کشید ، (۲۲) محقق شدکه .
۱۳٦	۲ ، ۳ ، (س٦) تحمی ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۷ .
۱۳۷	٤ ، ۱۰ ، ۱۱ ، (۱٥) فرمودیم و خویشتن‌را باشرف ، ۱۷ ، ۲۱ .
۱۳۸	۲ ، ٤ ، (۷) که جهانیانرا ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ .
۱۳۹	۱ ، (٥) خوداستظهاری طلبد ، ٦ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱٤ ، ۱٦ ، ۱۷ .
۱۴۰	۲ ، ٤ ، ۷ ، ۸ ، (۹) عالی او اعلاءالله‌را ، ۱۵ .
۱۴۱	۲ ، ۳ ، ٤ ، (۹) و خدمت و مطاوعت او که ، (۱۱) او که خداوندان و ، ۱۵ ، (۱۹) و کریمه پنهان یا آشکار .
۱۴۲	(۳) و بفرستادن حشمی ، ٤ ، (۷) او که دانم ایدهم‌الله ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، (۱۵) و ولایات و ممالك ، ۱۸ .
۱۴۳	(۲) میدارم مصالح ، ٤ ، ٥ ، ٦ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۱٦ ، ۲۱ ، (۲۳) ده سالهٔ روزهٔ پیوسته خدایرا برمن واجب باشد و ده حج خدایرا بر من لازم گردد ، و اگر این جمله و یا یکی ازین جمله را که یاد کرده شد خلاف کنم .
۱۴۴	۲ ، (٥) یا یکی را ازین جمله ، ۸ ، و در هیچ مذهب .
۱۴۵	(س ۲) حماه‌الله ، ٥ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، (۱۳) شاید چنین بوده است : اعتماد ورد آنرا ، ۱٤ ، ۱٦ ، ۱۷ .
۱۴٦	۱ ، ۸ ، (۱۱) بسجاحت خلق و فصاحت زبان ، ۱۲ ، (۱۳) متسم باشد ، (۱٤) اخلاص مقرر است .
۱۴۷	۱ ، ۲ ، ۹ ، ۱۰ ، (۱۹) بود آمده و بنجح مسعات ، ۲۱ ، ۲۲ .
۱۴۸	٦ ، (۱۰) شده اند روی ، ۱۵ ، ۱٦ ، (س ۱۵) اعلام می افتد ، مجلس رفیع ، ۱۷ .
۱۴۹	۲ ، (٤) توقفی زیادت ، ٦ ، ۱٦ .
۱۵۰	۱ ، ۱۲ ، (۱۹) بقرائن باید چنین باشد : صرو معتمدان .
۱۵۱	۱ ، ۳ ، (۱٦) وتحمل کلفتی .
۱۵۲	۱ ، ۱۳ .
۱۵۳	(٦) و تا قرب جوار وتدانی مزار ، (۸) ماه محرم ، ۹ ، ۱۰ ، (س ۱۸) مصافات را ، ۱۵ .
۱۵۴	٤ ، ۷ ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۳ .
۱۵۵	٦ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، (۴۰) چند بیشتر یا بدانك .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۱۵۶	۳۰ ، ۵ ، ۱۰ ، ۱۸ .
۱۵۷	۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ .
۱۵۸	(۱) دم وفاق این خدمت ، ۲ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۷ .
۱۵۹	۱ ، ۲ ، ۳ ، ۸ ، ۱۳ ، ۱۴ ، (۱۷) ملکی فلانی ، ۱۸ ، ۲۲ ، (۲۳) افتاده .
۱۶۰	۳ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۸ .
۱۶۱	۱ ، ۳ ، ۲۳ .
۱۶۳	۱ ، ۶ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۸ .
۱۶۴	۳ ، ۴ ، ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، (س ۱۸) یکی از دو کلمه : اینك و اکنون ، ظاهراً زائد است .
۱۶۵	۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۶ .
۱۶۶	۱ ، ۲ ، ۴ .
۱۶۷	۲ ، (۴) چنین نیز محتمل است : و مهم قومی که ، ۹ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ .
۱۶۸	۴ ، ۷ ، ۸ ، (۹) گرداند و از ، ۱۱ ، ۱۷ .
۱۶۹	۲ ، ۴ ، ۷ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۵ .
۱۷۰	۲ ، ۶ ، (۵) ارد وسنقری ، ۱۸ ، ۲۱ .
۱۷۱	۶ ، ۱۸ ، ۲۱ .
۱۷۲	۱ ، ۱۲ ، ۱۶ ، ۴ ، ۲۰ .
۱۷۳	۲ ، ۵ ، ۶ ، ۹ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ .
۱۷۴	۱۰ ، (۱۵) فیران را که بر امران در شهامت متفوق است ، ۱۹ ، (۲۱) غذا ، ۲۲ .
۱۷۵	(۸) آن جلب اند ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۳ ، ۱۴ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۱۷۶	۵ ، ۹ ، ۱۰ .
۱۷۷	۶ ، ۸ ، (۱۰) چنین هم میتوان حدس زد ، جوانح بقراری بیش گرفته ، ۱۲ ، (۱۳) آیه [illegible] سالکان ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ .
۱۷۸	(۶) می [illegible] ، (۸) اقبال ، ۹ ، ۱۳ ، ۱۴ .
۱۷۹	۴ ، ۷ ، ۸ ، ۱۱ ، (س۱۷) وبتمهید .
۱۸۰	(س۴) محتمل است (و خلوص مخالصت) باشد ، ۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۰ .
۱۸۱	۱۰ .
۱۸۲	۲ ، ۳ ، ۵ ، ۸ ، (۹) [illegible] که تمیمهٔ همه سعادتها و ، ۱۸ .
۱۸۳	۹ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ .
۱۸۴	۱۱ .
۱۸۵	۲ ، ۵ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۵ .
۱۸۶	۲ ، ۸ ، ۱۷ .
۱۸۷	۱۴ ، ۱۵ ، (۱۷) بماند خدمت .
۱۸۸	۱۵ ، (۱۷) [illegible] شده ، [illegible] که ارغام اعدا .
۱۹۰	۱ ، ۴ .
۱۹۱	۵ ، ۱۰ ، ۱۵ .
۱۹۲	۱ ، (۸) [illegible] ، (۹) [illegible] عالم عادل بهاء الدنیا والدین [illegible] الشرق والغرب را ، ۱۰ ، (۱۱) [illegible] .
۱۹۳	(۲) [illegible] است ([illegible]) باشد ، ۵ ، ۶ ، (۸) [illegible] .
۱۹۴	۶ ، ۷ ، ۸ ، ۱۶ ، ۱۷ .
۱۹۵	۱ ، (۶) [illegible] ، ۷ ، (۹) [illegible] ، ۱۴ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
١٩٦	(١) نشاید نمود ، که نا اهلان در تهییج ، (٢) و نا کسان هر یکچند ، ٥ ، ٦ ، ٧ ، ١٠ ، (١٢) تقرر حقیقت ، (٢١) خدمت ما تواند .
١٩٧	٢ ، (س ١ و ٢) همانا از جادهٔ صلاح حال دور افتد ، ٣ ، ٧ ، ١٣ ، ١٤ ، (١٥) کتب بالامر العالی اعلاه الله والمثال المتعالی نفذه‌الله بتاریخ سنة سبع وسبعین .
١٩٨	٢ ، (٧) ثجاج ومنفجر ، (١١) احتمال (مفازت) نیز داده میشود .
١٩٩	٤ ، ١٠ ، ١٤ ، ١٦ ، ٢٠ ، ٢٤ .
٢٠٠	٦ ، ٩ ، ١٢ ، ١٤ ، ١٨ ، ١٩ .
٢٠١	٣ ، ٥ ، ١٠ .
٢٠٢	٩ ، (١٠) قصه جرأت وبسالت نمود ، ١٥ ، ١٦ ، ٢١ .
٢٠٣	(٨) آن ، ١١ ، (١٥) باتفاق رنك .
٢٠٤	٣ ، ٨ ، ١٠ ، ١٨ ، (٢٠) ومی گفت که در ثناء ، ٢١ ، (٢٣) آن بطریقی دیگر شکل .
٢٠٥	(٧) واین ، ١٢ ، ١٦ .
٢٠٦	٢ ، (س٦) بجای (در وفا) محتمل است (در جفا) باشد ، ١١ ، ١٣ .
٢٠٧	٢ ، (س١٠) واذا اتاك .
٢٠٨	١ ، ١٢ .
٦٠٩	٦ ، ١٦ .
٢١٠	١ ، ٢ ، ٤ ، ٦ ، ٧ ، ٨ ، (١٠و١١) دورباز و عرصهٔ دیریاز دارند ، ١٢ ، ١٣.
٢١١	١ ، ٢ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٦ ، ١٨ .
٢١٢	٥ ، ٧ ، ١٩ .
٢١٣	٢ ، ٤ ، ٥ ، ٨ ، ١٦ ، ١٧ ، ٢٣ . (٢٤) شادمانی جاودانی .
٢١٤	١ ، (س١١) وهوا حبس وساوس ، ١٢ ، (٤) می گذارده ، ١٥ .
٢١٥	١ ، (س٣) وطریق ، (٣) خویشتن نگه دارد ، ٨ ، ١٠ ، ١٥ ، ١٨ .
٢١٦	٣ ، ٤ ، ٧ ، ٩ ، ١٠ ، (١١) برده با خبر می شده ، ١٥ .
٢١٧	١ .
٢١٨	٤ ، ١٣ ، ١٥ .
٢١٩	٨ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٦ ، ١٨ ، ١٩ ، ٢٠ ، ٢١ .
٢٢٠	(١) کذا و شاید (و سخنهای سخت را) باشد ، ٤ ، ٨ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٧ ، ٢٠ .
٢٢١	٥ ، (٧) و بینك توان افتاد ، ١٥ ، ١٨ .
٢٢٢	٨ ، ١٠ ، ١٢ ، ١٤ ، (١٦) عتاب جانبین (یا) چنین عتاب گوشمال ندهند از محبت او برخورداری نباشد .
٢٢٣	١ ، ٣ ، ٨ ، ١١ .
٢٢٤	٦ ، ٧ ، ١٢ .
٢٢٥	١٣ ، ١٥ ، ١٨ ، ٢١ .
٢٢٦	١ ، ٢ ، ٧ ، ٩ ، ١١ ، ١٣ ، ١٤ .
٢٢٧	١ ، ٩ ، (١٧) یزهی بعد بادنا ها .
٢٢٨	(١) یذب عنه ولیل النقع معتکر بدرمضی مساری العرف شیحان ، ١١ ، ١٦ .
٢٢٩	٢ ، (٤) خطبا تفل اه بیض و خرصانی ، ١٠ .
٢٣٠	٢ ، ٧ ، ٨ ، ١١ ، ١٣ ، ١٥ ، ٢٠ ، ٢٣ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۳۶۰	٤ ، ٥ ، ٨ ، ١٠ .
۳۶۱	(٥) و بیخردی ، مربوط باصلاح عبارت نپ (و بی خردگی) هم صحیح است ، (٦) تا اعتقادی که بآن شفقت و استنادی که بر آن ، ٩ ، ١٨ ، (س ١٧) و وصول بدان خدمت را .
۳۶۲	١ ، ٣ ، ١٦ ، (٢٣) در آمد و اواعج .
۳۶۳	(١) کرد و در عشق ، ١٦ .
۳۶۴	٥ ، ٨ ، ١٣ ، ١٤ ، ١٦ .
۳۶۵	٢ ، ٣ ، ٨ ، ٩ ، ١٠ ، ١٨ ، ١٩ .
۳۶۶	(١) متزین شده ، ٥ ، ١٠ ، ١١ ، ١٤ ، ٢٠ .
۳۶۷	(س ٨) عالیان ، محتمل است (غالیان) باشد ، ٩، ١٣ ، (١٤) آن دولت را که مستجمع ، (س ١٩) شاید (و لازلت مثل الرخ) باشد .
۳۶۸	٣ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٤ .
۳۶۹	٤، ٧ ، ٨ ، ١٠ ، ١٦ ، ١٧ ؛ ١٩.
۳۷۰	٤ ، (٥) شکرت، ٦ ، ٧ ؛ (٨) ظاهرا زائد است ، ١٠ ، ١٢ ، ١٣ ، ١٩ .
۳۷۱	٤ ، ٧ ، ٨ ، ١٠، (١١) وقیعت حاسدان را گشاده شده است .
۳۷۲	(٤) همان برون تراود ، ١٠ ، ١٧ ، ١٩ ، ٢١ .
۳۷۳	١ ، (٦) بکدام زبان ، ٧ ، ٩ ، (١٠) شرح نیاز او چگونه کاری دراز است فیالها قصة فی شرحها طول و می‌دانند که ، ١٤ ، ١٧ ، ١٩ .
۳۷۴	(١) و عتیق آن ، ٩ ، ١٠ ، (١١) تازه عشق آن خدمت را تخمی در ساحت سینه‌ی کارد ، (١٣) خویشتن بدان دالت عوضه دهند .
۳۷۵	(س ١) ظ ، مصدر بدین قطعه ، ٤ ، ٩ ، (س١٦) شاید (اورا منتظر و مأمول) باشد .
۳۷۶	٢ ، (س٤) و اجتیاز آن، ١٣ ، ١٤ ، (١٨) وآن بتقبیل ازصورت او، ٢٠ ، ٢١ ، (٢٣) بشادی گذراد می گذراند ، (٢٤) و سفتهٔ خاطر شریف و مصداق رموز یقین یعنی ، ٢٥ .
۳۷۷	٣ ، ٥ ، ٦ ، ٧ ، ٨ ، ١٠ ، (١٢) بتلفیق مقالات ، ١٦ ، ٢١ .
۳۷۸	٨ ، ١٢ .
۳۷۹	(س٣ و ٤) شاید چنین باشد : در دولتی که از رفعت سر بر آسمان دارد و تا دامن قیامت روی خدمت بر آن آستان دراز باد ، ٤ ، ٩ ، (١٢) نمی پندارد و در عداد .
۳۸۰	(س ١٦) بین العصا ، ١٨ ، ٢٢ ، ٢٣ .
۳۸۱	(١) الاخرة می‌نویسد ، ٩ ، ١٢ .
۳۸۲	١ ، ٣ ، ٤ ، ٥ ، (٦) هیچ گوشه بی رسم مکرمتی نگذاشته اند نگاشته ، ٧ ، (٨) کذا و شاید چنین باشد : ناشده براه کژ گریز ندهد ، ٩ ، (١٠) ننمایند وسبکباری ، ١١ ، ١٩ .
۳۸۳	٩ ، ١٢ ، ١٨ .
۳۸۴	(٢) خوش لب افضال و فضل بگمارد ، ١١ ، (١٥) ریب آن ، (١٨) معترض و تیر .
۳۸۵	١ ، ١٥ .
۳۸۶	(٨) تا منقرض ایام و لازال معصوباو ان رغم العدی باك النقض والابرام و القبض و البسط ، و السلام ، ١٢ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۳۸۷	۳ ، ۵ ، (۶) چه آن ، (۱۱) و تیسیر این امنیت‌را با خویشتن صد وجه ، (۲۰) خدمت‌را میان بندند .
۳[illegible]	(۲) و حجاب تعویق پیش جمال آرزو بدارد و آن ، (۶) تا چه درجه باشد و سورت ضجرت او ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۴ .
۳[illegible]	۲ ، ۳ ، ۶ ، ۲۰ .
۳۹۰	۲ ، (۳) و حقایق آن در ، ۴ ، (۱۴) چشم می‌دارد که اگر ، (۱۸) بجمال مبارات که .
۳۹۱	(۱) آییست ، ۳ ، ۴ ، ۱۳ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، (۱۹) دویده ومستی پای بربالا نهاده ، کار شادی ، ۲۰ .
۳۹۲	۱ ، ۳ ، (۵) شفقهٔ تفته ، ۱۷ ، ۱۸ ، (۲۲) که باطرف ، ۲۳ ، (۲۶) و نص افسحر .
۳۹۳	(۱۵) این قسم اظهر است : و دوستان و یاران که در تیر باران حوادث حسبتهم دروعاسابغات باروزگار ، (۲۰) نا امیدی در راه آید بحمدالله .
۳۹۴	۱ ، ۴ ، ۱۴ ، ۱۶ ، ۱۸ .
۳۹۵	۱ ، ۵ ، (۱۰) حوزهٔ و انحدارها ، (۱۳) صبر املیا و عشارخیا و قرعاخلیا و ثقی بالله ولیا ، و السلام .
۳۹۶	۳ .
۳۹۷	۶ ، ۷ ، ۹ ، ۱۵ .
۳۹۸	۳ ، ۷ ، (۱۳) و غم را در ازاء [illegible] .
۳۹۵	(۶) تشویر بغایت ، ۷ ، (۱۰) [illegible] ، (۱۱) با او همیشه ، (۱۲) و القوّهٔ هندی ، ۱۳ ، ۱۸ .
۳۰	۱ ، (۳) [illegible] ، ۴ ، ۸ ، ۱۵ ، (۱۲)
	متعین و فرضی ، ۱۸ .
۳۰۱	۱ ، ۲ ، ۵ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۴ ، (۱۶) و تحدید ، هم محتمل است ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، (۲۴) و می‌داند .
۳۰۲	(۸) طرقتی بقبهٔ غضویه ، ۹ ، ۱۱ ، (۱۴) جهاد و زبان نیاز بصفا ، ۱۶ ، ۱۹ ، ۲۳ ، ۲۴ .
۳۰۳	۲ ، ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۰ ، (۱۴) بزرگان ، ۱۷ ، ۱۹ .
۳۰۴	۲ ، ۳ ، ۴ ، ۱۴ ، ۱۸ .
۳۰۵	۱ ، ۲ ، ۹ ، ۱۴ ، ۱۶ .
۳۰۶	۲ ، ۵ ، ۶ ، ۱۱ ، ۱۵ ، (۱۷) سازاد انه سمع ، ۱۹ ، ۳۰ .
۳۰۷	۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، (۷) می وسمه و خوش خوش آن شوه [illegible] معروف و عادتی مالوف ، ۹ ، (۱۱) از [illegible] ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، (۲۳) بر آید .
۳۰۸	۴ ، ۵ ، (۶) در توصف نهاده می‌آید ، ۷ ، (۱۴) نوع آخر ، خدایی که ، ۱۷ ، (۱۹) نهایت ندارد قوه لااله الا [illegible] شیر و شیر لااله الا [illegible] و بحمدالله [illegible] آن ، (۲۱) بس زود [illegible] عزیز را [illegible] و متقاضی املا ، ۲۲ .
۳۰۹	(۳) رایت [illegible] معمول این ، ۴ ، ۵ ، (۶) نوع آخر ، سلام ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، (۱۰) فراق [illegible] و از الماء [illegible] ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۱ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۳۱۰	۱ ، (۲) اگرچه در وقت نهضت رایات عالیه ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۱۲ .
۳۱۱	۳ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، (۱۶) خاك در آن نباشد از شایبهٔ ، ۱۷ ، (۱۸) تازه تازه دل و جان را ، ۲۳ .
۳۱۲	(۳) خداوندی در تهیهٔ اساس دولت و تجدید ، (۵) فتح و کامرانی ارجاء ، ۶ ، ۸ ، ۱۱ ، (س۱۵) ذخایر آن معمور است ، ۱۴ ، ۱۵ .
۳۱۳	۴ ، ۶ ، ۹ ، (۱۱) مانبشته ، (۱۲) خوب اعتقادی ثناهای بسیار فرموده‌ایم ، (۱۳) ساخته که ، (۱۷) شاید چنین باشد : و لب اقبال پر خنده و روزگار فرخنده .
۳۱۴	۵ ، (۱۱) کرده شد ، قصیدهٔ پارسی ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۱۷ .
۳۱۵	۲ .
۳۱۶	(۵) مهرا برای ، ۷ ، (۸) نبود ، ۹ ، ۱۱ .
۳۱۷	۱ ، ۳ ، (س۸) فی الم الهوی ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ .
۳۱۸	۳ ، (۶) اتهجر من فی الحسن قبل شبیهه ، ۱۳ ، ۱۴ .
۳۱۹	۲ .
۳۲۰	۵ ، ۱۱ ، ۱۳ ، (۲۲) بغی حاسدوه فاجتنوا ثمراته و من سره بغی تسوء عواقبه .
۳۲۱	۲ ، ۳ ، (۶) الضرب و استند ، ۷ ، ۸ ، (۹) فنان باسه ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ .

صفحه	ارقامی که نمایندهٔ وجه صحیح محتمل است
۳۲۳	(۲) فانشأت حتی عاودالشرق ، ۳ ، ۴ ، ۸ ، (س۱۶) در نسخهٔ متن میان این دو کلمه (تعالی... والجمیع) کلماتی محوشده و ظاهرا نام کاتب و غفرالله بوده است .
۳۲۵	(س۳) کلمهٔ (وحشوات) از الحاقات کاتب مینماید .
۳۲۶	(س۹) ظ ، تا که داعی اجل را .
۳۲۹	(س ۱۶) بدینگونه می‌توان خواند : بصد جفاز بلای زمانه در بندم ، (س۲۱) و حکایت حوادث ایام را .
۳۳۰	(س ۱۶) لفتة الموتور و نفثة المصدور خوانده می‌شود ، (نیز همین سطر) چنین محتمل است : تا چنانکه کهتر .
۳۳۶	(س ۱) بدینگونه هم محتمل است : وراحت عاجل او جراحت آجل برائر
۳۴۱	(س۱۴) محتمل است (چون مواکب عالیه) باشد ، و این وجه باتانیث فعل و ضمیر در جملهٔ عربی بعد مناسبتر می نماید .
۳۴۹	(س۳) لفظ (ظاهر) محتمل است زائد باشد .
۳۵۶	(س ٤) چنین هم محتمل است : بند امت مبتلا گشت و بغرامت ماخوذ شد .
۳۶۰	(س۱۷) در(نپ) گران اید ، گرانْ مایه نیز خوانده می شود ، و بنابرین اگر در اصلاح عبارت فقط زائد بودن و او را احتمال دهیم و چنین بخوانیم (سبك روح گرانمایه سبك سنك گران سایه نماید) اظهر و تناسب لفظی آن با جملهٔ بعد بیشتر است .
۳۶۳	(س۳) بجای (ادامت) ادوات ودوات هم محتمل است .

فهرست نامهای خاص

---

(۱) معرف معتمدین مؤید بغدادی است . (۲) صحیح این کلمه معلوم نشد . (۳) در هر دو موضع بعد از تکش بصورت مضاف الیه یاد شده است . (٤) بارجلیغ و [illegible] در یك موضع هم بدون [illegible] نوشته شده است . (۵) ظاهراً معرف (باورد) است .

---

(۱) در (...) بجای این کلمه (محمد) نوشته شده است . (۲) در صفحه ۸٤ بغلط حدالدین نوشته شده و در صفحهٔ ۲۹۷ برعایت وزن شعر بنام حمد مستوفی یاد شده است . (۳) مراد رشید وطواط است . (٤) این کلمه در متن (و قفتین) نوشته شده است .

(۱) این کلمه در (ب) در یك موضع (سغناق) و در متن در [illegible] نوشته شده است .

---

(۱) درنسخهٔ متن بغلط (قسطاط) نوشته شده است . (۲) ختاست که خطا نیز می نویسند .
(۳) شاید (کند) باشد . (۴) در ضمن اشعاری که در صفحهٔ ۲۹۷ است خودرا محمد شمس بغدادی خوانده و کاتب (نب) هم در آخر کتاب توسل منشآت شمس بغداد نوشته است .

غلطنامه

با کوششی که در تصحیح این کتاب شده است بعللی از قبیل شکستن و ریختن حروف و کلمات در اثنای طبع و سهو و غفلتی که جز معصوم از آن معصوم نیست، پارهٔ اغلاط که اشاره بدانها لازم مینمود در بعضی از صفحات دیده شد و در این غلطنامه ثبت گردید تا خوانندگان محترم قبل از مطالعهٔ کتاب و مخصوصاً قبل از مراجعه بجدول ارقام، اغلاط را از روی این صورت تصحیح فرمایند.

صفحه	سطر	باید چنین باشد	صفحه	سطر	باید چنین باشد
۸	آخر	(٦) ظ ، طراوت آن	۴٦	۲۵	و گوارا ساختن مشرب
۱۰	آخر	(٦) ظ ، و در نسج	«	آخر	(۱۸) الامال ظ ، الامن
۱٦	اول	ملك پروری	۵۳	۱۸	(ظ ، اختصار اعادت) زائداست
۱۸	۲۱	(۸) ظ ، و اصراع	«	۱۹	که اگر چه خشیت
۱۹	۸	و سآمت	«	۲۳	(ظ ، دینی تاملی بکمال)
۲۱	۷	و او از رأس المال	۵۴	۲۱	و احظاء بمعنی
«	۸	بالصدقة	۵۹	۲۱	(۸) سر و پائی (ظ ، سریانی)
۲۲	۲۱	(۲) و افراد ظ ، و افناء	٦۳	۱۱	سعادت
۲۳	٦	وابقایی	٦۷	۱۱	زور با عبادت
۲۹	٤ و ۵	بقاءه و قرن بالنصر لواءه	«	۱۲	من قائل
۳۰	اول	منطویست	۷۰	۷	بلیغ اطلاع نیفتد
۳۳	۱۱	از اعمال خیر ذخیرة	«	۱۱	و سیلتی
۳۴	۱٤	منقش	۷۵	٤	تعریض
«	۱۷	تخلد	۸۷	۱۷	ثاقب و مخایل
«	۲۱	(۵) و حسن ظ ، و حصن	۸۸	۲۱	پذیره
۳۹	۸	والله یجعل العزائم	۹۴	۵	بقاءه
«	۱۳	نجابت	«	٦	وقاءه

صفحه	سطر	باید چنین باشد	صفحه	سطر	باید چنین باشد
۳۳۰	آخر	و نقشهٔ	۳۶۰	اول	عالیهٔ خداوندان
۳۳۵	۱۵	فکرت	۳۶۷	۲۰	(ستون اول) سویت درقضیت
۳۳۷	۹	موحد پیوسته بیدار	»	۲۸	(ستون ۲) برای حجت
۳۴۳	۲۲	فتون یا افتان	۳۶۹	۱۷	(ستون ۲) وفرمودیم
۳۴۷	۸	اتفاق را	۳۷۲	۲۴	(ستون ۱) ۱۴ بجای ٤
۳۴۸	۱۶	و کرم	۳۷۳	۵	(ستون ۲) ۱۴ بجای ٤
۳۴۹	۳	خطابی ظاهر صادر شدی و خطابی	۳۷۵	۱۳	(ستون ۱) ۱٤ بجای ٤
۳۵۴	۲۰	بر چهرهٔ مملکت	»	آخر	(ستون ۱) ٤ ۲۷ بجای عدد صفحه
			۳۷۶	۲۰	(ستون ۱) ۱۲ بجای ۱٤

فهرست مندرجات

قسم دوم

قسم سوم